

۱/۳/۴

جلد دوم

کتاب تبیان و برهان

در بیان حقیقت قیامت و اثبات

حیات جاودانی انسان

تألیف

نقشبندیه ۱۰۱ ح ۰ آل

محمد

ملی

که حسب الامر محفل مقدس روحانی بهائیان ایران شیده الله

از کاتبه این عهد " اشراق خاوری " آنرا از مری به فارسی

ترجمه نمود و پس از تصویب لجنه جلیله نشریات امری بوسیله

لجنه مجلله نشر آثار امریه

نشر و تکثیر گردید

۱۰۹ بدیع

(الف)

بسمه تعالی

((مقدمه ترجمان))

حضور محترم احبای عزیز الهی و ثابتین بر عهد و میثاق ربانی
معروض میدارد :

چندی قبل جلد اول کتاب تپیان و پرهان تألیف فاضل
جلیل و دانشمند متبحر الحاج احمد حمیدی المحمد حسب الامر
محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران شید الله ارکانه
توسط این عید ذلیل خاطس از هری بفارسی ترجمه و نشر
و تکثیر گردید اینک که مجلد ثانی کتاب مزبور از طرف مؤلف
بزرگوارش نشر و تکثیر گردید محفل مقدس روحانی ملی
بهائیان ایران شید الله ارکانه باین عید امر فرمودند که به
ترجمه مجلد ثانی نیز اقدام نماید . این عید حسب الامر
مطاع مبارک به ترجمه اقدام نمود و با وجود رمه شدید که
مناحم بود بتوفیق الهی در عرض دو ماه ترجمه آن تمام شد و
اینک در دسترس احبای عزیز قرار میگیرد . مجلد ثانی تپیان
و پرهان پلسان علمی نگاشته شده و مؤلف محترم بزرگوار
مطالب عالیه مشکله را با بیانی موجز و فصح در این تألیف
شریف مندرج فرموده که فقط ارباب دانش و اشنایان
با اصطلاحات مربوطه میتوانند از آن چنانچه باید و بساید

استفاده نمایند این عیب در نظر باینکه خوانندگان پارسى
 زبان حد اکثر استفاده را از مندرجات این تاء لیف منیف
 بنمایند در ضمن ترجمه کتاب مطالب را مشروح تر بقارسى
 ترجمه نمود و در همین حال در هیچ مقامی از حد و موضوعات
 خارج نگردید آنچه خوانندگان گرامی در این ترجمه ملاحظه
 میفرمایند عینا همان مطالب مندرجه در اصل عربی آن -
 بدون زیاده و نقصان است نهایت آنکه در مواقع لازم
 مطالب مشککه را مشروح تر نگاشتیم و مصرف ترجمه تحت اللفظی
 که رویه وسادت برخی از نگارندگان است اکتفا ننمودیم و -
 طریق تعدیل را رعایت کردم و با اصطلاح از اجمال مغل و -
 تفصیل معلوم و احتراز جست تا خوانندگان پارسى زبان
 چنانچه باید و شاید از مطالب عالی^ه تاء لیف شریف
 کموء لف متبحر و تحریر آن در این کتاب مندرج ساخته
 بتوانند فوائد کثیره بردارند امید است که این -
 کتاب از هر جهت جالب انظار منصفین و مزید تبصر ارباب
 یقین گردد .

مشهد خراسان - شهر رجب ماه ۱۳۳۱ هـ

"عبد الحمید اشراق خاوری"

مؤلف فرماید :

حسابه اول کتاب تبیان و برهان در اثبات نزول
مسیح ع و ظهور مهدی آخر الزمان پنج سال
قبل از این بطبع رسید و از عریبی به فارسی
و هندی نیز ترجمه

و طبع گردید و طبع ثانی اصل

عربی آن نیز قریبا

آغاز میگردد

❦ ❦ ❦

❦ ❦

❦

وَمَنْ كُنْ

(۶)

"فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ (سوره بقره آیه ۱۴۰)
خداوند مجید در قرآن مقدس (سوره بقره آیه ۱۴۰)

میفرماید :

ستمکارترین مردمان کسی است که حقانیت امر الهی را
پندارد و آن را کتمان نماید و درباره آن گواهی ندهد
بنام خداوند بخشنده مهربان

همچنان خداوند یزاکه خلق را براه رشادت

و هدایت دلالت فرموده خداوندی که گمراهان پانیه
ضلالت و ناپیدائی را بجات بخشید پروردگاری که در
قرآن مجید (سوره حدید آیه ۱۶) برای تذکر و تنبیه
همه خود این آیه مبارک را نازل کرده و فرموده "الْمُيَا
لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ
وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ
فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ" مضمون اینکه میفرماید "آیا هنگام آن
نرسیده که قلوب اهل ایمان بذكر الهی خاشع گردد
و در مقابل آنچه از طرف پروردگار نازل شده خاضع
شود؟ اهل ایمان نفوس هستند که برخلاف یهود
و نصاری میباشند که کتاب الهی بر آنها نازل شد و پس
از گذشتن مدت طولانی از دوره نزول کتاب ذکر الهی را

فراموش کردند و دل‌های آنها سخت شد * از این جهت در ظهور موهود تورات و انجیل ازین یسرفتن مظهر امر یسروردگار محروم ماندند ولی اهل ایمان که بذکر الله مشغول بودند و بساحت حق متوجه هیچگاه نماندند یسرورد و نصاری بقساوت قلب مبتلی نشوند و از ذکر الهی امرای نمانند *

رحمت الهی و درود یسروردگار بر جمیع رسولان و -

پیامبران حضرت یزدان یاد خصوصاً حضرت سید المرسلین و پیشوای مومنین که دارای وجوه نورانی و مظاهر انوار فضل و سبحانی هستند * درود بر آن پیغمبر بزرگوار ی که علامه تستری در تفسیر خود از آن حضرت روایت کرده که چون ابن عباس رضی الله عنهما از آن حضرت درباره راه نجات و وسیله سعادت در روز قیامت سؤال کرد حضرت در جوابش فرمودند : عليك بكتاب الله عز وجل فان فيه نباء من كان قبلكم وخبر من بعدكم وحكم ما بينكم من دینکم الذی تعبدکم به الله عز وجل * الى آخر الحديث * مضمون آنکه حضرت فرمودند راه سعادت و وسیله نجات آنستکه همواره بکتاب الهی متمسک باشید زیرا قرآن مجید شامل اخبار و سرگذشت اقوام پیشین

و جاری رویه و سخن آیندگان است اهل ایمان را بوسیله
 سرگذشت پوشینیان انداز فرموده و بواسطه اخبار
 از آینده بشارت داده است و نیز قرآن مجید در دوره
 خود احکام دین مقدس اسلام را که خداوند شما را با اجرای
 تعالیم و انجام تکالیف مندرجه در آن مکلف ساخته است
 بتفصیل بیان فرموده است یعنی چون احکام قرآن را
 حاصل شوید و از حال گذشتگان عبرت گیرید و نسبت
 باخبار آینده بعد از اسلام توجه نمایند خیر دنیا و
 آخرت نصیب شما گردد و راه نجات و طریق سعادت را
 یافته بامر منزل مقصود خواهید رسید " و درود و رحمت
 الهی بر نفوس مقدسه ای که در صراط مستقیم و شریعت
 قویه الهیه سالک شده و بترویج دین مبین الهی و نشر
 تعالیم ربانی پرداختند " پس از حمد و ثنای الهی و
 درود بر انبیاء و رسولان و اهل ایمان و بهاء مخلصین و
 مقربین درگاه الهی معروض میدارد :

بهائیان را بر حسب نصوص صریحه صادره از قلم
 مبارک حضرت بهاء الله جل اسمه الاعلی عقیده آنستکه
 مقصود از فیضامت مذکوره در جمیع کتب آسمانی همانا
 قیام مظهر امر الهی بیست شریعت و نشر دعوت

حقه است برخی را گمان چنانست که این معتقد بر
 خلاف آیات مبارکه نازل در قرآن مجید است و چنان
 بلند ارسلد که مقصود از قیامت در قرآن مجید مطلبی
 دیگر سوای قیام مظهر امرالله است این عهد در این
 کتاب سخن می نمایم که حقیقت را آشکار کنم و ثابت نمایم
 که مقصود از قیامت در اصطلاح قرآن مجید نیز همان
 قیام مظهر موهود بنشر و دعوت و وسط شریعت جدید
 است این کتاب که جلد دوم کتاب تبیان و پیرهان
 است در بیان حقیقت مجلس قیامت و اثبات حیات
 جاودانی برای انسان پس از مرگ است *

در ضمن این کتاب بلندار متوهمین بوسیله اقامه ادله
 محکمه و پراهمین متقله زائل گردیده و بتفصیل بیان شده
 است که مجلس قیامت در قرآن مجید و سایر کتب
 مقدسه آسمانی همان قیام مظهر موهود و ظهور طلعت
 معبود میباشد *

حقیقتی را که خداوند ملان در یکی از کتب مقدسه خود بیان
 فرماید در هر دوری حقیقت مسلمه است و تغییر و تبدیلی
 در آن راه نباید و در جمیع کتب آسمانی از آن حقیقت مسلمه
 طرفداری شده و شرح آن در جمیع کتب بیک منسوال

نازل شده است چنانچه در سوره شوری آیه ۱۳ باین لطیفه
 اشاره شده است "قوله تعالی "شرع لکم من الدین ما
 وصی به نوحا والذی اوحینا الیک وما وصینا به ابراهیم
 موسی وعیسی ان اقیموا الدین ولا تتفرقوا فیه" مضمون
 آنکه خداوند برای شما مردمان در این زمان دینی را که
 تشریع فرموده در حقیقت همانستکه بنوح و ابراهیم و موسی
 و عیسی فرستاده و سفارش فرموده است آن حقیقت
 در دوران آن شرایط سابقه با آنچه که بحضرت رسول
 وحی شده است یکی است و تشاوت ندارد باصل دین
 ناظر باشید و با قاضیان پیر ازیند و از تفرقه و اختلاف
 خودداری نمائید . ادیان الهی از حیث اصول با هم
 متحد و موافقند و هیچوجه در این خصوص اختلافی
 ندارند همه ادیان از طرف خداوند ملان خلق جهان
 را بخدا پرستی و ایمان و اعتقاد بکتاب آسمانی و پیامبران
 سبحانی دعوت کرده و اساس اعتراف بمعاد و بقای روح و
 ثواب و عقاب در نشئه آخری را تحکیم نموده و مسلم دانسته
 است همه مظاهر الهیه در هر دور و زمان مردم را بصفت
 کمالیه آراسته و از رویه های مذموم و ناپسند پیراسته و نهی
 فرموده اند همه فرموده اند که ای مردم راستی و عفت را

پیشه خود سازید و از انصاف و مهربانی اجتناب
نکنید. بفواصل اخلاق خود را بیارائید و از دامن اخلاق
بر حذر باشید. امثال آنچه ذکر شد اصول تعالیم الهیه
در هر دوری بوده است و هم شرایع الهیه در این مسئله
با هم متحد و متفق اند. ابداء در این خصوص با هم اختلافی
ندارند.

آری اختلاف شرایع باید بگر در فروع احکام است
زیرا در هر دوری بمقتضای آن فروع مخصوصه در شریعتین
وضع شده و در شریعت لاحقه برخی فروع سابقه منسوخ و
جای آن فروعی مطابق اقتضای آن زمان وضع شده است
و میتوان گفت روی این اصل هر امتی در اجرای شریعت و
منهج خاص بوده است چنانچه خداوند مجید در قرآن
مقدس اشاره باین قضیه فرموده قوله تعالی "لَکَلِّ جَعَلْنَا
مِنْکُمْ شُرَکَآءَ (سورمائده آیه ۵۱) یعنی برای هر
یک از امم شریعت خاص و منهای مخصوصی مقرر فرمودیم"
و این اشاره بفروع مخصوصه هر شریعت است و نیز در سوره
حج آیه ۶۷ فرموده لَکَلِّ اُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسْکَآءَ لَا سَکَوةَ فَلَیْنازِ
هَکَآءَ فِی الْاَمْرِ "یعنی برای هر امتی در هر دوری شریعت
مخصوصه و فروع و تعالیم مخصوصه مقرر فرمودیم که آن است

با اجرای آن مکلف بودند بنابراین کسی نباید با تواتر رسول
 الله درباره مسئله نماز همکاری کند لائیل و مطالبی که در قرآن
 مجید نسبت به این موضوع نازل و مذکور شده به تمام
 معنی با اصل موضوع منطبق است و به هیچ وجه شک و ریبی
 در انطباق آن ادله با موضوع مزبور نیست قطع نظر از دلائل
 مزبوره در قرآن مجید علامات محسوسه مذکور گردیده
 که آن علامات بالفعل و وقوع یافته و تحقق پیدا کرده و همین
 تحقق و وقوع علامات مزبوره دلیل بر این است که قیامت
 قیام نموده است و رستاخیز بزرگ در جهان بحصول پیر
 است و تفصیل این مطلب در نهایت وضوح در ضمن مطالب
 مذکور در این کتاب بنظر خوانندگان گرامی خواهد
 رسید.

چنانچه گفتیم مقصود از قیامت وساعت و واقعه و و و
 که در قرآن مجید نازل شده همانا قیام مظهر امر الله
 برای هدایت من فی الامکان است.

خواهید فرمود: اگر چنین است چرا مسلمین
 قیامت وساعت را طور دیگر تصور کرده و در شرح و
 تفسیر آن مطالب دیگری نوشته اند؟

گوئیم "حق سبحانه و تعالی چنانچه در قرآن مجید

مصرح است نظر بامر و مصلحتی خاص حقیقت معنی قیامت
 را از مردم پنهان ساخته است و ظهور و بروز آن را موقوف
 باراده الهیه و وقت معلوم فرموده است قوله تعالی " یَسْئَلُو
 عَنْ السَّاعَةِ اَيَّانَ مَرَسَاها قُلِ الْمَاعْلَمُهَا عِنْدِي لَا يَجْلِيهَا الْوَقْتُهَا
 اِلَّا هُوَ " مضمون آنکه مردم از تو ای رسول الله میپرسند -
 هنگام قیام قیامت متوجه تحقق ساعت چه وقت است ؟
 بگو بمرده که از آنوقت و هنگام فقط خداوند خبر دارد و
 تا زمان معین و اجل محتوم نرسد قیامت را خداوند آشکار
 نسازد . این آیه مبارکه بصراحت تامه دلالت دارد که -
 حقیقت قیامت برای مردم ظاهر نشود و آشکار نگردد مگر
 وقتی که خداوند منان و قو غ بالفعل آن را اخبار فرماید .
 (یعنی مظهر امر الهی بامر خداوند بنشر دعوت اقدام
 فرماید و قیامت را بقیام مبارک خویش بحالیمان اعلان -
 نماید) نظر باین حکمت و این امر مذکور در آیه مبارکه
 بود که معنی حقیقی واقعی از قیامت بر مسلمین اہم از عالم
 و جاهل تا زمان معین و اجل مقدر مخفی و مستور بود و جز -
 معدودی قلیل را از این امر عظیم و سر قریب اطلاعی نبود و
 مدتی برای این مآل سپری شد تا اجل محتوم فرارسید و
 حضرت نقطه اولی رب اعلی مبشر جمال قدیم و حضرت

بهما، الله وجود جميع ملل وادیان ظاهر شدند
 وباموالله قیام فرمودند و در ضمن آیات مبارکه که از آسمان
 مشیت حق قدیم بر آن دو وجود مبارک نازل شد اسرار
 مودعه در کتب آسمانی مکشوف گردید و رموز صحف ربانیه
 آشکار شد سر قیامت و معنی حقیقی ساعت بقیام
 مظهر پروردگار ظاهر و میان گشت و مقاصد حقیقیه
 از آیات متشابهات نازله در قرآن مجید و سایر کتب
 مقدسه واضح و میان گردید پس در باز و جوه اسرار پرا
 شد و حجاب متشابهات مرفیع گشت و عده حصول
 این موهبت عظمی و بشارت تحقق این فضل عظیم در این
 یوم مهین بلسان و حسن در قرآن مجید نازل شده
 قوله تعالی "فأذا قرئناه فاتبع قرآنه ثم ان علينا بیانه
 (سور قیامت آیه ۱۹ و ۲۰) کلمه ثم در اصطلاح اعراب
 برای افاده معنی تراخی است و تراخی بمعنی فاصله
 است کلمه ثم که حرف طغی است دلالت بر این معنی
 دارد که بین تحقق مفاد معطوف و معطوف علیه فاصله
 و تراخی حاصل است مثلاً وقتی میگوئیم جاء زید ثم
 عمر و یعنی اول زید آمد و مدتی فاصله شد و پس
 از زمانی عمر آمد در این آیه هم خداوند فرموده

است ثم ان علی بن ابیاله یعنی وقتی که قرآن را جامع آوری کردیم
 و در دسترس تو قرار دادیم آن را بخوان و محکمت آثارش مورد عمل
 قرار بده و مسازمندی ما خود بیان آیات قرآنی و معانی حقیقیه
 و مقاصد اصلیه آن را نازل خواهیم کرد نظر باین آیه مبارکه
 که میبایست بر حسب وعده الهیه بعد از حضرت رسول الله که
 قرآن مجید بآن حضرت وحی شده مظهر مقدس در عالم آشکار
 شود و خداوند بیان آیات قرآن را حسب الوعدہ بر آن وجود مقدس
 بوحی نازل فرماید زیرا بیان الهی جز بوسیله وحی بمظاهر
 مقدسه در عالم تحقق نیابد و حق آنچه را اراده فرماید بلسان
 انبیای کرام و مظاهر مقدسه خود برای خلق خویش بیان میفرماید
 و انبیای الهی هیچگاه از خود سخنی نمیگویند آنچه را بخلق
 خدا فرموده اند بوحی الهی بوده است و هرگز افکار شخصی و
 مقاصد خصوصی خود را بر مردم نگفته اند چنانچه در قرآن مجید
 سورة الحج در باره رسول الله (ص) فرموده "ان الا وحی
 یوحی فلهما شدید القوی" یعنی آنچه رسول الله میفرماید
 بوحی الهی است که شدید القوی بآن حضرت تعلیم داده
 است شایسته و سزاوار نیست که شخص
 هتاکل پیش از تحقق مطلب و اقدام

بتحری حقیقت بتکذیب قیام کند و ادعای مدعی من
 هکند الله را بدون رسیدگی کامل انکار نماید مبادا که
 حق را باطل انگاشت و بیگمان خود تکذیب باطل کند با آنکه
 فی الواقع بتکذیب و انکار حق و حقیقت اقدام کرده باشد
 و متوجه نشود و نیز باید تحقق و تحری را خود بشخصه
 بهایان رساند و بقول و گفتار دیگری در این خصوص
 اعتماد و اکتفا ننماید چه اگر چنین کند ممکن است
 حق را باطل انکار و وراثت تکذیب آن در جرگه مکذبین
 حق و حقیقت و کافرین بخدا و رسول در آید و این
 منتهای بدبختی است زیرا در کتب اسمانی مخصوصا در
 قرآن مجید نسبت بمکذبین مظاهرمقدسه و منکرین
 آیات ربانیه و هیبت شدید و اذارات عظیمه نازل و مذکور
 گردیده از جمله در سوره طه آیه ۴۸ قرآن مقدس چنین نازل
 گردید قوله تعالی "ان العذاب علی من کذب و تولی یحیی
 هر کس از مظهر امر الله اعراض کند و بتکذیب آیات
 الهیه پردازد مستحق عذاب است و از این قبیل آیات در
 باره منکرین و مکذبین بسیار است یکی از بزرگترین عوامل
 مانع تحقیق اعتماد بتقالید و اوهام است و هم تقلید همواره
 انسان را از تحری حقیقت باز میدارد و حق را به صورت باطل

جلوه میدهد اگر امم متبافضه که امروز در عالم مسجودند
 بتحرری حقیقت و تحقیق واقع میگرداختند بیقین این
 عداوت و دشمنی که بواسطه پیروی تقالید و اوها م در
 بین آنان ایجاد شده مرتفع میگردد و همه در نهایت
 دوستی و محبت باهم متحد و متفق میشوند با عث اصلی
 و موجب واقعی جمیع این عداوتها و دشمنی ها و هم
 و تقلید است که گفته اند "المقلد اعمی ولو کان بصیر"
 یعنی هر کس از تحسری و تحقق اجتناب نکند و بپوش
 و تقلید قناعت نماید اگر چه در ظاهر بیناست و لیس
 در معنی و باطن از جمله کوران و ناپیدایان محسوب است
 بلا حظه میفرمایند "افراد قبیله قریش که از تحقیق
 و تحسری دور و با تقلید و وهم خود مدلل و مسرور بود
 در مقابل مظهر امرالله حضرت محمد رسول الله
 چه میگفتند ؟ در سوره زمر آیه ۲۲ در این خصوص چنین
 تلاش شده است قوله تعالی "انا وجدنا اباؤنا علی ما
 وانا علی آثارهم مهتدون یعنی ما هدایت را از اجداد
 به پیروی از رویه و رفتار آباء و اجداد می دانیم و بتقلید
 آنان قناعت مینمائیم قبیله قریش تا دستخوش وهم و تقلید
 بود در نهایت درجه ذلت و جهالت بسر میبرد و همین

که پا به مرحله تحقیق نهاد و حقیقت را تحری نمود بعرفان
 خدا و ایمان بمظهر امر الله و آیات الهیه توفیق یافت
 و باینوسیله از مراحل هست بدرجات راقیه ارتقاء جست و
 از دلت بعزت و حرمت روی نهاد تا آنجا که جهانیان
 را متحد ساخت شخص ماعقل را سزاوار چنانست که به
 هیچگاه به تقلید و اوهام پای بند نشود و همواره
 مبنای کار خود را بتحقیق و تحری قرار بدهد تا به
 سعادت فائز گردند پس از تمهید این مقدمه اینک
 باصل موضوع میپردازیم و از خداوند معبود عون
 و عیانتش را مسئلت مینمائیم ۰۰۰۰

(مؤلف کتاب)

در قرآن مجید سوره مؤمنون آیه ۷۴ - ۷۷ چنین
 نازل شده : قوله تعالى " وان الذين لا يؤمنون بالآخرة
 من الصراط لলাکبون ولورحمتنا هم وکشفنا ما بهم من
 ضرر للجوافی طغيانهم یعمهون ولقد اخذنا هم
 بالعذاب فما استکانوا لربهم وما یتضرعون حتی -
 اذا فتحنا علیهم بابا از عذاب شدید اذا هم فیہ
 یبلسون " مضمون آنکه اشخاصی که بآخرت ایمان
 ندارند در راه راست سیر و سلوک نمی نمایند اگر
 ما بآنها رحم کنیم و گرفتاریهای آنان را بمصرف فضل مرتفع
 سازیم بر طغیان و گردنکشی خود میافزایند ما آنان را
 بعذاب گرفتار کردیم و لکن متنبه شدند و در حضرت
 پروردگار بخضوع و پیرویست قیام نکردند تا آنکه باب
 صاحب عذاب شدید بر آنها گشودیم ولی آنان بر شرک
 و ریب خود باقی ماندند .

((افسازد استیسان))

خوانندگان گرامی در ضمن مطالعه جلد اول این
 کتاب بدانجا رسیدند که در نتیجه محاورات واقعه لائل
 ویرا همین محکمه که بین زید و خالد جریان یافت خالد و
 بطرس و فرزایم مبارک حضرت بهاء الله مؤمن شدند

و چون روز پیاپی آن رسید بود هر يك براى خود رفتند صبح
روز بعد آن چهار نفر در همان محلى كه روز قبل مجتمع شده
بودند باز گرد هم جمع شدند و در نتیجه فوز بايمان
و عرفان بمظهر حضرت ملّان هر يك لسان بشكر و ثناى ایزد
متعال گشودند كه بصرف فضل و عنایت آنان را بصراط
مستقیم هدایت فرموده و يعرفان نباء عظیم توفیق داد این
چهار نفر گرم گفتگو بودند كه شخصی آنان را مخاطب
ساخت و بعدا كه پرداخت نام این شخص همار بود كه بعدا اگر
آنان گوش میداد و چون دانست كه این جمع سخن از حقانیت
دیانیت بهائیه گویند و ایمان و علاقه خود را بدان اظهار
میدارند آنان را مخاطب ساخته گفت : چنان دانستم
كه شما هر يك دین اجداد خویش را رها کرده و دیانت
بهائیه را قبول کرده اید با آنكه شریعت بهائیه را حقیقتی
نیست و اساسش بر بطلان نهاده شده . با این همه چگونه
بدان گرویده اید با آنكه خداوند در قرآن مجید
(سوره نساء آیه ۱۱۵) بصراحت افراد مسلمین را از توجه
با ما بس باطل تحذیر فرموده است قوله تعالى " ومن
يشاقق الرسول من بعد ما تبين له الهدى ويتبع غير
سبيل المؤمنين لوله ما تولى ونصله جهنم وساءت مصيرا يعنى

بعد از ظهور حجت و پرهان و توضیح سبیل هدایت و
 وضوح اطمینان هر کس با رسول الله ص معاندت و مخالفت
 کند و از راهی که مومنین میروند نرود و بغير سبیل
 هدی توجه کند بجزای عمل خود خواهد رسید
 خداوند او را در جهنم که بدترین جایگاه ها است
 جای خواهد داد "ای خالد مگر مقصود از
 راهی که مومنین سالک میشوند غیر از پیروی حضرت محمد
 رسول الله ص است؟ ملاحظه کن خالد و خداوند میفرماید
 هر کس از پیروی حضرت رسول الله محمد ص اعراض کند
 به جهنم می رود درست دقت کن آیا مقصود آیه مبارکه
 پیروی حضرت رسول است یا پیروی حضرت بها^{شریعت} الله
 چگونه سبیل مومنین را که عبارت از شریعت حضرت رسول
 است را ساختی و متابعت بها^{شریعت} الله پس راختی ؟
 زید در جواب عمار گفت : مقصود خداوند در این
 آیه مبارکه که تلاوت فرمودی محدود کردن سبیل المومنین
 بشریعت حضرت رسول ص نیست خداوند در هر دور و
 زمان که پیغمبری را برای هدایت مردم میفرستد و شریعتی
 با او میفرماید در آن عصر و زمان آن شریعت است
 سبیل المومنین محسوب است مثلاً کسانی که در دوره حضرت

موسی مؤمنان حضرت وعامل بشریعت آن بزرگوار بودند سالک سبیل المومنین بودند در این عصر و زمان هم کار بر همین مبنی است امروز شریعت مقدسه حضرت بهاء الله سبیل المومنین و صراط مستقیم است و پیروان آن حضرت جمیعاً سالک سبیل مومنین و راهروان صراط مستقیم اند و هر کس در این دوره زمان از پیروی شریعت حضرت بهاء الله اعراض کند و ایمان نیاورد بمفاد آیه مبارکه که از قرآن مجید تلاوت فرمودی از حق و حقیقت پرکنار و داخل در نار است.

مقصود از مومنین که در آیه مبارکه مذکور شده است مفسوس مقدسه نبی هستند که در آغاز انتشار دعوت حضرت رسول ص بر اثر تحری و تحقیق آن حضرت رامدموسی صادق دانستند و پیروی او را برخود حتم و واجب دیدند لهذا بآن حضرت مؤمن شدند و با حکام و دستوراتش عامل گردیدند ما بهائیان هم چون حضرت بهاء الله را پس از تحسری و تحقیق مدعی صادق من عند الله دانستیم و اطاعت و پیروی او را برخود فرض و واجب شمردیم و مانند مومنین دوره حضرت رسول ص ما هم در این دوره بحضرت بهاء الله مومن شدیم و با حکام و دستوراتش عامل میباشیم

مگر مقصود از اتباع سبیل المومنین غیر از این است که بر اثر اقدام مومنین قدم بپزداریم و رفتار و کردار خود را مانند آنان قرار دهیم "ای عمار" قدری تفکر بفرما و ملا حظہ کن کہ کدام یک از ما و شما مشمول آیه مبارکہ قرآنیم هستیم ؟ و کدام یک بعد از جہلم سزاوارتریم ؟ آیا ما کہ مانند مومنین صدرا سلام ^ع ای مظهر اموالله و منادی من عند الله را اجابت کردیم و پس از تحسری و تحقیق بسمه حقانیت او اقرار نمودیم و احکام مبارکہ را بمرور عمل گذاشته ایم مورد تحریف و فساد جہلم هستیم یا شما کہ اتباع سبیل المومنین را ترموش کردہ و ندای منادی من عند الله را شنیدہ گرفته و بہ احکام و اوامرش پشت پازدہ ایدہ در خور فدا ب و مصداق کامل منادی آیه مبارکہ قرآن هستیم ؟ شما اشخاصی هستید کہ در موفقی اتباع سبیل المومنین بہ مخالفت با آنان برخاستید "مظهر اموالله را تکذیب کردید و همان رفتاری را کہ مغرضین قریش با حضرت رسول ص ^ع داشتند پیروی و متابعت نمودید ایکاش " وقتی کہ درباره امری ^ع الله دچار شک و شبہہ شدید بہ تحقیق قیام میکردید و بتحسری حقیقت میپرداختید اگر چنین میکردید البتہ راه راست را مییافتید و بدین حقیقت فائز میشدید زیرا برای

اشخاص عاقل و فهمیده تحریر حقیقت از انهم واجب است
ای مگر نشنیده که گفته اند " لا یصلح الاخر هذه الامم
الا بما صلح به اولها " بدیهی است که این امت قبل از طلوع
اسلام در گمراهی و ضلالت بودند و راه را از چاه نمیدانستند
و پس از ظهور رسول الله ص در سرتو هدایت آن
حضرت از قعر چاه ضلالت رستند و باج ماه علم و هدایت
پیوستند پس همانطور که اول این امت در ظل کلمه الله
باصلاح فائز شد آخرین امت هم باید مانند اول در ظل
کلمه الله اصلاح پذیرد کلمه الله در اول این امت پوسیده
حضرت رسول ص با افراد امت القاشد و در آخر این
امت بواسطه حضرت بها^۱ الله القا شده است اساس
اصلاح در این در روزمان منوط با اجرای شریعت حق حضرت
بها^۱ الله است نه تنها اصلاح این امت اسلامی " بلکه اصلاح
تمام جهان و تربیت عموم جهانیان از هر فرقه و طایفه و
مذاهب و کیش مربوط بایمان و منوط با اجرای احکام حضرت
بها^۱ الله است اینست معنی لا یصلح الاخر هذه الامم الا بما صلح
به اولها عالم و خلق عالم وقتی از فساد و فساد رهائی
میابند که در ظل شریعت حضرت بها^۱ الله درآید ایمان
بآن حضرت و عمل با حکامش سبب خلاصی جهان از خرابی

و دمار و هت رهائی جهانیان از ضلالت و نادانی است
 ای صابر " مگر این حدیث را که هر رضی الله عنه از حضرت
 رسول الله ص روایت فرموده نشنیده ای انه قال قال رسول
 الله ص سیصیب امتی فی آخر الزمان بلاءٌ تسدید لا ینجو^{منه}
 الا رجل هوف دین الله فجاهد علیه بلسائه و یقلبه فذلک الذی
 سبقت له السوابق و رجل هوف دین الله و صدق به میفرماید
 که حضرت رسول ص فرمودند امت من در آخر زمان بیلای
 سختی گرفتار میشوند و از آن بلا نجات نخواهند یافت
 مگر شخصی که بدین الهی هارف شود و یقلب و زیان در
 نصرت دین حق مجاهده کند چنین شخصی است که
 نعمت سابقه حق تعالی باو اختصاص دارد و مشمول عنایت
 و فضل حضرت رحمن قرار گرفته است و نیز شخصی که
 در آخر الزمان از امت من دین الهی را بشناسد و آنرا
 تصدیق نماید از بیلای سخت و شدید در امان خواهد
 بود .

این حدیث را ابو نصر سجزی (سگری - سیستانی)
 و ابو نعیم روایت کرده اند و علامه سید محمد بن
 رسول الہرزنجی در کتاب " الاشاعہ فی اشرط الساعۃ "
 ص ۱۲۰ " آنرا نقل فرموده است مقصود از دین حق

و دین الله که در این حدیث ذکر شده است دین است بهائیه است یعنی هر کس این شریعت را که بواسطه حضرت بهاء الله تشریع شده و من عند الله است در این ایام که دوره آخر الزمان است بپذیرد و بهصورت آن قسبام کند و حقانیت آنرا تصدیق نماید از برای سختی که برای امت اسلام در آخر الزمان نازل خواهد شد محفوظ در امان خواهد بود ای عمار "بیایکایک جملات وارده در این حدیث شریف را مورد لغت قرار دهیم تا باصل مقصود رسول الله ص فاتر شویم؟

در آغاز حدیث میفرماید "سیصیب امتی بلا" شدیدی پس از این جمله میفرماید "لاینجو منه الا رجل عرف دین الله یعنی از برای سختی که برای امت من در آخر الزمان مقدر است تنها کسی نجات یابد که بعرفان دین الهی فائز شده باشد کلمه عرفان بمعنی این است که انسان در پاره مطلبی که نسبت بآن جاهل بوده است علم و اطلاع پیدا کند و بنا بر این در جمله حدیث مزبور مقصود از عرفان دین الله آنست که افراد امت نسبت بدین الهی که در پاره آن علم و اطلاعی نداشته باشند عارف شوند و علم اطلاع حاصل کنند و بدیهی است که چنین دینی باید غیر از

دین اسلام و شریعت حضرت رسول هر یک باشد یعنی دین جدید و شریعت جدید باشد و گرنه بدیهی است که افراد مسلمین نسبت بدین اسلام عارف و عالم و مطلع و نسبت بآن جاهل نیستند تا عرفان حاصل کنند میفرمایند در آخر الزمان از امت من هر کس آن دین جدید را بشناسد که گفتیم عارف شد و مقلب و زیان به صورت و نشر آن کوشید از آن بلا ی شدیدی برکنار و محفوظ خواهد بود و رحمت سابقه الهیه شامل حال او خواهد گردید لاینجوا الارجل عرف دین الله فجاهد علیه بلسانه و قلبه فذلک الذی سبقت له السوابق یعنی برای چنین سوابق حسنی و نعم سابقه الهیه مقدر و مقرر گردیده است و مقصود از جمله مذکور در حدیث سبقت له السوابق در ضمن این آیه مبارکه قرآن مجید تفسیر شده است بقوله تعالی :

ان الذین سبقت لهم من الحسنى اولئك عنها مبعدون لا یسمعون حمیما و هم فیما اشتهت انفسهم خالدون لا یحزنهم الفزع الاکبر و تتلقاهم الملائکه هذ ایومکم الذی کنتم توعدون (سوره انبیا آیه ۱۰۱-۱۰۳) یعنی اشخاصی که مشمول نعمت سابقه الهیه هستند و عاقبت خیر برآی آنان مقرر شده از عذاب جهنم برکنار هستند این اشخاص

هیچگاه صدای شعله های آتش دوزخ را نمیشنوند و در
 بهشت موهوب با آنچه آرزوی دل و جان است همواره فائزند
 از قزع اکبر قیامت محفوظ میمانند و فرشتگان بآنها برخورد
 کرده میگویند این همان روزی است که خدا پشما و سده
 فرموده بود "پس از این میرسیم باین جمله که میفرماید
 "جاهد علیه بلسانه و قلبه" یعنی درباره نصرت آن دین و نشر
 آن دعوت بزبان و دل مجاهده کنند این جمله دلالت بر این
 مطلب میکند که آن دین جدید برای پیشرفت و نفوذش به
 قتال و جهاد و جنگ و نزاع نمیپردازد و با زبان و دل مجاهده
 درباره آن از ناحیه مومنین انجام میدهد و این دلالت دارد
 که مقصود از این دین جدید همان شریعت حضرت بهاء الله
 است زیرا جهاد با شمشیر و مقاتله و مناظره که در اسلام و قرآن
 و سایر کتب آسمانی جزو وظایف مومنین بود در شریعت
 بهاء الله بکلی منسوخ و مملوع گردیده و افراد مومنین به حضرت
 بهاء الله موظفند که با سیف لسان و شمشیر بیان و نیت خالص
 و قلب منقطع بشیر دین و نصرت آنین حضرت پروردگار
 بپردازند • ملاحظه فرمایید که این حدیث
 شریف مثبت مدعی ماست •
 عصاره گفت "این حدیث که فرمودی در هیچیک از صحاح سته

مذکور نشده و معلوم نیست که تا چه درجه صحت دارد ^{باشد}

(صالح سته نشن کتاب است که بواسطه علمای معرّف ما

مسلم و علاقه بخاری و ابن ماجه قزوینی و غیرهم تألیف یافته

و شامل احادیث صحیحیه معتبره مریه از رسول الله (ص)

است و جمیع مندرجات کتب مزبوره در نزد اهل سنت و

جماعت مورد اعتماد و اطمینان است) مادام که این حدیث

در صحاح سته روایت نشده است چگونه میتوان آنرا مورد

اعتماد قرار داد و در چنین امر مهم و موضع عظیمی بدان

استدلال و استناد نمود ؟

زیاد گهت در قرآن مجید عین این مطلب وارد

شده و خداوند اهل ایمان را با آنچه که در ضمن حدیث

مزبور بلسان بیضمیر ذکر شده است تحریر فرموده از جمله

در سوره صف آیه ۱۰ - ۱۲ میفرماید "قوله تعالیٰ "یا

ایها الذین آمنوا هل اذکم علی تجارة تنجیکم من عذاب

الیم تو منسون بالله ورسوله وجاهدون فی سبیل الله باموالکم

و انفسکم ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون یغفر لکم ذنوبکم و یدخلکم

جلاّت تجری من تحتها الانهار و مساکن طيبة فی جلاّت

عدن ذلک الفوز العظیم مضمون آنکه ای کسانی که بحضورت

رسول ایمان آورده اید آیا میخواهید شمارا بتجارتی

دلالت کنم که سبب خلاصی شما از عذاب سخت و دردناک
 شود آن تجارت این است که ایمان بپیاورید بخدا و رسول
 او و مجاهده و جانشانی کنید در نصرت امر خدا و عدل و مال
 و جان خود " این مطلب بهتر از هر چیزی است برای شما
 اگر بدانید " و چون بمقتضای این رویه و تکلیف عمل کنید
 خداوند گناهان شمارا میآمرزد و در بهشتی شمارا جای میدهد
 که نهرهای آب در آن جاری است و در منازل زیبا و دلپسند
 شمارا مسکن میدهد و آن منازل در بهشت جاودانی میباشد
 و این برای شما بالاترین و نوز بهترین رستگاری است این آیه
 مبارکه در حقیقت امر الهی بمومنین است که بحضورت بها^ع الله
 مؤمن شوند و بنشر دعوت و نصرت شریعتش بوسیله
 بذل مال و جان اقدام نمایند تا در نتیجه از عذاب الیم نجات
 یابند .

همانکه گفت : چگونه میتوان این آیه مبارکه را چنانکه تومنگوش
 تفسیر کرد ؟ " آیا دلیلی داری که مفاد این آیه تحریص
 مومنین بایمان بحضورت بها^ع الله است ؟

پس گفت : این مطلب روشن است زیرا در اول آیه
 میفرماید " یا ایها الذین آمنوا یعنی ای مردمیکه ایمان
 بحضورت رسول آورده اید بپذیرید " است که مومنین به

ختند

حضرت رسول "وهم یامر حضرت رسول ص بجہاد میبرد
 وبعد میفرماید اگر شما ای مومنین بر رسول اللہ میخواستید
 از عذاب الیم نجات یابید باید بخدا و رسول خدا
 مومن شوید و بجاهدہ در راہ دین الہی بوسیله بذل
 مال و جان بپردازید اگر بگوئیم کہ مقصود از جملہ بعد ہم
 همان ایمان آوردن بحضرت رسول و اسلام باشد دلیلست
 کہ آنها ایمان نداشته اند در این صورت خطاب بانان بہ
 جہاد یا ایہا الذین آمنوا بی مورد است و از این گذشتہ مومنین
 بحضرت رسول کہ مومن بخدا و رسول او بودند در ظل اسلام
 از عذاب الیم نجات یافته بودند پس معلوم میشود اینکہ
 خداوند مومنین بحضرت رسول را با وجود حصول ایمان بان
 حضرت مجددا در آیہ مبارکہ بایمان بخدا و رسولش دعوت
 میفرماید مقصود ایمان و اعتواف بظہور مبارکیست کہ باید
 بعد از حضرت رسول ص ظاہر شود میفرماید ای امت
 اسلامہ اگر مظهر موعود ظاہر شدہ و ندای الہیہ را شنیدید
 باید بان مظهر بزرگوار کہ رسول حضرت پروردگار است
 مومن شوید و در راہ او بذل مال و جان نمایند تا بہشت
 وارد شوید و از عذاب الیم نجات یابید زیرا در روز ظہور
 موعود بزرگوار ایمان باسلام و اقرار بر رسول اللہ شارع اسلام

کافی نیست نجات در آن روز ملوط باقرار بخدا و اعتراف به
ایمان برسولش حضرت بها^۱ الله و بذل مال و جان در راه شر
آن حضرت است "یا ایها الذین آمنوا یعنی ای اشخاصی که
برسول الله و اسلام مؤمن هستید بهترین تجارتی که شما
را در آخر الزمان از عذاب الیم نجات میبخشد و سبب دخول
در بهشت جاودان میشود آن است که حضرت بها^۱ الله که
مظهر امیر الله و داعی الی الله است و پیغمبر آن حضرت
حضرت نقطه اولی مؤمن شوید و در راهش از بذل مال
و جان دریغ ننمائید اگر از این معنی چشم پوشیم چطور
میشود خداوند بفقوسی که آنان را مؤمن خطاب فرموده و به
ایمان آنان شهادت داده است مجدداً بگوید که مؤمن
نشوید "مگر آنها مؤمن بحضرت رسول الله نبودند ؟
اگر مؤمن نبودند چرا بانها خطاب فرموده "یا ایها الذین
آمنوا ؟ مگر آنها بخدا و رسول اسلام اعتراف
نداشتند ؟ مگر این ایمان و اعتراف آنان سبب نجات
آنها از آتش دوزخ و دخولشان در بهشت جاودانی نبود ؟
پس این که مجدداً در همان آیه آنان را که مؤمن بوده اند
دعوت بایمان بخدا و رسول میفرماید و ملتزم نگاری آنان
را از عذاب الیم ایمان بخدا و رسول و بذل جان و مال مقسّر

میفرماید واضح است که مقصود ایمان بمظهر مقدس فیروز
حضرت رسول است که باید بعد از حضرت رسول الله
از طرف خدا در آخر الزمان برای هدایت مردم ظاهر شود
و هر کس بآن حضرت مؤمن شود از عذاب الیمی که در ضمن
حدیث شریف سابق الذکر پیغمبر امت خود را در آخر الزمان
بنزول آن انداز فرموده بود نجات مییابد و هر کس که منکر
آن حضرت شود بعد از الیم دچار گزند و از بهشت موهوب
و رحمت پروردگار محروم ماند "ملاحظه کن عمار" که چگونه
مضمون آیه مبارکه مؤید حدیث شریف نبوی است و چگونه
دلالت صریحه بر ظهور حضرت بهاء الله و حضرت باب مبشر
آن بزرگوار و مظهر امر پروردگار دارد.

همان گفت: آنچه گفتی صحیح و درست و لکن مشکلی برای
من پیش آمده و آن این است که من این بر رسول الله که آیه
مبارکه قرآنی مزبور خطاب بانان است از ظهور حضرت
بهاء الله خبر دار نشده اند و خدمت آن حضرت ترسیدند و
زمان ظهورش را درک نکردند و با این همه چگونه خداوند
در ضمن آیه مزبوره بانان امر فرموده که در راه آن حضرت
که ندیده اند و زمانش را درک نکرده اند بپند مال و جان
اقدام نمایند؟

رسید گفت: خطاب یا ایها الذین آمنوا مختص و محدود
 بمومنین موجود در دوره حضرت رسول ص و معاصرین آن بزرگوار
 نیست بلکه شامل جمیع افراد مومنین گسسته شده و
 حال است و در این ایام که مومنین به حضرت رسول ص در عالم
 بسیارند و همه مومنین بآن حضرت و عامل بتعالیم مبارکه
 آن حضرت هستند همه مشمول خطاب صادر در آیه مبارکه
 هستند و یا ایها الذین آمنوا در این ایام که دوره ظهور
 حضرت بها^ع الله موهود بزرگوار قرآن مجید و سایر کتب آسمانی
 است متوجه ملت اسلامیة و افراد مومنین با سلام
 ایشان که امروز هستند آوازه دعوت حضرت موهود را شنیده
 و بیروانش را دیده ناند آیات و کتب این امر اعظم را مطالعه
 کرده اند بنا بر این بموجب آیه مبارکه مزبوره ما^ع موهود هستند که
 حضرت بها^ع الله مومنین شوند و باین تجارت سرسرمشغلت
 توجه نمایند تا در نتیجه ایمان به حضرت موهود از عذاب الیم
 بفرهند و در بهشت جاودانی داخل گردند و درجات
 تجری من تحتها الانهار مسکن گیرند و خداوند بوحسب
 وعده خود گناهان آنان را بیامرزد و آنان را مشمول عفو
 و غفران نماید و این موهبت برای امت اسلامیة وقتی حصول
 موهود یسرند که به حضرت باب مظهر خداوند و مبشر جمال قدم

و بحضرت بهاء الله موهود کل طوائف و امم مؤمن شوند و بمال
و جان خود شریعت آن بزرگوار را نصرت نمایند از اینگونه
اطلاقات و خطابات که شامل جمیع افراد قبل و بعد امت
است در قرآن مجید بسیار است از جمله ملاحظه فرمائید
این آیه چهار که در سوره آل عمران آیه ۱۸۳ نازل شده میفرمایند
قوله تعالی "الذین قالوا ان الله همند الیهیان لا نؤمن لرسول
حتى یاتینا بقریان تا کله النار قل قد جائکم رسل من قبلی
بالبینات و یبالی قلتم فلم قتلتموهم ان کلتهم صادقین * مضمون
آنکه یهودیان گفتند خداوند با ما عهد فرموده که بهیچ
پیغمبری ایمان نیاوریم مگر اینکه قریانی او را آتش بسوزاند
بگوی محمد پیغمبران پیش از من با بینات ظاهر شدند و
آنچه را که گفتید آشکار ساختند پس چرا آنان را مقتول
ساختید اگر در ادعای خود صادق هستید؟ ملاحظه
فرمایید یهودیان بحضرت رسول عرض کردند علامت نبی
صادق برای ما آنست که بدرگاه الهی قریانی تقدیم کند و
آتش از آسمان بیاید و آن را بسوزاند حال اگر تو ای محمد
در ادعای نبوت صادق هستی قریانی تقدیم بدار اگر آتش
از آسمان آمد و آن را بسوزاند ما بتو مؤمن میشویم حضرت رسول
یهودیانی که این تقاضا را کردند جواب فرمود پیغمبران

قبل از من این کار را کردند و قربانی تقدیم نمودند و آتش از آسمان آمد و قربانی آنان را سوزانید بگوئید ببینم چرا آنان را کشتید و اگر دوا دعای خود صادق هستید چرا با آنان مومن نشدید " با آنکه یهودیان معاصر حضرت رسول ص که این تقاضا را از آن حضرت برای حصول اطمینان درباره صحت ادعای حضرت نمودند قیسرازی یهودیان چند قرن قبل از آن ایام بودند و هیچوجه هیچیک از آنها پیغمبری را نگشته بود و اساسا در دوره آنان و مدت ها سابق بر آن پیغمبری ظاهر نشده بود که آنان بتکذیبش پسرند ازند و با وجود مشاهده سوخته شدن قربانی وی با آتش آسمانی او را بقتل برسانند با این همه این نسبت یهودیان معاصر حضرت رسول ص میدهد یا آنکه عامل این موضوع یهودیان ده قرن قبل از آن ایام بودند و علت این مطلب و انتساب این عمل سابقین به معاصرین حضرت رسول ص بدان جهت است که خطاب بامتی شامل جمیع افراد آن امت از سابق و لاحق و قبل و بعد است چنانچه معمولا میگویند و می نویسند که مثلا فلان امت در چند قرن قبل از این درجات ترقی و کمال را پیموده و چندی است که دچار انحطاط و سقوط شده است شما در این گفتار ترقی و انحطاط را راجع بامت جمیع مینمائید با آنکه مواضع

افراد این امت که در دوره ترقی و کمال بودند غیر از افراد ان امت هستند که در درکات انحطاط و سقوط هیبوط می نمایند و با این همه هیچکس نگفته شما با هرکس که این گفتار را بگویند اشکال و اعتراض وارد نمی نماید و روی همین اصل است که خطابی با افراد اولیه امتی متوجه شود و مقصود اصلی افراد و اواخر و لاحق آن امت باشند در این آیه مبارکه قرآنیه یا ایها الذین آمنوا اهل انکم علی تجارة الخ هم همین طور است یعنی هر چند خطاب متوجه بمؤمنین معاصر رسول الله و افراد اولیه امت اسلامیه است ولی این درایسام متوجه افراد و اواخر و لاحق آن امت است ایستنها هستند که بموجب این آیه مبارکه باید بحضرت بها* الله مومن شوند و در راه نصرت امر مبارکش از بذل مال و جان دریغ ننمایند و مقصود از جهاد هم که در این آیه مبارکه نازل شده جهاد و کوشش و بذل مال و جانفشانی در سبیل نصرت امر حضرت رحمن است نه جهاد با شمشیر و سیف و سنان و این مطلب را پیش از این هم برای شما ذکر کردم خوبست این مطلب را مختصر شرحی بد هم و مثالی برای شما ذکر کنم تا مقصود از بذل مال و جان بخوبی واضح شود :

فرض کنید شخصی برای نشر دعوت حضرت بها* الله

از شهری بشهر دیگر توجه نمایند در اول وهله محتاج بمصارف و بذل مال است زیرا بدون مصارف و مخارج لازمه عزیمت از شهری بشهر دیگر مقدور نیست و چون بان شهر پرسد و لبیده عسوت خلق بگشاید بدیهی است که از هر طرف مورد هجوم و حمله مخالفین و شاید هم کار بقتل و صلب او منجر شود چنانچه
 مدله بسیاری از بهائیان را در نقاط مختلفه مقتول و مصلوب ساخته اند ولی این نفوس به پیچ و جبه دست از نصرت امرالله نکشیدند و جان و مال خود را در راه حضرت پیرو ردگار فدا کرده و میکنند و هر که چنین کند بموجب آیه مبارکه در دنیا و آخرت قرین سعادت خواهد بود " با این شرح و تفصیل که ضرر شد آیا باز هم در صحت تطبیق و انطباق آیه مبارکه با حدیث شریف نبوی برای کسی شک و شبهه میماند ؟
 ای همار چه میفرمائی آیا مضمون آیه مبارکه و حدیث نبوی با هم مطابق نیستند و آیه قرآنیه مؤید مفا حدیث نیست ؟
 همار گفت : شکی نیست که اگر حضرت بهاء الله از طرف خدا باشد و درانه های من عند الله بودن صادق باشد البته پیروی او سبب نجات ما از عذاب الیم است و لکن بحث در این است که چگونه میتوان حضرت بهاء الله را من عند الله دانست
 با آنکه بر حسب تعالیم اوقیامت عبارت از قیام رسول الهی

بشر و دعوت و اظهار امر است در صورتی که قیامت در نزد امت اسلام معنی دیگری دارد و آن این است که اهل عالم بواسطه صبحه شدیدی همه میمیرند و پس از مدتی در موتبه زنده شده از قبور بیرون می آیند و زنده شدن مردم بواسطه ارتفاع صبحه ثانیه است پس از آن وضع زمین تبدیل مییابد و هراط کشیده میشود و میزان برقرار میگردد و خلق جهان برای حساب در ارض محشر محشور میشوند و و و از مطالبی که در نزد مسلمین مشهور و معروف و همه بآن عقیده دارند قیامتی که امت اسلام به انتظار دارند این است که مختصر بآن اشاره کردم و لکن حضرت بهاء الله چنانچه فرمودی قیامت را بقیام مظهر امر الله تفسیر فرموده است و از این جهت من نمیتوانم در صحت ادعای حضرت بهاء الله اطمینان پیدا کنم و او را مدعی صادق و مبعوث من عند الله بدانم .

زید گفت : اول باید از راه تحقیق و تحری حقیقت بصحت ادعای مدعی پی برد وقتی که ثابت شد صاحب این ادعا در ادعای خود صادق و حقیقه مبعوث من عند الله ^{است} دیگر هر چه بفرمائید صحیح است و مناقشه در فرمایشات او ستور است او غلط محض و اشتباه صرف است میزان حقیقی گفته او مست

خواه با معتقدات امت قبل مطابقه داشته باشند و خواه مطابقه نداشته باشند *

عمار گفت : مسئله قیامت از احکام فرعیه و فرائض عبادات و معاملات نیست که قابل نسخ و تنخیر باشد بلکه قیامت حقیقی است واحده " یعنی يك معنى و منظور از آن بایستد مستفاد شود حال چطور شده است که این حقیقت واحده بوجوه مختلفه تفسیر شده است ؟ امت اسلامیة آنرا طوری تفسیر میکند و امت یهائیه مطابق فرمایشات حضرت بهاء الله آنرا طور دیگر تفسیر مینماید این دو تفسیر با هم متناقض است و بدیهی است که نمیتوان گفت طرفین نقیض صادق و قابل قبولست خواهشمندم در این خصوص برای من شرح و تفصیل بیشتری بفرمائی تا مطلب را کاملاً بفهمم " چون علمای امت در تفسیر آیات الهیه راه خطا پیمایند مظهر موهود الهی که ظاهر میشود آنان را بخطای خودشان متوجه ساخته و تفسیر حقیقی را بیان مینماید *

زید گفت : بدیهی است که اساس ادیان الهی واحد است مظاهر مقدسه در اصول شریعت و اصول فضائل اخلاقی که مردم تعلیم داده اند با هم اختلاف نظر و قول نداردند فقط فرق و اختلاف شرایع با هم از جهت فسورغ

احکام است اصول شرایع هیچگاه منسوخ نمیشود و تغییر و تبدیلی نمیتواند ولیکن فروع احکام بمقتضای هر عصر و زمان نسخ و تجدید میگردد اما اینکه مشاهده میفرمائی در مسائل اصلییه ثابتیه بین پیروان ادیان اختلاف عقیده و نظر موجود است این نه از آن جهت است که شرایع الهیه در این اصول با هم داشته اند بلکه از آن جهت است که علمای هرامت و پیرویایان روحانی هر طایفه این گونه آیات نازل در کتاب آسمانی خود را طوری فهمیده و همان را که خود فهمیده حق دانسته اند و لهذا اختلاف در بین پیروان ادیان در این گونه مسائل نسبت بهم یافت شده است پس اصل اختلاف راجع بافکار علمای دین است و در حقیقت آنان هستند که این اختلاف را ایجاد کرده اند و گرنه در شرایع الهیه نسبت باین گونه مسائل اصلییه اختلافی موجود نیست باری چون علمای ملت در فهم آیات تراه خطا میپیمایند و معنی حقیقی آیات و مقصود اصلی کلمات الهیه را در نیابند و با وها هم خود آیات مبارکه را تفسیر کنند چون مظهر موعود و رسول مقدس الهی در بین آنان ظاهر شود و فروع سابقه را بمقتضای وقت تغییر دهند در باره اصول هم حقیقت واقع و معنی حقیقی را بیان میفرماید اگر علمای امت با هم متحد و متفق شوند که معنی فلا نزایه

کتاب یا معنی فلا و حدیث چنین است و چنان ~~و~~ پس از —
انقضای دوره مقرر آن شریعت مظهر موعود ظاهر شود
و آن آیه و حدیث را طور دیگری و بخلاف گفته علمای امت معنی
و تفسیر فرماید واضح و آشکار میگردد که تمام علمای امت در فهم
آیه یا حدیث را خطا پیغموده اند این که گفتم و شنیدی هیچ
گونه قرابتی ندارد و اینک مثالی برای روشن شدن مطلب
میاورم ملا حظہ بقوما اینک امت حضرت موسی ع که بیهودیان
معروفند امروز در جمیع جهان موجودند و همه معتقدند که
بعد از حضرت موسی پیغمبر صاحب شریعتی ظاهر خواهند
شد و مسیح موعود هم میگویند چون ظاهر شود همان احکام
تورات موسی و شریعت یهود را باید ترویج کند و انتشار دهد
این عقیده یهود برای آنان از آنجا حاصل شده است که در
فهم مقصود برخی از آیات کتاب خود اشتباه کرده اند میگویند
که بعضی آیات مندرجہ در اسفار عهد عتیق دلالت دارد که
شریعت موسی ابدی است آنها این طور فهمیده اند بالک
اند در فهم خود دچار اشتباه شده اند و برخلاف واقع فهمیده
و در مقابل یهود نصاری و مسلمین حاضرند و عقیده آنان
را در باره ابدی بودن شریعت موسی تخطئه میکنند و آنرا
باطل می شمارند و دلایل بسیاری را برای اثبات حقانیت حضر

مسیح و حضرت رسول ص و صحت شرایع آنان اقامه میکنند
 با آنکه جمیع علمای یهود و همه افراد امت معتقدند که
 معنی آیات مذکور در اسفار عتیقه همانست که آنها
 فهمیده اند یعنی بعد از حضرت موسی بشهادت
 آن آیات دیگر پیغمبری که صاحب شریعت و دینی غیر از
 شریعت و دین حضرت موسی باشد ظاهر نخواهد شد.
 همار گشت "آیه که یهود در این خصوص میدان
 استشهاد میکنند کدام است؟

زیاد گشت در باب ۲۱ سفر خروج آیه ۱۶ و ۱۷ چنین
 وارد شده است باید بنی اسرائیل احترام روز شنبه
 (یوم سبت) را همواره نگاه دارند و در نسل و دوره آنان
 این امر مراعات کنند زیرا این یوم سبت عهدی ابدی است
 که من با آنها بسته ام و باید بنی اسرائیل این عهد را تا
 ابد مراعات کنند یهودیان میگویند که چون عهد یوم
 سبت ابدی است و هرگونه کار و شغلی در آن روز حرام است
 بنا بر این شریعت موسی هم ابدی است و اگر بنا باشد
 که بعد از حضرت موسی پیغمبر دیگری بیاید و احکام را
 تغییر دهد ابدیت یوم سبت که هریچ تورات است محفوظ
 نمیماند زیرا احترام بسبت جز شریعت موسی است و هرگز

باید تغییر کند پس ناچار شریعت موسی ابدی است
 یهود این طور میگویند و منشأ این عقیده آن است که
 حقیقت معنی کلام را بی نبوده اند و خیال کرده اند که
 مقصود از ابد ابدیت مطلقه و زمان غیر محدود جاودانی
 است و بواسطه این وهم بچنین عقیده ای دچار شده اند
 بآنکه مقصود از ابدیت ابدیت نسبی و مقید است و دلیل
 بر این مقال جمله (در سلاله خود و دوره خود این عهد را -
 مراعات کنند) میباشد باین معنی که خدایانی اسرائیل امر
 فرمود تا انقضای دوره شریعت موسی بمسبت را محترم بدانند
 و دوران انقضای شریعت موسی ظهور حضرت عیسی بود و
 کلمه ابد باین تعبیر از آغاز ظهور موسی تا آغاز ظهور عیسی
 علیه السلام است و از این تعبیرات در کتب آسمانی بسیار است
 مثلاً کلمه ابد در این آیه مبارکه قرآنیه از قول بنی اسرائیل
 نازل شده که بموسی چنین گفتند یا موسی انالین ندخلها ابد
 ما دامو اقیها (سوره مائده آیه ۲۴)
 یعنی ای موسی ما هرگز وارد ارض مقدسه نخواهیم شد ما دام
 که آن مردم ستیگر در آن سرزمین هستند " بدیهی است
 که در این جا کلمه ابد بمعنی ابدیت مطلقه نیست بلکه
 مقصود ابدیت مقیده و محدود است یعنی محدود و مقید

بزبان خروج قوم جبار از ارض مقدسه است . مثالی دیگر
 بگویم " پیروان حضرت مسیح معتقدند که با استناد آیات
 انجیل و فرمایشات حضرت مسیح درین آن حضرت ابدی است
 و صاحب شریعتی بعد از آن حضرت ظاهر نخواهد شد و
 میگویند که در آخر الزمان نفس مقدس حضرت مسیح باز این
 عالم بر میگردد و همین شریعت و آئین موجود را انشرو میفرماید
 استدلال مسیحیان درباره اثبات این مطلب بایات قدس درجه
 در باب ۲۴ انجیل متی آیه ۳۵ است که خداوند میفرماید
 ممکن است آسمان و زمین زائل شود ولیکن کلام من هرگز
 زائل نخواهد شد . با استناد این آیه انجیل شریعت
 مسیح را ابدی میدانند و قائل بظهور نبی صاحب شریعت و
 احکامی غیر از آنچه در انجیل است نیستند ولیکن بدیهی است
 که در فهم خود دچار خطا شده اند و توهم برای آنان ^{صل}
 شده زیرا اگر معنی این آیه انجیل چنان بود که آنان میگویند
 میبایست هیچ شریعتی در عالم نسخ نشود و اصلاً میبایست
 خداوند جزیک پیغمبریش نفرستاده باشد زیرا بنحوی
 اطلاق فرموده که کلام من هرگز زائل نمیشود " مگر آنچه
 را موسی فرموده بود کلام خدا نبود ؟ پس چگونه بظهور
 مسیح نسخ شد و همچنین مگر آنچه را انبیای قبل از موسی

فرموده بودند کلام خداوند نبود پس چگونه بظهور حضرت موسی
همه آنها نسخ و زائل شد ؟

بنا بر این معلوم است که علمای مسیحیه در فهم معنای
اصلی این آیه مبارکه انجیل اشتباه کرده و راه خطا پیموده
اند
معنی آیه آن نیست که آنها میگویند بلکه معنی حقیقی آیه
مزسوره این است که فیض الهی هیچوقت از عالم خلق منقطع
نمیشود و خداوند پیوسته برای هدایت مردم مظاهر
مقدس خود را یکی بعد دیگری میفرستد و کلام و هدایت
الهی هیچگاه از جهان زائل نخواهد شد یعنی خدا
هیچوقت مردم را بدون راهنما نخواهد گذاشت مظاهر
الهی پیوسته ظاهر میشوند و کتب آسمانی بصرف رحمت
از طرف خداوند نازل خواهد شد و این بمقتضای رحمت
الهی است چنانچه در قرآن مجید ظهور رسول الله را بصرف
رحمت الهیه تعبیر فرموده و در سوره انبیاء آیه ۱۰۷ نازل شده
قوله تعالی "وما ارسلنا الا رحمة للعالمین یعنی ما بصرف
رحمت و فضل خود برندگان خویش تو را برای هدایت آنان
می‌بعث فرمودیم و براهنهای آنان ما را می‌ساختیم " از آنچه گفتیم
این نتیجه بدست آمد که رسول لاحق خطاها و اشتباهات
امت سابقه را که در فهم آیات الهیه برای آنان پیش آمده است

آشکار میفرماید و حقیقت معانی آیات ربانیه را برای آنان بیان
میکند .

(در بیان اختلاف امت درباره حقیقت قیامت) از این گشته
علمای امت اسلامیة درباره حقیقت قیامت با هم مخالفت
دارند و هر يك سختی گفتارند بعضی میگویند حقیقت
قیامت را جز خداوند کسی نمیداند و برخی هم معنی قیامت
را واضح و عیان و ظاهر و آشکار دانسته اند همانطور که علما
درباره حقیقت قیامت با هم مخالفتند درباره کیفیت و اوصاف
و حالات مختلفه در قرآن مجید راجع به قیامت نازل شده
اختلاف نظر دارند یکه دسته از علما جمیع آن صفات و حالات
وارد در آیات قرآنی و احادیث مرویه را صوما بظاهر الفاظ
قدمی فراتر نمی نهند بعضی هم وقوع آن حالات و کیفیات
را بظاهر رواند دانسته و برای هر يك معنی باطنی و تاء و سلی
قائل شده اند از جمله علامه راغب اصفهائی در کتاب خود
مقدمة التفسیر که با کتاب تنزیه القرآن عن المطامع تألیف
عبد الجبار طبرع رسید است چنین میگوید

قوله " عامة اعيان الصحابه و كثير من المنصرين بعد هدم
له هبوا الى انه يصح ان يكون في القرآن بعض ما لا يعلم تأويله
الا الله قال ابن عباس انزل القرآن على اربعة اوجه و جهل

وحرام لا یسح احد جهالتہ ووجه یعرفہ العرب ووجہ تاویلہ یعلمہ
 العالمون ووجه لا یعلم تاویلہ الا اللہ ومن التحل فیعلم ان قد
 کذب وحمل آایة علی احد وجوه الثلاثة احد ہا انہ جعل
 التاویل بمعنی مایول الیہ حقایق الاشیاء من کیفیاتہا وازمانہا
 وما کثیر من احوالہا وقد علمنا ان کثیرا من العبادات و
 الاخبار الاقتصادية کالقیامة والبعث وداية الارض لا سبیل
 لنا الی الوقوف علی حقایقہا وازمانہا وهذا هو المراد بقوله
 تعالی "هل یلتظرون الا تاویلہ یوم یأتی تاویلہ
 الخ . انتہی " علامہ راغب اصفہانی میفرماید بزرگان ووجوہ
 صحابہ رسول ص ہوما و بسیاری از مفسرین و علما چنیبن
 معتقد بودند و ہستند کہ برخی از آیات مبارکہ معنی حقیقی
 آن برای مردم مجهولست و کسی جز خداوند بآن اطلاع ندارد
 و حقیقت آنرا جز خداوند کسی نمیداند چنانچہ این عبارتی
 فرمودہ است قرآن مجید بچہار وجہ تازل شدہ است
 یک وجہ آن مہمساوت از احکام و فروع حلال و حرام
 است کہ ہر فرد مسلمی ناچار است بر آن اطلاع داشتہ
 باشد وجہ دیگر آن است کہ اہراب بدان ہارقلند و رسوم وجہ
 آیاتی است کہ معنی حقیقی و باطنی آنرا علما و دانشمندان
 میداند وجہ چہارم آیاتی است کہ جز خداوند کسی

یعنی حقیقی آن آگاه نیست و اگر کسی بخواهد از روی علم و دانش خود تاویل آن آیات را بپایان کند آنچه در این خصوص بگوید کذب صرف و از درجه اعتبار ماقط است .

آنگاه درباره آیه مبارکه و معنی تا^۱ و بیل مطالبی ذکر می کند از جمله آنکه میفرماید یکی از معانی تا^۲ و بیل عرفان و اطلاع به ما^۳ یوول الیهاست یعنی انسان سعی کند که بحقایق مطالب آیات پی ببرد و کیفیت و زمان هر یک را ادراک کند و این قسم تا^۴ و بیل نسبت بآیات قرآنه از عهد بشر خارج است زیرا ما بصراحت می بینیم که حقیقت بسیاری از عبارات که در شرع اسلام و قرآن موجود است و هم چنین حقیقت و تاویل واقعی بسیاری از اخبار اعتقادی که هر فرد مسلم باید بآن ایمان و اعتقاد داشته باشد مانند آیات شامل اخبار از قیامت و بعث و حشر و دابة الارض و جزاینها برای عموم مردم مجهول است و هیچ کس نمیتواند بدان اطلاع یابد و فقط خداوند بدان عالم است و باید خداوند تاویل آن را بپایان بفرماید تا مسایر مردم بفهمند چنانچه در قرآن راجع باین مسئله فرموده "هل یظنون الا تاویله یوم یأتی تا^۵ و بیله یعنی ای محمد آیا مردم جز این التظاری دارند که تاویل و معنی حقیقی

مسائل موجود در قرآن را خداوند بیسان فرماید روزی که تاویل آن آیات از طرف خداوند آشکار شود الخ و نیز ابوالبقا کفوی در کلیات خویش در بحث محکم و متشابه چنین فرموده و المتشابه ما است اثر الله بعلمه کقیام الساعه و خروج الدجال میفرماید مقصود از متشابه در قرآن مطالبی است که علم بحقیقت و واقع آن مخصوص بخداوند است و دیگران را از آن نصیبی نیست مانند قیامت و خروج الدجال که از حقیقت و زمان و کیفیت آن جز خدا کسی را اطلاعی و خبری نیست

ملاحظه بفرما از طرفی علامه راغب اصفهانی فرموده است که هیچکس جز خدا از حقیقت قیامت بحث و کیفیت و زمان وقوع آن در عالم خبر و اطلاع ندارد و از طرف دیگر علامه کفوی فرموده که خداوند علم بقیامت و خروج الدجال را بخود اختصاص داده و کسی را از آن نصیبی نیست این را شنیدنی حال از علامه شیخ زاده بسطو که برخلاف راغب اصفهانی و علامه کفوی عقیده دارد که حقیقت قیامت مسئله واضح و آشکار است و هیچوجه دارای ابهام و پیچیدگی نیست و واضح و معسوف است و این عبارت مشارالیه است که در حاشیه خود بر تفسیر بیضاوی در ذیل آیه ۱۸۷ سوره اعراف چنین فرموده

است قوله " الله تعالى قد كشف واظهر نفس قيام الساعة
 بدلائل قطعیه ونصوص متصاعده الخ
 در بیان اختلاف امت در مسئله معاد * ملاحظه میفرمائید
 همان که چگونه علمای اسلام درباره حقیقت قیامت با هم
 اختلاف نظر دارند و چون قول اخیر یعنی قول امثال
 شیخ زاده و غیره شهرتش بیشتر است لهذا مردم همان
 را شنیده و عقیده بدان بسته اند و توفیق همار تبعیت
 از رسول مشهور فرمودی و چنانچه از سخنان بدست میآید
 بدان رویه عقیده مندر شده ای و نیز مشاهده فرمودی
 که درباره اوصاف و کیفیات نیز بین علماء اختلاف نظر
 موجود بود همین علامه راغب اصفهانی که گفتم در کتاب
 خود مسمی به غریب القرآن چنین فرموده است قوله
 والمتشابه من جهة المعنى اوصاف الله تعالى واوصاف
 يوم القيامة فان تلك الصفات لا تتصور لنا ان كان لا يحصل
 في نفوسنا صورة ما لم نحسه اولم يكن من جنس ما نحسه الخ
 ص ۲۵۵ * " میفرماید آیه قرآن مجید درباره
 اوصاف خداوند و اوصاف روز قیامت نازل شده از جمله
 آیاتی است که من جهة المعنى متشابه هستند یعنی
 معنی ظاهری آن مقصود نیست و معنی حقیقی آن مستور

و مخفی است زیرا این صفات را که درباره خدا و قیامت
 در قرآن نازل شده ما نمیتوانیم تصور کنیم و ادراک نمائیم
 چه که ما بحقیقت آن عالم نیستیم و خدا و قیامت از محسوسات
 نیستند تا بتوانیم صور آنان را در مخلیه خود تصور کنیم
 و در نتیجه برای ما تصور حاصل شود انسان نمیتواند بحقایق
 که محسوس نشوند و از جنس محسوسات نباشند پی ببرد
 و نیز علامه این رشد در کتاب خود معنی به "فصل المقال
 فی ما بین الشریعة والحکمة من الاتصال شرحی ذکر کرده
 میفرماید که شرع مقدس دارای ظاهر و باطن است یعنی
 یکسوم از مسائل شرعیه را همه میدانند که باید بظاهر معنی کرد
 و قسمتی را هم میدانند که ظاهرش مقصود نیست و باطنی
 آن مقصود است غیر از این دو قسمت یکدسته مسائل و مطالبی
 هم در شرع مقدس موجود است که مختلف فیهاست یعنی
 آنرا از مسائل ظاهری پنداشته و بظاهرش حمل میکنند
 و تاویل آن را جائز میدانند و بعضی هم آن را بظاهر
 حمل نمیکند و برای آن معنی باطن و تاویل قائل هستند
 و این عین عبارت علامه این رشد در کتاب فصل المقال است
 قولیه : فان قيل فاذا تبین ان الشرع فی هذا اهل ثلاث
 مراتب فمن ای المراتب الثلاثة هو الذي كما جاء فی صفات

المعاد واحواله فنقول ان هذه المسألة الامرفيها بين
 انها من الصنف المختلف فيه وذلك اننا نرى قوما ينسبون —
 انفسهم الى البرهان يقولون ان الواجب حملها على ظاهرها
 ان كان ليس ههنا برهان يودي الى استحالة الظاهر فيها
 وهذه طريقة الاشعرية وقوم آخرون ممن يتعاطى البرهان
 يتاء ولونه وهو لا يختلفون في تاء ويلها اختلافا كثيرا —
 في هذا الصنف ابو حامد معدود هو وكثير من المتصوفة ومنهم
 من يجمع فيها التاويلين كما يفعل ذلك ابو حامد في بعض
 كتبه ويشبه ان يكون المخطئ في هذه المسألة من العلماء معدودا
 والمصيب مشكوكا او مأجورا وذلك اذا اعترف بالوجود وتاويل
 فيها لحوا من اجزاء التاويل احدى في صفة المعاد لا في وجوده
 اذا كان التاويل لا يودي الى نفي الوجود والما كان جحد
 الوجود في هذا كفرا لا لما صلي بين اصول الشريعة " انتهى " .
 مضمون آن است كه اين رشد مي فرمايد ما دام كه شريعت
 داراي اين رتبه ايست كه گفته شد ببيليم مسئله معاد و صفات
 واحوال آن را بايد جزو كدام رتبه قرار داد بنظر من اين
 مطلب در نهايت وضوح است كه امر معاد و صفات و احوال آن
 در قسمت رتبه مختلف فيهاست زيرا اقوال و عقايد علماء را بين
 خصوص با هم متفاوتست بوضوح كه خود را از اهل دليل و برهان

محسوب میدارند و با شهری معروفند میگویند که امر معاد و صفات و احوالش جمیعاً بظاهر محمولست و مقصود همان ظاهر الفاظ است زیرا دلیلی در دست نداریم که وقوع صفات و احوال معاد بظاهر ظاهر مستحیل و معتنع باشد تا مجبور باشیم که آنرا تاویل نمائیم بعضی دیگر از علما که پیرو پراگماتیک هستند میگویند که امر معاد و صفات و احوال آن بظاهر محمول نیست و معنی ظاهری آن مقصود نیست بلکه معنی باطنی و تاویل آن مقصود است و باید بظاهر ظاهر واقع نخواهد شد این دسته از علما درباره تاویل معاد و احوال و صفات آن با هم به اختلاف سخن گفته اند یعنی در طرز تاویل با هم متفق نیستند ابو حامد و بسیاری از متصوفه جزو این جرگه هستند برخی هم بین دو تاویل و اصل را جمع کرده و میصدق هر دو معتقدند چنانچه ابو حامد در برخی از کتب خود همین رویه جمع بین التاویلین را مراعات نموده یعنی اگر دو نفر درباره این مطلب دو تاویل متفاوت ذکر کرده باشند اینگونه هر دو تاویل را محتمل میدانند و همیشه میمانند و چنان بنظر میرسد که بواسطه صعوبت مطلب علمائی که در این مورد خود نسبت باین مسئله با اصل حقیقت واقع بواسطه عدم اطلاع بر حقیقت راه خطا پیموده اند و واقعاً بنفس الامر معذورند و آنالکه آرائشان در این مسئله با اصل

حقیقت توافق یافته است اجرشان عند الله جزیل و سعی و کوشش آنان در این راه مشکور است قدر مسلم آن است که باید در این امر مهم مسئله اقرار بوجود معاد مورد اعتقاد باشند باین معنی که اگر شخصی اصل امر معاد را قائل شد و بیه وجودش اقرار کرد درباره صفات و احوال آن هرگونه راه تا ویلی را بپیماید مورد قبول است بشرط آنکه تا ویل درباره صفات و احوال معاد متوجر بنفی وجود اصل معاد نشود زیرا اگر وجود معاد را منکر شود کافر است چه که معاد اصلی از شریعت است ولیکن اگر کسی با حفظ اقرار بوجود معاد در باره صفات و احوال آن قائل بقاء ویل شود و آن را بنحوی تا ویل نماید اگر تا ویلش با حقیقت موافق باشد که سعی و کوشش او مشکور و مورد تقدیر است و اگر هم با اصل واقع موافق نیفتد و راه خطا بپیماید باز عند الله معذور است و مورد مواخذة قرار نخواهد گرفت ° ولیکن عدم اعتقاد بمعاد و نفی وجود آن مستلزم کفر است زیرا معاد از اصول مسلمة شریعت است ملا حظه بفرما همار که چگونه علمای امت درباره احوال قیامت و اوصاف معاد با هم اختلاف نظر دارند بعضی آیات و احادیث^{یث} وارد در این خصوص رابطا هر حمل میکنند و تا ویل آنرا جای نمیشمارند و برخی جمیع آن آیات و احادیث را تا ویل میکنند و

وقوع مفاد آنها بظواهر را نیز نمیدانند و ملاحظه فرمودی که این رشد طایفه اشعری را که درباره آیات واحادیث معاد بظواهر آن معتقدند و وقوع بظواهر را مستحیل و ممتنع نمیشمارند چگونه بنظر حقارت نگریسته و آنها را پیسرو دلیل و برهان ندانند

بلکه درباره آنان میگویند که اینها خود را با اهل برهان نسبت میدهند یعنی اینگونه از مردم صاحب نظر و صاحب قریحه

وابن رشد میخواهد که باین تعبیر آنان را در این اظهارات خود تخطئه کند و باین تعبیر از آنان تحقیق کرده باشد و پس از آن آن گروهی را که معتقد بتأویل آیات واحادیث وارده درباره قیامت و معاد هستند اهل دلیل و برهان میشمارد و نظریه آنان را در این خصوص تصویب مینماید و بصراحت میگوید که تأویل در این گونه آیات واحادیث مآل آنست که منجر بفساد وجود معاد نشود مقبول و پسندیده است زیرا نفی وجود

معاد کفر است چه که معناد از اصول شریعت مقدسه است منظور از نقل این فرمایشات علمای مشهور برای توانست

که بدانی در مسئله قیامت بین علماء و صاحب نظران اختلاف است و بنسب این نمیتوان عقیده هجوم مردم را که اشاره بدان فرمودی در مسئله قیامت اصل مسلم دانست و نمیشود گفت که اگر کسی درباره معاد صفات آن بگوید که بظواهر واقع

نمیشود و باید تا "وکیل" کرد کافراست زیرا عقیده معروفه بین
 مسلمین راهم علمای اسلام مسلم شمرده و بسیاری معتقدند
 که جمیع آن صفات و حالات از امور معنویه است و دارای معانی
 باطنی و تا "ویلا"ت مخصوصه است و ابدا بظاهر نباید منتظر
 وقوع آن صفات و حالات شد بنا براین شرحی که دادم باید
 متوجه شده باشی که آنچه را درباره قیامت بیان فرمودی
 و ذکر نمودی که مردم بصیحه اولی همه می میرند و بصیحه ثانیه
 همه زنده میشوند و صراط کشیده میشود و میزان نهاده
 میشود هماینها صحیح است و درست است ولی چنانچه
 مردم انتظار دارند که بظاهر واقع شود چنین نیست بلکه
 همه اینها دارای معنی و تا "ویل" است مثلا بظاهر صیحه
 از آسمان بگوش ظاهری مردم نخواهد رسید تا مرگ ظاهری
 و معمولی برای همه مردم پیش آید مقصود از موت و حیات
 و صیحه اولی و صیحه ثانیه وحش و نشر و صراط و میزان حقائق
 معنویه ایست که در قائب این الفاظ گفته شده است
 "مقصود از قیامت قیام رسول الهی و دهرت و اظهار امر است"
 ما را گفت معنی حقیقی قیامت و سایر امور را که در آیات وارد
 شده بیان بفرمائید • آیا مقصود از اینها چیست ؟
 زیندگت چون دانستیم که مقصود از قیامت مظهر امر الله

بشهرت و تظاهر امر است بنا براین میدانیم که مقصود
 از نفخ صور عبارت از آن است که مظهر امر الله مردم را پیروی
 خود دعوت فرماید خداوند در قرآن مجید (سوره زمر آیه ۱۸)
 فرموده و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات ومن فی الارض
 الا ما شاء الله ثم نفخ فیه اخرى فاذا هم قیام ینظرون مضمون
 آنستکه چون در صور دمیده شود همه کسانی که در آسمان ها و
 زمین هستند هلاک شده بر زمین میافتند مگر آنکه را که خدا
 بخواهد پس از آن چون در صور مرتبه دوم دمیده شود همه
 پرمیخیزند و نگاه میکنند * یعنی در نفخه اولی امت سابقه
 میبرد و قیامت آن امت براسطه منسوخ شدن شریعتش پیا می شود
 و مقصود از کلمه صعق ^{که معنی} هلاکت است همین است و در نفخه ثانیه
 مردم مدعی من عند الله و داعی الی الله را می پذیرند و با او من
 میشوند و امرش را انجام میدهند و حکمش را اطاعت میکنند
 و در چنین وقتی است مردگان یعنی امت سابقه از قبورشان
 پرمیخیزند یعنی از معتقدات سابقه و اوهام و تقلیدی که بدان
 گرفتار بودند دست میکشند و از گورستان جهالت و نادانی
 که در آن مدفون شده بودند رهائی یافته حیات جدید میا^ی
 و بروج هدایت و ایمان زنده میشوند و مقصود از فرمایش حق
 تعالی که فرمود فاذا هم قیام ینظرون همین است که ذکر شد

یعنی از قبور غفلت و اوهام و تقالید و ضلالت و جهالت نجات
 مییابند و برمیخیزند و بروج ایمان زنده میشوند و بنظر معرفت
 و بصیرت ناظر میگردند زیرا که ندای حق را شنیده و حق را
 پیروی کرده اند قیامت نسبت بامت سابقه مرگ آن امست
 است مثلاً وقتی که حضرت عیسی ع ظاهر شد و دیده عورت
 پسرخانند قیامت امت موسی ع پیداشد و امت موسویه مرد
 و امت جدیدی مبعوث گردید این است معنی قیامت نسبت بامت
 سابقه و اما قیامت نسبت بمظهر امر الله عبارت از قیام آن حضرت
 بنشور دعوت است وقتی که حضرت رسول الله ص ظاهر شدند
 قیامت امت عیسی ع پیداشد و آن امت مرد و مردن آن امت تمام
 عالم حکم میت یافت پس هر کس که دعوت رسول الله را اجابت
 کرد و اسلام پذیرفت پس از مرگ زنده شد و حیات جدید یافت
 از آنچه گفتم واضح شد که موت و حیات دو امر معنوی هستند و
 مقصود از آن مرگ و حیات جسمانی ظاهر نیست بلکه مقصود امر
 معنوی است حیات عبارت از ایمان آوردن بمظهر امر الهی است
 که از طرف خدا مبعوث شده و موت عبارت از ایمان نیاوردن به
 رسول زمان و مظهر عصر است

در بیان معنی حیات و موت • چهار گفت : برای این گفتار
 که فرمودی دلیل هم داری ؟

زید گفت در قرآن کریم نظر فرما که خداوند میفرماید "او من
 کان میتافا حینیه وجعلنا له نورایمشی به فی الناس
 کمن مثله فی الظلمات یخرج منها (سوره انعام آیه ١٢)
 مضمون آن است که میفرماید آیا کسی که مرده بود و ما اورا زنده
 کردیم و قرار دادیم برای او نوری که بین مردم راه می رود ما بسند
 کسی است که همواره در تاریکی است و هیچگاه از تاریکی بیرون
 نمی آید " ای عارف فرما ببینم مقصود از این که خداوند فرموده کسی
 که مرده بود و ما اورا زنده کردیم " کیست؟ مگر مقصود از این جمله
 اشاره بحمزه رضی الله عنه نیست و بدیهی است که حمزه پس
 از تولد تا هنگام نزول این آیه بر حسب ظاهر نمرده بود که خدا
 اورا زنده سازد بلکه مقصود خداوند این است که حمزه تا آن وقت
 در کفر و ضلالت بود و چون بحضرت رسول ص مؤمن شد -
 حیات تازه یافت و بانوار ایمان و ایقان بین مردم راه میرفت و این
 مطلب در بین علمای مشهور و مفسرین معروف اسلام مشهور است
 و در کتب معتبره ذکر شده است صحابه رسول ص یعنی -
 اشخاصیکه زمان حضرت رسول (ص) را درک کرده و خدمتش
 مشرف شده اند و هم چنین تابعین یعنی اشخاصیکه زمان
 حضرت رسول ص را درک نکرده و بحضرت مبارکش مشرف -
 نشده اند ولی بحضرت صحابه آن حضرت مشرف شده اند همه

در باره این مطلب که گفتیم و شنیدی تصریح نمود مانند "علامه
 ابوالثناء آلوسی در تفسیر خود مسمی بروج المعانی در ذیل آیه
 شریفه مزبوره از قول ابن عباس رضی عنین فرموده است *
 ان المراد بالمیت الکافر الضال وبالاحیاء الهدایة وبالنور
 القسوان وبالظلمات الکفر والضلاله الی ان قال من ابن عباس
 رضی انهما فی حمزه و ابن جهل میفرماید مقصود از میت در آیه
 مزبوره کافر و گمراه است و مقصود از زنده ساختن هدایت و
 ایمان است یعنی شخصی که در دوران کفر و ضلالت حکم مرده
 داشت بواسطه ایمان بحضرت رسول ص حیات جدید
 یافت و پس از مرگ زنده شد و مقصود از نور آیه شریفه قرآن
 مجید است و مقصود از ظلمات و تاریکی کفر و گمراهی است تا
 اینکه میفرماید " ابن عباس رضی فرموده که این آیه مبارکه در
 باره حمزه و ابوجهل نازل شده است بعد از این میفرماید قوله
 " و روی روایات آخری آنها نزلت فی غیرهما یعنی برخی از
 مفسرین هم گفته اند این آیه در باره اشخاصی غیر از حمزه و
 ابوجهل نازل شده بعد میفرماید و ایماکان فالعبرة بهم
 اللفظ الا بخصوص السبب فیدخل فی ذلك کل من اتقاه -
 لا مرالله تعالی ومن بقی فی ضلاله و غلوه " یعنی مارا کاری
 نیست که امین آیه در باره حمزه و ابوجهل باشد یا در باره -

فلان و بهمان " شان نزول آیه و سبب اصلی درباره هر کس
میخواهد باشد " فرق نمیکند زیرا اصل مقصود مورد نظر
شخص معینی که این آیه درباره اش نازل شده نیست بلکه
مورد نظر و مقصود اصلی اطلاق میت بر کافر و احیاء برایمان
و هدایت و ظلمت بر کفر و ضلالت است این اطلاق عمومیت دارد
و محدود به شخص معین حمزه و ابوجهل یا فلان و بهمان نیست
بلکه شامل هم است هر کس که امر الهی را اطاعت کرده
امر الله مؤمن شده دارای حیات است و هر کس از ایمان خود
را محروم ساخت و بکفر و ضلالت خود ادامه داد در ظلمت کفر
سرگردان است و هیچگاه او را نجاتی نیست " علامه قرطبی نیز
که از کبار مفسرین است در تفسیر این آیه مبارکه که در سوره
انعام آیه ۳۶ نازل شده قوله تعالی " والموتی یبعثهم الله)
یعنی مردگان را خدا برمیانگیزاند و زنده میفرماید چنین فرموده
است قوله و " هم الکفار من الحسن و مجاهد ای هم بمنزلة الموتی
فی انهم لا یقبلون ولا یصغون الی حجة الی مقصود از مردگان
کفار هستند چنانچه حسن و مجاهد چنین گفته اند یعنی کفار
بمنزله مردگانند زیرا حرف حق را قبول نمیکند و دلیل و برهان
مظہر امر الله گوش نمیدهند و آنرا نمی پذیرند بعد میفرمایند
وقیل الموتی کل من مات یبعثهم الله للحساب یعنی بعضی

از مفسرین هم گفته اند که مقصود از مردگان اشخاصی هستند که بمرگ طبیعی می میرند و اجلشان فرا می رسد و مقصود از "یبعثهم الله" آنست که خدا آنان را برای حساب زنده می کند "بعد می فرماید" قوله ره و علی الاول یبعثهم — هدایتهم الی الایمان بالله و بر سوله یعنی بنا بر قول اول که مقصود از موت کفر و ضلالت باشد مقصود از یبعث و زنده کردن آنان آن است که خداوند کافران را با ایمان و عرفان خدا و رسول (ص) هدایت فرماید بعد فرموده و عن الحسن هو یبعثهم من ابرکهم حتی یؤمنوا بک یا محمد یعنی حسن در تفسیر این آیه فرموده که مقصود از یبعثهم الله آنست که خداوند مشرکین را از شرک نجات بپخشند و بر میا نگیزا ند تا بتوای محمد ص مؤمن شوند انتهى °

ملاحظه فرمودی که چگونه علامه قرطبی کلمه موتی را در آیه مزبوره که بمعنی مردگانست تفسیر بکفار و محرومین از فیض ایمان فرموده و مقصود از یبعثهم الله راهدایت آنان براه حق و ایمان بدین الهی دانست و بلا فاصله تفسیر دیگری را هم که مطابق عقیده مردم وارد شده ذکر کرد و لکن قول اول را در تفسیر آیه شریفه ترجیح داد و تفسیر موت و حیات را بکفر و ایمان تا نید کرد و از طرفی هم ملاحظه فرمودی که

حسن مردگان مذکور در آیه را بمشركين تفسير كرد
و مقصود از يبعثهم الله را نجات آنان از شرك و دخول در
ايمان و فوز بتصديق حضرت رسول ص است و برای توضیح
معنی حیات جمله "حتى يومنوا بك يا محمد" را در ضمن تفسیر
ذکر فرموده . این نفوس که اقوالشان را برای توثیق کرد م
از بزرگان مفسرین و معارف علما هستند و مشاهده فرمودی که
حیات را با ایمان و هدایت تفسیر کردند و مرگ را بکفر و ضلالت
تعبیر فرمودند . "ما رگت" من تصدیق میکنم که برخی
مقامات از ایمان و کفر بحیات و موت تعبیر شده و در بعضی
آیات الهیه مقصود از موت کفر و ضلالت و مقصد از حیات ایمان
است ولی این ربطی بمسئله قیامت ندارد و نمیتوان گفت که
مقصود از قیامت حیات معنویه و زندگی حقیقی و باطنی است
مقصود از قیامت آن است که مردم جهان پس از مرگ طبیعی
در مرتبه بحیات طبیعی و جسمانی زنده میشوند و در آن وقت
هر کس بجزای اعمال خود میرسد آنان که اطاعت اوامر
الهی را کرده اند جزای اطاعت خویش را مییابند و آنانکه صر
خود را بمعصیت گذرانیده اند نتیجه مذمومه عصیان خویش را
در یافت مییابند و اما مقصود از میزان صراط و تبدیل یافتن
زمین بشکل دیگر و درهم پیچیده شدن آسمانها و سایر

امسوری که در باره آن روز معین یعنی قیامت ذکر شده است
 عبارت از امور مخصوصه است که بمقتضای آن وقت و مخصوص
 آن روز برای متجسس دقیق اعمال و محاسبه نفوس از مطیع و عاصی
 مهیأ میشود حالات آن روز عظیم البتہ باید بمقتضای آن روز
 باشد و اوضاع آن نیز باید درخور آن وقت و ساعت مقرر گردد
 اگر چه آنچه میگوئی قیامت را بجز آنچه که گفتیم تاویل کنیم
 و بجای معنی ظاهری برای قیامت معنی باطنی قائل شویم
 لازم میآید که حیات بعد از موت طبیعی انسان را منکر شویم
 و بگوئیم که مردم بعد از مردن دیگر زنده نمیشوند و بجزای
 اعمال خوب و بد خود نمیرسند مسئله ثواب و عقاب را باید بسکلی
 منکر شویم زیرا اگر قیامت دارای معنی واقعی باشد یعنی
 بگوئیم مقصود قیام مظهر امراللماست و بگوئیم که مقصود از موت
 کفر و ضلالت و مقصود از حیات و زندگانی ایمان و هدایت است
 و همچنین برای نفخ صور و صراط و میزان و غیرها هر یک تاویل
 قائل شویم مجبوریم که بگوئیم دیگر قیامتی که معروف و مشهور
 است نخواهد بود و ثواب و عقاب هم در کار نیست و بعد از مرگ
 طبیعی هم مردم دیگر زنده نمیشوند و بجزای اعمال خود
 نمیرسند

در شریعت حضرت رسول ص مد قیامت مذکور است

می‌د گفت آنچه فرمودی درست نیست زیرا هم هنداری پیش
 نبوده و از درجه اعتبار ساقط است "عزیز من" چطور میشود
 که برای انسان بعد از مرگ طبیعی حیات و زندگی گاهی نباشد ؟
 چطور میشود ثواب و عقاب و حساب و جزای عمل برای مطیع
 و عاصی وجود نداشته باشد ؟ اما من جمیع ادیان الهیه از
 قبل و بعد بر همین مسئله مهمه حیات بعد از موت طبیعی و
 ثواب و عقاب برای مؤمن و مخالف بنا شده است همه ادیان
 الهیه در این مسئله با هم متفق اند هیچکس نمیتواند منکر این
 مطالب بشود و اما آنچه را که تو ای عمار درباره قیامت ذکر کردی
 راجع بقیامت صغری است آری عمار "قیامت در اصطلاح
 شرح مقدس حضرت رسول ص بحالات مختلفه اطلاق گردیده
 است و نظر باین مطلب است که قیامت در عرف اسلام به سه قسمت
 منقسم شده است یکی قیامت کبری و رستخیز بزرگ که معنی
 آن را برای تو از قبل شرح دادم یکی هم قیامت وسطی
 است که عبارت از مرگ و فتنای مردم قرن معین است و این شامل
 موت طبیعی و موت معنوی هر دو میباشد که در جای خود درباره
 هر یک بحث خواهیم کرد "یکی هم قیامت صغری است و آن
 همین است که الان درباره آن سخن گفتیم .
 در بیان قیامت صغری • قیامت صغری عبارت از آن است

که علقه روح انسان از بدنش منقطع گردد و مرگ عبارت از همین انقطاع علقه روح از بدن است و پس از قطع علقه روح از بدن روح در محضر الهی محسوس میشود و تعلق روح در آن حال به هیولی است که پیوسته باقی است و فنا و الحلال — هیچگاه بآن راه نمی یابد زیرا عالم بقارا چنین هیولی شایسته و درخور است در آن عالم آنچه برای روح در این جهان مستور و مجهول بوده واضح و بیان میگردد و در جنات عدن که مشتمل و نظیری در این جهان برای آن نمیتوان یافت وارد میشود و این جنات عالیه ثمر و نتیجه اهل حمسه است که در دنیا مرتکب شده اند و است روح انسان در آن جهان پایدار و دوستان خود محسوس میشود و با اقربان و امثال خویش ملاقات مینماید و نیز بحال آرا و احی که من حیث المقام از او نیست تو و بالا تر آگاه میگردد به حقایق جمیع اشیا پس میبرد و نعمت های عالمه متکوه معنویه که بحد و حصر در نباید فائز میگردد و اهل ایمان و پیروان حق را در حین خروج از این جهان به جهان دیگر چنان سرور و فرحی دست میدهد که بتصور مردم این جهان در نیاید و هم چنین اهل کفر و ضلال و محرومین از عرفان مظهر امر و الجلال را در حین خروج چنان خوف و اضطرابی حاصل شود که شرح و تفصیل آن از حدود استطاعت اهل

این جهان خارجست این گروه در آتش دوزخ معذب میشوند
و کیفیت آن آتش و آن عذاب را مردم این دنیا نمیتوانند تصور
کنند زیرا در این دنیا کیفیتی که بتواند شرح نعیم و عذاب
جحیم آن جهان بشود وجود ندارد و روح انسان پس از قطع
علاقه بدن و عروج بجای دیگر نتایج اعمال مدوحه و یا مجازا
اعمال مذمومه خواهد بود که در دنیا مرتکب شده است میباید و به
شوب و یا عقاب دانستم جاودانی میرسد اما بدن پس از —
انقطاع علاقه روح بتدریج از هم میپاشد و ترکیبش بتحلیل تبدل
میشود و عناصرش از هم جدا شده و دیگر آن روح که باین
بدن ونه بهمیچ بدن مادی دیگر تعلق نمیگیرد آن ثواب و عقابی
که مردم میگویند در قیامت با انسان میرسد همین است که
گفتم یعنی انسان بمحض این که روحش از بدن قطع علاقه
کرد بلا فاصله بین یدی الله محسوس میشود اگر مو^{کار} من و دیگر
است بل نعیم ابدی میرسد و اگر مجرم و جاحد و خطاکار است
بعذاب ابدی دچار میگردد و بهمیچوجه فاصله در حصول
جزای روح بعد از عروج حاصل نمیشود و ثواب و عذابش بتأخیر
نمیافتد و برای حصول محاسبه و تعیین مکافات یا مجازاتش
ملتنظر وقتی معین و فرار سیدن روزی مقرر نمیگردد این عقیده
بهائیان است و خیال نفرمائی که بهائیان در این عقیده

با تعلیمات قرآن مجید و اسلام مخالفت دارند نه هرگز مخالفتی نیست زیرا عقیده بشوَاب و عقاب و بقای روح بعد از انقطاع علاقه بدن از جمله اصول تعالیم است که در همه شرایع و ادیان بزرگ متوال است و تخییر و نسخ نمی پذیرد *

همان گشت اثبات آنچه بیان کردی محتاج بدلیل و اقامه براهین متعدده است باید برای اثبات مطالب مزبوره یکایک با قاعده ادله پیودازی * یعنی اینکه ثابت کنی روح حقیقی است مستقل از بدن که قائم بالذات است زیرا اگر این مطلب ثابت نشود نمیتوان معتقد شد که آنچه فرمودی صحیح است و نمیتوان یقین کرد که روح انسان پس از مرگ و قطع علاقه بدن بلا فاصله و بدون هیچگونه تاخیر و تراخی فوراً بجزای اعمال میرسد و نعم متنع و یا به عذاب الیم دچار میگردد مگر اینکه با دلیل ثابت شود که روح قائم بالذات و مستقل از بدن است *

در بیان ادله اثبات قیامت صغری * "زید گفت : برای اثبات این مطلب دلائل بسیار موجود است و اینکه من ای همان بندگ پروری از آن دلائل میسر دارم ملاحظه فرماید راجب اصفهانی علامه شهیر در کتاب خود مسمی به مفردات القرآن " در ضمن شرح ساحت و اقامه ادله بر اثبات آن -

چنین فرموده است قوله "والساعة الصغرى وهى موت الانسان فساعة كل انسان موته وهى المشار اليها بقوله" وقد خسرا الذين كذبوا بآلاء الله حتى اذا جاءتهم الساعة بختة " ومعلم ان - هذه الحسرة تنال الانسان عند موته لقوله وانفقوا مآرزقناكم من قبل ان ياءتى احدكم الموت الخ وعلى هذا قوله قل ارايتم ان اتاكم عذاب الله واتتكم الساعة وروى انه كان - اذا هبت ريح شديدة تخير لونه عليه السلام فقال تخوفت الساعة وقال ما مد طرفي ولا اغضها الا واظن ان الساعة قد قامت " يعنى موته . . الخ مضمون آستكه علامه راقب اصفهائى ميفرمايد مقصود از قيامت (ساعست) هغرى فرارسيدن اجل طبيعى انسان است هراستائى ساعتى (قيامتى) دارد وان وقتى استكه مرگش برسد وهرش در دنيا تمام شود خداوند در قرآن مجيد ليزباين معنى اشاره فرموده انجاكه ميفرمايد اشخاصى كه لقاى الهى را قبول ندارند و تكذيب ميكند از جمله زيانكارند آنها بخسران مبتلا هستند تا وقتى كه ناگهانى وبدون انتظار قيامتشان آشكار شود " يعنى هوششان تمام شود و اجلشان فرارسد و ميميرند و بدبين است كه حصول حسرت زيان و ضرر در هنگام فرارسيدن مرگ است يعنى بمحسوس اينكه ميميرند متوجه زيان و خسران خود شده و در چار

حضرت شهادت میدگرد و چنانچه در قرآن مجید میفرماید
ای مردم از آنچه که خدا بشما مقرر فرموده است در راه رضای
او انفاق کنید پیش از آنکه مرگ گریبان شما را بگیرد و -
بمیرسد و این آیه مبارکه قرآنیه نیز مؤید همین مطلب و در
باره همین موضوع است که میفرماید مواظب باشید و تصور نکنید
چه حالی خواهید داشت وقتی که ببینید عذاب الهی
بر شما نازل شده یا قیامت برای شما قیام کرده و در حدیث
وارد شده که هر وقت یاد شدیدی میوزید رنگ حضرت
رسول ص تغییر میگرد و میفرمود از قرار سیدن قیامت پیغمبر
دارم و نیز حضرت رسول ص میفرمودند چشم خود را نمی بدم و باز
نمیگم مگر آنکه در انتظار قیام قیامت هستم که شاید ساعت
فرارسد * و مقصود حضرت رسول ص از قیامت و ساعت در
این بیان مبارک فرارسیدن اجل طبیعی و وفات آن حضرت
است الخ از آنچه گفتیم واضح شد که کلمه ساعت
در آیات مزبوره با اجل طبیعی و مرگ معمولی تفسیر نشده
است و در حدیث نیز مقصود از کلمه ساعت همان فرارسیدن
اجل طبیعی و قیام ساعت و قیامت یعنی برپا شدن قیامت
مسخری است و نیز علامه بخاری از هشام روایت کرد که عایشه
رضی الله عنها فرموده کان رجال من الا عوا بحفاة یا تون النبی ص

فيسالوده منى الساعة فكان ينظرالى اصغرهم فيقول
 ان يحش هذا الايدركه الهرم حتى تقوم عليهم ساعتكم قال -
 هشام اعنى موتهم الخ يعنى هايشه فرمود اقلب اتفقا ق
 ميافتاد كه چند نفر خوب پايرونه بحضور مبارك حضرت رسول
 مشرف ميشدند وميپرسيدند يا رسول الله قيامت كي برپا
 ميشود حضرت بآنكه درمايين آنها سنش ازهمه كمتر و -
 جوانتر از سايرين بود نظرميكرد وميفرمود اگر اين شخص كه
 ازهمه شما جوانتر است زنده بماند تا بسن هرم نزد يك شود
 قيامت همه شما برپا ميشود هشام ميگويد مقصود حضرت
 رسول ص اين بود كه تا آن جوان به سن پيروي برسد -
 سايرين كه از او بزرگترند خواهند مرد وهرشان باخير
 خواهد رسيد علامه قسطلانى در ضمن شرح اين حديث
 ميفرمايد قوله لان ساعة كل انسان موته فهمى الساعة للصغرى
 لا الكبرى يعنى قيامت هراى انسانى وقتى پيا ميشود كه هوش باخر
 برسد وبميرد واين عبارت از قيامت صغرى است ومقصود
 قيامت كبرى هيست "ويميز السن بين مالك از حضرت رسول ص
 رايست كرد كه آن حضرت فرمودند ان امارات احدكم فقد قامت
 قيامته واعبدوا الله كانكم ترونه واستغفروه ساعته يعنى چون
 كسى بميرد قيامتش قيام ميكند پس ايمردم بعبادت خدا

پرسود از رسد و این باید چنان باشد مثل اینکه در آن وقت
 خدا را مشاهده میکنید و از خداوند برای گناهان خود طلب
 آمرزش و غفران بابت وسعتی را بگذر و تنای الهی بگذر کنید.
 اما غزالی در کتابی که بنام "المضنون به علی غیر اهله"
 تألیف کرده پس از آنکه حدیث مزبور را نقل میکند میفرماید
 حرف فاء در کلمه فقد قامت که در این حدیث شریف وارد
 شده مفید معنی تعقیب است (مقصود از تعقیب تحقق
 مفاد معطوف ببلأ فاصله بعد از معطوف علیه است مثلاً اگر
 بگوئیم جاء زید فعمرو یعنی اول زید آمد و بعد از او بلا فاصله
 عمرو وارد شد ترجمان) یعنی انسان همین که بپیرد قیامتش
 قیام میکند مانند آنکه اگر کسی دست بسرقت بپایاند ...
 بلا فاصله سزاوار جزای عمل خود میشود یعنی دستش را باید
 پرسد و این مجازات برای هر قدر شده و بدون تأخیر
 پس از تحقق سورت تحقق قطع دست نیز مسلم است خداوند
 در قرآن مجید فرموده که هر کس در حین جهاد از میدان
 جنگ بدون اعتذار بعدر موجهی مانند مواهات فلان جنگی
 و شیشه روی برتابد مورد خشم و غضب الهی قرار بگیرد در این
 آیه نیز که حرف فاء با کلمه فقد با ذکر تسمیه دلیل مفید
 معنی تعقیب است یعنی بلا فاصله پس از فرار از جنگ غضب

الهی بر کسی که فرار کرده است نازل میشود و در تحقق این معنی فاصله بین فرار و نزول غضب و خشم الهی نیست و این عبارات امام غزالی بوده که خلاصه اش بفارسی ذکر شد و اینک همین عبارت : قوله " الفاء هیهنا للتعقیب یعنی قامت قیامة المیت عند موته مثل ذلك من سرق نصابا كاملا من حوز فقد استحق قطع يده وهذا عقاب لا يتاخر عن هذا العمل و قال تعالى ايضا ومن يولهم يومئذ نذيره الا الموت فواللقتال اومتحيز الى فئة فقد باء بغضب من الله الخ مقصود این این است که هر کس بجزد بمجروح حصول مرگ قیامتش قیام میکند (مقصود از نصاب کامل مقداری است که با سرقت آن حد شرعی بسارق تعلق میگیرد و نصاب مزبور در کتب فقهیه مصرح است و کلمه حرز و بمعنی صندوق و امثال آنست که جواهر و نقود و اشیاء نفیسه را در آن میگذرانند و محفوظ نگاه میدارند ترجمان) .

و نیز علاوه بر سوسی در تفسیر خود مسمی بروح البیان در اول سوره قیامت که از سوره های قرآن مجید است از قول مخیره بن شعبه رحمة الله علیه چنین ذکر کرده يقولون القيامة والقيامة انما قیامة احد هم موته یعنی مردم پیوسته نام قیامت را بر زبان میآورند با آنکه قیامت هر کسی عبارت از فرارسیدن

اجل و مرگ اوست بعد میفرماید و شهید علقمه جنازه فلما دفن قال اما هذا فقد قامت قیامته . . . الخ یعنی علقمه دید جمعی جنازه بدوش میکشند و چون آن میت را دفن کردند علقمه گفت اما این شخص که مرد و دفن شد قیامتش برپا شد این مطلب را بسیاری از مفسرین نقل کرده اند و معنی جمله قامت قیامته آن است که آن شخص وارد بهشت شد یا گرفتار عذاب و دوزخ گردید علامه پروموی در روح البیان پس از ذکر مطلبی که نقل شد این بیت شاعر را ذکر کرده است :

خرجت من الدنيا فقامت قیامتی قد آة اقل الجاملون جنازتی
یعنی من از دنیا بیرون رفتم و همان روزی که مردم جنازه مرا بدوش نهادند و از زمین بلند کرده حمل نمودند قیامت من قیام کرد . باری در احادیث اغلب که ذکر قیامت شده مقصود از آن قیامت صغری است از جمله علامه بخاری در صحیح حدیثی در باب المکثرون هم المقلون بروایت ابودر رضی الله عنه از حضرت رسول ص روایت کرده که فرمود " ان المکثرين هم المقلون يوم القيامة لا من اعطاء الله خيرا فلفخ فيه يميله و شماله و بين يديه وورائه و هل فيه خيرا یعنی حضرت رسول فرمودند بسا از ثروتمندان و ارباب غنا و مکتک در این دنیا هستند که روز قیامت (یعنی روزیکه مرگ آنان فرامیرسد

در جگره بینوایان و اهل قافه قرار میگیرند (یعنی چون ثروت خود را در راه خدا و اصال نیکو انفاق نکردند در جهان دیگر پادشاه نیستی محسوس میشوند و از فقر او بینوایان در آن عالم محسوسند) مگر ثروتمندان و ارباب مکننتی که فضل الهی شامل حالشان شود و خداوند خیر خود را با آنان عطا فرماید و موفق با انفاق و بخشش ثروت خود شود در این صورت چهار طرف او را خیر و برکت احاطه نماید و نیز موفق باصال خیریه و افعال حسنه گردد در این حدیث کلمه قیامت بمعنی قیامت صغری و فرارسیدن اجل طبیعی و سرگ است که مادر باره آن مشغول بحث و گفتار هستیم .

در بیان اینکه روح انسان از بدن مستقل است و قائم بالذات است اینک در باره استقلال روح سخن بگوئیم صحابه حضرت رسول و تابعین و بزرگان قدمای امت اسلامیة جمیعا معتقد بودند که روح موجود مستقلی است که قائم بذات خود است و وجودش احتیاج ببدن ندارد نظر فرما بگفتار علامه تقی الدین بن تیمیة در تفسیر سوره اخلاص ص ۶۲ که میفرماید قوله مذ هب الصحابه و التابعین لهم باحسان و سائر سلف الامة وائمة السنة ان الروح من قانمة بنفسها تفارق البدن و تعذب تعذب لیست هسی البدن ولا جزئا من اجزائه الخ یعنی صحابه حضرت

رسول " که دوران آنحضرت را نذر کرده و خدمتش مشرف شده اند" و تابعین " که دوره رسول الله را نذر کرده ولی بملاقات و درك فیض خدمت صحابه آن حضرت فائز شده اند و بر اثر آنان مشی نمود و رویه صحابه را محفوظ داشته اند " و نیز بزرگان قدامی امت اسلامیه و علماء و ائمه حدیث (مسئمت) جمیعاً معتقدند که روح حقیقی است که در وجود خود قائم بنفس و ذات خود بوده و از بدن جدا خواهد شد و پس از مفارقت از بدن مورد شمول نعمت پروردگار یا خشم و غضب و عذاب گردگار خواهد شد روح غیر از بدن است و برای خود مستقل است و نمیتوان روح را همین بدن یا جزئی از اجزاء بدن محسوب داشت ۰۰۰۰۰ الخ اما بدن بمنزله الت روحست یعنی روح بوسیله بدن مقصود مراد خود را بمرحله ظهور میرساند حقیقت امر همین است که ذکر شد اینک برای اثبات این مطلب بذکر ادله و پراهمین میپردازیم و امور واقعیه ذیل را که مثبت استقلال روح و قائم بالذات بودن آنست در این جا نقل میکنیم :

اول " امام فخرالدین رازی در تفسیر معروف و مشهور خود در ذیل این آیه مبارکه قرائتیه " والمدبرات امرا " کسبه در سوره النازعات تلازشده چنین میفرماید " ثم ان هذ

الارواح الشریفه العالیة لا یبعدان یكون فیها ما یكون
 تعزتها و شرفها یظهر منها آثاره فی احوال هـذا
 العالم فهی المدبرات أمرا الیس ان الاتسان قد یرى استاذہ
 فی المنام فیاء له عن مشکله فیرشده البها۰ الیس ان الابن
 قد یرى اباہ فی المنام فیمہد یه الی کلرمدفون ۰ الیس
 ان جالینوس قال " کنت مریضا فعجزت عن علاج نفسی فرایت
 فی المنام واحدا اریدنی الی کیفیة العلاج ۰ الیس ان
 الفخزالی قال " ان الارواح الشریفه اذا فارت ابدانها ثم
 اتفق انسان مثابه للانسان الاول فی الروح والبدن فانه لا
 یبعدان یحصل للنفس المتعلقة لذلك البدن علی اعمال الخیر
 فتسمى تلك المعاونة الهیة .

در جمله میفرماید این جائه باک و ارواح شریفه بلند مرتبه
 بواسطه قوت و توانائی و شرف و بزرگی که در ذات و هویت
 آنان موجود است ممکن است که در این عالم^{۳۰} آری از خود
 ظاهرو آشکار سازند ظهور آثار آنان در این عالم بدست
 بعید نماید زیرا خداوند در قرآن مجید آنان را المدبروات
 امرا خوانده است یعنی آن ارواح شریفه تدبیر کننده
 امورند مگر ممکن نیست که شاگردی در مسئله مشکلی در ماند

و استاد خود را در خواب ببیند و مشکل خود را از او پرسد
 و استاد شاگرد خود را بجل مشکل دلالیت فرماید؟ چرا بسیار
 از این گونه امور اتفاق می افتد چه بسا پدری که از این جهان
 رفته و پسرش او را در خواب مشاهده میکند و پدر پسر را بگنجی
 گرانبها راهنمایی می نماید که در فلان زاویه در زیر خاک پنهان
 است مگر جالینوس خود بشخصه اقرار نکرده و نگفته که من مدت ها
 مریض بودم و از معالجه مرض عاجز شدم در خواب شخصی را
 دیدم که درمان درد مرا برای من بیان کرد و مرا بکیفیت و طرز
 معالجه مرض دلالیت نمود که از این گذشته مگر بیان امام غزالی
 را نشنیده که در مقامی فرموده ارواح عالیه و شریفه که از این -
 جهان بجهان دیگر رفته اند می شود که در این جهان با
 شخصی که از حیث روح و بدن او را با خود مشابه می بینند
 هلاقه یافته و تعلق شدیده نسبت به بدن شخص مزبور (که در
 این عالم است و بدین تشابهاتش با بدن آن روح که از این -
 جهان رفته دارد پیدا میکنند و در تدابیر امور بدن مزبور روح
 متعلق بان بدن را معاونت و یاری می نمایند و او را در امور خیریه
 و هبیری و مساعدت میکنند و این معنی را در اصطلاح الهام
 میگویند انتهى

(مثلا وقتی که میگویند مثل این است که فلان مطلب بفلان

شخص الهام شده است مطابق فرموده امام غزالی عبارت
 از این است که شخص مزبور را در عالم دیگر معاون و مساعدی
 از ارواح مجرده موجود است و چون آن روح کما زحمیدن قطع
 علاقه کرده و بیجهان دیگر رفته روح و بدن شخص موجود در -
 این عالم را بروح خود و بدن خود که در این عالم داشته مشابه
 میباید باو علاقه مخصوص پیدا میکند و در امور او راهبری
 و هدایت مینماید و با اصطلاح با الهام میکند (از این گونه
 خواب ها که علامه خرازی بدان اشاره فرموده بقصدی
 زیاد بوقوع پیوسته و میپروند که نمیتوان آن را تکذیب کرد
 و دروغ نسبت داد زیرا این گونه رویاها در جمیع اقطار و
 ممالک مختلفه بواسطه اشخاص متعدده کثیره که هر یک از
 طایفه مخصوص و قوم مخصوص هستند مشاهده شده و میشود
 که نمیتوان گفت این همه در یکجا یا هم مجتمع شده و قرار داد
 بایکدیگر بسته باشند که چنین مطلب بی اصلی را شهرت
 بدهند و از همین مساعدتها و راهنمایی های ارواح نسبت به
 مردم این عالم بخوبی ثابت میشود که روح بذات مقام بذات
 و مستقل و دارای وجود مستقل از بدن است و هرگز نمیتوان
 آن را همین بدن یا جزئی از اجزاء بدن دانست و همچنین مسئله
 الهامات که کثیر الوقوع است در اغلب موارد سبب میشود که مردم

جهان
این ازان منافعی میبوند و بسیاری از مشکلات آنان باین
وسيله مرتفع میشود و این مسائل همان ها بودند که انسان قبل
از حصول الهام از حل و فصل آن عاجز بود و نیاز از مطالب
مزبوره باین نتیجه میرسیم که ارواح شریفه عالیه که قطع علاقه از
بدن خود کرده و بجهان دیگر رفته اند نسبت بمردم این دنیا
که هنوز در قید حیات جسمانی و رفتار شتون جسمیه خود -
هستند دارای اثرات مهمه میباشد .

دوم - این مسئله بدیهی است که بدن انسان گرفتار -
تحلیل و تبدیل است بطوریکه هر چند سال (و بقول بعضی
هر هفت سال یکمرتبه) بتلی مواد بدن انسان تبدیل میشود
و از بدنی که قبل از آن داشته است بهیچوجه چیزی نماند
و بدن تازه جانشین جسم قبلی میشود حال اگر چه بدن انسان
تفاوت کرده ولی با این همانسان خود را بیک حال و موجود واحد
میداند باین معنی که هر کسی از اول عمر تا آخر عمرش شخص
واحد است با آنکه چند مرتبه بدنهش تحلیل و تبدیل شده حال
اگر بگوئیم که روح مستقل نیست و همان بدن یا جزئی از اجزاء
بدن است باید بگوئیم که شخص متولد در چند سال قبل با آنکه
امروز موجود است فرق دارد و بهیچوجه او نیست و کس دیگری
غیر از او است با آنکه چنین نیست یعنی آنچه بیک منوال باقی

و برقرار است با آنچه تبدیل یافته است مغایرت داشت و نمیتوان گفت که هر دو يك شئی هستند بنا بر این روح انسان حقیقتی است غیر از بدن که قائم بذات خود میباشد و چون اجل فرارسد از بدنش جدا میشود و در عالم دیگر بر حسب اعمال مدوحه یا مذمومه بنحمت الهی معتمد و یا بعذاب الهی دچار میگردد و نمیتوانی او را همین بدن یا جزئی از اجزاء بدن دانست.

در بیان اینکه انسان بمحض اینکه از این دنیا می رود بلا فاصله مکافات اعمال میروید و مجازات سمیات خود را دریافت میکند.

اکنون بشروح این مطلب بپردازیم که ثواب و عذاب انسان بلافاصله و بدون تراخی و تاخیر پس از مرگش تحقق مییابد * در این جا برای اثبات این مطلب بذکر چند دلیل میپردازیم.

دلیل اول • خداوند در قرآن مجید (سوره یس آیه

۲۶ - ۲۸) میفرماید (" وَقِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي

يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرْتُ لِي مِنْ جَهَنَّمَ وَجَعَلَنِي مِنَ الْمَكْرُمِينَ وَمَا أَنزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ

مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جَهَنَّمَ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مِنْزِلِينَ " میفرماید بشخصی

که از این دنیا رخت بسته و بجهان دیگر رونهاد گفته شد و وارد

بهشت نسوان شخص گفت ای کاش رقم من بداند که چگونه خداوند

مرا مشغول غفران خود قرار داد و مورد کرامت خویش گردانید و

بعد از اولشکر آسمانی بقم اونازل نکر دیم ونازل لخواهیم کرد " این آیه مبارکه دلالت تامه دارد که ارواح مؤمنین بمحض مفارقت از بدن وارد بهشت میشوند چنانچه همین شخص مزبور که در آیه مبارکه اشاره فرموده چگون پس از مرگ وارد بهشت شد گفت ایگاش قوم من بداندند که خداوند مرا امرزید و بسه خلعت کرامت آراست با آنکه قوم او هنوز نمرده بودند و در روی زمین بزندگانی خود ادامه میدادند و دلیل این مطلب مفاد آیه بعد است که میفرماید بعد از او برای قوم اولشکری از آسمان فرستاده و خواهم فرستاد ملا حظه بفرما که آن شخص را میفرستاید وارد بهشت شد در حالی که قیامت فرهم که همه مردم منتظرند هنوز بوقوع نپیوسته و دنیا بحال خود باقی و برقرار بوده و هست و اوضاع جاریه آن مطابق معمول بوده و میباشند و لکن قیامت آن شخص بواسطه فرارسیدن اجل و مرگ طبیعی برپا شد و پس از قطع علاقه از بدن بسه بهشت موعود ورود کرد .

دلیل دوم . خداوند در قرآن مجید (سوره آل عمران آیه ۱۷۰ - ۱۷۱) میفرماید ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بمسائاتهم الله من فضله و مستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم

من خلفهم الا خوف عليهم ولا هم يحزنون يستبشرون بنعمة
 من الله وفضل وان الله لا يضيع اجر المؤمنين " یعنی گمان نکند
 آنان که در راه خداوند یعنی در جهاد با کفار کشته شده اند
 مرده اند " آنان همه زنده هستند و در ظل رحمت پروردگار
 از نعمتهای الهیه مرزوقند آنان یعنی شهدای راه خدا از
 نعمتهای الهی و فضل پروردگار که نصیب آنان شده مسرور
 و شادمان هستند و بنفوس که هنوز در دنیا هستند و با آن
 نپیوسته و بجهان دیگر نرفته اند بشارت میدهند که مطمئن
 باشید و بهیچوجه ترس و اندوهی نداشته باشید چنانچه ما را
 حزن و خوفی نیست بدانید که خداوند فضل خود را شامل
 حال شما خواهد فرمود و بداند که خداوند مزد و مکافات مردم
 با ایمان را از بین نمیرد و ضایع و هدر نمیسازد از جمله بل احیا
 که در آیه مبارکه وارد شده میتوان فهمید که اشخاص که در
 راه خدا جان داده و شهید شده اند در حیاتشان بواسطه
 شهادت و جدائی روح از بدن خلل و فتوری رخ نداده و پیوسته
 بزندگی و حیات خود ادامه میدهند و برای آنان مرگی واقع
 نشده و رشته حیاتشان قطع نشده که باز مجدداً آغاز حیات
 تازه کرده باشند قتل و کشتار فقط برآبدان آنان وارد نشده
 و سبب قطع علاقه ارواحشان از آبدانان گودیده و لکن بروح

آنان بواسطه قتل بهیچوجه از نیت و خرابی و زیانی نرسیده و
 آن ارواح مقدسه سوار نعمت الهیه که شامل حالشان شده سرورند
 و بازماندگان در دنیا که هنوز با انجمن نرفته اند مژده و ثواب
 فضل مسید دهند و نعمت و فضل الهی مستبشرند با آنکه
 ارواح علاقه ببدن های خود ندارند و باید ایشان در قبرهایشان
 مدفون گردیده است پس ثابت شد که روح غیر از بدن است
 و در حقیقتی که بدنها در زیر خاک مدفونست درباره ارواح
 حکم حیات و رزق و فرح و سرور جاری شده است .

مبارک گفت . " ممکن است این موهبت اختصاصی
 بشهدای راه خدا داشته باشد زیرا در این آیه که صریح
 است این همصوا هب را درباره شهدا فرموده و آیه قبل هم که
 تلاوت فرمودی نیز درباره حبیب نجار از اصحاب حضرت
 مسیح ع نازل شده و معلوم است که حبیب هم بعد از ایمان
 بحضرت مسیح بدست مخالفین و اشرار قوم خود بشهادت
 رسید .

زید گفت . آنچه گفتیم و استماع فرمودی از جنبه
 استدلال شامل هو مست و اختصاصی بشهید و غیر شهید
 ندارد هر کس از مؤمنین نیکوکار این جهان برود بلافاصله روح
 او وارد بهشت میشود و از نعم الهیه مرزوق میگردد خواه شهید

باشد یا شهید نشده باشد و هر کس از مخالفین و کفار که از ایمان
محروم و دارای اعمال مذمومه هستند پس از خلع یدن بلافاصله
بمجازات اعمال سیئه خود میروند و در جحیم وارد و عذاب الیم
گرفتار میشوند این حکم عمومی است و نمیتوان آنرا بهیچوجه
جنبه خصوصی داد .

دلیل سوم . خداوند در قرآن مجید (سوره واقعه

آیه ۸۸-۹۴) میفرماید قوله تعالی .

”فاما ان كان من المقربين فروح وريحان و جنة نعيم و اما ان كان
من اصحاب اليمين فسلام لك من اصحاب اليمين و اما ان كان
من المكذبين الضالين فمئول من حميم و تصلیه جحیم“ مضمون
آن است که میفرماید هر کس از مقربان باشد پس از انتقال
از این عالم به جهان دیگر بسرور و شادمانی میرسد و بجنت نعيم
وارد میشود و اما اگر از اصحاب یمن باشد اولی سرور و شادمانی
میرسد اما اگر از گمراهان و تکذیب کنندگان مظهر اموال الله باشد
از جحیم جهنم نصیب میبرد و جحیم مقروما وی میسازد خداوند
در این آیات شرح حال اموال را هم از مو من و کافریان فرموده
و آنانرا بسه قسم تقسیم کرده است در باره مقربین فرموده فروح
و ریحان و جنة نعيم حرف فاء در کلمه فروح مقید معلى تعقیب
است یعنى روح بوده مقرب خدا بمحض اینکه از نفس تن رهایی

یابد بلافاصله سرور شما دعائی و جنت تحیم فائز میگردد -
 پس از حال مقربین درباره اصحاب یمین فرموده فسلام لك
 من اصحاب الیمین حرفاء و كلمه فسلام برای تعقیب
 است و خدا اخبار فرموده كه اصحاب یمین تحیت و درود خود
 را بحضرت محمد ص میفرستند (یا بهر کس که مرجع ضمیر لك
 باشد) زیرا از شدت فرح و سرور از نهایت اهتزاز و
 مسرتی که از دریافت پاداش خود بانان دعوت میدهند
 و بلافاصله پس از مرگ و انتقال از این دنیا بآن میرسنند
 بروان پاك رسول الله درود و سلام میفرستند (در صورتیکه
 مرجع ضمیر فسلام لك حضرت رسول باشد) پس از این
 که حال مقربین و اصحاب یمین را بیان میفرماید با اشاره بحال
 پیروبال گمراهان و معاندین مظهر امر الله پرداخته میفرماید
 " واما ان كان من المكذبین الضالین فنزل من حمیم و تصلیه
 جحیم مصرفاء در كلمه فنزل من حمیم مفید معنی تعقیب
 است یعنی كفار و گمراهان بلافاصله پس از مرگ و جدا شدن
 روح از بدنشان بعذاب الهی مبتلا میشوند از حمیم دوزخ
 نصیب میگردند و در جحیم مسكن و مأوی میگردند ملاحظه میفرماید
 كه این آیه مبارکه شامل عموم مؤمنین و عموم مكذبین است
 و نتیجه آنكه مؤمن و كافر همه بلافاصله پس از مرگ بمقام مخصوص

خود را جمع میشوند و بجزای اعمال خویش میرویند .

دلیل چهارم • در قرآن مجید سورة الفجر آیات ۲۷-۳۰ میفرماید قوله تعالى " يا ايها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية فادخلي في عبادي وادخلي جنتي يعني ای نفس مطمئنه بسوی پروردگار خود بازگشت همان رحالی کنه هم خود راضی هستی وهم مورد رضایت الهیه قرار گرفته ئی پس داخل شو در زمره بندگان و داخل شو در بهشت من "

خداوند در این آیه شریفه نفس را مورد خطاب قرار داده و مقصود از نفس در این جارج است چنانچه علامه راتب اصفهانی در کتاب مقررات القرآن در این خصوص میفرماید خداوند نفس را مخاطب ساخته و او را امر فرموده که بدنش را رها کند و ترك گوید و بسوی خداوند بازگشت کند و مفاد این آیه بیان آن است که بمیرد و باجل طبیعی از دنیا برود بعد میفرماید حال که از بدن قطع علاقه نمودی و جسم را رها کردی تسلیم مرگ شدی در زمره بندگان من در آی و در بهشت الهی وارد شو و این جمله را خداوند با حرف فاء که مفید تعقیب است ذکر فرموده باین معنی که ورود نفس مطمئنه در زمره بندگان خدا ورودش ببهشت الهی بلافاصله پس از قطع علاقه اش از بدنش حصول پذیرفتی یعنی بعد از مرگ بدون تراخی با جر

و مزد اعمال خود رسید در زمزه بندگان الهی محسور شد و در بهشت جاودان ^{جایی} گریسد .

دلیل پنجم . در قرآن مجید سوره نوح آیه ۲۵ -

خداوند درباره قوم نوح پیغمبر فرموده ^{ما} خطیئاتهم اغرقوا فادخلو ناراً یعنی بواسطه گناهانی که مرتکب شدند غرق شدند و پس از آن در آتش جهنم افکنده شدند در این آیه هم حرف فاء که در جمله فادخلو موجود است مفید تعقیب است یعنی بمحض اینکه بر اثر گناهان و خطایای خود غرق شدند بلافاصله در آتش جهنم افکنده شدند . این ها قسمتی از ادله محکمه درباره اثبات موضوع مورد بحث بود که برای تذکر کردم اینک چند دلیل هم در اثبات این موضوع برای توازن - احادیث مرویه (سنت) نقل میکنم .

در میان اینکه در احادیث مرویه نیز وارد شده که انسان پس از مرگ بلافاصله بجزای اعمال خود میرسد .

دلیل اول . علامه بخاری بسند خویش از عایشه

رضی الله عنها روایت کرده که پیغمبر فرمود ^{ما} لا تسبوا الاموات فانهم قد افضوا الى ما قدموا یعنی درباره اموات کلمات ناشایسته از قبیل سب و نفرین بر زبان نرانید زیرا آنان بجزای اعمال خود رسیده اند .

علامه عینی در ذیل شرح این حدیث فرموده است "قد
افضوا ای وصلوا الی جزاء اعمالهم من الخیر والنیر
..... الخ

یعنی کلمه قد افاضوا بمعنی آن است که اموات بجزای اعمال
نیک و بد خود رسیده اند ملا حظہ بفرما کہ حضرت رسول ص
فرمودہ اند قد افاضوا و علامہ عینی ہم این کلمہ
را بمعنی قد وصلوا تفسیر کردہ است یعنی اموات
بجزای خود رسیدہ اند با آنکہ در هنگامی کہ حضرت رسول ص این
بیان را فرمود قیامت کہ مردم منتظرند وقوع نیافتہ بود معذلک
حضرت رسول فرمودند کہ آن اموات جزای اعمال بد و نیک
خود را دریافتہ اند . از این بیسان مبارک چنین برمی آید
کہ روح موجود مستقلی است و ہمین روح است کہ جزای اعمال
نیک و بد را می بیند و بد ن را در این خصوص ہمہ چوچہ نصیبی
نہست و نیز جزای اعمال ہر فردی بلا فاصلہ پس از حصول مرگ
باو میرسد و ہیچگونہ تاخیری در این خصوص حاصل نمیگردد .
دلیل دوم . علامہ سیوطی در کتاب مبحث

المعاش خود چنین فرمودہ اخراج البیمقی فی البعث —
والطبرانی بسند حسن عن عبد الرحمن بن كعب بن مالك قال
" لما حضرت كعبا الوفاة اثنه ام بشریت البراء فقالت

یا ابا عبد الرحمن ان لقیتم کعبا فاقراه منی السلام فقال لها
 یغفر الله لك یا ام بشر نحن اشغل من ذلك فقالت اما سمعت
 رسول الله یقول ان نسمة الموت من تسرح فی الجنة حیث
 شاءت ونسمة الکافر فی سجون قال بلی قالت فهو ذاك ۰۱ هـ
 قال ابن الاثیر فی النهاية النسمة النفس والسرور ۰۱ هـ
 خلاصه آنکه بیہقی و طبرانی بسند حسن از عبد الرحمن بن
 کعب بن مالک روایت کرده اند کہ عبد الرحمن گفت چون کعب
 را حال احتضار دست داد و در شرف مرگ بود ام بشر دختر
 برآء ببالین وی حاضر شد و بدو گفت ای ابو عبد الرحمن
 اگر در آنجا بن کعب را ملاقات کردی سلام مرا بدو برسان
 کعب بام بشر گفت خدا تو را بیا مرزد ام بشر مرا کجا باین
 مطلب دسترس است ام بشر گفت ای کعب مگر نشنیده ای کہ
 حضرت رسول ص فرمودند روح مؤمن در بہشت سیر و گردش
 میکند و بہرجا کہ بخواهد میرود و روح کافر در دوزخ معذب
 است کعب گفت چرا این مطلب را از رسول الله شنیده ام
 ام بشر گفت من ہم همین منظور را دارم (یعنی چون تو
 بہشت بروی کعب را ہم در آنجا ببینی سلام مرا باو برسان
 ابن اثیر در کتاب "النهاية" فرمودہ نسمة بمعنی نفس و
 روح است ۰۰۰۰ الخ

دلیل سوم • علامه سیوطی نیز در کتاب خود
 مسمی بمبحث المعاد روایت کرده که بیهقی در دلائل و ابین
 ابن حاتم و ابن مروه در کتابهای تفسیر خود و همچنین سایر
 محدثین بروایت ابو محمد حماتی از این هرون عبدی بروایت
 از ابو سعید خدری از حضرت رسول ص روایت کرده اند که
 حضرت فرمودند "اوتیت بالمعراج الذی یخرج علیه ارواح
 بنی آدم فلم یرموا الخلائق احسن من المعراج ما رایت المیت
 حین یشق بصره طامحا الی السماء فان ذلک اهجه بالمعراج
 فصعدت انا وجبرئیل فاستفتح باب السماء فاذا انا بادم
 تعرض علیما ارواح ذریته المومنین فیقول روح طیبه ونفس طیبه
 اجعلوها فی علیین ثم تعرض علیه ارواح ذریته الفجار فیقول
 روح خبیثه ونفس خبیثه اجعلوها فی السجین • انتهى
 "مضمون آنکه میفرماید "در شب معراج مقامات علیه راکه
 ارواح بنی آدم صعود مینمایند مشاهده کردم هیچکس بهتر
 از آن مقامات نمیتواند مشاهده کند شخصی که در حال
 احتضار است چون چشم خود را با سمان میدوزد و مینگرد "آن
 مقامات عالیه راکه باید بدانجا عروج کند میبیند "و از مشاهده
 آن مقامات از صعود و عروج روح خود از دنیا بجهان دیگر
 مسرور و شادمان میشود آنگاه من و جبرئیل با سمان صعود

کردیم و باب آسمان گشوده شد من آدم ابوالبشر را مشاهده کردم که ناظر باحوال ارواح ذریه خود میباشد چون روح — شخص نیکوکاری با آسمان صعود کند آدم میفرماید این روح پاک و نفس نیکوکاری است او را در فردوس پرین و علیین جای بدهید و چون روح شخص بد عمل و زشتکاری صعود نماید آدم میفرماید این روح زشت طینت و زشتکردار است او را در دوزخ بیفکند .
التبسی .

دلیل چهارم . اما احمد در مسند خود بسند خویش از انس بن مالک و از رسول الله ص روایت کرده کسه حضرت فرمودند ان اعمالکم تعرض علی اقرارکم و عشارکم من — الاموات فان کان خیرا استبشروا وان کان غیر ذلک قالوا اللهم لاتمتهم حتی تهدیهم كما هدیتنا . آورده السیوطی فی کتابه مبحث المعاد ایضا یعنی حضرت فرمود اعمال و رفتار شما مردم برای خویشاوندان و نزدیکان شما که مرده و از این عالم رفته اند در آن جهان شرح داده میشود و چون آنها از شما اعمال خبیثه مشاهده کنند مسرور میشوند و هرگاه برخلاف آن — مشاهده کنند در باره شما غم میکنند و میگویند خداوند مرا مرگ آنان را بتاخیر بینداز تا وقتی که براه راست هدایت شوند — همانطور که ما را هدایت فرمودی . این حدیث را علامه سیوطی

نیز در کتاب مبحث المعاد روایت کرده است .

ندان
در بیان اینکه انسان پس از مرگ در عالم دیگر اقوام و خویشاوندان خود را ملاقات میکند و با آنان معاشرت و محسوس میشود .

برای اثبات این مطلب که انسان پس از مرگ در عالم دیگر اقوام و خویشاوندان و اقارب خود را ملاقات مینماید دلائل بسیار موجود در این مقام ^{است} بد کر چند دلیل از انجمله میبرد ازیم .

دلیل اول . علامه سیوطی در کتاب مبحث المعاد حدیثی را که بزار بسند صحیح روایت کرده نقل فرموده است که ابوهریره رضی الله عنه گفت ^{۱۱} ان المومن یثزل به الموت فیعاین ما یعاین یولد لو خرجت نفسه واللّه یحبّلها المومن وان المومن تصعد روحه الی السماء فتاتیهِ ارواح المومنین فیستخبرونّه من معارف من اهل الاخر فاذا قال ترک فلا نفی الدنیا اعجبهم ذلک واذ قال ان فلا ناقدمات قالوا ما جئنا به البینا^{۱۲} انتهمی یعنی مؤمن چون بحال احتضار افتد و مقامات عالیه را مشاهده میکند از مشاهدات درجات رفیعہ دوست میدارد که روح از بدنش پیروز کند تا بان مقامات عالیه رسد و خداوند هم دوست میدارد که شخص مؤمن را ملاقات فرماید و چون مؤمن بمیرد روح او باسمان صعود میکند و ارواح مومنین^{ها} از طرف او را میگیرند و در باره بازماندگان در دنیا از او برریش

میکند وی در جواب آنان چون بگوید که فلان شخص هنوز در دنیا است و من او را در دنیا گذاشتم و آدم آنان خوشنود میشوند و اگر بگوید که فلان شخص مرده بود و در دنیا نبود که من آدم آنان میگویند او را نزد ما نیاورده اند • انتهى

دلیل دوم • و نیز علامه سیوطی در کتاب مبحث

المعاد از این ابن الدینا نقل کرد که وی گفت که یحیی بن عبد الرحمن بن ابن لبیبه از قول جد خود برای ما نقل کرد که او گفت چون بشرین برای من ضرور مردمانش بسیار محزون گردیدند و از این پیش آمد خشمناک شد آنگاه بخدمت حضرت رسول ص مشرف شد و عرض کرد یا رسول الله افراد قبیله بنی سلمه یکی پس از دیگری میمیرند و میروند بفرما ببینم آیا در آنجهان مردگان یکدیگر را میشناسند و با هم ملاقات میکنند ؟ اگر چنین است بفرمای تا برای بشر درود و سلام بفرستم حضرت رسول ص فرمودند " نعم والذی نفس بیده انهم لیتعارفون كما تتعارف الطیور فی رؤس الشجره " انتهى • صیحه فرمود آری قسم بخداوندی که جان من در دست اوست اشخا از این عالم میروند با هم ما^۱ نوس و محشورند همانطور که پسرندگان بر شاخه درختان با هم موا^۲ نس و محشورند • انتهى

دلیل سوم • علامه سیوطی نیز در کتاب —

مبحث المعاد از این ابن دنیا روایت کرده و او نیز از معبد
 ابن عبیر با سند خود روایت کرده است که گفت اذامات المیت تلقته^۳
 الا روح و فیستخبرونکما تستخبر الراكب ما فعل فلان و فلان
 یعنی چون شخصی میبرد روح او صعود مینماید ارواح دور
 او را میگیرند و از احوال نفوس از او جویا میشوند همانطور که
 مسافرتازه وارد و از راه رسیده از حالات فلان و بهمان از خویشان
 خود جویا میشود بعد فرمود "ومن الحسن قال اذا احتضر
 المؤمن حضره خمس مائة ملك یقیضون روحه فیخرجون
 به السماء الدنيا فتتلقاه ارواح المؤمنين الماضین فیردون ان
 یستخبروه فتقول لهم الملائكة ما رفقا به فانه خرج من كرب عظیم
 فیسأله الرجل من اخیه وعن صاحبه یعنی چون شخص بحال
 احتضار درآید پانصد فرشته از آسمان میایند و روح او را
 با آسمان دنیا بالا میبرند در این وقت ارواح مؤمنین با او برخورد
 میکنند و میخواهند از او جویای اخبار شوند فرشتگان بانان -
 میگویند با او مدارا کنید و باعث رنج او نشوید که از مشقت عظیمی
 رهایی یافته (اشاره به مشقت و سختی قطع طلاقه روح از بدن و -
 مردن انسان است) آنگاه یکی از ارواح از او درباره برادر و
 دوست خود سؤال میکند و جویای چگونگی احوال آنان میگردد
 بعد میفرماید که سعید بن خهر فرمود ما است اذامات المیت

استقبله والده گمايستقبل الغائب یعنی چون شخص میمیرد پدرش در آنجهان او را مانند مسافری که تازه از راه برسد استقبال مینماید * بعد فرمود ثابت الجنائی گفته که بلغنا ان الميت اذا مات احتوشه اهله واقاربه الذين تقدوه من الموتى فهو افرح بهم وهم افرح به من المسافرين اذا قدم على اهله انتهى یعنی از احادیث چنین بمارسیده که چون شخصی بمیرد خوششان و نزدیکانش که قبل از او از این جهان رفته اند روح او را احاطه میکنند و اطرافش را میگیرند شخصی مزبور از دیدن اقارب و خوششان خود و آنان نیز از دیدار وی سرور و نشاطشان بمراتب بیشتر از سرور خوششان و اقارب شخص مسافر است که از سفر باز آید *

در بیان اینکه بهشت دارای درجات تعالیه است که بندگان مؤمن را در بهشت از درجه بدرجه دیگر ترقی و کمال حاصل شود *

بنندگان مؤمن چون وارد بهشت شوند از درجه بدرجه بالاتر ارتقاء مییابند چنانچه در احادیث این معنی وارد شده از جمله امام احمد بسند خود از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده که حضرت رسول (ص) فرمودند ان الله ليرفع الدرجة للعبد الصالح في الجنة فيقول يا ربني اني لي

هذه فيقول يا ستغفار ولدك لك يعنى خداوند بنده منيكوکار
 را در بهشت بدرجه بالاتر ارتقا میده و آن بنده از خداوند
 میپرسد خدا یا این موهبت برای من از کجا حاصل شد ؟
 خداوند میفرماید چون فرزندان در دنیا برای توطلب آموزش
 نمود این موهبت بتو عطا گردید (کتاب هادی الی روح -
 تا لیف این قیم ص ۲۸۵) مفاد این احادیث در نهایت
 وضوح است و مطلبی که محتاج بشرح و تفصیل باشد در آن
 دیده نمیشود و در هیچ يك از احادیث که تا کنون برای توقفت
 ایهامی که محتاج بتوضیح باشد وجود ندارد و از این جمله
 که برای تو استدلال کردم بثبوت رسیدگانسان بلا فاصله
 پس از مرگ بشواب و یا عذاب میرسد و یاران و اقربان خود را در
 آن عالم میبینند و نیز ثابت شده که روح حقیقت و موجود مستقلی
 است و نمیتوان آن را عین بدن یا جزئی از اجزاء بدن دانست
 و این از جمله تعالیم شریعه است و بدیهی است که بدن -
 پس از مرگ و انقطاع علاقه روح روی بتخییر و تبدیل نهاده
 و پس از چندی پوسیده شده و بالاخره جزو خاک میشود و در
 ضمن احادیث مشاهده فرمودی که ارواح پس از مرگ بشواب
 یا عذاب میرسند و اگر روح را حقیقت مستقل و قائم بالذات ندانیم
 چگونه میتوانیم اعتراف کنیم که پس از خلعیدن بلا فاصله بجای

اعمال خویش میرسد و متنعم و یا معذب میگردد و بایاران و
 آشنایان و دوستان خود در آن عالم چنانچه در ضمن
 احادیث مذکوره مذکر رجست ملاقات و معاشرت مینماید ؟
 در بیان اینکه حقیقت انسان عبارت از روح اوست و روحست
 که ثواب اعمال و جزای رفتار خود را در عالم دیگر مینماید
 و بدن جزالتی برای روح نیست.

از آنچه گفتیم این نتیجه حاصل میشود که حقیقت انسان
 جز روح او چیز دیگری نیست روح انسانست که در این جهان
 مکلف بمتابعت احکام الهیه و انجام تعالیم شرعیه است روح
 است که بر اثر نوع اعمالی که مرتکب میشود گاهی مطیع و زمانی
 عاصی و خطا کار نامیده میشود بدن انسان بمنزله آلتی برای
 اجرای اوامر روح است روح بدن را برای حصول مقاصد خود
 بکار میبرد و بواسطه آن در درجات کمال ترقی و صعود مینماید
 امام عزالی در کتاب معروف خود مسمی به احياء که مورد اعتما
 عموم دانشمندان و محل اعتقاد جمیع صاحب نظران است و
 شهرتش جهانگیر میباشد بیانی باین مضمون میفرماید که
 مرگ برای انسان فقط عبارت از تغییر حالت است و روح انسان
 بعد از مفارقت از بدنش باقی و برقرار است و در آنجهان یا بنعمت
 الهیه مزورق میشود یا در دوزخ و عذاب گرفتار میگردد و معنی مفار

روح از جسد اینست که دیگر روح را در جسد تصرفی نیست و جسد از قید اطاعت روح خارج میشود زیرا اعضاء بدن بمنزله آلات روح میباشد مثلاً روح با دست کار انجام میدهد یا گوش میشود و با چشم میبیند و با قلب بحقیقت انبیا عارف میشود و مقصود از قلب در حقیقت همان روح است زیرا روح هست که بنفسه و بدون آلت با انبیا علم پیدا میکند و از این جهت است که زمانی بغم و اندوه گرفتار میشود و گاهی بفرح و سرور و نشاط میآید همه این حالات متعلق بروح است و بهیچوجه ارتباطی با اعضاء بدن ندارد آنچه سرور یا غمگین میشود عضو بدن یا خود بدن نیست بلکه روح است که باین حالات مختلفه درمیآید و آنچه که متعلق بروح و از اوصاف مختصه او محسوبست بعد از مرگ برای روح باقی میمانند و چون از بدن مفارقت کنند صفات لازمه خود را با خود میسربرد و اما آنچه بواسطه اعضاء بدن دریافت مینمود پس از مفارقت از بدن از بین میرود زیرا جسد که منبع و اصل این حالات عارضه بود چون برائس مرگ از کار بیفتد حالات صادره از او نیز از بین میرود و بسبب این حالات اصلیه مختصه بروح در جهان دیگر برای روح مخلد و دائمی است و اینک همین عبارت امام عزالی در کتاب احیاء العلوم که مضمون آن بفارسی مذکور شد در این جا نقل میشود

قوله ره "ان الموت معناه تغير حال فقط وان الروح باقیة بعد مفارقة الجسد" ما معذبة واما منعمه و معنى مفارقتها للجسد انقطاع تصرفها عن الجسد يخرج الجسد عن طاعتها فان الاعضاء الات للروح تستعملها حتى انها لبطش باليد وتسمع بالاذن وتبصر بالعين وتعلم حقيقة الاشياء بالقلب والقلب هنا عبارة عن الروح والروح تعلم الاشياء بنفسها من غير آلة ولذلك قد تتالم بنفسها بانواع الحزن والغم وتنعم بالنوع الفرح والسرور وكل ذلك لا يتعلق بالاعضاء وكل ما هو وصف للروح بنفسها فيبقى معها بعد مفارقة الجسد وما هو لها بواسطة الاعضاء فيتعطل بموت الجسد ۰ ۱۰ ۰ هـ

در بیان اینکه بدن جزالتی برای روح بیش نیست
 دلیل برای اثبات این مسئله که بدن آلت روح است در قرآن
 مجید سوره نحل آیه ۷۸ نازل شده قوله تعالی "والله
 اخرجکم من بطون امهاتکم لاتعلمون شیئا وجعل لکم السمع
 والابصار والافئدة لعلکم تشکرون" مضمون آنست که میفرماید
 خداوند شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که
 شما هیچ چیز نمیدانستید و برای شما گوش و چشمها
 قرار داد شاید شما بشکر الهی بپردازید ۰

این بیان مبارک که میفرماید خداوند برای شما چشم و گوش و قلب قرار داد دلیل متین و محکم است که این اعضا و جوارح بمنزله آلاتی هستند زیرا در اول آیه میفرماید خدا شما را از شکم مادران بیرون آورد این اشاره به حقیقت روح و حقیقت انسانست پس از آن میفرماید که برای شما چشم و گوش و دل مقرر فرمود و این دلیل است که اعضا و مزبور آلات و ادواتی هستند که روح انسان بوسیله آن در مدارج کمالات صعود نماید و بآنچه علم و دانائی نداشته عالم و دانا شود و بلند اند و کمالاتی که بدان محتاج است آگاهی بیابد بدن انسان برای پرورش روح مانند رحم برای پرورش جسم طفل است و بمنزله پوست تخم برای پرورش یافتن جوجه است یعنی همانطور که طفل و جوجه در سرور و کمال محتاج به رحم و پوست تخم است همانطور هم روح انسان در پرورش مخصوص بخود احتیاج تام به بدن دارد و بهمان نحو که طفل و جوجه پس از دریافت و تحصیل کمالات لازمه و قوای متعدده مخصوصه رحم و پوست تخم را را می کنند و در زندگی حالت جدیدی بخود میگیرند و دارای استقلال ذاتی هستند و همین یا جزئی از اجزاء رحم و پوست تخم محسوب نمیشوند — همینطور هم روح انسان پس از تحصیل کمالات واقعیه و

اكتساب قوای لازمه معنویه بدن را ترك ميگویند و بر اثر مرگ از بدن مفارقت میکند و در نهایت استقلال ذاتی در ادامه زلدگی و حیات حالت جدیدی بخود میگیرد و بهیچوجه احتیاجی ببدن پس از آن ندارد و در نهایت استغنائی از بدن حیات جا و ادانی خود را ادامه میدهد و همانطور که مرغ و طفل پس از خروج از تخم و رحم دیگر ثابا بشخ و رحم بر نمیگردد همینطور روح انسان هم پس از مرگ و مفارقت از بدن دیگری به بدن خود و نه بهیچ بدن دیگری بازگشت و مراجعت نخواهد کرد بنا بر این مرگ عبارت از این است که روح بدن را ترك گویند و از آن قطع علاقه کنند و از این قرار برای بدن بهره و نصیبی از ثواب و یا عقاب نخواهد بود زیرا برآلت روح بوده نه عامل اصلی و حقیقی و الت در مرحله مکافات و مجازات حکمی ندارد و مستول شمرده نمیشود مثلا اگر کسی شخصی را با شمشیر بقتل برساند بدیهی است که شمشیر را نه هیچکس مورد عتاب و حبس و زندان و مسئولیت قرار نمیدهد مستول حقیقی که مجازات مخصوص او است شخص قاتل است نه شمشیر و هم چنین اگر شخصی در ظرفی چیزی از خوراکش و غیره بشهد و فقیر محتاجی بدهد ثواب این صل مبرور را برای ظوفی که محتوی غذا و غیره بوده محسوب ننمایند بلکه

ثواب و مکافات این فعل پسندیده متوجه شخصی است که این
فعل را انجام داده است همینطور روح که اهل نیک یا زشت را
پوسیله بدن که آلت اجرای مقاصد او بوده است انجام داده -
خویش معذب و یا قاتل بنعم الهیه میگرداند و بدن را در این خصوص
حکم و نصیبی مقدر نشده است و علیهذا احتیاجی بمستثله
فرد جسم برای دریافت جزای اعمال باقی نمیماند زیرا روح را
در دریافت جزای اعمال احتیاجی به بازگشت ببدن بهمیچیز
نبوده و نیست *

علامه این رساله در کتاب خود مضمی به الكشف عن مذهب
الادله فی عقائد الملة در ضمن بحث از مسئله معاد و احوال
آن پیانی باین مضمون میفرماید "پسروان اسلام از جهت فهم و
اراک مسائل تمثیلیه که درباره معاد و احوال آن در شریعت
اسلام وارد شده به سه فرقه ملقسم میشوند یعنی درباره حقا
که بلباس تمثیل بیان شده است سه عقیده متفاوت دارند -
بعضی را عقیده چنانست که کلیه احوال آنجهان مانند این
جهان سرسرمادی است و نعم و آلاء الهیه که بمومنین در آن
جهان وعده داده شده از حیث جنس و شکل و ماده کاملاً بسا
نعم و لذت اند موجوده در این جهان یکی است لذت این جهان
و آن جهان مانند هم است و نعمتها نیز که وعده فرموده عین

نعمتهای این عالم است و هیچوجه با هم فسق و اختلاfi ندارد و تنها فرق بین آلاء و نعم اینجهان و آنجهان آنستکه لذاتند و نعم اینجهان فانی و زائل میشود و دوام و بقائی ندارد و لکن نعم و لذاتند آنجهان همواره باقی و برقرار است و برای آن فنا و فساد نیست بعضی دیگر میگویند که لذاتند و نعم موجوده در آنجهان با آنچه مادرین عالم میبینیم چنان متفاوت و متباین است این گروه هر چند در تباین نعم و لذاتند اینجهان با آنجهان دیگر متفق و همراهی هستند و لکن در کیفیت آن با هم اختلاف دارند یک دسته از آنان میگویند که نعم و لذاتند آنجهان که در احادیث و آیات وارد شده در حقیقت امور معنویه و روحانی هستند و از عنصر و ماده نیستند و ایضا در آیات و احادیث ذکر آن بنحو موجودات مادی و عنصری وارد شده از راه تشبیه است تا که مردم این عالم بتوانند بآن حقایق معنویه موجود در جهان دیگر که سرسری روحانی است از راه تشبیه آن بموجوداتی که در این عالم هستند تا اندازه ای بیبرند و این فقط از راه تقرب حقایق روحانیسه بمدارك و افهام مردم این جهانست که بلحن تشبیه ذکر شده و ظاهراً آن مقصود نیست و لکن جمعی دیگر از این فرقه میگویند که نعم و لذاتند آنجهان اگرچه با نعم و لذاتند این

عالم جنسام تفاوت و متباین است ولی هر چه هست سرسبز
 مادی و جسمانی است فقط از جنبه کیفیت جسمانیت و طرز
 شکل ساختمان با هم اختلاف دارند و دیگر آنکه موجودات و
 لذات جسمانی در این عالم فانی میشود و از بین میرود ولی مال
 آنجهان پیوسته باقی و جاودانی است این دو فرقه هر یک
 برای اثبات ^{نظریه} خود از احادیث وارده و آیات نازل
 دلالی دارند که از شدت شهرت حاجتی بذکر شماره آن -
 نیست و چنین بنظر میرسد که این عباس از طرفداران این عقیده
 است زیرا از او این جمله روایت شده است که فرموده "لیس فی
 الدنیا من الآخرة الا ^{الا} سما یعنی نعم و لذات موجود در این
 دنیا جز در اسم از هیچ راه دیگر شباهتی با نعم و آلاء موجود
 در آخرت ندارد و میتوان گفت که خواص مومنین و اهل نظر از
 پیروان اسلام اغلب تابع همین عقیده هستند زیرا اساس این
 عقیده که نعم و لذات این جهان با نعم و لذات آخرت جنسا
 متباین و متفاوت هستند مبتنی بر مطالبی مسلمه است که کسی
 را در باره آن مطالب مناقشه و بحث نیست از جمله آن مطالب یکی
 آنستکه نفس انسان پس از مرگ باقی و جاودان است و دیگر آنکه
 اگر قائل بعود و برگشت اجسام موجود در این عالم بشویم با مر
 محال و معنی قائل شده ایم ولی اگر بگوئیم که نفس پس از

فترك باجسام ديكور كه مناسب الجهان است تعلق ميابد
 چندان معتل و محال بنظر نميرسد . انتهى آنچه ذكر شد
 مضمون بيان علامه ابن رشد بفارس است واينك هيمن
 اقوال اورا نقل مينمايم قوله ره " نجد اهل الاسلام في فهم
 التمثيل الذي جاء في ملتنا في احوال المعاد ثلاث فرق فرقه
 رات ان ذلك الوجود هو بعينه هذا الوجود الذي هيمن
 من النعيم والذنه اعلى انهم راوا انه واحد بالجنس وانه اثنا
 تختلف الوجود بالديموم والانتقطاع اعلى ان ذلك دانسم
 وهذا منقطع وطائفة رات ان الوجود متباين وهذه انقسمت
 قسمين طائفة رات ان الوجود الممثل بهذه المحسوسات هو
 روحاني واله انما مثل به ارادة البيان ولهولا " حجج كثيرة
 من التسريعه فلا معنى لتحديد^{مشهوره}ها وطائفة رات انه جسماني
 لكن اعتقد ان تلك الجسمانيه الموجوده هنالك مخالفه
 لهذه الجسمانيه لكون هذه بالية وتلك باقيه ولهذه ايضا
 حجج من التسريعه فيشبه انقباين عباس يكون من يرى هذا الراي
 لانه روى عنه انه قال ليس في الدنيا من الاخر الا الاسماء و
 يشبهان يكون هذا الراي هو اليق بالخواص وذللك ان امكان
 هذا الراي يبلى على امور ليس فيها تناقض عند الجميع احدها
 ان النفس باقية والثاني انه ليس يلحق عن موده النفس الي

اجسام آخر المحال الذی يلحق من عبودة تلك الاجساد

بمعینها ۱۰۰ هـ .

ملاحظه میفرمائی که علاما بن رشد فرمود ملت اسلام در باره
احوال معاد به سه فرقه منقسم برخی را عقیده مطابق قول مشهور
در نزد عموم است یعنی میگویند که همین اجسام بمعینها عبود
میکند و زندگانی در آنجهان بالعم و لذائذ موجوده را این
عالم اسیر گرفته میشود برخی میگویند که جمیع آن آلا^۱ و نعم که
در آخرت موجود است همه روحانی است و بهیچوجه امور جسمانیه
در آن عالم وجود ندارد دسته سوم میگویند که روح انسان پس
از مرگ بیدنی که در این عالم داشته است تعلق نمیگیرد زیرا
که جنس موجودات در عالم بعد با موجودات اینعالم متما یکن
و متفاوت است بنا بر این روح انسان پس از مرگ و خلع بدن این
جهان بیدنی که جنسا با این بدن متباین است و پیوسته با قفس
و جاودانی است و فنا و زوال و تغییر بیان راه ندارد تعلق —
نمیگیرد و نیز ملاحظه میفرمائی که علاما بن رشد فرموده است
اگر قائل بتعلق روح پس از مرگ ببدن دیگری که فنا بدان —
طرح نمیشود شوم معتقد باشم محال نشد ه ایم ولی اگر
بگوئیم که پس از مرگ باز در مرتبه همین جسم که متعلق بفلان
روح بوده است بدان روح در آنجهان هم تعلق نمیگیرد و همین

این جسم در آنجا بر میگردد و خود میکند امر محال و متمنی را
 عقیده مند شده ایم یعنی این رشد بصراحت فرموده که خود
 اجسام بعینها محال است و در باره قول ثانی هم فرموده که
 محال روحانی هستند بادل و پرا هین شریه است و در باره
 قول سوم هم فرموده مستند بادل و حجج شریه است که —
 نهایت شهرت را دارد و احتیاجی بذکر آن نیست این دو قول
 را رجحان داده ولی در باره قول اول چیزی نفرمود و فقط اشاره
 کرد که اگر بفاد آن معتقد شویم بامر محال و متمنی عقیده مند
 شده ایم و این معنی بدیهی است زیرا برای اثبات قول اول
 که شرح آن گذشت هر دو دلیل و برهانی بیاورند ناچار جزا و همام
 و مطالب بن اصل و راهی چیز دیگری نخواهد بود لهذا از طرفی
 قول اول را مسکوت عنه گذاشت و فاد قول ثانی و ثالث را در واقع
 یکی دانست و طرفداران هر دو قول را از یک دسته محسوب داشت
 یعنی هر دو میگفتند که امور عالم بعد با امور این عالم جنسا و اساسا
 متفاوت و متباین است و نیز هر دو دسته از طرفداران این قول —
 میگویند که عذاب و پنا ثواب در عالم بعد بخود روح میرسد و روح
 است که معذب میشود و یا منتهم میگردد و نیز علمای اهل سنت
 و دانشمندان این مذهب این مسئله را ثابت کرده اند که روح —
 انسان یعنی از مرگ دارای حیات است و روح پس از قطع

هلاکه از بدن عنصری این عالم از بین نمیرود و اگر چه بدن و جسمی که در این عالم بدان تعلق داشت فانی میشود و از بین میرود ولیکن روح باقی و برقرار است و قبل از فرارسیدن قیامت و رستاخیزیکه نزد مردم معروف و مشهور است روح بنعم الهیه متعلم و یا بعد از الیم معذب میگردد اینک برای اثبات این منظور چند دلیل نقل میکنیم

در بیان اینکه مذاهب اهل سنت بر این است که روح انسان قبل از قیام قیامت متعلم و یا معذب میگردد *

علامه خازن در تفسیر خود در ذیل این آیه مبارکه که در سوره آل عمران آیه ۱۶۹ نازل شده قوله تعالی "و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل اللّٰه ماتوا" چند حدیث نقل فرموده

که مانند احادیث سابقه که برای توضح کردیم مفید این معنی

است که روح پس از مرگ بلافاصله بشواب و یا عذاب ناآل میشود

پس از ذکر احادیث مزبوره چنین میفرماید "قوله" و فیه دلیل

علی ان الارواح باقیه لا تغنی بقنا الجسد و ان المحسن -

بنعم و بجازی با لیس - شواب

قبل يوم القيامة و هذا مذاهب اهل السنة ایضا انتهى

یعنی از احادیثی که ذکر شد این مطلب ثابت میشود که

روح انسان پس از مرگ باقی است و بقای جسم و زوال بدن

روح را فنا و زوالی دست نمیدهد و نیکوکار پس از مرگ و بیش
از قیام قیامت و فرارسیدن روز رستاخیز بنعمت الهیه قائل
میشود و با جرو جزای اعمال خود میرسد و این مسئله نیز از
معتقدات پیروان مذهب اهل سنت است . البته
از این گذشته " برای علمای امت و دانشمندان درباره این
حیات که ذکر شد اختلاف نظر و عقیده موجود است بعضی
میگویند که این حیات (یعنی حیات روح انسان بعد از مرگ و
رفتن از این دنیا) تماماً روحانی است یعنی حیات بديه و زندگی
جاوید است و این عقیده مقرون بصدق و صواب است بعضی
هم میگویند که حیات روح بعد از مرگ و قبل از پیداشدن رستاخیز
عظیم و قیامتیکه هممنتظر هستند عبارت از حیات برزخ است
حیات برزخ را فاصله میان حیات دنیوی و پیداشدن قیامت
کبری میدانند که عبارت از رستاخیز اعظم است و نهایت شهرت
را در نزد عموم مسلمین دارد بعضی هم درباره این حیات
که ذکر شد ارا" و عقاید مختلفه دیگر ذکر کرده اند که در این
جا احتیاجی بقل و ذکر آنان نداریم " اما مسئله برزخ اگر
چه در قرآن مجید نازل شده ولی معنی آن آنطوریکه میگویند
و معروفست نیست و معنی دیگری دارد " همانرا که گفت بیان فرما
که مقصود از برزخ چیست .

در بیان معنی برزخ *

زید گفت مقصود از برزخ زمان و مدت بین ظهور و مظهر
 امر الله است و برزخ و قوهش در این عالمست و در عالم دیگر
 که پس از مرگ برای روح مشهود میشود برزخی وجود ندارد -
 مثلاً از زمان وفات و رحلت حضرت رسول ص تا زمان ظهور
 حضرت باب اعظم عبارت از برزخ است بنا بر این برزخ عبارت
 از ما بین الشریعتین است یعنی از صعود مظهر سابق تا یوم
 ظهور مظهر موهود لا حق را برزخ مینامند و این معنی در قرآن
 مجید در سوره مؤمنون نازل شده قوله تعالی "ومن ورائهم
 برزخ الی یوم یبعثون" هلامه بخوی در ذیل این آیه مبارکه پس
 از نقل عقاید و آراء مختلفه که درباره برزخ اظهار شده است
 چنین میفرماید قوله "قال قتاده بقیة الدنیا یعنی قتاده در
 باره معنی برزخ فرموده است که مقصود بقیه دنیا است یعنی
 آنچه از دوران دنیا باقی مانده است برزخ نامیده شده این
 گفتار قتاده درباره برزخ نسبت بدوره که خود او زندگی -
 میکرده صحیح و درست است زیرا در آن وقت هنوز دوره اسلام
 بسر نرسیده بود و دوره جدید بظهور حضرت باب اعظم آغاز
 نشده بود لهذا برزخ بقول قتاده عبارت از مدت و مقدار زمانی
 بوده است که از دوره او تا دوره ظهور حضرت باب اعظم باقی

مانده بوده است چنانکه مقصود از دنیا دوره شریعت محمدیه است و چون دوران شریعت حضرت رسول الله ص پایان نرسد و مظهر موعود پس از ختم دوره اسلام ظاهر شود دنیا تمام میشود پایان دوره برنج بواسطه ظهور موعود لاحق اعلان میگردد بنابراین این برنج عبارت از مدت بین دو مظهر امر الله است و اما آنها که میگویند برنج عبارت از زمان بین مرگ انسان و قیام قیامت است و اقلب مردم هم همین معنی را معتقدند باید گفت که از آیه شریفه قرآن که ذکر شده ابد چنین معنی و مفهومی بدست نمیآید زیرا با آنکه چنین امری معتقدند و حیات برنج را بدجوری که ذکر شد اعتراف دارند میگویند که این حیات برنج عمومی است و مؤمن و کافر در آن شریک هستند با آنکه آیه شریفه قرائتیه که برای شما خواندم اختصاصی بذکر احوال کفار دارد زیرا ضمیر کلمه وراثهم بکفاری برمیگردد که میگویند "اذا متنا و کنا ترا با و عظاما که در آیه قبل از آیه برنج ذکر شده یعنی کفار میگویند ایا پس از آنکه مردیم و خاک شدیم و جسم استخوانی از ما باقی نماند آیا زنده میشویم خداوند پس از نقل قول آن کفار میفرماید و من وراثهم برنج الخ مسلم است که این مطلب درباره همین کفار ذکر شده و بهیچوجه نمیتوان آنرا درباره عموم افراد مسلم و کافر قرار داد

مفاد آیه برزخ اختصاص بکفاری دارد که اقوالشان در آیات
 قبل نازل نشده و شامل مسلمین نمیشود بآئ که معتقدین بحیات
 برزخ بشرحی که گفتیم قائلند که این حیات شامل صوم افراط
 از کافر و مسلم است در صورتیکه مفاد آیه قرآنی به هیچوجه عقیده
 آنان را درباره برزخ تأیید نمیکند حال خوبست قدری در این
 باره بحث و تدقیق نمایم . " گفتیم که برزخ مدت بین دو
 مظهر امر الله است و مانند شبی است که بین روز قبل و بعد واقع
 میشود و از این جهت اگر دوره برزخ بازمانی که رسول قبل در عالم
 بوده است فرق و اختلاف داشته باشد تعجبی نیست و باید
 این اختلاف حتما وجود داشته باشد زیرا زمان حیات مظهر
 صاحب شریعت بمنزله فصل بهار است و دوره برزخ مانند
 فصلهای دیگر سال است " دوره هر یک از شرایع الهیه مانند
 دوره سال است که دارای فصول مختلفه و ظهور و متغایر است
 و مانعی که صاحب شریعت و مظهر امر حضرت کردگار در بین
 مردم موجود است مانند فصل بهار جان افزاست ارواح و
 نفوس بحیات تازه زنده میشوند و سرور و نشاط در قلوب و حقایق
 افراد بشر جلوه میکند مردم در مدارج کمالات و فضائل ارتقا
 و صعود مینمایند و درجات عالیه معلویه عروج میکنند و زیرا
 فصل بهار دوران حرکت و نشاط و تکمیل و تکوین موجودات

است سرسرا جذاب و انتعاش و سرور و حیات است پس از این دور منوبت بفصل تابستان میرسد در این فصل انبساط بدرجات کمالیه خود بالغ میشوند کلمه الله انتشار مییابد و شریعت الله جلوه میکند سپس دوره پائیز میرسد یعنی دوران افسردگی و سردی میشود مردم فضائل را فراموش میکنند و اخلاقشان عوض میشود رذائل بجای فضائل آشکار میگردد و امت واحده که تابع دین واحد و شریعت واحد بودند بمذاهب مختلفه و فرقه های متعدد و ملل مشعب و ملل قسم میشوند از شریعت جزاسمی و از تعالیم و اصول دین الله در بین مردم جز رسمی باقی نمی ماند قلوب مرده و جانها افسرده است از این پس فصل زمستان می آید امان در میرسد برودت نادانی و جهالت همه را فرا میگیرد و نابینائی و سرگردانی احاطه میکند ظلمت ضلالت آفاق را منخرم میسازد و جمودت و خمودت سراسر نفوس را در ظل خود در میآورد حیات معنوی و حقیقی از میان مردم رخت میبندد و مرگ واقعی بر همه مسلط میشود پس از آن دوباره بهار فرا میرسد و حیات جدید در مردم افسرده و خمود میبیدار و بر همین قیاس

از آنچه گفتم و شاید معلوم شده که دوره انتقال مردم از موت بحیات و از ضلالت به هدایت محدود در فصل بهار و قسمتی از

فصل تابستان است و پس از آن تا دوره فرارسیدن بهار دیگر مردم رویتفوق و اختلاف و ضلالت و گمراهی میروند و این معنی رو باز دیال میگذارد تا آنکه از تفصل بهار میرسد و جهانیا ن روح جدید میبخشد و بنا بر این آن قسمتی از زمان که پس از فصل ربيع شریعت الله مردم دچار ضلالت و هوی و هوس خود میشوند تا آغاز فصل ربيع بعد عبارت از دوره برنخ است در این مدت مردم را هر چند با اسم دین میروند از هدایت و یواهب معنویه الهیه بهیچوجه نصیبی نیست و اینگونه نفوس از حیات و هدایت محرومند " خداوند پس از جمله " و من را ^{هم} برنخ " که شرحش را شنیدی میفرماید " الی یوم یبعثون " یعنی بواسطه ایمان بر رسول جدید و اعتراف بحقایق مظهر امواله موعود مردم از نومبوحث میشوند یعنی خلقت تازه مییابند گمراهند مهتدی میشوند در ضلالتند به هدایت موفق میشوند مردگانند زنده میشوند و این معنی که درباره بعثت ذکر شد در حدیث شریف مروی از رسول الله هم اشاره شده و کلمه بعث در آن حدیث بمعنی ایمان و اقرار بحقایق است رسول الله استعمال گردیده است علامه بخاری در کتاب صحیح خود در باب آبربختن در مسجد چنین فرموده که مرد عربی در مسجد پیا خاست و بول کرد اصحاب که در مسجد بودند

بازیت و آزارش پسر اخذند و او را گرفته سرزنش میکردند حضرت
 باصحاب فرمودند "دعوه وهریقوا علی بوله سجلا من ما" او —
 د لویا من ما" فالما بعثتم میسرین ولم تبعثوا معسرین —
 یعنی حضرت فرمودند من در برابر شما کلید و یک دلو بزرگ
 آب یا چند ظرف کوچک آب بر موضعی که از مسجد بول کرد بریزید
 و شست و بشوید و دهید شما بمن ایمان آورده اید که هر مشکلی را
 ما از کفایت و هر زحمت و مشقتی را بر طرف نمائید و از آنجمله است
 بمن ایمان نیاورده اید که باعث زحمت مردم شوید و سبب حصول
 هسر و سختی در امور گردید "ملاحظه بفرما کلمه تبعثوا —
 معسرین بمعنی آنستکه شما ای اصحاب برای تولید اشکال و —
 صعوبات در امور بمن مو" من نشده اید سابقا هم در این خصوص
 در ضمن بحث از حیات و موت از فرمایش امام قرطبی در تفسیر آیه
 والموتی یبعثهم الله ۰۰۰۰۰ شرحی برای تمییز کردن حال
 برگردیم بشرح و بیان معنی آیه شریفه و من وراثهم برزخ الی
 یوم یبعثون "خداوند میفرماید ای محمد این مردمیکه گرفتار
 ضلالت و اسیر کفر و نفاقند بهمیچوچه در دوره شریعت اسلامیه
 روی هدایت را نمیبینند "اینان در دوره " که تو رسول الله در
 این عالم هستی راه نجات را نخواهند یافت و همچنان در کفر
 و ضلالت باقی خواهند بود تا روزی که رستاخیز بپاشد و —

و مبعوث شوند یعنی روزیکه حضرت بهاء الله بدعوت قیامت
فرماید و مردم را بشریعة الله بخواند در چنین روزی این گمراهان
راه نجات را خواهند یافت و از ضلالت بهد ایت و از موت بسببه
حیات منتقل خواهند شد زیرا در چنین روزی که دوره حضرت
بهاء الله است مقدر شده که جمیع خلق جهان و تمام
جهانیان بدعوت حضوتش راه نجات و ایمان بالله رایا بند
و از کفر و ضلالت خلاصی یافته بطوریکه کافری در عالم باقی
نماند چنانچه در قرآن مجید سوره بینه آیه ۱-۲ باین
معنی اشاره شده قوله تعالی * لم یکن الذین کفروا من
اهل الکتاب و المشرکین منفکین حتی تاتیهم البینه رسول من
الله... یعنی مشرکین و اهل کتاب که بتوای محمد مؤمن
نشده اند بهمین نحو در کفر و ضلالت خود باقی خواهند
بود و دست از ضلالت و کفر خود نخواهند کشید و رسالت
تو را پیوسته انکار خواهند کرد تا موقعی که بینه برای
آنها بیاید یعنی شاهد بیاید و بحقایق رسالت و صدق
ادعای تو شهادت بدهند در آنوقت آنان مؤمن خواهند
شد و طریق عناد و ضلالت را ترک خواهند گفت ملاحظه
فرما جمله * حتی تاتیهم البینه در این آیه دلیل و مشعر
است که تا بینه از طرف خدا نیاید دست از کفر و ضلال

خود نخواهد کشید و چون آن پیله و آن شاهد انکار
 شود آنگاه دوره کفر و نفاق کفار و مشرکین با خورسد و ایمان
 و ایقان بر همه پرتو افکند و هدیهی است که مقصود از پیله
 که بمعلی شاهد است رسولی است که از طرف خدا میبعوث
 میشود و مقصود حضرت بهاء الله است که ظاهر شد و در
 باره صحت نبوت رسول الله شهادت از جمعی از منکرین
 رسالت حضرت رسول ص بحقایق و صدق نبوت آن
 حضرت مؤمن شدند *

همان گشت " این دلایل که بیان فرمودی همه محکم
 و متین است و مطلب را مانند آفتاب در وسط آسمان برای من
 واضح و آشکار ساخت و لکن در قرآن مجید ما بآیاتی میرسیم
 که صراحة دلالت بر معاد جسمانی دارد و نمیتوان آن را -
 بمعاد روحانی که فرمودی تفسیر و تعبیر کرد مثلا خدا اولیست
 در قرآن مجید (سوره قیامت آیه ۳ - ۴) فرموده است *

(ای حسب الانسان ان لن نجمع عظامه بلی قادرین علی ان
 نسوی بانه ") یعنی ایا انسان چنین میتواند که ما هرگز
 استخوانهای او را جمع نخواهیم کرد چرا " ما توانا هستیم
 که سرانگشتان او را هم بیکواخت بسازیم و یک جور تسویه کنیم
 و نیز در سوره اسراء آیه ۷۰ - ۷۱ فرموده قوله تعالی

وقالوا اذ انكنا عظاما ورفاتا ۱۱ نال المبعضون خلقا جديداً اقل كونوا
حجارة او حديد او خلقا مما يكبر في صدوركم * مضمون آنكه كفار
گفتند آيا چون ما خاك شويم و استخوان ما پوسيد باز دو -

مرتبه زنده خواهيم شد و خلقت جديد خواهيم يافت ۴۰
بگوای محمد صی بانها سنگ باشید یا آهن باشید یا هر چه
که بنظر شما بزرگ میآید همان باشید ۰۰۰۰ و در سوره یس
آیه ۷۸ نازل شده من یحیی العظام و هی ریم یعنی
استخوانهای پوسیده را چه کسی زنده میکند ۴۰

از این گذشته در قرآن مجید آیاتی نازل شده که شامل ذکر
انواع نعم و الااء و لذائد عالم آخرت است و همان نعم و
لذائد را بصورت نعم و لذائد محسوسه اینعالم و با همیمن
کیفیت جسمانیه ذکر فرموده مثلاً در سوره فاطر آیه ۳۳ فرمود
جنات عدن یدخلونها یحلون فیها اساور من ذهب ولؤلؤء
و لباسهم فیها حریر یعنی مؤمنین در باغ های بهشت وارد
میشوند و در آنجا بادست برنجن های طلا و یامروارد زینت و
زیور مییابند و لباسشان در بهشت از ابریشم است و در سوره -
انسان آیه ۱۲ و ۱۳ میفرماید * و جزاهم بما صبروا جنة و حریراً
متکین فیها علی الارائك لا یرون فیها شمساً ولا زهراً یعنی
در مقابل صبری که مؤمنین در دنیا کردند خداوند بآنان

بهشت و لباس حریر بخشید و آنان در بهشت روی تخت‌ها
 نشسته و تکیه می‌زنند و در آنجا گرمای شدید و سرمای سخت را
 نمی‌بینند و آسیبی بآنها نمی‌رسد از این‌گونه آیات بصراحت
 برمی‌آید که نعیم و جحیم جهان آخرت جسمانی و مادی است
 در سوره حج آیه ۱۶-۲۱ می‌فرماید فالذین کفروا قطعست
 لهم قیاب من نار یصب من فوق رؤسهم الحمیم یصهر به مافیه
 بطونهم و الجود و لهم مقامع من حدید یعنی برای کفار در
 جهنم لباس آتشین برآمده و مهیا می‌شود و از بالای سر آنها
 بر سر آنها حمیم میریزد و از دست حرارت حمیم که بر سر
 آنان میریزد آنچه در شکم‌های آنان است و همچنین پوست
 بدیشان می‌گدازد و آب می‌شود و نیز بر بدن کفار در جهنم
 تازیانه‌های آهنی می‌زنند و در سوره واقعه فرموده ثم انکم
 ایها الضالون المکذبون لا کلون من شجرة من زقوم فمالتون
 منها البطون فشاربون علیه من الحمیم فشاربون شرب الهمیم
 هذا نزلهم یم الدین یعنی سپس شما ای مردمی که گمراه بودید
 و انبیای الهی را در دنیا تکذیب کردید همانا می‌خورید از
 درختی که میوه‌اش زقوم است و شکم شما از زقوم پر خواهد شد
 و پس از زقوم از حمیم خواهید آشامید و مانند شتران تشنه
 حمیم جهنم را از شدت عطش خواهید آشامید

ایست منزل آنان (یا آنچه برای پذیرائی آنان از خوراکی
تهیه شده) در روز قیامت " ملا حظہ فرما از این آیات ہم
پرمیآید کہ عذاب آخرت ہم مانند نعم وآلاء آن جسمانی و -
مادی است و بجز آنچه ذکر شده مطالب دیگر ہم در آیات
قرآنیہ ذکر نموده و در احادیث مرویہ وارد گردیده و ہمہ بحسب
ظاهر بصور محسوس^۱ بیان شده است از قبیل عذاب قبر
و فتنہ ملکر و نکیر و مانند اجتماع جمیع مردم بامر خدا در یگروز کہ
در سوره واقعہ آیه ۴۹ - ۵۰ بآن تصریح شده قوله تعالی
" ان الاولین والاخرین لمجموعون الی میقات یوم معلوم یعنی
کندشتگان و آیندگان را جمیعا در میقات معین و روز معین جمع -
میفروماید و نیز در سوره مجادلہ آیه ۶ فرموده " یوم یبعثہم اللہ
جمیعا یعنی روزیکہ خداوند ہمرا جمیعا مبعوث میفرماید
و در سوره مرسلات آیه ۳۸ فرموده هذا یم الفضل جمعنا کم -
والاولین یعنی امروز روز قیامت است کہ شما ہارا بامردمی کہ
قبل از شما بوده اند ہمرا جمع کردہ ایم و در سوره آل عمران
آیه ۹ فرموده یٰٰ انا انک جامع الناس لیم لاریب فیہ یعنی ای -
پروردگار ما تو هستی کہ مردم را در روزی کہ شکی در فرارسیدن
آن نیست مجتمع خواهی ساخت " و نیز در قرآن مجید آیاتی است
کہ بصراحت بخروج مردم از قبرها دلالت دارد مانند این آیه

که در سوره یسرایه ۵۱ نازل شده "ولفخ فی الصور فاذا هم
 من الاجداث الی ربهم فنیلون یعنی در صور دمیده شد و
 ناگهان مردم از قبرها بیرون و بجانب سرور کارشان رانده
 میشوند و در سوره ق آیه ۴۴ فرموده ایم تشق الارض عنهم سراها
 ذلک حشر علینا بسیر یعنی روزی که زمین شکافته میشود و
 مردم با عجله و سرعت از زمین بیرون می آیند و اینست حشر خلاقی
 که برای ما خیلی آسان است باری همه این آیات که ذکر شد
 و امثال آن که از ذکر آن صرف نظر کردم صریحت کرده
 معاد هم جسمانی است حال شما کم و آلاء و عذاب و عقاب
 عالم بعد را روحانی میداند و بارها این آیات که خواندم چه
 میفرمائید و چگونه فکرت باید در جات ^{شما} صریحه قرآن مجید
 تطبیق میکند (۱۰) ؟

زیاد گفت • قبل از این گفتم که بفرموده علامه ابن رشد
 آنان که قائل بمعاد روحانی بودند بدو دسته تقسیم شده اند
 و بدیهی است که این قائلین بمعاد روحانی منکر معاد جسمانی
 هستند ایاب این نفوس در مقابل اعتراضات قائلین بمعاد جسمانی
 چه گفته اند ؟ آیا میتوان گفت که این دسته از علما یعنی -
 قائلین بمعاد روحانی راه خطا پیمودند یا آنکه همه آنها
 از علمای مشهور و بزرگان محققین هستند و همه ببلندی مقام

و علو درجات آنان محترّفند "

عمار گفت: "اگر این جواب را از تو در این جا قبول کنم باید اساس تحری خود را بر تقلید آنان قرار دهم با آنکه شرحی مفصل در آغاز سخن در باره مذمت تقلید و مدح و توصیف تحقیق و تحوی حقیقت بیان فرمودی "آیا سزاوارست که در این مقام و در باره این مسائل مشکله که فهم و ادراك آن نهایت اهمیت و صعوبت را دارد برخلاف قراردادیه قبلی بتقلید این علما اکتفا کنیم و از تحقیق و تحوی حقیقت چشم پوشیم؟ زید گفت حق باتست "ما هم تقلید این دسته از علماء را کناری میگذاریم و خود بشخصه بشحقیق میپردازیم و من اینک برای اثبات مطالب و مسائلی که مورد بحث بود بذکر ادله و اقامه براهین متقنه کافیه میپردازم و کاری باین و آن نداریم که چه گفته و چه عقیده داشته اند - اینک بشنو همه آن آیات مبارکه که از قرآن مجید استشهاد فرمودی هیچکدام دلالت بر معاد جسمانی ندارد مخصوصاً آیه ۴۳ و ۴۴ سوره قیامت یعنی قوله تعالی ایحسب الانسان ان لن نجتمع عظامه بلی قادرین علی ان یسوی بنانه " که بهیچوجه دلیل بر معاد جسمانی نیست ای - عمار بفرما ببینم از کجای این آیه مفهم میشود که اجسام عمود میکنند و معاد جسمانی صورت میگیرد؟

هار گفت مگر جمیع آوری استخوانها بایکدیگر باین -
 منظور نیست که خداوند مینخواهد دو مرتبه مردگان را زنده
 کند ؟

زید گفت : معنی جمیع عظام عبارت از مرگ است
 زیرا مرگ مستلزم جمیع عظام است بواسطه آنکه بدن انسان را
 پس از مرگ گرم میخورد و گوشتهایش از استخوانها میریزد و خود
 استخوانها هم پس از آن روی یکدیگر افتاده متراکم میشود و
 مجتمع میگردد و این معنی جمیع عظام است اما در حالت زندگی
 و حیات بدن استخوانها مجتمع و متراکم نیستند بلکه هر یک
 در محل مخصوصی از بدن قرار دارند و بین استخوانها در حال
 زندگی بدن گوشت و پی قرار میگیرد و از تراکم و بهم آمیخته
 شدن آنان جلوگیری میکند اجتماع عظام و تراکم
 استخوانهای بدن روی هم فقط پس از مرگ پوسیده شدن
 گوشت و پوست و پی است و این مسئله از لوازم مرگ است و خداوند
 هم در این آیه موترا بکنایه ذکر فرموده یعنی لازمه مرگ تراکم
 تراکم و اجتماع عظام است ذکر فرموده و از آن خود موترا اراده
 کرده است پس معنی ای حسب الانسان ان لن نجمع عظامه این میشود
 که آیا انسان مینماید دارد که مامرگ را هیچوقت بر او مسلط -
 نخواهیم کرد ؟ حال پیرو ازیم بمعنی جمله بعد یعنی بلی

قادرین علی ان نسوی بنانه "ملاحظه بفرمایید یکی دیگر از لوازم
 مرگ حصول و تحقق عقاب و عذاب اخروی برای کفار است در این
 جمله خداوند بدگراین مسئله بسرداخته و فرموده "بلی قادرین
 "یعنی آیا کفار ملکر مرگ هستند در حالیکه ما میتوانیم
 در همین دنیا و قبل از مرگ کافرا را بجزای عمل و عذاب الیم
 مبتلی سازیم و آن عذاب اینست که سرانگشتان او را میتوانیم
 بیکخواخت کنیم (و تسویه نمائیم حال ببینیم مقصود از تسویه انامل
 چیست ؟ علامه بنوی در تفسیر خود در ذیل این آیه مبارکه
 (در جلد چهارم تفسیرش صفحه ۱۹۰) چنین میفرماید :

قوله " نسوی بنانه ای انامله فلجعل لها صابع یدیه و رجلیه شیتا
 واحد ا کخف البهیر و حافر الحمار فلا یرتفق بها بالقبض و
 البسط و الا حال اللطیفه کالکتابه و الخیاره و غیرها و هذا اقلیه
 اکثر المفسرین . انتهى

"میفرماید خداوند فرمود نسوی بنانه معنی بنان
 سرانگشتان است و مقصود از تسویه انامل آن است که خداوند
 انگشتان دست و انگشتان پای انسان را تبدیل بیک چیز
 کند یعنی مانند سم شتر و سم الاغ قرار بدهد که انسان نتواند
 از انگشتان خود استفاده کند و آنها را بکار بندازد و نتواند
 چیزی را با دست خود بردارد و نتواند دست خود را باز و بسته

کند و نیز از عهدہ انجام صنایع و هنرهای زیبا مانند نوشتن و
 دوختن و جزاینها نتواند برآید اینست معنی جمله نسوی بنانه
 و این معنی را اگر علمای تفسیر پسندیده و ذکر کرده اند انتہی .
 حال خلاصہ معنی آیه مزبورہ را دو مرتبہ بیان میکنیم میفرماید
 آیا انسان میپندارد کہ ما او را پس از مرگ معذب نخواهیم ساخت ؟
 چرا البتہ او را معذب مینمائیم . انسان چنین میپندارد در حالی
 کہ ما قادر هستیم در همین دنیا قبل از مرگ انسان را معذب
 کنیم باینکہ انگشتان او را بسم تبدیل نمائیم کہ از بکار بردن
 آن عاجز باشد و این یکی از عذابہای سادہ ایست کہ میتوانیم
 او را بدان معذب سازیم ملاحظہ فرمای ای عمار آیا
 در این آیه هیچ تصریح و یا اشارہ بعوذابسام موجود هست ؟
 حال بیائیم و در معنی این آیه دیگر کہ در سورہ اسرا نازل
 شد مودیان اشارہ کردم قدری فکر کنیم و بمقصود اصلی خداوند
 از این آیه پی ببریم خداوند در قرآن مجید سورہ اسرا آیہ
 ۴۹-۵۳ میفرماید و قالوا ان کناعظا ما ورفاتانا لمبعوثون خلقا
 جدیدا یعنی کفار گفتند آیا وقتی کہ ما مردیم و بدن ما خاک شد و
 پوسید و جز استخوانی از ما باقی نماند آیا خداوند دو مرتبہ
 ما را زندہ میکند و خلقت جدید میبخشد ؟ بعد میفرماید " قل
 کونوا حجازۃ او جدیدا او خلقا مما یکبرنی صدورکم

فسیقولون من یعبدا یعنی بگرای محمد باین کار
 که اینگونه سخنان میگوید سنگ باشید آهن باشید یا هر
 چه را که از سنگ و آهن بزرگتر و مهمتر میدانند همان باشید
 کفار گفتند چه کسی ما را در مرتبه زند میگذارد "و حیثیات
 بر میگردد اند" بعد میفرماید "قل الذی فطرکم اول مرة"
 یعنی ای محمد در جواب کفار بفرما همان کسی که شمار نخستین
 بار بیافرید همان کسی باز هم شمار اخلاقت جدید میبخشد و به
 حیثیات بر میگردد اند • بعد میفرماید فسیلخضون البک
 رتوسم و یقولون من هو "یعنی کفار چون این جواب را از تو
 ای محمد میپرسند سرهای خود را از روی انکار حرکت میدهند
 و میگویند چه وقت این کار خواهد شد؟ بعد میفرماید "قل
 من ان یكون قریبا یم ید هوکم فتستجبیزن بحمدہ" یعنی
 ای محمد من در جواب آنان بفرمای که امید است این مطلب
 بزودی وقوع یابد یعنی روزیکه خداوند شما را دعوت کند و شما
 دعوت او را استجابت نمائید و مشکرو سپاس الهی بپردازید
 در آنروز این مطلب یعنی حیات جدید و بحث جدید برای شما
 حاصل خواهد شد "برای اینکه مقصود اصلی بخوبی
 واضح شود چند آیه قبل از این آیات مبارکه را که خواندم
 برای تو میخوانم در آیه ۴۵ - ۴۸ سوره اسرا میفرماید قوله

تعالی "واذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون
 بالآخرة حجابا مستورا وجعلنا علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه
 و فی ان الهم وقرأوا اذا نذرت ربک فی القرآن وحده و لو اعلی
 ادبار هم لغور العین اعلم بما یستمعون به ان یستمعون الیک و
 ان هم لجوی ان یقول الظالمون ان تتبعون الارجلا مسحورا
 انظر کیف ضربوا لك الامثال فضلوا فلا یتطیعون-
 سیلا وقالوا اذ انکنا عظاما ورفاۃ ۰۰۰ ک ۰ الخ میفرمایند
 ای محمد ص هر وقت که تو بقرآن قرآن مجید میپردازی ما بین تو
 و بین کسانی که با خرت ایمان ندارند پرده میاویزیم و دل های
 کفار را در پرده ها میپیچیم که نتوانند معانی قرآن را -
 بفهمند و گوش کافران را گران و سنگین میسازیم که نتوانند آیات
 الهیه را بشنوند و هر وقت که تو ای محصل در ضمن آیات قرآن
 مجید بوحدا نیت الهیه لبیگشائی و خدای بی شریک و
 نظیر را تنها مورد ستایش قرار دهی کافران روی خود را از
 تو میگردانند و اظهار نفرت میکنند کافران در ظاهر بسخنان تو
 گوش میدهند ولی در حقیقت حواسشان جای دیگر است مسا
 میدانیم که آنها یکجا توجه ندارند و بچه چیز گوش میدهند
 آنها بآیات الهیه که تو میخوانی گوش نمیدهند بلکه بسخنان
 آهسته که ستمکاران در آن هنگام بر زبان میرانند گوش میدهند

ستمکاران آهسته بهم میگویند که اگر پیرو محمد ص بشویم
 در حقیقت پیرو شخصی دیوانه و مسحور شده ایم بین ای
 محمد که ستمکاران تو را به امور نسبت میدهند و چه امثالی
 زشت از تو یاد میکنند این ستمکاران همه گمراهند و از پیداکردن
 راه راست عاجز و ناتوان هستند اینها میگویند آیا چون ما
 مردم وید نه‌ای ما پوسیده و خاک شد و جز استخوانی از ما
 باقی نماند الخ • چون دنبال آیات و پیش
 از این گفتیم دیگر تکرار نمیکنم خداوند در ضمن این آیات -
 مبارکه که ذکر شد آنچه را که مشرکین و کفار بغلط و اشتباه از
 آیات قرآنیہ میفهمیدند ذکر فرموده است مشرکین قریش چو ن
 آیات قرآنیہ را که دلالت بر بعث اموات و زنده شدن مردگان دارد
 از قبیل آیه ۷ سوره هود "انکم مبعوثون من بعد الموت و آیه
 ۱۶ سوره مؤمنون ثم انکم یم القیامه تبعثون و آیه ۳۶ سوره انفاس
 الموتی یبعثهم الله و غیرها را میشنیدند خیال میکردند که
 مقصود از موت مرگ طبیعی و فرارسیدن اجل محتمل و مقصود
 از زنده شدن پس از مرگ خود ابدان سابقه و برگشت همین
 اجسام بالیه است یعنی خیال میکردند که انسان چون بمرگ
 طبیعی میرسد خداوند بر حسب آیات قرآنیہ دوباره همان اجسام
 پوسیده و استخوانهای بالیه را جمع میکند و مجدداً در آن حیات

بیدمد و همان شخص سابق با همان بدن سابق و همان کیفیات
 سابقه دو مرتبه زنده می شود کفار این طوری فهمیدند
 زیرا نمیتوانستند تصور کنند و ادراک نمایند که روح انسان -
 حقیقت مستقل و موجود قائم بالذاتی است که بکلی غیر از جسم
 است و احتیاجی در قای خود به جسم ندارد و همین بدن و جزئی
 از اجزاء بدن نیست بلکه موجود مستقلی است آن کافران -
 نمی دانستند که مقصود از موت کفر و ضلالت و مقصود از حیات
 ایمان و هدایت است آنها نمیدانستند که مقصود از حیات بعد
 از موت ایمان بعد از انکار و اقبال پس از امراض است بلکه همه
 این امور بمطالب ظاهره جسمانی تعبیر میکردند لهذا وقتی
 میشنیدند که در آیات قرآن نازل شده انکم مبعوثون من بعد
 الموت و امثال آن ۰۰۰ این مطلب خیلی بشظر آنان غریب
 و عجیب میآمد ۰۰۰۰۰ و نمیتوانستند باور کنند که مرده ظاهری
 دو مرتبه جان بگیرد و از قبر برخیزد و با همان بدن سابق از نو
 با دامه زندگانی بپسرد از این کافران بمقصود الهی در آیات
 مزبوره پی نمیبودند و بفهم ناقص و ادراک غلط خود برای آیات
 مزبوره معانی بی اصل و بی حقیقتی که بفکر شان میرسید پیسان
 میکردند و مفاهیم آیات را بر حسب ظاهر تعبیر می نمودند و -
 بلافاصله با اعتراض میپرداختند بآنکه این اعتراض در حقیقت

حال بفهم ناقص و ادراك غلط خود آنها راجع ميشد نه
 بايات قرآنيه زيرامعنى اصلى و مقاصد حقيقى الهى را از آيات
 مزبوره درك نميکردند از اين جهت خداوند در آيه كه قبلا عرض
 كردم درباره ادراك غلط و فهم ناقص مردم و كفار باين بيان
 شيوا ناطق شد و فرمود و اذا قرأت القرآن جعلنا بينك و بين
 الذين لا يؤمنون بالآخرة حجابا مستورا يعنى تو اى محمد ص
 هر وقت كه آيات قرآن را ميخوانى ما بين تو و كفار پرده ميان ميزم
 مقصود از پرده در اين مقام همان جهل و نادانى كفار است
 يعنى جهل و نادانى كافران بحقايق قرآن سبب شده كه آنها را
 از اقبال و ايمان محروم شوند و مانند پرده بين آنان و حقيقت -
 حائل ميشود و اينكه ميفرمايد حجاب مستور يعنى جهل و -
 نادانى كفار كه سبب محروميت آنان از ايمان و اقرار بقرآن و -
 رسول شده مستور پرده ديگرى است باين معنى كه جهل كفار
 جهل مركب است يعنى جاهل و نادانند و نميدانند كه جاهل
 و نادانند پس حجاب آنان كه جهل و نادانى آنان است مستور
 و مخفى در پرده ديگرى از جهل است كه عبارت از جهل
 به جهل باشد يعنى جهل مركب دارند و بواسطه همين بود كه
 نمى توانستند بحقايق هاليه قرآن و كمالات معنويه رسول الله ص
 بپيوند و بواثر آن حضرت را مسحور و مجنون ميخواندند

و این نهایت درجه نقص است و همانطور که کافران بواسطه
 جهل مرکب از فهم مقام عالی حضرت رسول عاجز بودند
 همینطور قلوب آنان در سرده های ضخیم پیچیده شده بود
 که نمیتوانستند معانی حقیقی آیات را ادراک نمایند و مدلول
 کلمات الهیه را بفهمند و گوشهای کافران سنگین بود و نمیتوانستند
 آیات الهیه را از روی فکر و تعقل استماع کنند و از این جهت
 بود که بر حسب آیه قرآن در حینیکه رسول الله ص برای آنان
 آیات مبارکه را تلاوت میفرموده گوش نمیدادند و با هم نجوی
 میکردند و آهسته سخنانی میگفتند و درباره حقایق عالیه با مثال
 مردوده میپرداختند و از آن جمله این دو مثال است که فهم
 خطاکار و ادراک ناقص آنان را مثل و مجسم میسازد یکی آنکه
 درباره عرفان رسول الله ص راه خطا پیموده و آن حضرت
 را مسحور و مجنون میخواندند با آنکه آن حضرت در اعلی درجات
 کمال و در بلندترین مراتب عزت و جلال بود دیگر آنکه معانی
 آیات قرآنی را نمیفهمیدند و مرگ را مرگ طبیعی میدانستند و حیات
 را حیات غفصری جسمانی میپنداشتند و خیال میکردند که -
 مقصود قرآن از موت و حیات و بعث اموات مرگ و حیات جسمانی
 و هود اجسام پسوسید فاست در حالی که مقصود قرآن از موت
 همان کفر و ضلالتی بودند که کفارینان گرفتار بودند و مقصود

از حیات ایمان و عرفان حق و مظهر امرالله بود و نظر بایسن
 قصور فهم و ضعف ادراک و اشتباه در مقاصد اصلی قرآن
 چون ذکر موت و حیات و بعث را می شنیدند و فریاد بر میآوردند
 اذ انکامظاما ورفانا اثنا لمبعوثون خلقا جدیداً؟ پراثر ایسن
 اعتراف که ناشی از جهل و نادانی و اشتباه و ادراک غلط کفار
 بود خداوند در جواب آنان مسئله حیات بعد از موت و بعث را مطلقاً
 معنای حقیقی و مقصود اصلی قرآن بیان میفرماید و تا رسید
 میکند یعنی میفرماید که مقصود از بعث و حیات بعد از
 موت امر ظاهری نیست بلکه معنای آن از ایمان و عرفان حق و
 حضرت رسول الله است و این مسئله را در جواب آنان بالحن
 مخصوصی بیان فرموده قوله تعالی قل کونوا حجارة او حديد
 او خلقا معایکبرفی صدورکم یعنی شعایر
 ای کفار و منکرین حشر و حیات بعد از موت در سر سختی و
 قساوت قلب و بافتناری در انکار قیامت و حیات بعد از موت
 اگر چه مانند سنگ و آهن و یا هر چه از سنگ و آهن صلابت
 و خستندگی بیشتر است بوده باشید و اگر چه در انکار قیامت
 و حشر بافتناری و سر سختی کنید یسقین مبین بدانید
 که نمیتوانید مانع تحقق وقوع قیامت و حشر شوید و بالاخره
 خواه لا خواه بان خواهید رسید این جواب که خداوند

منکرین و کافران میدهد در اصطلاح مردم متداولست و خداوند
 بلعن قوم سخن گفته است مثلاً مردی بدیگری که با او در مسئله
 مخالفت میکرد تو هر چه میخواهی بگو و هر طور میخواهی
 باش ولی منقرب خواهی فهمید که آنچه من میگویم صحیح است
 خواه قبول کنی و یا قبول نکنی حق با من است این جواب —
 خداوند هم بکفار منکرین قیامت و بعث بر همین منوالست و با
 این لحن خداوند مسئله وقوع بعث و قیامت را تأیید و تأکید
 فرموده است و با آنها میگوید شما که در انکار خشنوعث مانند
 سنگ و آهن سر سختی و پافشاری میکنید بدانید که اگر در سر سختی
 و پافشاری در انکار از سنگ و آهن هم گذشته بهر چه خیال میکنید
 از سنگ و آهن خشن تر و صلب تر است مانند شویید بالاخره
 چاره ندارید که خواه و ناخواه بعث ^{و حشر} را قبول کنید و آخر کار حقانیت
 قول من بر همه شما ثابت میشود اینست مقصود خداوند از این
 آیه که در جواب کافران و منکران قیامت و بعث فرموده و نمیتوان
 این جواب را تأیید و تأکید و برای فهم ناقص و ادراک ^{غاط} کفار
 که موت و حیات را امری ظاهری میپنداشتند دانست زیرا
 سنگ و آهن را بهیچوجه مناسبتی با مراد و مقصود کافران نیست
 چه که سنگ و آهن بربك حال باقی میماند و تغییر نمیکنند تا
 هوی برای آن قاتل نشده و باقی بماند ولی از عود و رجعت پسند

انسان که در معرض تغییر و تبدیل است و کفار میدیدند که بدن تغییر میکند و بیحرکت میشود و میمیرد و میپوسد و خاکی میشود (تعجب میکردند و چنین امری را مستبعد و محال میدانستند مقصود اینست که این جواب خداوند برای تائه کننده و تائه نید عود و برگشت بدن انسان پس از خاک شدن و پوسیدن و بحالت اولیه نیست و نمیخورد بکفار بفرماید که همین اجسام که میبینید پس از پوسیدن و خاک شدن باز پرمیگرد و مانند اول زنده میشود و شما اگر آهن و سنگ و یا چیز دیگری محکمتر از آهن و سنگ هم باشید باز خدا شما را مجدداً پرمیگردانند همانند اول حیات جسمانی را بشما میدهد البته مقصود حق این نیست یعنی خداوند در این بیان تائید معاد جسمانی مصروف در نزد مردم را نمیفرماید زیرا اگر چنین بود بجای آنکه بکفار بفرماید آهن و سنگ باشید حتماً میفرمود غبار و خاک باشید یعنی بچیزهایی مثل میر که ثبوت و مقابله کمتر باشند و حال آنکه بقاء ثبوت سنگ و آهن بر یک منوال امری بدیهی است و اگر بگرد و غبار مثل میزد برای جواب دادن به مشرکین بهتر و موثر تر بود و مقصود اینطور میشود که ای مشرکین و منکرین بهشت و حشر شما اگر خاک شوید و غبار نشده به هوا روید و هبها - مشهوراً نشوید باز خداوند شما را از نو بحیاتی مانند حیات اولیه

بر میگرداند و همین اجسام قبل رازنده می‌نکند و بدیهی است -
 مشرکین که عود اجسام بالیه را مستبعد می‌شمردند از عود
 عیار و گرد و خاک بیشتر استبعاد و امتناع نسبت بوقوع این
 مطلب بروز میدادند و تأکید در مسئله معاد جسمانی با
 تعبیر عیار و گرد و خاک بمراتب بیشتر از آن کراهت و سنگ بود زیرا
 ثبات و بقای آهن و سنگ بمراتب بیشتر از گرد و عیار است و خدائی
 که آهن و سنگ را بحالت اول برگرداند و حیات تازه بخشد اگر
 گرد و عیار و دبا^{تر} مثلث را عودت دهد بمراتب در ا^{تر} نظر عجیب
 خواهد آمد پس واضح شد که مقصود خدا از جراب منبسطانید
 عود اجسام اولیه نیست بلکه تأکید مسئله حیات بعد از موت و بحث
 بمعنای حقیقی است بعد می‌فرماید فسیقولون من یحیدنا
 قل الذی فطرکم اول مرة چون مشرکین خیال میکردند مقصود
 از بحث و حیات بعد از موت عود اجسام اولیه و تجدید اجسام
 بالیه قبلیه است لهذا از رسول الله ص میپرسیدند من
 یحیدنا یعنی چه کسی ما را بدلیا بر میگرداند و این سؤال ناشی
 از ادراک قلط آنان درباره حیات و بحث بود خداوند بحضرت
 رسول ص میفرماید که در جواب کفار حقیقت مطلب را بیان کن و بگو
 "الذی فطرکم اول مرة یعنی همان کسیکه بساتفه فطرت یعنی
 بوسیله اعطای استعداد قبول دین و خدا شناسی در ازمنه

گذشته هر فرقه و طایفه را بعرفان رسول خود که در آن دوره —
 ما^۱ میورهد ایت خلق بود موفق گرد و آنان را بعرفان و ایمان فائز
 فرمود شمارانیزای مشرکین و کفار بوسیله همین فطرت و استعداد
 قبول حق و دیانت در دوره ظهور حضرت بها^۲ الله موفق بعرفان
 و ایمان به حق و حقیقت خواهد فرمود نکته مورد توجه در این
 آیه کلمه فطرکم است که اشاره بفطرت اصلیه و استعداد
 جبلی نفوس برای قبول حق و حقیقت است این همان فطرتی
 است که در قرآن مجید سورہ الزم آیه ۳۰ بدان اشاره فرموده
 قوله تعالى " فاقم وجهک للدين حنیفا فطرقا لله التي فطر —
 الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلك الدين القيم
 " یعنی توجّه خود را بجانب خداوند معطوف دار و با کمال
 ثبوت و رسوخ بدین الهی متمسک شو زیرا قبول دین حقیق
 عبارت از فطرتی است که خداوند جمیع مردم را بر آن مفسطور
 فرموده و این استعداد را در همه نهاد و برای خلق خداوند
 تبدیلی نخواهد بود اینست دین حقیقی و واقعی در این آیه
 اشاره فرموده که قبول دین و خدا شناسی برای خلق فطری و
 جبلی است مرحوم میرسید شریف جرجانی که از اعظم محققین
 محسوبست در تعریفات خود فرموده الفطره القبله المتهيئة
 لقبول الدين انتهى • یعنی فطرته عبارت از استعداد ذاتی و
 جبلی

است که برای قبول دین و خداپرستی در مردم بودیعه گذاشته شده است و نیز مسلم در صحیح خود بروایت ابوهریره روایت کرده که حضرت رسول ص فرمودند ما من مولود الا یولد علی الفطرة ثم یقول اقرتوا فطرة الله التي فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم " یعنی فرمودند هر طفل که بدلیا میاید در وجود او خداوند استعداد قبول دین را مقرر فرموده است بعد حضرت فرمودند این آیه سه قرآنیه را در این مقام بنظر بیاورید که فرمود فطرة الله التي ... الخ کسه ترجمه اش ذکر نشد . بنا براین محلی آیه قبل که مورد بحث بود چنین میشود که خداوند بکفار و مشرکین منکر بحث و حشر که از محلی حقیقی آن قائل بودند خطاب کرده و در ضمن جواب - سوال آنان محلی حقیقی بحث و حشر را که ایمان و عرفان الهی است بیان میکند و میفرماید شما هم ای منکرین در دوره ظهور حضرت بها^۱ الله برائت فطرت و استعداد جلی کسه برای قبول حق و حقیقت در وجودتان هست براه راست رجوع خواهید کرد و پس از موت یعنی انکار و ضلالت بحیات جدیده یعنی ایمان و عرفان بخدا و مظهر امرش در ظهور حضرت بها^۱ الله فائز خواهید شد چنانچه طوایف و فرقه های قبل از شما هم هر یک در دوره خود بپیغمبر مخصوص خود مؤمن شدند و بواسطه

فطرت بامر الهی در آن ایام فائز گردیدند این استمعنی الذی
 فطرتکم اول مرة " این طور جواب را با سلوب حکیم میگویند
 ملاحظه کن مشرکین و کفار مسئله بحث وحشر و حیات بعد از موت
 را برخلاف واقع فهمیده بودند و آنرا امری ظاهری و جسمانی -
 میدانستند و لهذا از وقوع آن تعجب کرده و سؤال میکردند چه
 کس ما را در مرتبه زنده خواهد کرد ؟ خداوند برای آنکه حقیقت
 مطلب را با آنان بفهماند جواب کامل و تعامی با سلوب حکیم بشرحی که
 ذکر شد بآنها داد و با آنان فهمانید که مقصود از موت گمراهی
 و ضلالت و مقصود از حیات بعد ایمان و هدایت است و این
 معنی را با ذکر فطرت واضح و آشکار ساخت رویه سلوب حکیم در
 قرآن مجید در مواضع متعدده مراعات شده مثلا مشرکین از
 حضرت رسول درباره هلال کهاول هر شهر قمری ظاهر میشود
 سؤال کردند ولی جواب آنان بجای آنکه درباره ماهیت هلال
 باشد درباره فائده و نتیجۀ آن نازل شد در سوره بقره آیه ۱۸۹
 میفرماید " یسئلونک عن الالهة قل هی موافیت للناس یعنی
 ای رسول الله از تو درباره هلال ما سؤال میکنند با آنان بگو
 که فائده هلال تعیین اوقات برای مردم است مشرکین از ماهیت
 هلال پرسیدند و جواب آنان درباره فائده آن نازل شد .
 مخالفین و مشرکین از طرفی نمیتوانستند حقایق مقاصد مندرجه

نی

در آیات قرآنیّه را ادراک کنند و مغلط پیش خود برای آیات معا
عجیبه قائل میشدند که جزا و همام چیز دیگری نبود و از طرفی
هم مقصودشان مجادله و اشکال تراشی بود بدیهی است که
با چنین مردی که ظالماً حقیقت نبودند و بجدل و مناقشه
میپرداختند بیان حقایق مطالب مفید فائده نبوده و نیست حراً
را باید برای کسی گفت که طالب حقایق باشد و مجادله و مناقشه
ننماید و مقصودش اشکال تراشیدن نباشد باری پس از آنچه ذکر
شد خداوند در تبارک آیه مزمره فرمود فسیغضون الیک رؤسهم
یعنی چون این جواب را کفار از تنوای محمد ص میشنوند از روی
استهزاء و تمسخر سرهای خود را حرکت میدهند و انکار خویش
را بدینوسیله ظاهر و آشکار میسازند و میپرسند این احیای
اموات چه وقت خواهد بود؟ در جواب میفرماید "قل عسی أن
یکون قریباً یوم یدعوکم فتستجیبون بحمدہ" یعنی در جوابشان
بگوئید است که آن روز نزدیک باشد و آن روزی است که خداوند
بواسطه مظهر امر و رسول خود شما را دعوت میفرماید یعنی
مظهر روحی عظیم خود حضرت بهاء الله را میفرستد تا شما را بصرا
مستقیم هدایت فرماید شما هم در آن روز دعوت آن حضرت را
قبول میکنید و زبان بحمد و ستایش میگشائید که شما را بچنین
نعمت عظمی سرافراز کرده و بچنین موهبت کبری اختصاص داده

است از آنچه گفتیم و شنیدیم برای تانید و تاکید گفتارمان چهار
دلیل بشرح ذیل بدست میآید.

دلیل اول • خداوند متعال در جواب مشرکین در
ضمن آیه مبارکه قبل فرمود "کونوا حجارة او حديد او خلقا
ما یسکرون صدورکم" معنی این آیه کرارا از قبل گذشت و
واضحست که این جواب باستوال مشرکین در ظاهر ظاهر
بهمیچو جم تطبیق نمیکند و مقصود آنان را تانید نمیباشد زیرا
آنها میگویند اذنا کثا عظاما ^{ورفا تا} لیمبعثون خلقا جدیدا " این
سئوال را از آن جهت میکردند که میپنداشتند مقصود از بعثت
وحیات امری ظاهری و جسمانی است و ایدان پس از وسیله
شدن و از هم پاشیدن دوباره زنده میشود و حیات جسمانی
خود را مانند دوره سابق از سر میگیرند لهذا در نظر آنان
وقوع این مطلب بسیار استبعاد داشت و نمیتوانستند وقوع
و تحقق این مطلب را که جز بهندار خودشان چیز دیگری نبود
و ربطی بمعنی اصلی آیات قرآنی نداشت باور نمایند لهذا
از روی تعجب و انکار میپرسیدند اذنا کثا عظاما ^{ورفا تا} لیمبعثون
لیمبعثون خلقا جدیدا ؟ جوابی که مناسب این سئوال است
این است که برای اثبات و تاکید وقوع حیات جسمانی بعد از
مرگ (چنانچه مشرکین از آیات قرآنی میفهمیدند) خداوند

میفرمود آری شما ای مشرکین اگر گرد و غبار هم بشوید و هباً^۱
 منثوراً بگردید بیقین مبین بدانید که خداوند شمارا در مرتبه
 زنده میکند و از نوحیات جسمانی رامانند دور و سابق عظامینما^{بد}
 تا در این عالم باز زندگی و از سر گیرید زیرا اگر این جواب را
 بآنان میفرمود استبعاد و غرایب آنان شدید تر میشد و مطلب
 پیش از پیش موکد و تحکیم میکردید چه که سنگ و آهن و امثال
 آنها از هم نمی یاشند و از بین نمیروند ولی غبار و گرد بکلی
 فانی و زائل میشود البته اگر میفرمود شما اگر گرد و غبار بشوید
 خدا شما را از نو زنده میفرماید اهمیتش بمراتب پیش از این^{است}
 که فرمود شما اگر آهن و سنگ و یا چیز دیگر که در سختی و صلا^{بت}
 از سنگ و آهن مقدم است بشوید خدا شما را باز از نو زنده
 خواهد کرد زیرا خود حیات برای سنگ و آهن که از هم پاشیده
 و از بین نرفته بمراتب آسانتر از خود حیات برای غبار و هباً^۱
 منثور است که بکلی زائل و فانی شده و این مثل برای تأکید
 حیات جسمانی در جواب کفار بمراتب مناسبتر از مثل سنگ
 و آهن بود " پس از این جواب که خداوند بکفار در مقابل سؤال
 آنان داده است برای ما واضح میشود که مقصود خداوند تأکید
 در وقوع حیات جسمانی پس از مرگ برای مردم نیست و از مثالی
 که سنگ و آهن زده است کاملاً واضحست که میخواهد بمشرکین

بفرماید مقصود از موت و حیات آنطوریکه شماها پنداشته اید
موت و حیات جسمانی و ظاهری نیست بلکه امری معنوی
و حقیقی است یعنی مقصود از هود برگشت و هود صفات است نه
هود و بازگشت اجسام و مقصود از صفات در این مقام هدایت و ایمان
است لهذا در جواب سئوال آنان میفرماید "کونوا حجارة ا و
حدیداً ۰۰۰۰۰ الخ یعنی اگر شما ای مشرکین مانند سنگ و
آهن سرسخت و متصلب باشید و در افکار حیات و معیت پافشاری
کنید و دست از ضلالت نکشید بالاخره دورانی خواهد رسید
که امثال شما از مشرکین و منکرین بواسطه دعوت الهی و قیام
و ظهور مظهر اموالله (حضرت بهاءالله) که من عندالله
ظاهر میشود راه هدایت را پیدا کنید و از ضلالت و کمراهی نجات
یابید .

دلیل دوم . خداوند در جواب مشرکین که گفتند

من یعبدها ؟ در ضمن آیه مبارکه فرموده هو الذی فطرکم اول
مره . از این جواب که در مقابل این سئوال داده شده نیز
بخوبی مستفاد میشود که مقصود از حشر و معیت حیات بعد از موت
امور ظاهری و جسمانی نیست بلکه مقصود حقایق معنویه و باطنیه
است زیرا مشرکین که خیال میکردند مقصود از حیات بعد از موت
هود اجسام در این عالم است میسر میشدند من یعبدها ؟ ولی -

خداوند می‌خواهد بآنها بفهماند که مقصود از حیات و مسوت امور ظاهری و جسمانی نیست لهذا بکلمه "فطرت" بآنها جواب می‌دهد و مقصود از فطرت هم عرض کردم که استعداد نفوس برای قبول دین حق و ندای الهی است خداوند در جواب مشرکین می‌فرماید همان کسی که در ذات و حقیقت نفوس قبل از شما استعداد قبول حق و حقیقت را گذاشته بود که با واسطه در دوره ظهور انبیای قبل مردم آن دوره ندای الهی را شنیدند و بر رسول زمان مؤمن شدند همان کسی باز رسولی پس از این خواهد فرستاد که مردم را بخدا شناسی و دین حق دعوت خواهد کرد و امثال شما بواسطه استعداد فطری که در آنها دارند اتقان مقرر شده آن‌ها را در دوره ظهور آن رسول خواهند شنید و ایمان و قبول فائز خواهند شد و زبان بشکروثنای الهی خواهند گشود "از این جواب که خداوند بمشرکین داده است واضح می‌شود که مقصود از عود عود و رجعت اجسام بالیه نیست بلکه عود و رجعت حیات ایمانی منظور است.

دلیل سوم "خداوند در آیه شریفه مورد بحث فرمود: **"يَدْعُوكُمْ فَمَنْ تَبِعِبُونِ بِهِ"** مقصود از دعوت در این مقام دعوت بایمان است چنانچه در سوره احقاف آیه ۳۱ نیز از مظهر امر الله که مردم را بایمان دعوت می‌فرماید **"بِهِ دَاعِيَ اللَّهِ"**

تعبیر شده قوله تعالى "یا قریب اجیبوا داعی الله وامنوا
 به یغفر لکم من ذنوبکم ویجزم من عذاب الیم" یعنی ای مردم
 داعی الله و مظهر امر الهیه را که شمارا با ایمان دعوت میفرماید
 قبول کنید و پیروی نمائید و آنحضرت موءمن شسید تا انکس
 خداوند گناهان شمارا بپامزد و شمارا از عذاب الیم دریناه خود
 حفظ کند بنا بر این مقصود از جمله یدعوکم آن است که خداوند
 بوسیله ارسال مظهر امر خود شمارا با ایمان دعوت خواهد فرمود
 و مقصود از جمله فتستجیبون هم آنستکه شما دعوت او را خواهید
 پذیرفت و بعهبت ایمان فائز خواهید شد و مقصود از داعی الله
 در این آیه حضرت بها^۱ الله است که بتدریج جهان را مسخر
 فرماید و جهانیان عسقریب جمیعاً در ظل شریعتش محسور شوند.
 دلیل چهارم . . و کلمه یحده بعد از جمله
 فتستجیبون دلیل است که مقصود از عود و رجعت امر ظاهری نیست
 بلکه ایمان بخداوند است زیرا اگر مقصود آن بود که مردم را خداوند
 پس از مرگ باز در همین دنیا از نو زند میکند و اجسام پوسیده
 و استخوانهای بالیه را مجدداً عودت دهند تا در این جهان
 زندگی مادی و جسمانی خود را از سر بگیرند کلمه یحده معنی
 داشت تا پس از استجابت داعی حاصل شود زیرا که کفار و گمراهان
 بعد از مرگ طبیعی و فرارسیدن اجلشان بعذاب و عقاب الیم

گرفتار میشوند و جزای کفر و ضلال خود را دریافت میدارند و بدیهی است که در حال عذاب و عقاب شدید جانی برای حمد و ستایش الهی باقی نماند که مشرکین در حال عذاب و گرفتاری بجزای اعمال مذمومه خود زیان بشکروثنای الهی بازکنند بدیهی است انسان در حال فرج و سرور زیان بشکروثنای خداوند میگشاید و برای کفار در حالی که مبتلی بجزای اعمال سیئه خود هستند فرج و سروری وجود نخواهد داشت که موجب حصول حمد و ستایش الهی گردد باری از آنچه که بالحن مختلف شرح دادیم و استماع فرمودی ثابت شد که این آیه شریفه "أَنَّا كُنَّا عِظَامًا" الی آخر هم بهیچوجه مشعور بر عود اجسام و زنده شدن عظام بالیه و اجسام خاک شده نیست و درای معنی حقیقی و روحانی و باطنی است که عبارت از حصول ایمان و ایقان برای مشرکین و کافران بخداوند عزیز و منان در دوره ظهور داعی الله یعنی حضرت بهاء الله است و این معنی گوارا از قبل گفته شد. حال بیائیم ببینیم این آیه دیگر که در سوره یحیی آیه ۷۸-۷۹ نازل شده چه معنی دارد؟ خداوند میفرماید تُضْرَبُ لَنَا مِثْلًا وَنُحْيِي خَلْقَهُ قَالُ مِنْ يَحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ قُلْ يَحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ مشرکین و کافران هر وقت آیات قرآنی که شامل حیات بعد از موت است مانند ایمن

آیه "ثم اما نه فاقبره ثم اذا نشاء انشره" و غیره

رامی شنیدند و میدیدند که فرمود سپس انسان را می میراند و در قبر
فرار میدهد سپس هر زمان که بخواهد او را زنده می سازد می بیند انشتند
کم مقصود از موت و حیات امروضا هری و جسمانی است و همان مرده
مدفون در گورستان را خداوند مجددا زنده می سازد و جسم
پوسیده او را جان می بخشد و او در این دنیا زندگی را از سر
می گیرد چون چنین می بیند انشتند می پرسیدند من یحیی العظام و
هی رمیم یعنی چه کسی این استخوانهای پوسیده مرا زنده میکند ؟
خداوند جواب آنان می فرماید قل الذی انشاها اول مرة یعنی
بگو ای محمد همان خدائی که در نخستین مرتبه حیات بخشید
باز هم حیات می بخشد و زنده میکند و این مطلب را خدا از باب
تمثیل و تشبیه حیات و زندگی حقیقی و معنوی به حیات و زندگی
مادی جسمانی ذکر فرموده است کفر مرگ حقیقی است همانطور
که فرارسیدن اجل طبیعی مرگ جسمانی است همانطور که پس
از فرارسیدن اجل طبیعی بدن از کار می افتد و می پوسد و استخوانها
نیز پوسیده میشود کفر که مرگ واقعی و باطنی است حقیقت —
انسان را از کار می اندازد و او را بضالت و گمراهی گرفتار کرده و —
بعبارت دیگر می پوساند و خاک میکند و هر چه بر مراتب کفر و ضلالت
بفزاید پوسیدگی و خاک شدنش می افزاید خداوندی که بچنین

فی

در این بیان مبارك خداوند منان بلايا و مصائب و گرفتاری ها را که برای تکذیب کنندگان رسول الله در پیش بود در لایا ص تشبیه بر قوم بیان فرموده است یعنی همان رنج و مشقتی را که شخص از خوردن زقوم میکشد کفار و مکذبین رسول الله از مصائب و آلا و بلايائی که وارد خواهد شد خواهند کشید و این مصائب و آلام موعود بکفار و مکذبین حضرت رسول ص بدست امت بوقوع پیوست و کفار از هر جهت بدان گرفتار شدند و این درد بهره فتح بود که مسلمین بکفار غالب شدند و مکذبین از مؤمنین بلايا و مصائب را دیدند و کشیدند که با خوردن زقوم برای آنان برابر بوده و حکم خداوند در سوره بقره آیه ۱۴ در باره کفار و مکذبین بدین نحو در آن ایام نازل گردید که

الله باید یکم و یخزهم و نصیب ای مؤمنین بر رسول الله زیرا خدا اراده فرمود به عذاب الیم مبتلی سازد و میدبختی سازد و یقین بدانید که کافران نصرت میبخشد و غلبه عطا میکند کفار و مکذبین. قلوب مؤمنین که از دست گرفت تشفی بیابد این هم معنی این آیه حال ببینید معنی جمله

یعنی بدست

از راه قیاس ان حقایق معنویه با امور محسوسه موجود در این
 عالم بان حقایق و معانی باطنیه پی ببریم مگر فرمایش علامه
 این رشد را که پیش از این برای تو خواندم فراموش کردی؟
 در بیان اینکه بجهت سبب خلقت و رشد در قرآن مجید نعیم و جحیم
 آخرت را در لباس و صورت امور محسوسه بیان فرموده است
 علامه این رشد فرموده نجد اهل الاسلام فی فهم
 التمثیل الذی جاء فی احوال المعاد الخ
 در این جا این رشد کلمه تمثیل را فرموده و مقصودش آن است
 که آنچه از اوصاف و احوال معاد بصورت اجسام محسوسه
 در این عالم ذکر شده از راه تمثیل است باین معنی که اشیاء مزبوره
 که در این عالم موجود است در آن جهان دیگر بهمین نحو و
 بعینه موجود نیست و فقط از راه تشبیه و تمثیل حقایق آن عالم
 در لباس محسوسات در این عالم بیان شده است این رشد در
 همین مقام درباره علمائی که معتقد بمعاد روحانی هستند
 میدوید که آنان وجود محسوسات موجود در این عالم را بهمین
 کیفیت و اوصاف در عالم دیگر منکرند و میگویند که مقصود از تمثیل
 حقایق معنویه آن عالم بصورت محسوسه و مادیه این عالم از آن
 جهت است که حقایق مزبوره نزد يك بافهام مردم این جهان بیان
 شود تا بتوانند آن را تا اندازه ادا كند و این معنی از آن جهت

است که حقایق محقوله را جز در لباس تمثیل به ~~شخص~~ محسوسه نمیتوان بیان نمود و بفهم مخاطب نزدیک کردن فی المثل اگر شخص بغواهد مراتب حزن و شدت اندوه خود را که امری معنوی است برای دیگری بیان کنند چارهائی ندارد بخیر از این که آن معنی حقیقی را در قالب امر محسوسه بریزد و در لباس تمثیل بیان کند و بگوید "دلم تنگ است" و همچنین نمیتواند مراتب فرح و شدت سرور خود را جز باین مطلب بیان کند که بگوید "چقدر دلم باز شد" بدیهی است که وقتی شخصی مزبور چنین سخنی بگوید مقصودش آن نیست که در ظاهر دلش باز شد یا تنگ شده زیرا که انسان در ظاهر نه تنگ میشود و نه باز میشود بلکه با این گفتار حقیقت را در قالب امری محسوس افراغ کرده است تا بتواند ^لحالت روحی خود را چنانچه باید و شاید برای مخاطب خود بیان کند و تشریح نماید "خداوند حضرت رسول ص را برای ^{ها} ایت مردمی فرستاد که از اصول تمدن و معارف بکلی بی بهره بودند دریا با سکونت داشتند و مهمترین شهرهای آنان هم مزیتی از هیچ ^{جهت} نداشت استعدادهاد را که معانی را فاقد بودند و از فهم حقایق محقوله بی نصیب و محروم نه از علوم و معارف متداوله در جهان آن روز خبری نداشته و نه بحیات روح انسان پس از مرگ عقیده مند بودند از عرفان امر محسوسه این جهان عاجز بودند تا چاره

رسد بعرفان نعمت و موهبت ملکوت و عالم پس از مرگ پهنمبر
 بامر الهی ما^۱ مور بود که این مردم سراپا جهل و نادانی را بحقایق
 عالم ملکوت و حیات پس از مرگ و نعم و آلاء معنویه جهان دینسر
 آگاه سازد و چون فهم امور معقوله غیر محسوسه جز از راه وصف
 و تعریف و ذکر محامد و نعوت آنها مورد توجه انسان قرار نمیگیرد و
 شخص تا چیزی را نداند بعد بدان علاقه پیدا نمیکنند و اهمیت
 نمیدهد و از طرفی هم وصف و تعریف حقایق معقوله جز از راه
 تشبیه با منور محسوسه برای انسان ممکن نیست لهذا در قرآن مجید
 از این جهت نعیم و جحیم بعد از مرگ را خداوند متعال بصورت امور
 محسوسه و دلرباس تشبیه بمطالب موجوده در این عالم پیاپی
 فرموده تا فهم آن بعقول بشر نزدیک گردد و تصور حقایق معنویه
 از راه قیاس یا امور محسوسه برای مردم سهل و آسان شود و پس از
 تصور نسبت بآن علاقه پیدا کنند و توجه نمایند و بدان امور اعتنائی
 کامل کنند و بی نظر احترام بنگردند و البته مقصود این نیست که همین
 اشیاء محسوسه در این عالم با همین کیفیت و شئون مادیه در آن
 جهان هم بعینه موجود است بدینیهی است که عذاب و ثواب و نعیم
 و جحیم آن عالم حقایق معنویه و امور روحانیه است و سعادت و
 شقاوت نفوس و ارواح را در عالم بعد خداوند بدین گونه پیاپی
 فرمود تا تصورشان آسان باشد "در جمیع ادیان الهیه این مطلب

مصحح است که انسان پس از مرگ با قرین بسعادتی برگزیند
 شقاوت خواهد شد و لکن مادر این عالم بکیفیت حقیقی سعادت
 و شقاوت آن جهان نمیتوانیم پی ببریم مانند جنین در شکم مادر
 که از تصور و ادراک لطم و آلاء و امور مختلفه این جهان عاجز و قاصر
 است و هر چه برای جنین از امور این جهان سخن گویند و شرح
 و تفصیل دهند ابدًا و اصلاً نمیتواند ادراک و تصور آن نماید
 و بر همین قیاس یکنفر دهاتی که هر خود را در قریه مهجوره گذرانیده
 و هیچ وجه از عالم شهر و معلومات شهر نشینان و احوال و اطلاع
 نیست و از مخترعات جدیده بکلی بی خبر است اگر شما برای او در
 باره رادیو و چراغ برق و امثال آن مطالب بگوئید و شرح و تفصیل
 بدهید ابدًا چیزی نمیفهمد و نمیتواند تصور کند و سعی و کوشش
 شما در تفهیم او بهدر میرود این دهاتی بی خبر از دنیا چگونه
 میتواند تصور کند که کسی در اطاق مخصوص در مقابل چیز
 کوچکی بنشیند و در اطاق را ببندد و در مقابل آن چیز سخن بگوید
 و در تمام جهان میلیون ها نفر سخن او را بشنوند در صورتی که اگر
 کسی در خارج همان اطاق باشد بدون استفاده از رادیو —
 نمیتواند از سخنان او استفاده کند و چیزی ادراک نماید؟
 این دهاتی از همه جای اطلاع چطور میتواند باور کند که بواسطه
 حرکت دادن یک تکه کوچکی هزاران چراغ پرنور در هرات

و هزاران خانه روشن شود ؟ همه این مطالب در نظر آن مرد
 بهاتی محال است و از امور منتعه محسوب است با آنکه این
 امور همه مادی و جسمانی است و آن مرد بهاتی هم موجودی مادی
 و جسمانی است با اینهمه از ادراک آن عاجز است وقتی که در امور
 مادی و جسمانی کار بر این متوالست چگونه ممکن است انسان در
 این دنیا بتواند حقایق عالم آخرت را که بیرون از عالم جسم و ماده
 و سرسر روحانی است و انسان از کیفیت آن مطلع نیست
 ادراک کند و تصور نماید ؟ چنانچه در قرآن مجید نسبت
 بحال انسان در عالم بعد میفرماید " و لن نشئکم فی ما لا تعلمون
 (سوره واقعه آیه ۶۰ - ۶۱) یعنی ما شمارا پس از فرارسیدن
 اجل محتم و مرگ طبیعی در نشاء که درباره آن چیزی نمیدانید
 و از کیفیت آن مطلع نیستید مبعوث خواهیم کرد قوله تعالی "نحن
 قدرنا بینکم الموت و ما نحن بمسبوقین علی ان نبذل امثالکم
 و لن نشئکم فیما لا تعلمون ۰۰۰۰۰" و چون از اطلاع بر آنچه که در
 آن مبعوث میشویم عاجزیم و درباره آن لن نشئکم فی ما لا تعلمون
 فرموده نمیتوانیم مدار سعادت و شقاوت در آن نشاء را پی -
 ببریم "علامه زبیدی در شرح احیاء العلم امام غزالی
 از قول امام غزالی در جزء دوم ص ۷۱ نقل فرموده است که امام
 فرمود و اقول لا یعرف احد حقیقه الموت و حقیقه الجنة و النار

الابعد الموت ودخول الجنة والنار یعنی هیچکس نمیتواند
تا در این عالم است از حقیقت مرگ و حقیقت بهشت و دوزخ آگاه
شود مگر اینکه بمیرد و پس از مرگ حقیقت مرگ را درک کند و بعد
از ورود در بهشت یا دوزخ بحقیقت بهشت و دوزخ آگاه گردد
انتهی.

در قرآن مجید خداوند در چند مقام اشاره فرموده که آنچه
در باره نعم و جحیم بعد از مرگ ذکر شده از راه تمثیل و بیان
مثل بوده است و اینگونه آیات مؤید گفته های ماست از جمله
در سوره محمد ص آیه ۱۵ فرموده " مثل الجنة التي وعد المتقون
فيها انهار من ما غير آسن وانهار من لبن لم يتغير طعمه وانهار
من خمر لذة للشاربين وانهار من عسل مصفى ولهم فيها من
كل الثمرات ومغفوة من سيئاتهم كمن هو خالد في النار وسقوا ماء
حميما فقطع امعائهم " میفرماید ما برای تشریح و توصیف بهشتی
که بندگان پرهیزکار وعده داده ایم میخواهیم مثالی و تشبیهی
ذکر نمایم آن بهشت آخرت مثلش مانند باغی است که در آن
چندین نهر آب گوارا و شیرین که اوصاف ثلاثه رنگ و بوی و
طعمش تغییر نمیکند جاری باشد و در آن نیز چند نهر شیر جاری
باشد که مزه آن تغییر نکرده و ترش نشده باشد و نیز در آن باغ
چند نهر شراب جاری باشد که هر کس از آن بنوشد لذت

بسیار میبرد و هم چنین چندین نهر شهد چکیده باشد و نیز در آن باغ از انواع میوه ها و از این گله شته امرزش پروردگار نیز شامل حال عباد پرهیزگار است. بعد میفرماید آیه

میتوان حال پرهیزگاران را که در این همه نعمت و موهبت بسر میبرند با حال کفار که در دوزخ گرفتارند قیاس کرد و یکسان نمود؟ کفار در دوزخ از حیم جهنم میاشامند و آن حیم -
 روده های آنان را پاره پاره میکند ملاحظه بفرمایید در این آیه -
 بصراحت ذکر شده است که نعم و جحیم آخرت که بصورت -
 محسوسه ذکر شده از راه ذکر مثل است و همچنین در سوره
 رعد آیه ۳۵ میفرماید "مثل الجنة التي وعد المتقون تجري من
 تحتها الانهار اكلها دائم وظلها تلك عقبي الذين اتقوا
 و عقبى الكافرين النار در این آیه شریفه مواهب الهیه را که
 در آخرت نصیب بندگان پرهیزگار میشود بباغ تشبیه فرموده
 که نهرهای آب در آن جاری باشد و همیشه پراز میوه باشد
 و پیوسته دارای سایه باشد و حالت روحی کفار را بکسی مثل زده
 است که در میان آتش افتاده باشد از این آیات بخوبی واضح
 میشود که آنچه از آلاء و نعم آن عالم بصورت الاء و نعم محسوسه
 این عالم ذکر شده از راه ذکر مثل بوده است و نعم و جحیم
 عالم بعد از مرگ را با امور محسوسه این عالم تشبیه فرموده است

ابن عباس فرموده است ليس في الجنة الا الاسماء یعنی لعم
و آلاء بهشت و آخرت فقط در اسم بانعم و آلاء موجود در این
عالم شریکند و اما از حیث کیفیت و حقیقت غیر از هم میباشند از این
گذشته در خود قرآن مجید آیاتی نازل شده که اوصاف بهشت
و دوزخ در آن از هر جهت اوصاف روحانیه بیان شده است
و از دقت در آن آیات کاملاً این معنی بدست میاید مثلاً در سوره
قرآیه ۵۴-۵۵ فرموده است ان المتقين في جنات ونهر فـ
مقعد صدق عند مليك مقتدر " یعنی پرهیزکاران در -
بهشت ها و در کنار رودخانه ها بر روی جایگاه های عالی قرار
میگیرند در نزد خداوند مقتدر توانا کلمه عند در این مقام مفید
معنی تقرب معنوی و قرب حقیقی است و مقصود قرب مکانی و
تثقیب جسمانی نیست یعنی خداوند از آنها کمال رضایت را
دارد و آنان را بکرامت و موهبت خود اختصاص میدهد و گرنه تصور
قرب مکانی برای خداوند مستحیل و ممکن است و نیز در سوره سجده
آیه ۲۷ فرمود " فلا تعلم نفس ما اخفى لهم من قرة العین
یعنی هیچکس نمیداند که خداوند برای او از اموریکه باعث -
روشنائی چشم اوست چه چیز مختفی و مستور نگاه داشته
است و در سوره توبه فرموده و رضوان من الله اکبر یعنی مقربان
درگاه الهی بر رضوان اکبر خداوندی فائز میشوند این القیم

جزیره در کتاب خود مسمی به حادی الارواح ص ۱۹۷ میفرماید
 در صحیح بخاری و صحیح مسلم از ابوهریره روایت شده که
 پیغمبر فرمود عددت لعباد الصالحین ما لا عین رأت ولا اذن
 سمعت ولا خطر علی قلب بشر یعنی خداوند فرمود که برای
 بندگان نیکوگردا رخود نعم و آلاء و مواهب عظیمه مقدّر فرمود ما یم
 که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوش نشنیده و مقلب هیچ کس
 خطر نکرده (از این بیان مبارک بخوبی مستفاد میشود که نعم و
 آلاء آن جهان عین همین نعم و آلاء این جهان میباشد که همه
 دیده و شنیده و تصور میکنند و اینکه فرموده هیچ چشمی ندیده
 و هیچ گوش نشنیده و مقلب هیچکس خطر نکرده دلیلست که
 آلاء و نعم آن جهان روحانی و عقلانی است نه مادی و جسمانی
 مؤید این حدیث نبوی همان آیه "فلا تعلم نفس ما اخفی لهم
 من قرۃ العین جزاء بما کانوا یعملون" است که برای تویان کردن
 امثال این حدیث و این آیات و آنچه ذکر شد دلیل بر روحانسی
 بودن نعم و آلاء نشاء آخرت است و نیز در قرآن مجید در ضمن
 آیات اشاره بر روحانی بودن عذاب و عقاب اخروی مذکور شد
 است از جمله آیه ۱۹۱-۱۹۲ سوره آل عمران است قوله تعالی
 "الذین یدکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و متفکرون فی
 السموات و الارض یناموا خلقتهم" باطلا سبحانه خلقنا عذاب

النارینا انک من تدخل النار فقد اخزیته * یعنی بندگانی
 که خداوند را در جمیع احوال در حال قیام و در حال نشستن و در
 هنگام خوابیدن ستایش مینمایند و مذکور و ثنای او میپردازند و
 چون با سمان و زمین میفکوند و در خلقت آن تفکر میکنند میگویند
 خداوند! شهادت میدهم که تو این عالم را بیسوده و بی نتیجه
 و قایت نیافریده‌ای خداوند! ما را از عذاب آتش محفوظ بدار -
 خداوند! هر کس را که در آتش بیفکشی بتمام معنی او را گرفتار خزی
 و زیان خواهی فرمود مقصود آن است که حقیقت خزی
 و زیان عبارت از عذاب نار است باین معنی که خداوند در این
 آیه خزی و رسوائی و زیان ابدی کفار را در عالم بعد از حیث
 شدت و حدت و اثر بعد از آتش تشبیه فرموده است و چون
 کفار بخزی و زیان در آخرت مبتلی شوند مثل این است که فرض کنیم
 در این جهان با آتش افکنده شوند و همان عذاب ورنجی را که شخص
 در آتش افکنده شده احساس میکند کفار در نشاء آخرت از حصول
 خزی و حرمان از رضوان الهی احساس مینمایند و نیز خداوند
 فرموده نار الله الموقده التي تطلع علی الافئده (سوره همزه آیه
 ۸۷) خداوند در این آیه میخواهد شدت عذاب آخرت را
 برای مردم در این دنیا مجسم سازد و شرح دهد لکن میفرما
 آتش آخرت بقدری شدید است که دل کفار را میسوزاند

و حال آنکه آتش دنیا فقط بدن را میسوزاند حال باید ملاحظه کرد آتشی که دل و فواد را بسوزاند تا چه اندازه از حیث سوزندگی و حرارت و اثر بر آتش این جهان که فقط جسم را میسوزاند - شنیدید ترو سخت تر است و بعلاوه خداوند در هر دوری مردم هر عصری را مطابق مدارك و افهام آنان از نعم و جحیم اخروی باخبر ساخته و برای هر طایفه و قومی بطرز مخصوصی بیان مطلب فرموده است مثلاً ملاحظه فرما حضرت مسیح ع د ر - فرمایشات خود اوصاف نعم و جحیم ملکوت را کاملاً بطور روحانی ذکر فرموده و از ذکر صور محسوسه جسمانی خود داری کرده است ^{ست} علت این مطلب آن بود که مردم آن عصر که طرف خطاب - حضرت مسیح ع بودند سالهای دراز قبل از ظهور مسیح ع در ظل شریعت تورات و کتب انبیاء هدایت یافته بودند و لهذا افهام و مدارك آنان بدرجه رسیده بود که بیک اشاره میتوانند نعم و جحیم روحانی را تصور کنند و استعداد قبول حقایق روحانی برای آنان در ظل شریعت تورات و نصایح و مواظبات انبیای بنی اسرائیل حاصل شده بود امروز هم که دوره ظهور - حضرت بهاء الله است بر همین منوال است یعنی جهان به - مدارج ترقی صعود کرده و مدارك و افهام ترقیات حیرت بخش کرده و از هر جهت استعداد فهم و قبول حقایق عالم را دارا

نشسته از این جهت است که حضرت بها^۱ الله پرسده از -
 اسرار کتب الهیه برداشتند و رموز آیات ربانیه را واضح و
 آشکار ساختند رمز قیامت و سر معاد را با فصیح بیان ذکر فرمود
 و حقیقت نعیم و چنان و عذاب نیران را بیان کردند و عبارت
 دیگر حقایق مطالب و اسرار کتب الهیه را واضحاً مشهوداً در
 معرض مدارک و افهام بشر قرار دادند . حال بپردازیم به
 شرح آیاتی که در قرآن مجید درباره جمع شدن جهانیا^ن
 در یکروز محین نازل شده و از قبل اشاره بدان نمودیم از قبیل
 این آیه مبارکه که در سوره واقعه (آیه ۴۹ - ۵۶) نازل شده قوله
 تعالی "..... قل ان الاولین والاخرین لمجموعون الی
 میقات يوم معلوم ثم انکم ایها الضالون المکذبون لا کاین من
 شجرة من زقوم فمما لتؤمن منها البطون فشاربون علیه من الحمیم
 فساربون شرب الهیم هذا نزلهم يوم الدين " (.....)
 بگوای محمد ص که جمیع کدشتگان و آنانی که پس از این خواهند
 آمد در روز معین و میقات مقرر معلوم مجتمع خواهند شد سپس
 شما ای مردم که مظاهر الهیه را تکذیب کردید همانا از درخت
 زقوم خواهید خورد و شکم های شما از زقوم پر خواهد شد
 و پس از خوردن زقوم بجای آب از حمیم جهنم خواهید نوشید
 و مانند شتران تشنه که بآب پرستند حمیم را پس از زقوم خواهید

آشامید اینست جایگاه (ویا غذائی که برای پذیرائی گمراهان و تگدیب کنندگان مظاهر مقدسه الهیه در جهنم فراهم شده و مهیا گردیده است •

در بیان معنی آیاتی که درباره اجتماع جهانیان در یکروز معین در قرآن نازل شده است •

حال خوبست جملات وارده در آیات مزبوره مبارکه رایکایسک مورد بحث و تدقیق قرارید هیم مقصود از جمله اولین و آخرین که خداوند نکر فرموده افراد بشر نیست بلکه مقصود فرقه ها و جماعات هستند یعنی فرقه ها و طوائفی که در هر دوری از اهل ایمان وهم چنین از گمراهان و مگد بین محسوب بوده اند خداوند میفرماید که جمیع این فرقه ها و جماعات را مجتمع خواهم ساخت برای شرح این مطلب عرض میکنم که در دوره رسول بخصوص مؤمنین بآنحضرت دارای حیات ایمانی و درجه وجودی مخصوصی بودند و چون بعد از آن رسول و خاتمه یافتن دوره شریعتش رسول موعود او ظاهر شد اگر همین مؤمنین به رسول قبل از ایمان بر رسول موعود بعدی خود داری کنند بدیهی است که در ردیف گمراهان و جزو فرقه های مگد بین ادوار قبل از خود قرار میگیرند و همه حکم واحد پیدا میکنند و

در حقیقت فرقه واحد را تشکیل میدهند یعنی در جرگه * مکذبین
و گمراهان قبل محسور میشوند و مقصود از جمله جمعناکم ^{لین} والاولین
که در قرآن مجید نازل شده همین مطلب و معنی است و این
گروه مکذبین و گمراهان را که با هم مجتمع و محسور شده و یگانه
را تشکیل داده اند می نامند و میقات مقرر است یعنی زمانی
می آید که دست از تکذیب میکشند و دره سابقه آنان منتهی میشود
و بجای گمراهی هدایت مییابند و در عوض تکذیب تصدیق و اقرار
بحقانیت شریعت الله مینمایند و در آن اجتماع بر تکذیب آنان
خاتمه پیدا میکند و این معنی وقتی تحقق مییابد که رسول الهی
و مظهر مقدس ربانی و مظهر کبرای خلاق عالم و برگزیده و سید
اولاد آدم جمال قدم حضرت بها^۱ الله ظاهر شود و بدو حق
خلق قیام فرماید اینست معنی بیان مبارک ان الاولین والاخرین
لمجموعون الی میقاتیم معلوم^۲ که شرح و بیان آن را استماع
فرمودی حال بیائیم بجملمند درجه در آیه بعد که فرموده .
”ثم انکم ایها الضالون المکذبون در جمله قبل اشاره بحال
پسرنج و وبال عموم مکذبین و گمراهان بود و در این آیه خداوند
گمراهان و تکذیب کنندگان حضرت محمد ص را مورد خطاب
قرار داده و میفرماید که ای گمراهان و تکذیب کنندگان رسالت
حضرت محمد بن عبد الله ص شما از قوم خواهید خورد“

کافر گمراهی که ریج و حقیقتش پیوسیده و خاک شده است
ایمان و هدایت عطا فرماید او را زنده میسازد و حیات جدید
میبخشد و از پیوسیدگی و زوال معنوی نجات میبخشد و اخلاق
عالیه و صفات راقیه را در عوض کفر و جهل و ذمائم با عطا میکند
و این خداوند همانست که بمردم از منته گذشته این مواهب را
عطا فرموده است (یعنی همانطور که خداوند برای هدایت گمراهان
در سالف زمان مظاهر مقدسه خود را فرستاده و با اهل ضلال حیا
ایمان بخشیده است بعد از این هم مظهر امر خود را خواهم شد
فرستاده و اهل ضلال و گمراهان را حیات ایمانی خواهد بخشیده
حال درباره آیات مبارکه که در قرآن مجید راجع بنعیم
و جحیم و ثواب و عقاب نازل شده و توای عمار در ضمن بیانات
خود بدانها اشاره فرموده قدری بحث و تدقیق نمائیم ؟
البتّه از این قبیل آیات که نعیم و جحیم را بصورت امور محسوسه
این جهان ذکر فرموده در قرآن مجید بسیار است ولی مقصود
این نیست که از حیث جنس و کمیت و کیفیت پالذائد و نعم
موجوده در این جهان یکی هستند بلکه خداوند منان برای فهم
و ادراک آن حقایق معنویه و روحانیه جهان آخرت را از راه تمثیل
تشبیه در لباس محسوسات این جهان ذکر فرموده است و این از
برای تقریب این حقایق و روحانیه بفهم و ادراک است که بتوانیم تازه

هَذَا أَنْزَلَهُمْ يَوْمَ الدِّينِ چيست ؟ معنی این آیه در نظر ما
 اینست که خداوند میفرماید ای محمد ص و ای مؤ منین به محمد ص
 همین بلاها و مصائب و ذلت و خزی و زبانی که در دوره تولد
 کفار و مکذبین توساختیم در یوم الدین یعنی در روز ظهور و عود
 بزرگوار خداوند که عبارت از حضرت بهاء الله است بعینها
 جمیع این بلاها و مصائب و خزی و زیان نصیبم کند بین و ضالیان
 دوره آن حضرت خواهد شد و دشمنان و مکذبین حضرت -
 بهاء الله در روز ظهور آن بزرگوار از عذاب و خزی که نصیبشان
 میشود حالت کسی را خواهند داشت که شکم خود را از زخم پیر
 کند و روی آن غذا ای کشنده بجای آب حمیم بپاشد همانطور
 که شتر تشنه آب را میاشامد ای برادر عزیز
 در این ایام که دوره حضرت بهاء الله است ملاحظه فرما که
 چگونه این و همدک مهیب و الذار شدید چنانچه خداوند در
 قرآن فرموده بود مصداق و مفادش در باره مکذبین حضرت -
 بهاء الله ظاهر و آشکار شده است و آن عذابی که خداوند وعده
 کرده بود چگونه بر مکررین و مکذبین حضرت بهاء الله در این ایام
 بشکل جنگ های مهیب و اثوات مذمومه شده دیده آن نازل شده
 است هیچ استوقومی را نمیتوانی در این جهان بیایی که نصیبی
 از این عذاب الیم برنگرفته باشد و این عذاب مهیب بر هر طایفه

وامتی برنگی و صورتی جلوه گرفته است و اگر اهل عالم ^و الله
مکد بین و گمراهان ام در این عصر و زمان بتعالیم حضرت بهاء
نائل میشدند و ندای حضرتش را میشنیدند و بایمان و عرفان
حضرت مقصود نائل میشدند هرگز باین مصائب و آلام و جنگها
و قحطی و امراض و فلان و بهمان که نتایج هائله حروب است
گرفتار نمیگشتند زیرا تعالیم بهاء الله منادی صلح و سلام و
امنیت و سلامتی است جهانیا را بصلح عمومی و سلام عام دعوت
فرموده است اگر اهل عالم این دعوت الهیه را میپذیرفتند
بدیهی است که هیچوقت این جنگ ها و جدالها و
مصیبت ها در عالم واقع نمیشد زیرا برائرا ایمان بحضرت بهاء الله
اهل عالم مجبور با اجرای تعالیم آن حضرت بودند چه ایمان
بدون اجرای تعالیم معنی ندارد و از جمله تعالیم ^{بجه} مسلمه صریحه
حضرت بهاء الله صلح عمومی و توك جنگ و جدال و نزاع است -
اگر اهل عالم مؤمن بحضرت بهاء الله میشدند بدیهیست کسه
دیگرا هم جنگ و جدال نداشتند و سراسر دنیا در امن و امان و
صلح و سلام بسر میبرد حال ببینیم معنی آیه مبارکه ^{مع} زینا انك جاعل
الناس لیوم لاریب فیه که در سوره آل عمران آیه ۹ نازل شده
چیست ؟ پیش از ذکر معنی آیه این نکته را باید تذکرید هم که
حرف لام در کلمه لیوم بمعنی خوف فی است و معنی لیوم فیوم ^{ست}

چنانچه در آیه ۳۸ سوره یس نیز معنی لام در جمله والشمس
تجری لمستقرلها بمعنی فی است ولمستقر بمعنی فی مستقر
میباشد و بنا بر این معنی آیه مزبوره چنین میشود که ای پروردگار
ما همانا جمع خویشی فرمود جمیع مرد مرا ام از کافر و مؤمن در
یکروز که شکی در بین در وقوع این امر نیست و آن روز موهود همین
دوره ظهور حضرت بها^۱ اللهاست •
در بیان معنی قبور بمعنی سئوال نکیر و منکر •

علمای اسلام یعنی پیشوایان شریعت محمدیص که قائل
بمعاد جسمانی هستند در بار عذاب قبور سئوال منکر و نکیر و
پرسش از میت در قبر با اختلاف سخن گفته و اظهار عقیده
نموده اند بعضی از علما^۲ جمیع این مطالب را بظاهر ظاهر
حمل کرده و گفته اند که مقصود ظاهر مطلب است و تمام ایسن
مسائل امور ظاهری و بحسب معنی ظاهری الفاظ واقع خواهد
شد از جمله این علما^۳ یکی قاضی ایجی است که در مواقف
باین معنی اقرار کرده و همین عبارتش این است "قوله احیاء الموتی
فی قبورهم مسئله منکر و نکیر لهم و عذاب القبر للکافرو الفاسق
کلیها حق عندنا • انتہی

یعنی ما معتقدیم کمرندگان در قبر زنده میشوند و منکر

و نیکو را ز آنان در باره مبدء و معاد سؤال میکنند و اشخاص — کافر و فاسق بعد از عذاب قبر مبتلی میشوند و جمیع این مطالب حق و راست است . انتهى "

" جمعی دیگر از علماء منکر وقوع ظاهوی این مطالب گردیده و فرموده اند که اگر وقوع این مسائل را ظاهری بدانیم با شکالات بسیار مواجه میشویم زیرا در این صورت لازم میاید که بدن شخص پس از مرگ دوباره دارای حیات گردد و زنده شود زیرا اگر زنده نشود نمیتواند مورد سؤال و جواب قرار گیرد و نمیتواند طرف خطاب و گفتار واقع گردد زیرا موده نه میفهمد و نه میتواند سخن بگوید و نه میتواند عذاب یا ثواب و فرج و سرور یا غم و اندوه را در آن کند بآنکه مسئله عود حیات پیدن پس از مرگ امری محال است هرگز دیده نشده که بدن موده مجدداً حیات را از سر بگیرد و از طرف دیگر اگر بدن دومرتبه زنده شود باید دومرتبه هم بعیرد و بنا بر این لازم آمد که برای هر کسی دومرتبه مردن پیش بیاید بآنکه خداوند در قرآن مجید در سوره دخان آیه ۶۵ فرموده که هر شخصی چیزی کم مرتبه نمیمیرد قوله تعالی " لا ید وقون فیها الموت الا الموتة الاولى " بجز این عقاید که ذکر شد گروهی عقیده دارند که سؤال نیکو منکر و عذاب قبر و غیره جمیعاً متوجه روح است نه جسد و روح انسان پس از مفارقت از بدن

مورد سؤال نکیر و منکر و عذاب قبر واقع میشود و ببدن کاری نیست خواه در قبر دفن شده باشد یا نشده باشد زیرا ما می بینیم که بعضی اشخاص را درندگان پاره میکنند و میخورند و بعضی هم در دریا غرق میشوند و نصیب ماهیان و جانوران -- دریا میگردند و بعضی در آتش افکنده شده و میسوزند و بدنشان بکلی میسوزد و خاکستر میشود اگر عذاب قبر و سؤال نکیر و منکر در پاره بدن باشد لازم آید که این گونه ابدان از این حکم مستثنی باشند زیرا ابدان مزبور را جای در شکم حیوانات بری و بحری است و خاکستر میشود و در قبر گذاشته نمیشود که مورد سؤال نکیر و منکر و عذاب قبر باشند بعضی از علما در این خصوص سخنان دیگری هم گفته اند که چندان مورد اهمیت و اعتنا نیست این بود مجملی از اختلاف آراء و عقاید علمای شریعت محمدیه نسبت به عذاب قبر و سؤال قبر و غیره که برای توشیح دادام علما گفت بنظر تو کدام یک از این آراء و عقاید صحیح و درست است زید گفت آنچه را که منکرین وقوع ظاهری این امور از ایرادات و مشکلات ذکر کرده و متوجه نموده اند همه درست و صحیح است و بعبارت دیگر تمام ایرادات آنان وارد و بجاست و نیز مسئله سؤال و عذاب قبر هم درست است و نمیتوان منکر آن شد و این امور هم شکی نیست که متوجه اجسام مردم است

عمار گفت اینها که با هم نقیض است چگونه میتوان بین آنها را جمع کرد و چگونه میشود به همه آنها معتقد بود بطوریکه تباين واختلافی در بین نباشد؟ زید گفت مسئله سؤال نکیرو منکر وعذاب قبر در همین عالم واقع میشود یعنی قبل از آنکه انسان بمیرد و از این دنیا برود نکیرو منکر از او سؤال میکنند وعذاب قبر هم مبتلی میشود (و مقصود از کلمه قبور که در احادیث وارد شده فرموده اند که در قبر سؤال از انسان میشود و در قبر مورد عذاب قرار میگیرد و معنای ظاهری این کلمه نیست بلکه مقصود از قبر که ذکر شد معنای دیگری است که از راه تشبیه و تمثیل بقبور ظاهری از آن بکلمه قبر تعبیر شده است و این معنی مجازی است نه حقیقی عمار گفت شرح این مطلب چگونه است زید گفت برای تشریح مطلب قسمتی از فرمایشات علامه راغب اصفهانی را که در کتاب مفردات القرآن در ذیل آیه اذ ابعث مافی القبور درباره قبور فرموده است برای تو میخوانم میفرماید "اذا بعث مافی القبور اشارة الى حال البعث وقيل اشارة الى حين كشف السرائر فان احوال الانسان ما دام في الدنيا مستورة كأنها مقبورة فتكون القبور على طريق الاستمرار وقيل معناه اذا زالت الجهالة بالموت فكان الكافر والجاهل ما دام في الدنيا فهو مقبور فاذا مات فقد انشروا خراج من قبره ای من

جهالته و ذلك جسمه روی الانسان قائم فاذا مات انتبه والى
 هذا المعنى اشار يقول وما انت بسمع من فى القبر اى الذين
 هم فى حكم الاموات انتهى ميفرمايد مقصود از قبور در اين آيه
 مبارکه بنا بقول بعضى اشاره بحال بعث و زندگى پس از مرگ
 است و بعضى گفته اند که مقصود از بعث مافى القبر و کشف
 سواثر و ظهور امور پنهانى انساني است زیرا انسان مادام که
 در اين دنيا بسر ميبرد حالاتش مستور پنهانست مانند آنکه
 در قبر نهفته است و پس از مرگ سرائر و امور و حالات مستوره اش
 مکشوف و عيان ميگردد و لهذا کلمه قبر در اين آيه از راه استعاره
 استعمال شده است و بعضى ميگویند اشاره بآنست که پس از
 مرگ جهل و نادانى از کافوان و مردم نادان بر طرف ميشود و
 چون بميرد بحقايق امور آگاه ميگردد و چنان است که گوشتى کافر و
 جاهل تا در اين دنيا بسر ميبرد در قبر کفر و گور جهل مدفون است
 و پس از مرگ طبيعى جهل و کفرش زائل ميشود و حقيقت حال پیر
 ملال خود پى ميبرد و از قبر جهل و گور کفر بيرون ميآيد چنانچه
 در حديثى وارد شده که انسان تا در اين جهان است مانند
 شخصى است که بخواب رفته باشد و چون بميرد از خواب بيدار
 ميشود و خداوند در قرآن مجيد بهمين معنى اشاره کرده و
 فرموده اى محمد ص تو نميتوانى گسالى را که در قبرها هستند

هدایت کی زیرا اهل قبور نمیشنوند در این آیه کفار را که از —
استماع قول حق و عرفان حقیقت محرومند بمردگان قبور تشبیه
فرموده بعد میفرماید کفار حکم اموات بر آنان جاری است —
انتهی در ضمن این بیان که از علامه اصفهانی نقل کردیم
تصریح شده که قبرا از راه استعاره بامور مستوره اطلاق گردیده
و این معنی واضحست زیرا جسد در حقیقت برای انسان حکم قهر
را دارد و انسان وقتی از این دنیا می رود که از جسد خود قطع علا
نماید بنابراین میتوان از راه استعاره کلمه قبرا بمعنای جسد
و جسم بدکاربرد و گفت که انسان تا در این دنیا است در قبر جسد
خود مدفون است و نیز میتوان از راه استعاره کلمه قبرا بجای
جهل و کفر کاربرد و گفت که کافر و جاهل در این دنیا در قبر کفر و کور
جهل و نادانی خود مدفون است و نیز میتوان کلمه قبرا بمعنی
سترومختفی ساختن چیزی بدکاربرد و گفت فلان شخص دارای
امر مقبوره است یعنی مطالبی دارد که از انظار مختفی و مستور
است و کسی را بر آن اطلاعی نیست چون باین مطلب دقیق
پی بردیم حل مسئله قبرا برای ما آسان میشود زیرا بخوبی
میدانیم که مقصود از قبرا که نکیر و منکر سؤال میکنند قبرهای
ظاهری و گورستان معمولی نیست و بنابراین جمیع اشکالات
و ایراداتی که درباره سؤال قبرا ز ناحیه بعضی از دانشمندان

متوجه شده بود برطرف میشود زیرا که معنی قبر گورستان
 ظاهری نیست تا آن ایرادات وارد باشد و نیز احتیاجی نیست
 که مانند دسته دیگر از علما برای حل و فوارا از ایرادات مزبوره
 بگوئیم که مسائل مزبوره عموماً راجع بروج است و منکر ارجاع آن
 بجسد بشوم بلکه میگوئیم که سؤال و جواب در قبر صحیح و
 درست است و راجع بجسد است و لکن مقصود از قبر قبور
 ظاهری نیست و معنی باطنی دارد که از راه تمثیل و استعاره
 بکلمه قبر تعبیر شده است و این سؤال قبور در عالم آخرت نیست
 بلکه در همین عالم است و بعد از مرگ نیست بلکه قبل از مرگ است
 حال بشنو تا شرح آن را بگویم مقصود از سؤال نکیر و منکر آن
 است که پیروان حضرت بهاء الله در دوره دعوت سری آن حضرت
 از مردمی که در قبر غفلت و بیخبری از طلوع شمس حقیقت
 خوابیده اند از دین وائین آنان میپرسند و مقدمات هدایت
 آنان را بصراط مستقیم فراهم میکنند زیرا وقوع این امور مخصوص
 بدوره دعوت سری حضرت بهاء الله است و بهیچوجه در دوره
 رسول الله ص و دوره حضرت باب اعظم سؤال نکیر و منکر از
 خفتگان در قبر تحقق نیافته است و میتوان گفت که این مطلب
 در حقیقت اخبار و اشارت بظهور مبارک حضرت بهاء الله است
 اما اینکه در دوره رسول الله ص سؤال نکیر و منکر در قبر تحقق

نیافت و از آن جهت است که احادیث وارده درباره سؤال قبر بعد از دوره دعوت سری آن حضرت از لسان مبارکش جاری گردیدند و این مسئله بضمیمه داستان عذاب قبر و غیرها در دوران دعوت علنی رسول الله بخلق اعلان شد و هرچند دوره دعوت سری حضرت رسول ص مدت سه سال طول کشید ولی چون احادیث مزبوره درباره این مطالب هنوز گفته نشده بود لهذا در آن دوره جریان نداشت در دوره حضرت باب هم دعوت سری تحقیق نیافت فقط مطابق مندرجات تاریخ نبیل حضرت باب اعظم پیروان اولیه خود دستور فرمودند که در حین تبلیغ اموال الله و دعوت خلق با مرال الله نام و نشان حضرت را نگویند و فقط بمسردم مؤدبه بدهند که باب اعظم الهی مفتوح گردیده و آن حضرت بما حجج کامله و برا همین قاطعه ظاهر شده هرگاه ابراب پذیرد و بحضرتش مؤمن شود بجمیع انبیاء و رسل الهی مؤمن شده و عمر که او را انکار نمایند مانند آن است که جمیع رسل و انبیای الهی را انکار نموده است و این مطلب در ص ۷۶ کتاب مطالع الانوار معرو بتاریخ نبیل مبسوط است تنها حضرت بهاء الله دارای دوره دعوت سری بودند که مدت یازده سال طول کشید و حضرت باب اعظم درباره ظهور حضرت بهاء الله با اسم من یظهره الله و دوره دعوت سری آن حضرت در کتاب بیان بشارت فرموده اند و این

بشارت حضرت باب از ظهور مبارك من يظهره الله و دوره دعوت سری او یکی از معجزات حضرت باب اعظم محسوب میشود و نیز حضرت محمد ص در احادیث کریمه شریفه بالحن مختلفه از ظهور حضرت بهاء الله بشارت داده اند و این هم از جمله معجزات حضرت محمد ص محسوبست که آنچه را از بعد باید وقوع ببینند از قبل بظهورش بشارت فرموده و اگر این معنی را از جمله معجزات حضرت باب اعظم و رسول اکرم ص ندانیم بگوئیم که اخبار و بشارت آنان را در باره این ظهور باید بچه چیز حمل کنیم اگر این معنی از طرف خدا ب حضرت رسول اکرم ص و حضرت باب اعظم وحی نشده بود آن د و بزرگوار از کجا میدانستند که چنین وجود مبارکی با اسم بهاء الله و من يظهره الله ظاهر خواهد شد و از برای او دوره دعوت و محنت سری خواهد بود و مدتی آن دوره طول خواهد کشید ؟

عمار گفت خواهش میکنم از احادیث وارده مویه برای تأیید گفتار عقیده خود بیان فرمائی و مفاد احادیث را با گفتار و رای خود تطبیق نمائی ؟ زید گفت ابوداؤد بسنن خود در باب عذاب قبر و سؤال قبر حدیثی روایت کرده و اینک عین بیان او را برایتون نقل میکنم. حَدَّثَنَا عُمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ حَدَّثَنَا جَرِيرٌ عَنْ سَاقِ بْنِ أَخْرِقَالٍ حَدَّثَنَا هُنَادُ بْنُ السَّرِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مَعْنُو بْنُ

وهذا اللفظ عن الاعمش عن العنهل عن زاذان عن البراء ابن عازب قال "خرجنا مع رسول الله (ص) في جنازة رجل من الانصار فانتبهينا الى القبر ولما بلحد فجلس رسول الله صلى الله عليه وسلم وجلسنا كما نعالى رؤسنا الطير وفي يده عود ينكت في الارض فرفع راسه فقال "استعيذوا بالله من عذاب القبر" مرتين او ثلاثا زاد في حديث جرير هيسهنا وقال "وانه ليسمع خفسق نعالهم اذا اولوا مدبرين" حين يقال له يا هذا من ربك وما دينك ومن نبيك قال هذا قال وياتيه ملكان فيجلسانه فيقولان له من ربك فيقول ربى الله فيقولان له ما دينك فيقول دينى الاسلام فيقولان له ما هذا الرجل الذى بحث فيكم قال فيقول هو رسول الله صلى الله عليه وسلم فيقولان وما يدريك فيقول قرات كتاب الله فامنت به وصدقت زاد في حديث جرير فذ لك قول الله عز وجل يثبت الله الذين آمنوا الاية ثم اتفقا قال فينادى مناد من السماء ان قد صدق عبدى فافرشوه من الجنة والبسوه من الجنة وافتحوا له بابا الى الجنة قال فيأتيه من روحهما وطيبها قال ويفتح له فيهما مدبصره" قال وان الكافر فذ كرموتيه قال تعاد روحه في جسده وياتيه ملكان فيجلسان فيقولان من ربك فيقول "ها هاهاه لا ادرى فيقولان له ما دينك فيقول هاهاه لا ادرى فيقولان ما هذا الرجل الذى بحث فيكم فيقول

هاه هاه لا ادری فینادی مناد من السماء ان کذب فافرشو به
 من النار والبسوه من النار وافتحواله بابا الى النار قال فباتیه
 من حرها وسمومها قال وضيق علیه قبره حتی تختلف فیسه
 اضلاعها زاد فی حدیث جریر قال ثم یقیض له اعمی ابکم معه مرزیه
 من حدید لوضرب بها جبل لصارت ربا قال فیضرب بها ضربه
 یسمعها ما بین المشرق والمغرب الا الثقلیین فیصد ترابا قال ثم
 تعاد فیهِ الروح * (رقم الحدیث ۴۷۵۳ فی سنن ابی داود
 المطبوع فی مصر) . یعنی بواسطه عده از ارویان حدیث که
 اسا میشان راند کر کرده از برای عارب روایت فرموده که حضرت
 رسول ص جنازه یکی از انصار را مشایعت فرمودند و ما نیز در ^{میت} رخد
 حضرت رسول ص بودیم چون بقبر رسیدیم پیش از اینکه میت را
 در لحد بنهان کنند حضرت رسول ص نشستند و ما نیز در پیرامون
 حضرتش نشستیم همه ساکت و بی سرو صدای بودیم و مانند جسم
 بیجانی شده بودیم حضرت رسول ص پاره چوبی در دست
 مبارک داشتند و آنرا بزمین میزدند و فکر عمیقی فرورفته بودند و از
 تصادم سرچوب با زمین اثر آن روی خاک پیدا میشد انگاه حضرت
 سر مبارک را بلند کردند و فرمودند از عذاب قبر بخداوند پناه ببرید
 و این جمله را ده و یا سه مرتبه تکرار فرمودند و این جمله در حدیث
 جویر روایت شده است فرموده که میت در قبر خود صدای گفتن

مردم را که از سر قبر او میگردند میشنود در هنگامیکه در قبر از او میپرسند ای فلان پروردگار تو کیست؟ دین تو چیست؟ پیغمبر تو کیست؟ هناك میگوید که پیغمبر فرمودند و فرشته داخل قبر میت میشوند و او را مینشانند و از او میپرسند پروردگار تو کیست میت در جواب آنان میگوید پروردگار من خداوند است بعد میپرسند دین تو چیست؟ میگوید دین من اسلام است میپرسند این شخصی که در میان شما مبعوث شده و دعوت قیام کرده کیست و چه مقامی دارد؟ میگوید آن بزرگوار رسول الله است میپرسند از کجا فهمیدی که او رسول الله و من عند الله است میگوید کتاب الهی را خواندم و مؤمن شدم و رسالت آن حضرت را تصدیق کردم (در حدیث جزیره راین مقام روایت شده که فرمود فرمایند خدایا وند که در قرآن مجید فرموده یثیت الله الذین آمنوا ۰۰۰ الخ اشاره بهمین مطلب است و در سایر موارد حدیث جزیره را با هم متفق اند؟) بعد فرمودند ای از آسمان میرسد که بنده مسن راست گفت او را بیهمشت بپرد و لباس های بهشتی برا او پوشانید و دوی از بهشت بروی او باران کنید و چون در بهشت باز میشود میت بوی بهشت بمشامش میرسد بعد فرمود تا چشم کار میکند در برابر نظرمیت منظره بهشت آشکار میشود میگوید بعد رسول الله در باره مرگ کافران بیانی فرمود که روح کافر باید تشییع میگردد و

و ملك ميآيند و ارامينشانند و ميپرسند پروردگار تو كيست كافر
 ميگويد هاه هاه هاه نميدانم ميپرسند دين تو چيست ميگويد
 هاه هاه هاه نميدانم ميپرسند اين شخصي كه در بين شما قيا
 بدعت كرده چه مقامى دارد ؟ ميگويد هاه هاه نميدانم ندائي
 از آسمان ميرسد كه اين بنده دروغگوئي است او را بد و زخ -
 بيفكنيد و لباسهاي آتشين بپوشانيد و دري از جهنم
 برزي او را زكيد و چون در جهنم برويش كشوكه شود حرارت آتش
 و لهيب و سدم و زخ با و ميرسد و فرموده راين وقت قبرش چنان
 تنگ ميشود و يشد تي او را بهم مينشارد كه ندنده هايش از هم
 گسيخته شده در هم ميرزد (اين جمله در حديث جبريل كوشده
 است) فرمود سپس رفيق كور و لنگي با او همراه ميشود و عصائي -
 آهني (گرز) در دست دارد كه اگر آنرا بر كوهي فرود آورد خاك
 ميشود سپس آن عصا را بر فرق ميت كافر يشد تي فرود ميآورد كه
 صداي آن بمشرق و مغرب ميرسد ولي جن و انس و آن را نميشنو
 و ميت كافر را آن ضربت خاك ميشود و فرموده پس از آن روح بيدن
 او بر ميگردد . . .

(اين حديث در كتاب سنن ابوداود كه در مصر طبع رسيده -
 است در ذيل شماره ۴۷۵۳ مسطور است) اين جمله كه شنيدى
 ترجمه حديث شريف بود كه بظا هر مفاد آن را براى تو نقل كردم

حال بشنو مضمون این حدیث را با آراء و معتقدات خود تطبیق نمایم از آغاز گفتگوی فرشته با میت شروع میکنیم "قبل از این فرمایش علامه راغب اصفهانی را برای توفیق کردم که فرمود انسان تا در این دنیا است و مرک طبعی از دنیا نرفته است در قبر تن و گور جسد خود مدفونست و کلمه قبر از راه استعاره برای بدن و جسم انسان استعمال شده است و چون انسان از دنیا برود و در ترک گوید از قبریدن خارج میشود یعنی از دنیا میروند و میگردند بنا بر این دنیا و بدن برای انسان با هم ملازمند هر انسان تا در قید بدن است باید در این دنیا باشد و چون ترک بدن گوید و از گور جسد خارج شود از این دنیا خارج شده و بیرون رفته است حال بشنو اینکه در ضمن حدیث شریف فرموده که فرشته میباید میت را مینشانند مقصود اینست که ضمیر یا تیا نه بکلمه قبر بر میگردد یعنی در فرشته نزد قبر میایند مقصود از فرشته مومنین بحضرت بها^ع الله هستند که نزد کفار و بیخبران از امر الله که در قبر ابدان خود مدفونند یعنی در این دنیا هستند و هنوز نمرده اند میروند و او را از ظمیر حق و مظهر امر الله آگاه میکنند و ایمان دعوتش مینمایند و بر حسب ایمان خود بر آن حضرت اقامه الله و بر همین میکنند و حقیقت این معنی را ثابت مینمایند کلمه ملک بمعنی رسول و فرستاده

است که از کلمه الوکه گرفته شده و الوکه بمعنی فروستاده است
پس آنچه شاعر گفته :

الکئی الیه بالسلام فانه یخفف الای بها وحبیب •
مضمون اینکه مرا با پیام محبت بنزد معشوقه ام بفروست زیرا بخاطر
عشق و آرام من تخفیف مییابد * و در و رانج در نظر من
بخاطر او محبوبیت پیدا کند در این جا کلمه الکئی بمعنی ارسلنی
است حال بمعنی این جمله توجه کنیم که فرموده د و لک نزد او
میایند و در برخی احادیث یک ملک ذکوشده و این از آن جهت
است که رسولان حضرت بها^ع الله گاهی یکی و گاهی د و تا با هم
بتبلیغ میپردازند و اما معنی جمله (میت را مینشانند) این است
که او را از غفلت و بی خبری نجات میدهند و مرده ظهور حق را که
از آن غافل است با و ابلاغ مینمایند و با و میگویند پروردگار تو کیست؟
اگر آن شخص از طالبین حقیقت باشد و میل بتحقیق داشته باشد
در جواب مؤمنین حضرت بها^ع الله میگوید پروردگار من خدا^{ست}
بعد از او میپرسند دین تو چیست ؟ در جواب میگوید دین من
اسلام است یعنی من قائل بخدا پرستی و معتقد بوحدانیت
الهیه هستم و بدیهی است که مقصود از اسلام دین آن زمان
است یعنی شریعتی است که هنوز در آن زمان معمول است
و نسخ و تبدیل نشده است و مقصود دین مخصوص و شریعت

مختصه حضرت رسول ص نیست چه که جمیع ادیان و شرایع الهیه در هر دو روزمان اسلام بوده است و اسلام بمعنی اقرار بوحدانیت الهیه و اطاعت احکام و انقیاد او اموالهی و خلوص نیت در اقوال و اعمال است و اساس جمیع ادیان همین است و لهذا همه ادیان در هر دو روزمان اسلام خوانده میشوند و اسلام باین معنی دین اولین و آخرین است و اساسی است که شریعت هر رسولی در هر عصری بر زیر آن نهاده شده است و جمیع انبیای الهی در آن با هم اتفاق دارند دین همه اسلام بوده و پیروان همه آنها از مسلمین بودند چنانچه در قرآن مجید هم باین معنی تصریح شده است از جمله در سوره یونس آیه ۱۴ در باره حضرت موسی و پیروانش میفرماید قوله تعالی و قال موسی یا قوم ان کنتم آمنتم بالله فعلیه توکلوا ان کتم مسلمین یعنی حضرت موسی ع بقوم خود فرمود اگر شما بخدا اوند مؤمن هستید با و اعتماد و توکل داشته باشید اگر چنانچه از خدا پرستان میباشید و در سوره مائده آیه ۱۱۱ فرموده قوله تعالی "واوحیت الی الحواریین ان آمنوا بی و برسولی قالوا امنا و اشهد باننا مسلمون یعنی من و حق فرستادم بحواریین که پیروان حضرت مسیح بودند و گفتیم که بمن و پیغمبر من ایمان بیاورید حواریون گفتند که خدا یا ما بتو رسول تو مؤمن هستیم و تو شهادت بده که ما از خدا پرستان

واطاعت کنندگان او را و توبیخ باشیم از این آیات که در قرآن مجید
 درباره یهود و نصاری نازل شده چنین برمیاید که همه انسان
 مسلمین بوده اند یا آنکه زمان هر يك از آنان بر شریعت حضرت
 رسول صی مقدم بوده است سائر ملل و پیروان ادیان الهیه هم
 بر همین قیاس همه مسلمین بوده اند و هر دینی در دوره خود و
 زمان معین خود دین اسلام بوده و پیروان هر يك هم در دوره
 خود مسلمین بوده اند بنا بر این دین اسلام دین اولین و
 آخرین بوده است یعنی از روی خلوص عقیده و اطمینان کامل
 بخداوند معتقد و با حکام و امارش در هر عصر و زمان عامل بوده اند
 و بدیهیست که خلوص نیت و عقیده بخداوند و متابعت احکام
 الهیه جز از راه ایمان بر رسول و متابعت فرمایش نمایند خداوند
 تحقق پیدا نمیکند چنانچه در قرآن مجید باین مطلب در سوره
 نساء آیه ۸۰ تصریح شده قوله تعالی "ومن يطع الرسول فقد
 اطاع الله یعنی هر که پیغمبر خدا را اطاعت کند خدا را اطاعت
 کرده است بنا بر این هر پیغمبری که در هر عصر و زمانی مبعوث
 شد مردمی که او را اطاعت کردند و امارش را از دل و جان پذیرفتند
 و سر تسلیم در مقابل او فرود آوردند آنان از مسلمین محسوب اند
 و در حقیقت بدین اسلام که دین اولین و آخرین بوده و خواهند
 بود معتقدند زیرا اسلام بمعنائی که گفته شد و در قرآن هم باین

تصریح شده اساس جمیع ادیان الهیه در هر عصر و زمان بوده و خواهد بود ﴿

حال میپردازم باین جمله دیگر از حدیث که فرموده د و ملک
بیمیت میکنند این شخص که درین شما بدعت قیام کرده چه
مقامی دارد ؟

این که در حدیث مزبور فرموده که د و ملک از میت این سؤال را
مینمایند از آن جهت است که بدانند آیا او مؤمن بر رسول و قست
هست یا نه ؟ زیرا اگر مؤمن بر رسول زمان خود باشد در گفتار
خوش گوید دین من اسلام است صادق خواهد بود و دین
جهت در جواب فرشتگان میگوید که این شخص که قیام بدعت
کرده رسول الهی است و مقصودش حضرت بهاء الله است پس
از این جواب فرشتگان از او میپرسند بچه دلیل حضرت بهاء الله
را در ادعای خود صادق میدانن و او در جواب میگوید کتاب
الهی را خواندم و آیات الهیه را تصدیق نمودم و آنحضرت
مؤمن شدم و در این جواب اشاره دقیقه موجود است و آن این
است که هر کتابی که در هر دوری برای امتی توسط پیغمبری
فرستاده میشود شاهد بر صحت ادعا و صدق گفتار مظلوم
مقدسه ایست که بعد از نزول آن کتاب ظاهر میشوند فی المثل
کتابی که از آسمان قبل از حضرت رسول ص بانیای الهی

نازل شده بمنزله بینة و شاهدی بر صحت ادعای حضرت رسول ص بوده و لهذا (وقتی که مشرکین از حضرت رسول ص برای اثبات ادعایش آیت و معجزه میطلبیدند در جواب آنان میفرمود مگر نمیبینید که صحف اولی و کتب آسمانی قبل جمیعاً بمنزله پنبه و شاهد و صدق گفتار من است و این مسئله در قرآن مجید سوره طه آیه ۱۳۳ نازل شده قوله تعالی "و قالوا لولایاتینا بایة من ربہ اولم تاتینہم بینة مافی الصحف الا ولی" بر همین قیاس که ذکر شد بینہ و شاهد صدق ادعای حضرت بهاء الله هم در جمیع کتب آسمانی که قبل از ظهور حضرتش برانبیای قبل نازل شده موجود است و از همه کتب و اختراین مطلب مهم در قرآن مجید نازل شده است زیرا اکثر آیات قرآنیہ درباره اثبات و تاکید در صدق ادعای حضرت بهاء الله است بنابراین هر کس که بهر کتابی از کتب سماویہ معتقد است چون آنرا با دقت بخواند و مقصودش تحوی حقیقت و تحقیق و مجاہدہ در راه حق باشد ناچار صراط مستقیم را خواهد یافت و بمطلوب خود خواهد رسید و مقصود خویش نائل خواهد شد و حق تعالی در قرآن مجید باین معنی اشاره فرموده قوله تعالی "ان الذین جاہدوا فینا لنہدینہم سبلنا وان اللہ لمع المحسنین" این آیه مبارکہ در سوره عنکبوت

آیه ۶۹ نازل شده و مضمونش آن است که میفرماید هوس با نیت خالص و عقیده تمام در راه ما مجاهد نکند و تحری حقیقت بپردازد ما البته او را براه حق و حقیقت خود دلالت مینمائیم و خداوند همواره با نیکوکاران است از این جهت وقتی که مؤمنین بحضرت بهاء الله از اشخاص میپرسند که از روی چه دلیل بحضرت بهاء الله معتقد شده اید در جواب میگویند همانا کتاب الهی را خواندیم و از روی کتاب الهی که بیننده کافیست بر صدق ادعای حضرت بهاء الله معتقد شدیم و ممکن است که بگوئیم مقصود از کتب که میگویند آن را خواندیم و بحضرت بهاء الله مؤمن شدیم یکی از کتب نازل بر حضرت بهاء الله باشد زیرا کتب که بر حضرت بهاء الله من عند الله نازل شده دلیل کافی بر صدق ادعای آن حضرت است و شاهدی متین بر صحت گفتار آن بزرگوار محسوبست و آن شخص کتاب حضرت بهاء الله را خوانده و تصدیق کرده و لهذا در جواب فرشتگان میگوید "کتاب الهی را خواندم....." چه که این نکته مسلم است که از جمله ادله واضح بر صدق گفتار و صحت ادعای هریفغمبری کتابی است که از طرف خدا ابرو نازل میشود و در قرآن مجید در مواضع متعدد به بایسن مطلب مهم تصریح شده است از جمله در سوره عنکبوت آیه ۴۱

خطاب بحضرت محمد (ص) میفرمایند اولم یکفهم انا انزلنا
 عليك الكتاب يتلى عليهم یعنی ای محمد ص
 آیا برای کفار و مشرکین درصحت ادعا و صدق گفتار توهمین
 مطلب کافی نیست که ما بر تو کتابی نازل کرده ایم که آنرا
 برای کفار میخوانند؟ و اما اینکه در ضمن حدیث مزبور بروایت
 جریر بآیه مبارکه یثیت الله الذین آمنوا الخ
 ذکر شده بود اشاره بآیه مبارکه قرآنی است که در آیه ۲۸ سوره
 ابراهیم وارد شده و تمام آن آیه این است قوله تعالی -
 یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیاة الدنیا
 و فی الآخرة و یفضل الله الظالمین و یفعل الله ما یشاء -
 یعنی خداوند مؤمنین را با دله محکمه و براهین متقنه در دنیا
 و نفس ظهور رسول الله و آخرت (یعنی ظهور حضرت بهاء الله)
 بر امر الله و شریعت الله ثابت و پایدار و مستقیم میسازد
 و ستمکاران را گمراه میفرماید و خداوند هر کار که بخواهد
 میکند (مقصود از قبول ثابت در این آیه مبارکه براهین قویه و
 دلائل و حجج باهوه ایست که در اعماق قلوب مؤمنین اثر -
 میکند و آنان را در حیات دنیا بر شریعت الله و ایمان بحضرت
 رسول ص و نیز در آخرت آنان را با ایمان بحضرت بهاء الله و
 اطاعت شریعت الله ثابت و مستقیم میفرماید و چنان ثبات و

استقامتی بمؤمنین عطا میفرماید که هیچ صاحب اقتداری نمیتواند بهیچ عنوانی آنان را از صراط مستقیم شریعت الله منحرف سازد و هیچ ظالم جباری بوسیله قتل و غارت و رنج و اذیت مؤمنین قادر نخواهد بود که آنان را بانگاریمان و عرفان و ادراکند نه قتل و تعذیب مؤمنین بشریعة الله را از راه راست منحرف میکند و نه سرگونی و القای شبهه و شکوک میتواند در ایمان محکم آنان اثر کند ملاحظه فرماید در دوره حضرت رسول ص که از آن درآیه شریفه به جمله فی الحیاة الدنیا تعبیر شده است مشرکین قریش و کفار عرب و غیرهم نسبت بمسلمین و پیروان آن بزرگوار تاجه انداز و اذیت و آزار و اداشتند از هیچ عذاب و رنج و مشقتی کوتاهی نکردند گشتند و آزار رسانیدند تا آنکه در نتیجه آن همه اذیت و جفا پیروان پیغمبر خدا - مجبور شدند که در نوبت بحبشه مهاجرت نمایند و بعضی از مدتی هم مجبور بترك مكه و مهاجرت بمدینه شدند و همینطور نسبت بحضرت بهاء الله که درآیه مبارکه بجملة فی الاخره ازظهر مبارکش - تعبیر شده است و نیز نسبت بپیروانش مردم ایران تاجه حدایت و آزار و اداشتند بعضی را معذب داشته و برخی را بقتل رسانیدند و در هنگام کشتار مؤمنین شدیدترین عقوبات را در قتل آنان بکار می بستند فرزندان را در روی سینه پدران سر میبردند و خفیف ترین

رنج و عذابی که نسبت پیروان حضرت بهاء الله بکار میبستند
آن بود که آنان را از وطن و زن و فرزند جدا کرده سرگون بلاد —
مینمودند و ده شهید که بدست ایرانیان بدرجه شهادت رسید
پیش از اینست هزار نفر است با اینهمه پیروان آن بزرگوار نه از اینها
خود صرف نظر کردند و نه در عقیده و عرقان بمظهر امر و محض
کوچکتر خلل و رخنه وارد شد یعنی وعده را که خداوند منان در
آیه شریفه یشبث الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیات
الدنیا و فی الآخرة داده بود بانجاز پیوست نه در دوره ظهور
رسول الله — بالحیات الدنیا — مومنین بآن حضرت دست از
محبت و ایمان خود بآن حضرت کشیدند و نه در دوره ظهور حضرت
بهاء الله — فی الآخرة — پیروان آن مظهر عظیم الهی از استقامت
و ثبات صرف نظر کردند بلکه ثابت و مستقیم در اموال و باقی ماندند
و اطاعت و انقیاد خود نسبت بشریعت الله و مظهر اموال الله ادامه
دادند و هیچکس نتوانست آنان را نه از راه زور و ستم و نه از راه —
ایجاد شبهه و شک از شریعت الهیه منحرف سازد بعد میفرماید
و نضلّ الله الظالمین یعنی خداوند ستمکاران را گمرا میفرماید
مقصود از ستمکاران در این مقام نفوسی هستند که بواسطه تعصب
گورانه و تقلید جاهلانه بنفوس خود ظلم کردند و خویششان ستم روا
داشتند در صد دعوی حقیقت بر نیامدند و حضرت بهاء الله

مومن نشدند و در نتیجه این ستمکاران بنفوس خود در گمراهی و
 ضلالت باقی ماندند و یاد له الهیه ناظر نشدند و بپرا هین متقنه
 حضرت بهاء الله گوش ندادند تا بتوانند حق را باین وسیله از
 باطل تمیز دهند بلکه بتقلید رؤسا و بزرگان دین خود از استماع
 حق و حقیقت امتناع ورزیدند و طریق استکبار و عناد پیش گرفتند و
 بعضی هم از ترس زوال ریاست و مقام خویش چشم از مشاهده آیا
 بینات پوشیدند و عناد و مخالفت با امر الله و مظهر امر الله
 گوشیدند و در باره خود ستم روا داشتند چنانچه در قرآن فرموده
 و ما ظلمناهم ولکن كانوا انفسهم یظلمون یعنی ما بآنها ظلم و ستم
 روانداشتیم بلکه آنان خود شان در باره خویش ستم کردند و
 ظلم نمودند که خود را بواسطه تقلید بزرگان و رؤسا یا ترس از زوال
 منصب و ریاست از ایمان و عرفان الهی محروم ساختند و اما باقی
 حدیث که فرموده اوازی از آسمان میرسد که بنده من راست گفت
 او را بپهشت ببرید و لباس بهشتی بپوشانید و دری از بهشت
 بروی او بگشائید پس از آن بوی خوش بهشت بمشام او میرسد و تما
 چشمش کار میکند مناظر بهشتی را مشاهده مینماید همه اینها
 کنایه از فضل و موهبت الهیه است که در نتیجه ایمان و ایقان ^{مل} شایسته
 حال بندگان مؤمن خواهد شد و اشاره بنعم و الا ^{ست} معنویه است
 که مؤمنین با مر مبارک از آن مرزوق و بهره مند خواهند گردید حال

بشنو تا نکته دیگری برای تو بگویم و این است که "جمله قال وان -
 الکافرتند گرموته قال وتعاد روحه فی جسده" در وسط حدیث
 و جمله "تعاد فیهِ الروح" که در آخر حدیث وارد شده و بنظر می‌رسد که
 جزو حدیث است از جملات زائده است که راویان حدیث از خود
 افزوده اند و جزو حدیث نیست زیرا اگر حضرت رسول مسئله اعاده
 روح را بجهنم بیان فرموده باشد میبایست در ضمن شرح حال
 مومنین هم که در اول حدیث بیان شده اعاده روح مومنین ^{نشان} بید
 را هم بیان فرماید یا آنکه درباره مومنین در حدیث وقتی که
 میفرماید و فرشته می‌آیند و او را می‌نشانند ۰۰۰ الخ ذکر ای زعود
 روح بید نیست با آنکه مومن و کافر چون بموگ طبیعی از دنیا
 بروند در هنگام مخاطبه با فرشته هردو محتاج بعود روح بیدن
 هستند تا بتوانند طرف خطاب و گفتگو واقع شوند همانطور که کافر
 محتاج با اعاده روح بیدنش هست تا بتواند با فرشته ها گفتگو کند ^{چه}
 که از بدن بیرون گاری ساخته نیست همینطور مومنین هم پس از
 مرگ برای گفتگو با فرشتگان محتاج بعود ارواح بابدان خود
 هستند زیرا بدن بیروح قادر بمکالمه نیست و لکن میبینیم که در
 حدیث مزبور حضرت رسول صی در حین شرح حال مومن و گفتگویش
 بانیکر و منکر ابد ابعود روح بیدن اشاره نفرموده است و فقط
 فرموده اند که فرشتگان می‌آیند او را می‌نشانند ۰۰۰۰۰۰ الخ

ولی درباره کافران میبینیم در حدیث مزبور تصریح شده که چون کافران میمیرند و در قبر مدفون میشوند ارواح آنان باید انشان عود میکنند و بعد میفرمایند فرشتگان آنان را می نشانند ۰۰۰ الخ مقصود این است که اگر مسئله عود ارواح بایدان در قبر از قول حضرت رسول ص بود میبایست که این مسئله درباره مومن و کافر هر دو ذکر شود باشد این که میبینیم درباره کافران تنها ذکر شد واضح میشود که گفته حضرت رسول ص نیست بلکه راویان حدیث برای تشریح مطلب از نزد خود این جمله را در وسط و آخر حدیث افزوده اند و این اضافه ناشی از طرز فهم آنان بوده است یعنی از سیاق حدیث این طور فهمیده اند که باید روح بیدار برگردد لهذا برای تشریح مطلب این جمله را افزوده اند و در این خصوص فرمایش این حزم که در کتاب الفضل فی الملل والنحل "فرموده است مؤید گفتار ما است علامه ابن حزم در کتاب مزبور در فصلی که شامل گفتار درباره شفاعت و میزان و خوض است میفرماید در هیچ يك از اخبار صحیحه که درباره سؤال قبر از حضرت رسول (ص) بماء رسیده است ذکر عود و برگشت ارواح بابعدان نشده است و اگر این معنی از احادیث صحیحه نبوده برمیآید

بیقین ما بان معتقد مسودیم و چون صحت صدور این بیان از رسول الله ص بیثبوت نرسیده است لهذا هیچکس حق ندارد که چنین مطلبی را بر رسول الله نسبت دهد و بان معتقد باشد تنها در یک مقام ما مشاهده میکنیم که این جمله خود ارواح بابدان در سؤال قیصر در این حدیث موجود است و فقط منهای بن عمر (مقصود را وی همین حدیث مورد بحث است) انرا در ضمن حدیث روایت کرده و ثبت نموده است با آنکه راویان دیگر این حدیث و هم چنین سایر اخبار صحیحیه مروه از رسول الله ص این مطلب را ذکر نکرده اند و لطیفه را روایت منهای را اعتباری نیست و مورد اعتماد نتواند شد زیرا صاحب رسول الله ص عموماً مؤید گفتار ما هستند و هر چه که ام قاتل بعود ارواح بعد از مرگ نشده اند و همه آنچه را که ما معتقدیم معتقد بوده اند و احادیث صحیحیه را که ما مستند خود ساختهایم آنان نیز بصحت آن شهادت داده اند " پس از این گفتار حدیثی را بان ذکر اسناد از صفیه بنت شیبه نقل کرده است و فرموده است " دخل ابن عمر المسجد فابصر ابن الزبیر مطروحا قبل ان یصلب فقیل له هذه اسماء بنت ابی بکر الصدیق فمال الیهما فعزها و قال ان هذه الجثث لیست به بشی وان الارواح عند الله فقالت اسماء و ما یمنعنی وقد اهدی رائی یخی بن زکریا الی بخی من یخایا بخی اسرائیل

یعنی پسر هر مسجد وارد شد و دید بدن پسر زبور پیش از
صلب بروی زمین افکنده شده است جمعی پسر هر گفتند اینک
اسماء دختر ابوبکر صدیق در این جاست پسر هر نزد اسماء
رفت و او را در آن مصیبت سرسلا متی داد و تعزیت گفت و فرمود ابدان
را اهمیت و قیمتی نیست و بالاخره فانی میشود همانا قیمت و اهمیت
مخصوص ارواح است که بمحضر الهی مشرف میگردد و اسماء
دختر ابوبکر پسر هر گفت مرا از مشاهده این منظره با کسی
نیست زیرا در این دم من که بدن پسر زبور را بروی خاک مشاهده
میکم بیاد مصیبت وارده بریحی بن زکریا میافتم همانطور
که در آن ایام مرد زشت کار و فاسق از زشتکاران و فاسقان بنی اسرائیل
امر کرد یحیی بن زکریا را کشتند و سراورا نزد وی بردند امروز مردم
زشتکار بسوزید و بقتل رسانیده و مرا بمصیبت او ماتم زده و سوگوار
ساختند الخ ابن حزم نه نباله حدیث را گرفته و بحثی
مفصل در این خصوص بیان کرده که من در این جا بهمین قدر اکتفا
میکم باری آنچه گفتیم ثابت و مدلل شد که مسئله عود ارواح در
ستوال قبر با بدان که در حدیث مزبور مذکور شده و جزو حدیث
و جزو گفتار حضرت رسول ص نیست و از اضافات راویان حدیث است
و این مطلب را از این جهت گفتیم که مشاهده جمله مزبوره در حدیث
مورد بحث تو را بشک و شبهه نیندازد و بدانی که پیغمبر ص آنرا

فرموده و راویان حدیث آنرا از خود افزوده اند حال برگردیم
 به بحث درباره بقیه حدیث مزبور فرموده "دو فرشته میایند و کافر
 را میزنند یعنی او را از خواب غفلت میخوانند پسیدار کنند و
 بحقیقت آشنا سازند پس با او میگویند پسوردگار تو کیست کافر که
 بخدا عقیده ندارد و مظهر او معترف نیست از روی استهزا" —
 خنده نمی میکنند و میگویند هاه هاه هاه نمیدانم و بر همین قیاس
 و قتی که درباره بن و بیخمبر و غیره از او سؤال میکنند در جواب بسا
 خنده مسخره آمیز بآنها جواب میدهد نمیدانم
 نمیدانم سپس فرموده آوازی از آسمان بگوش میرسد که فرشی از
 جهنم برای او مهیا کنی و دوی از دوزخ برویش بگشایند
 و چون در جحیم بروی کافر گشاده شود از لهیب سوزان و معوم دوزخ
 زحمت فراوان و عذاب الیم با او میرسد و قبرش بسیار تنگ میشود
 و چنان او را می فشارد که دنده هایش از هم می گسلد همه
 این بیانات اشاره بان است که در نتیجه استهزا و تمسخریدن
 مظهر امر الله و آیات و بنیات خشم خداوند بکافران تعلق
 میگیرد و غضب الهی بر آنان ^{متولی} میشود و گرفتار عدل خداوندی میگرددند.
 این است مقصود اصلی و معنی واقعی سؤال قبر و نکیر و منکر و هذا
 قبر که انسان در نتیجه افاض از مظهر امر الله و آیات الله
 بدان گرفتار میشود يك نکته دیگر از حدیث مزبور باقی ماند که

در اطراف آن باید بحث کرد و آن اینست که در آخر حدیث مزبور
بروایت جریر این جمله مذکور بود ثم یقیض له اعمی ابکم معه
مرزبة ۰۰۰ بینیم مقصود از کور و گنگ که با کافر قرین و همدم میشود
و عصای آهن را بر سر او فرود میآورد چیست ؟ کوری و گنگی از
صفات مخصوصه کافران است چنانچه خداوند در قرآن مجید
در باره کفار فرموده صم بکم عی فهم لایعقلون یعنی کفار مردمی
کور و گنگ و کورند که چیزی نمیفهمند و معنی حدیث این است که چو
کافر نصیحت فرشتگان را نمیشنود و در جرگه اهل ایمان در نیاید
و با مؤمنین همراز و همدم نمیشود ناچار با کافری مثل خود که کور
و کریمعنی مغرض و منکر است معاشر و مجالس میشود و آن رفیق کر
و کور که در امراض و انکار مانند خود اوست او را از معاشرت با
اهل ایمان تحذیر میکند و ببقای در کفر و استقامت در انکار تشویق
مینماید یعنی بر مراتب کفر و شدت ضلال او میافزاید و مانند
آن است که گریز آهنی بسراومیزند و او را در دوزخ انکار و کفر
پیش از پیش سرنگون میسازد چنانچه از شدت امراض و کفر نابود
میشود و با خاک یکسان میگردد و اما اینکه فرموده صدای آن ضریب
را همه چیز که در مشرق و مغربست غیر از انس و جن میشوند —
مقصود آنست که این ضریب ضریب معنوی است و بدیهی است
که ضریب حقیقی و معنوی را صدای ظاهری نیست تا کسی از

ثقلین بتواند آن را بشنود و سایر موجودات هم که غیر از ثقلین هستند بدیهی است که دارای گوش نیستند تا بتوانند بشنوند و این نحو بیان در حقیقت تا کیدی است بر آنیکه ضرورت مذکور در حدیث بمعنی ظاهری نیست بلکه معنی باطن و حقیقی آن - بشرحیکه ذکر شده مقصود است در آغاز حدیث مزبور روایت جریس را این جمله مذکور بود که صدای کفش مردم را که میروند میشوند خود این جمله دلیلست که میت مزبور باید در این عالم باشد و نمود باشد یعنی میت ظاهری نباشد تا بتواند صدای کفش روفت و آمد مردم را که در اطراف او هستند بشنود و اگر میت ظاهری مقصود باشد بدیهیست که چیزی را نمیتواند بشنود حال ببینیم مقصود از اشخاصیکه میفرماید از او دور میشوند و او صدای کفش های آنان را میشنود کیست ؟

مقصود از این اشخاص رفقا و دوستان شخص هستند که فرشتگان یعنی مؤمنین با مرالهی با او بیعت و گفتار مشغولند زیرا دعوت نفوس در حالی انجام میگیرد که مخاطب و متکلم با هم بدون وجود شخص دیگری باشند و مجلس از افتخار با اصطلاح خالی باشد تا متکلم هر چه باید بپرسد بپرسد و مخاطب هر چه باید جواب بدهد بدهد زیرا چنانچه گفتیم این بحث و سنوال بین فرشتگان و اشخاص در دوره دعوت سسری انجام میگیرد و در مجلس خالی

از رقبا و اغیار بین آن دو دلدادہ سخن از صفات یار و گفتگو از -

اوصاف و مدار بعیان میآید .

این بود آنچه لازم بود در اطراف این حدیث برای تشریح
 بد هم ایٹک یک حدیث دیگر ہم برای تمیخواتم و شرح میدهم
 "روی ابو داود بسندہ عن انس بن مالک قال ان النبی اللہ صلی
 اللہ علیہ وسلم (دخل نخلا لبني النجار فسمع صوتا ففرع فقال
 من اصحاب هذه القبور قالوا يا رسول الله ناس ماتوا في الجاهلية
 فقال تعوذوا بالله من عذاب النار من فئنة الدجال قالوا وما
 ذلك يا رسول الله قال ان المؤمن اذا وضع في قبره اتاه ملك فيقول
 له ما كنت تعبدا فان الله هداه قال كنت اعبد الله فيقال له ما
 كنت تقول في هذا الرجل فيقول هو عبد الله ورسوله فما يسأل -
 من شئ غير ما فينطلق به الى بيت كان في النار فيقال له هذا
 بيتك كان لك في النار ولكن الله عصمك ورحمك فابذلک به بیتا فی
 الجنة فيقول دعوني حتى اذهب فابشرا هلی فيقال له اسكن وان
 الكافران اوضع في قبره ما تملك فيتمتع به فيقول له فما كنت تعبدا
 فيقول لا ادری فيقال له لا دریت ولا تلبت فيقال له فما كنت تقول
 في هذا الرجل فيقول كنت اقول ما يقول الناس فيضربه بمطراق
 من حديد بين ان يه فيصيح صيحة يسمعها الخلق غير الثقلين "

۴۷۵۱ رقم الحدیث فی سنن ابن داود المطبوع بمصر .

یعنی ابوداود در کتاب خود که شامل احادیث صحیحہ و مسنی بسنن است پسند خود از انس بن مالک روایت کرده کہ حضرت رسول روزی وارد نخلستان بنی النجار شدند و — ناگهان آوازی را شنیدند کہ انار بیم و هراس در چهره مبارک ظاهر شد و فرمودند در این جا چه اشخاص دفن شده اند و این قبرها از کیست ؟

عوض کردند یا رسول اللہ این قبور متعلق باشخاص است کہ دورہ جاہلیت از این دنیا رفته اند پیغمبر فرمودند از ہذا ب دوزخ رفتہ و جال بخداوند پناہ ببرید عرض کردند یا رسول اللہ این مطلب از چه قرار است ؟ حضرت رسول فرمودند وقتی کہ شخص موءمنی را در قبرش میگذارند فرشتہ نزد او میاید از او میپرسد چه چیز را در دنیا میپرستیدی ؟ اگر در سبیل ہدایت سالک شدہ باشد در جواب فرشتہ میگوید خداوند را پرستش میکردم پس از او میپرسند این شخص کہ ظاہر شد کہ مقامی دارد ؟ موءمن جواب میدہد کہ این بندہ خدا و رسول خداست فرشتہ دیگر از او سؤالی نمیکند و او را میبرد بجایگاہیکہ در دوزخ برای او مقرر شدہ بود و میگوید این جایگاہ و منزل کہ میبینی برای تو مقرر شدہ و لکن خداوند در بارہ تو مرحمت و عنایت فرمودہ و تو را از عذاب دوزخ محفوظ داشت و بجای این خانہ کہ در دوزخ

موبینلی برای توخانه در بهشت مقرر فرمود شخص مو^۱ من چون چنین
 میگوید بگذار بر من واقوام و خویشان خود را از این پیش آمد باخبر
 سازم فرشته میگوید آرام بگیر و در مقر خود ساکن شو و چون شخص
 کافری از دنیا برود و او را در قبرش بگذارند فرشته میآید و با خشونت
 و زجر از کافر میپرسد در دنیا چه چیز را میپرسیدی؟ کافر
 در جواب میگوید نمیدانم فرشته پس با خشونت میگوید همواره نادان
 و همیشه ناخوان باشی بگو بینم این شخص که در بین مردم -
 قیام کرده چه مقامی دارد؟ کافر میگوید من درباره او همان مطالبی
 را که دیگران میگویند تصدیق نمیکنم در این هنگام فرشته گرز
 آهنی بر سرش میزند و کافر چنان فریادی میکشد که بجز
 تقلین سایر مخلوقات آن فریاد را میشوند "این حدیث در
 سنن ابی داود که در مهر بطبع رسیده ذیل شماره ۴۲۵ ثبت
 شده است . این جمله ترجمه حدیث شریف بود اینک بشرح
 یکایک از جملات آن پیرو داریم از آغاز حدیث تا آنجا که اصحاب
 عرض کردند یا رسول الله این مطلب که فرمودی از چه قرار است واضح
 و آشکار است و احتیاجی بشرح و تفصیل ندارد زیرا مطلبی که
 دلالت بر عذاب قبر داشته باشد در آن نیست و در حکم مقدمه
 حدیث است همانرا گفت در ضمن این مقدمه که فرمودی جمله موجود
 است که بشظر من محتاج بشرح است و آن اینست که میگوید

رسول الله ص آوازی شنید و چنان برمیآید کسه —
 حضرت این آواز را از قبور استماع فرمودند ؟ زیست گفت این
 آوازی که در حدیث ذکر شده در حقیقت صوت و آواز نبود و از
 آن قبور هم بگوش نرسید و همانا چون حضرت رسول ص چشمش
 بآن قبرها افتاد بیاد صاحبان قبور افتادند و آنان را معذب
 یافتند و برای تعبیر این عذاب که کفار را بداند گرفتار دیدند جمله
 شنیدن آواز یکار رفته است و مقصود اصلی آن بوده که ارواح آن
 کفار معذب بوده اند و چون عذاب مزبور عذاب روحانی بود لهذا
 غیر از آن حضرت سایرین را بران اطلاعی حاصل نشد و تنها
 حضرت رسول آنرا ادراک فرمودند و اگر عذاب جسمانی بود
 همه اصحاب که خدمت رسول الله بودند متوجه آن میشدند و —
 عذاب جسمانی کفار را چه می دیدند مؤید این گفتار مطلبی
 است که علامه عسقلانی در شرحی که بر صحیح بخاری نگاشته
 در باب پناه بردن بخدا از عذاب قبور در ذیل جمله فسمع صوتا . .
 . ذکر فرمود و از طبرانی و قون حدیثی نقل کرده است که عین
 مبارکش ایست " خرجت مع النبی ص حین قربت الشمس و معی
 کوز من ماء فأنطلق لحاجته حتی جاء فوضأته فقال ألم تسمع
 ما اسمع قلت لله ورسوله اعلم قال اسمع صوات الیهودی بعد بون فی
 قبورهم یعنی هون میگوید در خدمت حضرت رسول

هنگام غروب آفتاب بیرون رفتیم من يك كوزه آب همراه داشتم
 حضرت رسول ص برای حاجت بگوشه رفتند و چون مراجعت -
 فرمودند من آب كوزه را برای تطهیر تقدیم داشتم حضرت رسول
 فرمودند آیا آنچه را من می‌شنوم تو هم می‌شنوی ؟ عرض کردم -
 خداوند و رسول خداوند انا تر هستند فرمودند آواز یهودیانی
 که در قبرهای خود گرفتارند ایند بسمع من میرسد * در این حدیث
 نکته مندرجست که دلالت بر گرفتار من ندارد یعنی تأئید گفتار
 مرا میکند که از علم و ادراک معنوی با استماع آواز تعبیر شده
 است و آن نکته ایست که وقتی حضرت رسول ص بعون فرمود
 آیا آوازی را که من می‌شنوم تو هم می‌شنوی ؟ عون در جواب عرض کرد
 خداوند و رسول خداوند انا تر هستند و از این جواب بخوبی واضح
 میشود که عون فهمید مقصود پیغمبر از جمله شنیدن آواز علم
 و ادراک حقیقت معنویه بوده آواز ظاهری و لهذا در جواب
 عرض کرد خداوند و رسول انا ترند و گفت خدا و رسول شنواتر
 هستند حال برگردیم بشرح جملات حدیث شریف که مورد -
 بحث بود مقصود از مؤ من و کافر که در حدیث ذکر شده است حالتی
 است که با شخص مورد خطاب رسول الله دست میدهد یعنی آنکس
 که مورد خطاب رسول واقع شد و متصدیق ادعای آن حضرت
 موفق گردید و اقرار و اعتراف بحقایق رسول الله نمود مؤ من شد

یعنی حالت ایمان را دارا گردید و هر کس که ندای آن حضرت را قبول نکرد و اقرار بحقایق رسول الله ننمود کافر شد یعنی دارای صفت و حالت کفر شد و اما مقصود از جمله چون او را در قیبرش گذارند کنایه از تبلیغ کلمه قالله و ابلاغ امر الله است و شرحش اینست که اگر کسی مثلاً ضروء من بخضر باب اعظم باشد ولی ندای حضرت بهاء الله دعوت آن بزرگوار را که موعود حضرت باب اعظم است نشنید باشد بواسطه ایمان بخضر باب البته دارای روح و حیات ایمانی میباشد ولی بعضی اینکه ندای ظهور و آواز دعوت حضرت بهاء الله که موعود باب اعظم است بگوش او رسید حیات روح ایمانی از او سلب میشود و در جرگه اموات داخل نمیکردند و در قیبر کفر و گمراهی مدفون میشود و بعضی اینکه پس از استماع ندای بهاء الله بل حضرت ایمان بیاورد و اقرار و اعتراف بحقایق آن حضرت که موعود حضرت باب اعظم است بنماید از قیبر کفر و ضلالت که بواسطه عدم ایمان بخضر بهاء الله در آن داخل شده بود بیرون میآید و دارای حیات ایمان و روح عرفان میشود و اما مقصود از کس که ضروء من یا کافر را در قیبرش میگذارد کسی است که کلمه الله را باو ابلاغ میکند و بدین هیئت که مطابق این شرح مقصود از قیبر در این مقام غیر از قبری است که در ضمن حدیث سابق بدان اشاره شد قبری که سابق گفته شد عبارت از ابدان —

اشخاصی بود که بواسطه مرگ از آن قبور یعنی از ابدان خسود
 قطع علاقه میگردند و بیرون میآیند زیرا آن قبور یعنی ابدان مؤمنین
 که مورد ستوال لکیر و منکر قرار می گرفتند از آن جهت مورد ستوال واقع
 میشد که شخص مؤمن یا کافر میزان تمسک با یمان یا کفر و ضلالتش
 بدست بیاید بشرحیکه از قبل گفته شد و در این حدیث مقصود
 از در قبر گذاشتن ابلاغ کلمه الله و تبلیغ ظهور مظهر امر الله است
 (و این نکته بی نهایت لطیف و دقیق است) حال پیرد ازیم به
 شرح این جمله حدیث که فرموده است اگر خدا او را هدایت کرده
 باشد در جواب فرشته میگوید من خدا را میپرستم یعنی شخصی
 وقتیکه بواسطه مبلغ کلمه الله ظهور موعود را می شنود اگر
 موفق به هدایت شود و ادعای حضرت موعود را تصدیق نماید
 و دعوتش را اجابت کند در جواب فرشته میگوید من خدا را میپرستم
 سپس از او ستوال میشود در باره این شخصیکه داعی الله هست
 چه میگوید یعنی در باره این ستوال الهی که در این دورندای —
 دعوتش بلند شده — یعنی در باره حضرت بهاء الله چه عقیده
 داشتی در جواب میگوید من حضرت بهاء الله را بدیده خدا و
 رسول و فرستاده خداوند میدانم و چون این جواب را میدهند
 فرشته او را بمنزل گاهی که در دوزخ برای او مقرر بود میبرد و میگوید
 این منزل گاه تو بودی و لکن خداوند بتو مرحمت فرموده الخ

یعنی مبلغ کلمه الله با آن شخص مخاطب خود دنبال گفتار و بحث
 را میسر میگیرد و با وی میفهماند که اگر در کفر و ضلالت خود پایداری
 میکرد و حقانیت حضرت بهاء الله مقروص و معترف نمیشد جایگاهش
 در آن دوزخ تاریک بود اما چون پس از استماع ندای الهی
 بحضرت بهاء الله مؤمن شد و بصدق ادعای آنحضرت
 اعتراف و اقرار کرد و ایمان آورد لهذا از آن جایگاه دوزخی نجات
 یافت و خداوند در بهشت منزلگاهش با او مطابقت نمود شخص مخاطب
 چون باین نکته پی میبرد که از کفر و ضلالت نجات یافته و سر منزل
 اطمینان و هدایت رسیده با شور و شوقی زاید الوصف بمبلغ
 خود میگوید بگذار بر من و قوم و خویشان و بستگان خود را بشارت
 بدهم " در این حدیث شریف همین جمله اخیره دلالت دارد
 که این شخص مؤمن در همین دنیا است که این حرف را میزند و هنوز
 نمرده است زیرا اگر بهرک طبعی مرده باشد چه طور ممکن است
 برود و اقوام و بستگان خود را بشارت بدهد زیرا مرده با قوام و بستگان
 خود که در این دنیا هستند در ستی ندارد تا با آنها تماس برپدا
 کند و بشارت بانان بدهد بلکه مقصود این است که چون شخص
 مخاطب از مبلغ خود مرده ظهور موعود را میبیند و مؤمن بامر مبارک
 میشود از شدت شوق از مبلغ خود اجازه میخواهد که برود و مرده
 ظهور موعود را با قوام و بستگان خود بدهد و آنان را هم بامر مبارک

تبلیغ و دعوت نماید ولی او یعنی مبلغ کلمه الله بشخص مؤمن
 می‌رود می‌گوید صبر کن و در جایگاه خود ساکن باش و در روایتی بجای
 کلمه اسکت^{اکن} وارد شده یعنی ساکت باش و چیزی مگوی یعنی
 مبلغ او ویرا امر سکوت میکند زیرا که هنوز دوره دعوت سری حضرت
 بهاء الله است و امام معنی جمله لا دریت و لا تلحیت که فرشته در
 جواب کافر می‌گوید عبارت از نفرین و لعنتی است که فرشته بکافر
 میکند و مقصود آن است که ای کافر هرگز حق را شناس و تلاوت کتاب
 خود هرگز موفق نگردی تا بر اثر تلاوت بشناسی حق موفق
 شوی و اما از جمله درباره این شخص که نامی الله است چه
 عقیده داشتی ؟ مقصودش آنست که عقیده تو درباره حضرت بهاء الله
 چیست ؟ کافر در جواب این سؤال می‌گوید من آنچه را مردم

* این حدیث را علامه عسقلانی در شرح صحیح بخاری از ابی
 داود روایت کرده عسقلانی در باب ماجاء فی عذاب القبر " و تیکه
 حدیث انس را ذکر میکند که گفته " انظر الی مقعدك من النار . . .
 میفرماید که ای بود او در روایت کرده که پیغمبر فرمود بمو من گفته
 میشود که این منزلگاه در روز جزا تو مقرر شده بود و لکن خداوند
 بر تو رحم فرمود و بفضل و عنایت خود مخصص ساخت و بجای آن
 منزلگاه در بهشت بتو عطا فرمود و من میگوید اجازه بده بروم
 و اقوام و بستگان خود را بشارت بدهم فرشته با او می‌گوید " اسکت " یعنی
 ساکت باش . (مؤلف)

میگفتند تصدیق می‌کردم یعنی حضرت بها^ع الله را مانند سایر مردم که حضرتش را تکذیب می‌کردند من هم تکذیب می‌کردم آنگاه فرشته خداوند گرز آهنگی بسرها فرمیزند و این مطلب کنایه از آن است که فرشته خدا یعنی مو^من بحضرت بها^ع الله چون مخاطب خود را در کفر و عناد پایدار می‌بیند برای آنکه از ایمان او ناامید میشود سعی میکند که بر مراتب ضلال و شدت تکواری او بیفزاید لهذا با او در ایرادات و اشکالات معاشرت میکند بطوریکه کافر خیال میکند مخاطب خود را که از مو^منین بحضرت بها^ع الله است فریب داده و با خود هم عقیده ساخته است لهذا چنانچه در حدیث مذکور شده فریاد می‌زند و این صیحه و فریاد کافرازشک تفرج و سروری است که از معاشات مخاطب خود نسبت بایرادات و اشکالات که باهم مبارک الهی وارد آورده مشاهده میکند و بر مراتب ضلال و کفرش میافزاید چنانچه در آیه مبارکه قرائیه که از قبل ذکر شد باین معنی تصریح شده قوله تعالی و یضل الله الظالمین و یفعل الله ما یشاء یعنی خداوند ستمگاران را اگر اصرامی فرماید و خداوند هر کاری که بخواهد انجام میدهد و اما اینکه گفتیم مبلغ کلمه الله چون مخاطب خود را در ضلال و تکواری ثابت قدم می‌بیند با او از معاشات و مسایره برمیآید باین جهت است که می‌خواهد باین واسطه از بروز فساد و فتنه از ناحیه کافر و معرض مزبور جلوگیری کند زیرا بعد از ابلاغ کلمه الله بمخاطب

معارضه و نا امید شدن از ایمان و هوفان او اگر با او معاشات نکند
 و خود را مانند او جلوه بدهد ممکن است کافر ستمکار دست به
 فتنه و فساد بزند و تولید زحمت و رنج و گرفتاری برای مؤمنین
 بحضرت بهاء الله در آن دوره که زمان دعوت سری آن حضرت
 است بنمائید لهذا برای جلوگیری از فتنه انگیزی آن ستمکار
 کافر متمسک باین رویه و متوسل باین وسیله میشود و کافر دست از
 فتنه و فساد بر میدارد . این بود که حدیث شریفی که برای تسو
 نقل شده و شرح و تطبیق آن را هم تفتیم و از تفحص در مفاد
 در حدیث مزبور مسئله بدست میاید که هر يك دلالت دارد بر
 اینکه سنوال قبر در همین عالم بوقوع میپیوندد و راجع بعالم آخرت
 و جهان پس از مرگ نیست و اینک شرح آن مطالب را بشنو .

(۱) در حدیث شریف ذکر شده بود که مرده در قبر که
 قرار دارد صدای کفش مردمی را که میروند و در میمشوند میشنود
 بدیهیست که تحقق این مسئله وقتی است که مردم روی زمین
 راه بردند تا صدای کفش آنان بشنوسد و نیز باید میست
 در این دنیا روی زمین باشد و بر حسب ظاهر هم زنده باشد
 تا هم بتواند صدای کفشها را بشنود و هم مانعی بین او و صدای
 کفشها واقع نگردد اگر بگوئیم مقصود از میت مرده ظاهری و -
 مقصود از قبر قبر معمولیست بدیهیست که میت ظاهری که

در قبر معمولی قرار دارد نه گوشه‌ای دارد که بشود و نه صدای
 کفش‌های مردم بتواند از خروارها خاک عبور کرده بگوش او رسد
 بر فرض اینکه بگوئیم روحش در قبر بیدار نشد بر میگردد که جانی تواند
 از زیر خروارها خاک و سنگ صدای کفشهای مردم روی زمین را -
 استماع کند ؟

(۲) مسئله اینکه در حدیث مذکور شده که شخص مؤمن
 از فرشته اجازه می‌طلبد تا نزد اقوام و خویشاوندان خود برود و آنان
 را بشارت بدهد این مطلب دلیلست که باید میت در همین دنیا
 موجود و زنده باشد تا در ستقرس با اقوام و خویشان خود که در این
 دنیا هستند داشته باشد و اگر مرده واقعی معمولی باشد هرگز
 او را با اقوام و خویشاوندان که در این عالم هستند در ستقرس نیست
 و لهذا اجتناب از تقاضای معنی ندارد و اگر بگوئیم که مقصود
 اقوام و خویشان او هستند که وفات کرده اند باز هم بشارت
 و مرگه دادن بآنها معنی ندارد زیرا که وارد بهشت شده
 با هر يك از اقوامش که در بهشت نژاد او هستند محشور است و نزد
 آنان است و دیگر رفتن و بشارت دادن معنی ندارد .

(۳) در حدیث شریف ذکر شده بود که فرشته بیست
 میگوید اسکت (ساکت باش) یا " اسکن " (آرام بگیر) یعنی
 این مطلب را پنهان دار و دم مزین بدیده‌یست گمان و مستور داشتن

مطلبی در این عالم ممکن است نه در عالم دیگر زیرا در عالم دیگر کتمان و استتار معنی ندارد از آنچه گفتیم مسلم شد که مسئله پرسش نکیر و منکر و عذاب قبر همه در این عالم تحقق مییابد و مقصود از عذاب قبر مجازاتی است که در نتیجه اعراض از مظهر امر الهی و انکار او میسر شود. حال بیائیم در باب فتنه قبر که مخصوص احادیث است گفتگو کنیم.

در بیان فتنه قبر

مقصود از فتنه قبر آن است که انسان پس از استماع نداى الهی و موفقیت با ایمان و قبول مظهر امر الله بواسطه بعضی از شکوک و شبهات از امر الهی اعراض کند و بعد از ایمان و اقرار مجسمه داد با اعراض و انکار بپرسد از چنانچه در حدیث شریف وارد شده است "المسلم اخو المسلم يتعاونان على الفتن" یعنی مسلمین برادر یکدیگرند و در هنگام بروز شکوک و شبهات یکدیگر را از ضلالت و پیروی از شیطان و انکار دین حق محافظت و نگاهداری مینمایند این اثر در (غریب الحدیث) در ذیل لفظ فتن کلمه فتن را که در این حدیث وارد شده چنین شرح میدهد و میفرماید روی بضم الفاء و فتحها فالضم جمع فتنان یعاون احدهما الآخر علی الذین یضلون الناس من الحق ویفتنونهم و بالفتح هو الشیطان لانهم یفتنون من الدین التهی.

یعنی کلمه فتان بضم فاء وفتح آن در لغت آمده است فتان بضم فاء جمع فتن است باین معنی که مسلمین برادر یکدیگرند و یکدیگر را از شکوک گمراهان و منکرین حق که در صدد فریفتن آنان هستند محافظت مینمایند و فتان یفتح شیطان است که مردم را میفریبند و با کار دین و ادب میگردانند .

" در قرآن مجید سوره الصافات آیه ۱۶۲ میفرماید ما انتم علیہ بفاتنین یعنی شما در صدد آن نیستید که سبب گمراهی و فساد کسی بشوید چنانچه علامه بیضاوی در تفسیر خود کلمه فاتنین وارده در این آیه مبارکه را چنین تفسیر کرده قوله " بفاتنین ای مفسدین الناس بالاغواء حال بشرح مسئله فتنه قبر میبرد ازیم و میگوئیم مؤمنین بحضرت بهاء الله در دوره دعوت سری آن بزرگوار ایمان خود را مکتوم میداشتند مانند آنکه گوشتی عقیده و ایمان آنان در قبور افکارشان مدفون بود و چون ابدان مرکز حافظه است لهذا میتوان گفت اجسام آنان مانند قبوری بود که ایمان و عقایدشان در آن قبور که مرکز حافظه و افکارشان بودند مدفون شده بود آری جسم انسان مرکز حافظه اوست و زبان بوسیله گفتار از افکار مستوره انسان خبر میدهد و در حقیقت (زبان ترجمان قلب و افکار است) و سایر اعضا بدن بوسیله کارهایی که انجام میدهند خبر از افکار انسانی میدهند زیرا افکار انسان محرك اعضا بدن برای

اجرای مکنونات است که از انظار مستور و محکم است و حقیقت
 انسان که عبارت از روح انسانی است صاحب این قبر (جسم)
 است و همین روح است که فریب گمراهان را میخورد و پس از ایمان
 بواسطه ایرادات و شبهات اهل ارتیاب دچار امراض و اندکار
 میگردد و همین نکته عبارت از فتنه قبر است یعنی روح شخص مؤمن
 که تعلق بجسم خود ندارد و در این دنیا زندگاست بواسطه شکوک
 و اعتراضات مخالفین امر الله و فریبندگان زشت نهاده ممکن است
 از راه راست منحرف شود و به اندکار و امراض پیرد از دوا این فتنه
 است که برای حقیقت انسان که روح اوست در قبرش یعنی در هنگام
 تعلق بجسم خود ندارد و هنوز نمرده در این عالم پیش میاید
 و بدام فریب تبه کاران گرفتار میشود * حال پیرد ازیم بیبحث در
 اطراف آیاتی که در قرآن مجید درباره بسیر و آمدن مردم از -
 قبرها نازل شده و ببینیم مقصود از آیات مزبوره چیست ؟
 خداوند در سوره یس آیه ۵۱ میفرماید : قوله تعالى من الاجدا
 الی ربهم یسلون یعنی مردگان از قبرهای خود بسوی پروردگار
 خویش با سرعت روان میشوند کلمه اجداث بمعنی قبور است و
 مقصود اصلی از قبور را پیش از این بیان نمودیم و مکرر گفتیم که قبور
 عبارت از نادانی ها و گمراهی ها و معتقدات موهومه و فاسده
 است که مردم خود را در آن مدفون کرده اند و چون از این قبور

اوهام و ضلال بیرون بیایند یعنی به هدایت بگرایند و بحیات ایمانی زنده شوند و از گمراهی نجات یابند مانند آنستکه از قبور خود بیرون بیایند و بنا بر این معنی آیه مبارکه من الاجداث الی ربهم ینسلون معلوم شد حال بیرون آمدن بمعنی آیه دیگری که در سوره ق آیه ۴۴ نازل شده و برای تشریح آیه مزبوره مقدمه عرض میکنم که بعضی از قبور ظاهری بواسطه طول زمان بقدری کهنه و فرسوده میشود که اثری از آن باقی نمی ماند و در جزء زمین مستهلک میشود بطوریکه کوچک تر اثری از آن پیدا نمی گردد - همچنین بعضی از مردم که گرفتار تقالید و اوهام شده و خود را در قبور ضالان و گمراهی مدفون ساخته اند تا آن اندازه اوهام و تقالیدشان رسوخ یافته که بکلی اثار نورانیت و هدایت محو و زائل میگردد و اثری از آن بهیچوجه دیده نمیشود و - بعبارت دیگر قبور اوهام و تقالید فاسده آنان بکلی مضمور و کهنه شده است و این نفوس هم چون از اوهام و تقالید متراکمه راسخه نجات پیدا کنند و مهدایت برسند و مظهر امرالفرابشناسند حیات ایمانی می یابند و چون قبورشان در زمین مستهلک شده پس از یافتن حیات میتوان گفت که از زمین بیرون می آیند بجای آنکه گفته شود از قبر بیرون می آیند * نظر بهمین مسئله خدای تعالی در آیه ۴۴ سوره ق میفرماید " یوم تشق الارض عنهم سراها "

یعنی روزی که مردگان از زمین که میشکافد خارج میشوند در نهایت سرعت ۰۰۰۰ از قبل برای تو بیان کردم که علامه این رشد فرمود که پس از مرگ انسان دیگر بدن او مودل نمیکند و زنده نمیشود زیرا عود بدن و حیاتان بصورت اولیه پس از مرگ طبیعتی از محالات است دلیل این نکته واضحست زیرا خاک زمین آمیخته با ذرات اجسام بالیه ؟ اجساد از هم پاشیده است و بدیهی است که اشجار و نباتات از همین خاک آمیخته با ذرات اجسام از هم پاشیده تغذیه مینمایند و نمو میکنند و میوه و برگ آنها خوراک انسان و جانوران و حیوانات میشود و جز ابدان آنان میگردد و سپس از بین میرود و مانند سابق باز خاک بر میگردد و بر همین قیاس این داستان ادامه دارد بنا بر این در روز محشر و قیامت که مردم میگویند و منتظر آن هستند البته بعقیده آنان باید ابدان موجوده در دنیا که از هم پاشیده و خاک شده و مرتبه زنده شود بنا بر این يك قسمت از بدن شخص فی المثل جزء بدن شخصی دیگر خواهد بود و يك قسمت دیگر بدنش جزء بدن شخص دیگر و هم چنین قسمتهائی از ابدان دیگران جزء بدن او خواهد بود حال اگر بگوئیم که این قسمتهای مختلفه در هر يك از ابدان مذکوره بطور مستقل و طایفه عود میکند قول محال و گفتاری فارغ و بی معنی است زیرا بدیهی است که يك جزء معین مخصوص در آن واحد نمیتواند

در چندین جا وجود داشته باشد و یک قسمت معین و مشخص
 در آن واحد نمیتواند جزو اعضای اشخاص مختلف و متفاوت
 قرار گیرد و اگر بگوئید که آن جزء معین مشخص فقط در بدن
 یک نفر ^{فرد} میگذرد لازم میآید که بدان اشخاص دیگر که آن جزء در
 ابدان آنان نیز بوده است ناقص باشد مثلا جزئی که در قسمت
 دست این شخص و سر شخص دیگریای سومی بوده است اگر
 بگوئید در محضر فقط جزء دست شخص اول باشد لازم میآید
 شخص دوم و سوم سروا نداشته باشند و اگر بگوئید خداوند
 بجای اجزاء ناقصه مواد دیگری که غیر از مواد اصلیه است قرار
 میدهد و نقی آنها تکمیل میکند لازم میآید که در اشخاص مزبور
 اجسام اصلیه آنان عود نکرده باشند و اجسام کامل و تمامی که
 در دنیا داشتند در محضر عین اثر نداشته باشند نظر باین
 مطالب که ذکر شد واضحست که عود عین اجسام بالیه محال
 و مستلح است و اگر بگوئید اجسام دیگر غیر از اجسام دنیا برای مردم
 در محضر مقرر میشوند لازم میآید که عین اجسام که در دنیا اعمال
 خوب و بد را انجام داده عود نکرده باشند و این برخلاف
 معتقدات عموم است زیرا میگویند بدنی که اعمال زشت کرده معذ
 میشود و جسمی که اعمال خوب کرده پنجم واصل میگردد و از این
 گذشته انسان مادی که در این جهان است و زندگی ادامه

میدهد جسمش در تغییر و تبدیلسر اجسد دوران جوانی
 انسان غیر از جسد دوران پیری اوست و هم چنین در سایر مراحل
 زندگی بدن انسان با سابق و لاحق فرق دارد و تغییر میکند
 حال اگر چنانچه میگوئید جسمی که هل زشت و بانیك کرده بعینه
 بدو رخ یا نعیم میرسد لازم میاید که در دوره عمر بدن انسانی
 بواسطه بدل مایتحلل که از خارج باو میرسد تغییر و نمو نکند بلکه
 باید عین ذرات اولیه که جسم انسان را تشکیل میدهد از ابتدا تا
 آخر حیاتش محفوظ و در بدن باقی باشد و تکرر و انحلال
 پیوسته عارض بر نفس آن ذرات بعینها بشود تا آنکه در روز محشر
 همان ذرات مخصوصه در مرتبه عود کرده و بدن مخصوصی را تشکیل
 بدهد و معذب و یا فائز بدیهای گرد و بدیهی است که تحقق
 این مسئله محالست زیرا تحلیل و تبدیل اجزاء بدن انسان
 امری مسلم و محسوس است از آنچه گفتیم ثابت شد که عود عین
 اجسام بالیه محال و منتفی است و هیچ جسمی پس از انحلال ممکن
 نیست که مانند صورت اولیه بعینها بدون تغییر و تبدیلی عود کند
 و دارای حیات شود علاوه بر زبیدی در شرح کتاب احیاء العلم
 غزالی از شارح مقاصد بیانی نقل کرده است که فرموده "قد
 بالغ الامام الغزالی فی تحقیق المعاد الروحانی و بین انواع
 الثواب والعقاب بالنسبة الى الارواح حتی سبق الى کثیر من الالهام

ووقع فی السئله الموام انه یفکر حشر الاجساد افترا علیه
 کیف وقد صرح به فی مواضع من الاحیاء وذهب الی ان النکاره
 کفر • انتہی

یعنی امام غزالی مسئلہ معاد روحانی را مشروح و مفصل بیان
 فرموده و راجع بثواب و عقاب ارواح حق مطلب را ادا کرده است
 و بقدری در این مسئلہ مبالغہ نموده است کہ بعضی از موهوم
 پرستان چنین پیدا شده اند و در زبان مردم عوام چنین شهرت
 یافته کہ علامہ غزالی معتقد بمعاد جسمانی نیست باینکہ
 این نسبت از ناحیہ اهل اوہام و مردم عوام نسبت بامام غزالی
 افترا محض است چگونہ میتوان امام غزالی را منکر معاد جسمانی
 دانست بآنکہ در مواضع متعددہ از کتاب احیاء العلوم بحدہ
 مسئلہ معاد جسمانی اقرار کرده و تصریح فرمودہ کہ هرکس منکر
 معاد جسمانی شود کافر است • انتہی

”مردم اوہام پرست از آنجہت چنین نسبتی بامام غزالی
 داده اند کہ خیال کرده اند عقیدہ داشتن بمعاد روحانی بسا
 مسئلہ حشر اجساد یعنی مشحور شدن مردم بابد نہای خود
 مخالف و متباین است بآنکہ بین این دو عقیدہ بہیچوجہ
 منافاتی موجود نیست زیرا معاد روحانی در عالم آخرت و جہان
 دیگر صورت میگیرد و معاد جسمانی بشرحیکہ گفتیم در همین عالم

تحقق پیدا میکند یعنی حشر اجساد در موقعی بوقوع
میپیوندد که مظهری از مظاهر مقدسه الهیه در عالم ظاهر
شود و بتشریع شریعت جدیده پیام نماید و حشر اجساد
بهیچوجه راجع بعالم آخرت و جهان دیگر که پس از مرگ به
انسان اشکار میشود نیست از این جهت حضرت رسول ص
فرمودند "انا الحاشر" یعنی من محشور کننده مردم -
هستم حضرت رسول ص از آن جهت خود را حاشر نامید که
مردم در ظل لواء مقدس آن حضرت محشور شدند و در
حضرتش مبعوث گشته حیات جدید یافتند پس از این در
مسئله حشر انشاء الله بتفصیل سخن خواهم گفت باری در
این مطلب هیچ شکی نیست که علامه ابن رشد از جمله
دانشمندان است که نظیرشان کمتر پیدا میشود این رشد
که از جمله این علماء متبحر قلیل الوجود است مانند سایر
امثال و اقوان خود معتقد است که مردم عوام در باره قیامت
و معنی آن دچار اوهام و عقاید باطله مجازیه شده اند و حقیقت
معنی قیامت را درک نکرده اند چنانچه در کتاب خود مسمی به
المضنون به علی غیر اهله در ضمن گفتار در باره فرمایش پیغمبر
ص که فرمود من مات فقد قامت قیامته چنین میفرماید والقیامة
الکبری میعاد عند الله تعالی لایجلیها لوقتها الا هو و علمها

عند الله والاوقات والا زمنة وان كان فيها تشابه فلكل واحد منها
خواص ببعض انواع الوجود يعتبر ذلك في اوقات الحوادث و
النسل وغيرها انتهى

يعنى قيامت كبرى ورستاخيز بزرگ وعده خداوند است كه هر
وقت مصلحت بداند بوفده خود وفا ميكند ورستاخيز اعظم را -
برسانميفرمايد وجز خداوند از آن وقت هيچكس خبري ندارد
وعلم بآن مخصوص خداوند است اوقات وازمه هرچند همه باهم
شبهات دارند و فرزند بين اين جزو از زمان مثلا با آن قسمت
نيست و همه بهم شباهت دارند و لكن براي هر جزو قسمت معينى
از زمان خواص معينه مقدار و مقرر شده كه مخصوص خود آن -
قسمت است و آن خواص معينه را در قسمتهاى ديكر زمان نتوان
يافت و آن خواص معينه را در بعضى از انواع وجودات ثمرات
مخصوصه است كه در هنگام زراعت و تخم افشائى و در هنگام توليد
نسل و جزايشها اثرات خواص مزبوره را نهايت اهميت و اعتبار
موجود است انتهى .

هماره گفت . نسبت باین دلائل كه برای اثبات معاد
روحانى تاكثون اقامه فرمودى بهيچ وجه نمیتوان تردیدى
داشت و شك و ريبى اظهار نمود همه صحيح و درست
است و لكن نمیدانم چرا علماء و پیشوایان تاكثون درباره این

معاد روحانی که فرمودی اشاره نکرده و گفتگوی از آن بمیان
نیارده اند .

زید گفت . علت آنستکه معتقدین بمعاد روحانی و
سایر محققین و علمای امت اسلامیه را برای مسئله همه اتفاق
رائی و وحدت عقیده حاصل شده است که در شریعت -
الهیة رموز و اسراری موجود است که اگر در همه جا و نزد همه
کس آشکارا گفته نشود گناهی عظیم محسوبست و برای آن رموز
و اسرار زمانی معین و اشخاص معین و مستعد را باید در نظر
گرفت و بدون رعایت زمان و استعداد نفوس افشاء و آشکارا ساختن
آن رموز و اسرار را حرام دانسته اند .
در بیان اینکه کشف اسرار شریعت الله حرام است .

ما را گفت آیا حقیقه در شریعت اسرار و رموزی موجود

است ؟

زید گفت . آری و نظر بوجود اسرار و رموز در شریعت الله
است که علامه ابن رشد در کتاب خود مسمی به فصل المقال فرموده
است که در هر عصر زمانی دسته از علماء و دانشمندان بوده اند
که عقیده داشته اند در شریعت الهیه مسائل و مطالبی موجود
است که نباید همه مردم بآن اطلاع یابند و از حقیقت آن آگاه شوند

و این مطالب و مسائل مرموز و غیر از احکام فرعیه و فرائض عملیه است که باید هم مردم از آن مطلع باشند و آگاهی از آن بر همه افراد پیروان شریعت علی السویه لازم است و بر این مطلب اجماع علماء شاهدی متین است و هیچیک از علماء نفرموده اند که مسائل عملیه را باید از مردم مستور داشت بلکه همه بر این مطلب اجماع دارند که اطلاع عموم مردم در مسائل عملیه لازم است و لکن در باره لزوم اطلاع عموم مردم بر مطالب و مسائل علمیه شریعت الله به هیچ وجه اجماع علماء وجود ندارد ملا حظہ بفرما که علامه ابن رشد بصراحت میفرماید که در جمیع اھوار عدہ از علماء بوده اند که عقیده داشتند در شریعت الهیه مطالب و مسائل مرموزہ ایست که نباید عموم افراد و پیروان شریعت از آن اطلاع بیابند و کشف آن مسائل برای عموم مردم جایز نیست حتی در همین کتاب فصل المقال در موضع دیگر میفرماید که بسیاری از علماءی از منہ قبل بعلاوہ جمعی دیگر از دیگر علماء در این مسئلہ ہمدستانند کہ در شریعت الله تاویلات و بسا باطنیہ موجود است و کشف آن برای عموم مردم جایز نیست و فقط مردم صاحب نظر و ارباب تاویل را شایستہ است کہ از آن مسائل خبر داشته باشند اینک عین عبارت علامہ ابن رشد را برای توضیح میخوانم قوله " ونحن نعلم قطعا انه لا يخلو عصر من الاھوار

من علماء یرون ان فی الشرع اشیا لا ینبغی ان یعلم
بحقیقتها جمیع الناس وذلک بخلاف ما فرض من العمليات فما ن
الناس کلهم یرون افشائها لجمیع الناس علی السواء ویکشفی
حصول الاجماع فیها بان ینتشر المسئله فلا ینقل الینافیها
خلاف فان هذا کاف فی حصول الاجماع فی العمليات بخلاف
الامر فی العلمیات . انتهى

ونیز فرمود " روی عن کثیر من السلف الاول فضلا عن غیرهم
ان هناك تاء ویلات لایجوز الافصاح بها الا لمن هو من اهل
التاء ویرسل . انتهى .

عمار گفت مقصود ابن رشد از کلمه عملیات و کلمه

علمیات چیست ؟

زید گفت . در دین الهی دو قسم امور موجود است

اول . امور خبریه اعتقادیه و دوم امور طلبیه عملیه .

امور خبریه اعتقادیه . مانند علم بوجود خداوند و فرشتگان
و انبیاء و رسل و روز بازپسین است که از آن باصول دین تعبیر
میکند و علمای فن کلام با دلایل عقلیه در اثبات امور مزبوره
در کتب کلامیه سعی و کوشش فراوان کرده اند این امور خبریه
علمیه را بنام عقائد و مسائل علمیه و علم مکاشفه و مسائل خبریه
نیز مینامند .

قسم دوم از امور متعلق بدین که بامور عملیه طلبیه نامیده شده عبارت از اعمالی است که بوسیله عقیده قلبی وارگان وجواری - ظاهری انجام میگردد مانند واجبات و مستحبات و مکروهات و مباحات و محرمات که جمیع این امور را عملیه طلبیه میگویند بنا بر این مسئله امروز نمی از نقطه نظر آنکه مورد علم و اعتقاد مردم قرار میگیرد جزء قسم اول محسوبست باین معنی که انسان عالم است و عقیده دارد که در شریعت الله او امر و نهی موجود است و اما از آن جهت که انسان از طرف شارع عالم مورد شده است که مطابق مفاد او امر و نهی رفتار کند و آنرا عملی سازد و انجام بدهد و او امر و نهی جزو قسم دوم از اقسام امور بدین محسوب - میشوند زیرا که به عنوان شریعت بوسیله ارگان وجواری آنرا انجام میدهد و اما امام خمینی در کتاب احیاء العلم (که در حاشیه ص ۱۵ از جزء دوم شرح زیدی بر احیاء العلم بطبع رسیده است) فرموده قوله ره " ۰۰۰۰۰۰ اعلم ان انقسام هذه العلوم (یعنی العلوم الاعتقادیة الى خفیه و جلیه لاینکرها و بصیرة و اما یفکر القاصرون الذین تلفقوا فی اوایل الصبابة شیئا و جمدها علیه فلم یکن لهم ترقی الی شاء و الملاء و مقاسات العلماء و الاولیاء و ذلک ظاهر من ادلة الشرع قال صلی الله علیه و سلم (ان للقران ظاهرا و باطنا و حدّا و مطلعا) و قال

على رض و اشار الى صدره (انها علوما جمة لو وجدت لها حملة) وقال صلى الله عليه وسلم (نحن معاشر الانبياء امرنا ان نكلم الناس على قدر عقولهم) وقال صلى الله عليه وسلم (ما حدث احد قوما بحديث لم تبلغه عقولهم الا كانت فتنة عليهم) قال الله تعالى (وتلك الامثال نضربها للناس وما يعقلها الا العالمون) وقال (ص) ان من العلم كهيفة المكنون لا يعلمه الا العالمون بالله تعالى) (*) الحديث الى اخره كما ورد بناء في كتاب العلم وقال (ص) (لو تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلا وبعيتكم كثيرا فليت شعري ان لم يكن ذلك سرا منع من افشائه لقصور الافهام عن ادراكه او لمعنى آخر فلم لم يذكره لهم ولا شك انهم كانوا يصدقونه لو ذكره لهم وقال ابن عباس رضي الله عنه كما في قوله عز وجل (اللها الذي خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن يتنزل الامر بينهن) لو ذكرت تفسيره لرجتموني وفي لفظه آخر لقلم انه كافر وقال ابو هريرة (رضي) حفظت عن رسول الله وعاتين من العلم اما احد هما فبثته واما الاخر لم يثته لقطع هذا الحلقوم وقال (ص) (ما فضلكم ابو بكر بكثرة صيام ولا صلاة ولكن بسرو قرفى صدره رضي الله عنه ولا شك

(*) تنمة الحديث فان انطق به فلا ينكره الا اهل الغيرة بالله * الديلمي عن ابى هريرة .

فی ان ذلک السرکان متعلقا بقواعد الدین غیر خارج منها و ما
 کان من قواعد الدین • لم یکن خافیا بظواهره علی غیره و قال
 سهل التستری (رض) للعالم ثلاثه علوم علم ظاهر یبذل به
 لاهل الظاهر و علم باطن لایسعه اظهاره الا لاهل و علم هو
 بینہ و بین الله تعالی لایظهره لاحد " الی ان قال (فمن قال
 ان الحقیقه تخالف الشریعه او الباطن یناقض الظاهر فهو الی
 الکفر اقرب من الی الایمان " ۱ • د • ۰ "

خلاصه مضمون بیانات امام غزالی بفارسی چنین
 است که میفرماید " علوم اعتقادیه را علمای صاحب بصیرت بدو
 قسم منقسم کرده اند که عبارت از علوم اعتقادیه خفیه و علوم
 اعتقادیه جلیه است یعنی مفاد و مقصود بعضی از علوم مزبوره
 واضح و آشکار است و همه بر آن مطلع و از کیفیت آن با خبرند
 و برخی عبارت از امور خفیه و اسرار مستوره است که جز بالغبین
 را بحقیقت معنای آن دسترس نیست و این معنی را همه علمای
 صاحب نظر اقرار کرده و اعتراف نموده اند مگر معدودی قلیل
 که بآنچه از دوران صباوت آموخته اند دل خویش داشته و
 معلومات را جمیعاً عبارت از معلومات محدوده ناقصه خود
 میدانند و آنچه را که نمیدانند انکار مینمایند اینگونه نفوس از
 قصور افکار خود بمعلومات ناقصه خویش میبالند و مخیر از -

شته اند

ظاهر از چاشنی خبری ندارند و بعالم باطن و حقیقت قدم نکند
 و از مقامات عالیه علماء و درجا تر فیه اولیاء بن خبر مانده اند
 لهذا در صد دانکار امور اعتقادیه خفیه برآمده مانند با آنکه شرع
 مقدس اسلام وجود امور خفیه را تصدیق فرموده چنانچه حضرت
 رسول ص میفرماید قرآن مجید دارای معانی ظاهره و حقایق
 باطنیه و حدود و احکام شرعیه و اطلاع بر حوادث تاریخیه است
 و حضرت علی رضی الله عنهما اشاره بسپه مبارک خود کردند
 و فرمودند در سینه من علوم بسیاری نهفته است که اگر نفوس بی علم
 استعدادی میافتم العلوم نهفته را برای آنان آشکار میسا
 و نیز حضرت رسول ص فرمودند بما یؤمنهم ان الهی از طرف
 خدا امر شده است که بامردم باندازه مدارک و فهم آنان گفتگو
 کنیم و نیز فرموده اند اگر کسی مطلبی را که خارج از حد و فهم
 مردم است بآنان بگوید سبب گمراهی و ضلالت آنان خواهد شد
 و خداوند در قرآن مجید میفرماید این مثل ها را که در قرآن -
 یا آور میشویم و ذکر میمائیم جز علما حقیقت آنها را دیگران -
 ادراک نمیکنند و نیز حضرت رسول فرموده اند بسا از علوم
 و حقایق که از انظار و عقول مستور و غیبهاست و جز علمای ربانی
 را بر آن اطلاعی نیست تا آخر حدیث که ما آنرا
 در کتاب العلم نقل کرده ایم * (* مؤلف این کتاب گوید دنباله

این حدیث که ابن رشد بدان اشاره فرموده این است
 که رسول الله ص فرمود اگر من آنها را بگویم مردم
 جاهل که از خدا بیخبرند آنها را نکا خواهند کرد .
 و نیز حضرت رسول ص فرمودند اگر آنچه را که من میدانم شما
 بدانید همانا کمتر میخوانید و زیاد گریه میکنید . ایکاش —
 میدانستم اگر امور مستوره و اسرار مکنونه که عقول مردم از —
 ادراک آن عاجز است وجود داشت و ذکر آن سبب گمراهی
 جهال نمیشد چرا حضرت رسول ص از اظهار آن خودداری
 فرمود و یکایه و اشاره بوجود اینگونه امور اعتقادیه خفیه اشاره
 فرمود علت آنستکه مردم از فهم این امور مستوره عاجز بودند و گریه
 پیغمبر میفرمود و مردم هم گفته او را تصدیق مینمودند —
 خداوند در قرآن مجید فرموده خداوند هفت سمان را خلق
 کرد و هفت زمین مثل آنها نیز بیافرید و امور خود را در بین
 آنان نازل فرمود ابن عباس رضی الله عنه اشاره
 این آیه فرموده اگر تفسیر حقیقی این آیه را برای مردم نقل
 کنم البته مرا سنگسار خواهند نمود و در حدیث دیگر وارد است
 که ابن عباس فرمود همانا مردم مرا کافر خواهند خواند ابوهریره
 رضی الله عنه فرمود من از حضرت رسول ص در گونه فرمایشات
 را حفظ کرده ام یک قسم از فرمایشات حضوت را بر مردم گفتام

و بین عموم منتشر کرده ام و لکن قسمت دیگری را هم میدانم
 که اگر برای مردم بگویم گوی مرا خواهند برد و نیز حضرت
 رسول ص فرمودند فضیلت و احترام ابو بکر بواسطه آن نیست
 که بسیار روز میگرد و نماز میخواند بلکه از آن جهت است
 که سینها و مخزن اسرار الهیست و از رموز مستوره سنگین شده
 است رضی الله عنه و بدیهیست که این سر
 مستور از جمله قواعد دینییه بوده و خارج از آن نبوده است نهایت
 چون ظاهرش مقصود نبوده و از امور اعتقادی خفیه محسوب بوده
 است از دسترس مردم ظاهر سرست برکنار مانده و اطلاع بر آن
 مخصوص بصاحب نظران و عالمان بتا^۱ و سهل تستری
 (ششتری) فرموده است علم علما و دانشمندان دارای سه
 رتبه است یکی علم ظاهری که عالم آن را در دسترس عموم مردم
 ظاهر سرست میگذارد دیگری علم باطنی که جز برای اهل
 استعداد و اهل باطن انرا بیان نمیکند و سومی علمی است
 که پس خداوند فقط او آن را میداند و هیچ کس اظهار
 نمیکند تا آنکه میفرماید اگر کسی بگوید که
 حقیقت مخالف شریعت است یا باطن نقیض و مباین با ظاهر
 است باید بداند پیش از آنکه بواسطه این گفتار از منزل ایمان
 دور شده و بمملکت کفر نزدیک گردیده است . انتهى

علامه ابوالثنا آلوسی این ایساتراکه درباره موضوع مورد بحث است از حضرت امام سجاده علی زین العابدین علیه السلام روایت کرده که آن بزرگوار فرمود :

الی لا یتکم من علمی جواهره

کی لایزی الحق ذوجهل فیفتنا

فقد تقدم فی هذا ابو حسن

الی الحسین و اوصی قبله الحسن

قرب جواهر علم لوابوح بسمه

لقل لی انت ممن یعبد الواسا

ولا ستحل رجال مسلمون دمی

یرون اتیح ما یاتونه حسنا

یعنی من جواهر علم خود را مکتوم میدارم و یکس اظهار نمیکنم تا مردم جاهل و نادان از شنیدن آن حقایق گمراه نشوند و بازمایش و امتحان دچار نگرددند قبل از من جدم ابوالحسن علی ع همین رویه را دانست و حضرت حسین پدرم و قبیل از حسین نیز بحضرت حسن مراعات این رویه را سفارش و تاءکید فرمود چه بسا اسرار و جواهر علم که من بدان آگاهم و اگر رمزی از آن شکار نمایم مردم مرا بت پرست میشمارند و مسلمین خون مرا مباح دانسته بقتل من اقدام میکنند و کشتن

مراکه زشت ترین اعمال است از نیکوترین حسنات و اعمال پیروره

محسوب میدارند . انتهى

و نیز امام غزالی در کتاب خود مسمی بقانون التاویل ص ۱۰ -
فرموده است برخی از اسرار شریعت و رموز دین الله است
که علمای بزرگ و اکابر دانشمندان راهم بران رموز مستوره -
اطلاعی نیست تا چهره سد بعلمای درجه متوسط و سایر
مردم که به هیچ وجه آنانرا برای تقبیل امور اطلاعی نبوده و نیست
و این عین عبارت امام غزالی است قوله ره " لاینبغی ان -
یستبعد استتار بعضی هذه الامور (یعنی اسرار الشریعه)

علی اکابر العلماء فضلا عن التوسطین انتهى

آنچه گفتم و شنیدی مشتق از خروار و نمونه از اقسام بسیار ^{است}
که در آیات و احادیث و گفتار بزرگان در باره وجوب استتار امور
اعتقادی خفیه از مردم جاهل موجود است . قرآن کریم نیز
شامل این اسرار و رموز است و در آیات مبارکه اشاره بآن شده
است از جمله در سوره انعام آیه ۳۸ میفرماید ما فرطنا فی الکتاب
من شیء یعنی در قرآن مجید و کتاب الهی همه چیز را بیان
کردیم و هیچ چیز را ناکفته نگذاشتیم که نقصی در کتاب پدید
آید و در سوره النحل آیه ۸۹ فرموده و نزلنا علیک الکتاب تبیاناً
لکلماتی یعنی ما کتاب الهی را بتوازل کردیم و در آن کتاب

در باره هر چیز شرح و تفصیل بیان کردیم * من تاکنون مکرر
 باین معنی اشاره کردم و گفتم که افشای اسرار الهیه برای عموم
 مردم جایز نیست ولی نکته قابل ذکر اینست که افشای اسرار الهیه
 برای دائم و همیشه نیست و هنگامیکه شرایط لازمه تحقق یافت
 افشای اسرار جایز و در بعضی مقامات واجب است زیرا گفته اند
 هر چه را که انسان میداند نباید بگوید و آنچه را که بخواید بگوید
 باید بگوید که آیا وقت گفتن رسیده یا نرسیده است و چون هنگام
 گفتن برسد باید دید که آیا صاحب استعدادی برای شنیدن
 حاضر است یا نه ؟ بنا بر این هر وقت که مشاهده شد هنگام گفتار
 رسیده و مخاطب صاحب نظر و مستعد هم حاضر شنیدن است
 در چنین موقعی افشای اسرار جایز است و اگر احتیاجی با افشای
 اسرار احساس نمود واجب و لازم است که گفته شود نظر به همین
 نکته دقیقاً است که برخی از علمای داناتی اسرار چون در مؤلفات
 و گفتار خود رمزی از حقایق مستوره را بیان میکنند برای آنکه با اصطلاح
 راه گم کنند بعد از آن گفتار یا پیش از آن بقل گفتار و قوال معتر
 و مخالفین آن میگردانند و با اشکالی را متوجه آن گفتار میسازند تا
 باین وسیله از دست یافتن هر جا اهل ناقابل با اسرار الهیه جلوگیری
 نمایند بیش از همه در این مطلب علمای تصور پیشرویان طریقت
 جدیت و کوشش کرده اند و اسرار رموز را چنان در پیچ و خم عبارات

والفاظ افکنده اند که اطلاع بر آن حقایق جز برای مطلعین و
 ارباب استعداد مقدور و میسر نیست و علت این رویه آنستکه از
 طرفی حقایق عالیه و اسرار مستوره بدست نااهلان نیفتد و از طرف
 دیگر در جرگه اشخاصیکه حقایق الهیه را کتمان میکنند در نیایند
 زیرا خداوند در بار ما این نفوسیکه بکتمان حقایق میپردازند در
 قرآن مجید سوره بقره آیه ۱۵۹ - ۱۶۰ میفرماید قوله تعالی -
 "الذین یکتمون ما انزلنا من البینات والهدی من بعده ما بیناه
 للناس فی الکتاب ولتک یأسفهم اللہ" **بسم الله الرحمن الرحیم** الا الذین
 تابوا واصلحو او بینوا فاولئک اتوب علیهم وانا التواب الرحیم یعنی
 آنانکه مکتم میدارند آنچه را از بینات و هدایت در قرآن نازل کردیم
 و برای مردم شرح و بسط دادیم چنین نفوس مورد لعنت خدا و
 دیگران هستند مگر آنانکه توبه کنند و راه صلاح پیش گیرند و حقائق
 را برای مردم تشریح کنند در این صورت من آنها را میامرزم و توبه آنان
 را قبول میکنم زیرا من توبه پذیر و مهربان هستم امام فخر رازی در
 تفسیر این آیه شریفه (ص ۶۴ جلد دوم تفسیر رازی) میفرماید -
 قاضی در بار معنی کلمه کتمان فرموده است که معنی کتمان
 آن است که **المتکتم** و **المکتم** و **المکتم** را که مورد احتیاج و لزوم
 است مستور و پوشیده دارد و مسئله ای که بمقتضای وقت و زمان -
 بایست اظهار کند کتمان نماید و اظهار نکند این است معنی کتمان

ولی اگر کسی مسئله‌ی را بدون احتیاج و لزوم و بدون اقتضای وقت و سایر شئون مستور بدارد مشمول معنی کتمان نیست. انتهی بنا بر این مقصود از نفوسی که در آیه مزبور میفرماید بر ائمه کتمان مورد لعنت خدا قرار میگیرند آنهاست که با وجود فرارسیدن زمان مقتضی و حضور ارباب استعداد و لزوم افشای اسرار یا زهم از افشای اسرار الهیه خود داری کنند حال بینیم زمان مناسب و مقتضی برای افشای اسرار الهیه چه وقت است؟ همانا زمانی که مقتضای افشای اسرار شریعت محمدیه هر را دارد عبارت از درویشی است که نفس مقدسی پس از حضرت رسول ص بامر الهی برای هدایت اهل عالم قیام کند و داعی الله گردد و مردم را بشریعت جدید الهیه دعوت فرماید و از این جهت است که علامه رازی در ذیل تفسیر آیه مبارکه مزبوره با اشاره لطیفه باین نکته قیفا اشاره فرموده و بگوشه چشم ارباب استعداد را با این رمز مستور متوجه ساخته و اینک عین عبارت رازی را برای تومیخوانم "میفرماید قوله "احتج من خصّ الایه باهل الکتاب ان الکتمان لا یصح الا منهم فی شرح نبوة محمد (ص) اما القرآن فانه متواتر فلا یصح کتمان القرآن قبل صیور متواتر ایصح کتمانہ و المجمل من القرآن اذا کان بیان عند الواحد یصح کتمانہ و کذلک القول فیما یحتاج المکلف الله من الدلائل العقلیه . انتهی

امام رازی میفرماید که این آیه مبارکه را که ذکر شد بعضی از مفسرین در باره اهل کتاب دانسته اند و گفته اند که چون اهل کتاب (یهود و نصاری) بشارت داده در باره حضرت رسول صراحت کرده که در تورات و انجیل موجود بود مکتوم می دانستند و از مردم مستور می داشتند - خداوند این آیه را در باره آنان نازل فرمود و آنان را که بچنین کاری اقدام مینمایند مورد لعنت و نفرین خود قرار داد این نظریه برخی از مفسرین است زیرا گفته اند که کتمان قرآن مجید و مندرجات آن معنی ندارد که کتمان کنند مورد لعنت قرار بگیرد چه کسیه قرآن را خدا برای مردم فرستاده است و کتمان آن به هیچ وجه جایز نیست و لکن در نظر ما (امام رازی) مسئله کتمان را میتوان متوجه پیروان قرآن مجید هم دانست باین معنی که بگوئیم پیش از آنکه قرآن مجید متواتر بشود و شیور انتشارش بحکم کمال برسد بعضی کتمان آن را جایز میدانستند و اهل صحیحی محسوب میشد و هم چنین اگر شخص بتنهائی از بیان و شرح آیات مجمله قرآنیه مطلق باشد میتواند آنرا از سایرین مکتوم بدارد و نیز کتمان دلائل عقلیه از مکلفین با اجرای احکام در هنگامی که مورد نیاز باشد مشمول آیه مبارکه مزبور است ملاحظه فرما که امام رازی علیه الرحمة در ابتدا گفتار میگوید که برخی از مفسرین مضمون آیه را متوجه علمای یهود و نصاری دانسته اند که بشارت موجود در تورات و انجیل را که

در باره حضرت رسول نازل شده بود از مردم مستور و مکتوم —
 میداشتند و بهمین جهت مورد لعنت خدا قرار گرفته بعد میفرما
 ید
 که مسئله کتمان در نظرها مخصوص به علمای یهود و نصاری نیست
 بلکه شامل امت اسلامیه هم میشود باین معنی که اگر پیروان اسلام
 هم حقایق الهیه را کتمان کنند مورد لعنت و نفرین قرار میگیرند
 بعد چند مثال برای تشریح اینکه کتمان قرآن ممکن است از ناحیه
 پیروان اسلام صورت بگیرد بیان میفرماید و میگوید مثلاً ممکن است
 که یک نفر بخصوصی بشرح و بیان آیات مجمله قرآنیه واقف و مطلع
 باشد در این صورت آنرا کتمان نماید و از سایرین مستور دارد در این
 وقت مفاد کتمان تحقق یافته است و مقصود امام رازی از ذکر این
 مسئله اشاره بآنکه در حقیقه ایست یعنی میخواهد بفرماید همانطور
 که علمای یهود و نصاری آیات مجمله نازل در تورات و انجیل را که بیانش
 نزد آنان بود و بر آن اطلاع داشتند از سایر مردم مستور داشتند
 و در نتیجه مورد لعنت خدا و سایرین قرار گرفتند علما و نفوس سی
 هم که در ظل شریعت الله و قرآن مجید هستند اگر تفسیر و بیان آیات
 مجمله قرآنیه را که در ردیف آیات مجمله تورات و انجیل است از امت
 و مردم مستور دارند و مکتوم نمایند علما ی یهود و نصاری مورد
 لعنت و نفرین خداوند و خلق خدا قرار میگیرند (امام رازی از ا
 اشاره لطیفه مقصودش این است که بفرماید زمان شرح و تفسیر

اسرار شریعت الله همانطور که درباره تورات و انجیل عبارت از زمان ظهور رسول الله ص بود و علمای یهود و نصاری بواسطه کتمان آن اسرار که در آن ایام دوران افشایش رسیده بود مورد لعنت قرار گرفته همین طور هم در دوران ظهور نفس مقدس مظهر امر الله که بعد از محمد رسول الله ص ظاهر میشود دوران افشای اسرار شریعت قرآنی و اسلامیه است و اگر در چنین وقتی که موهود عظیم ظاهر میشود علمای اسلام و مطلعین بر اسرار الهیه هم مانند علمای تورات و انجیل حقایق مستوره قرآنی را از مردم مستوریدارند و امت را بی اطلاع بگذارند مورد لعنت و نفرین خدا و خلق خدا قرار میگیرند اینست مقصود امام رازی که برای توضیح دادم) اما اینك دوران استتار اسرار پیاپیان رسیده و صاحب وقت و مالک عصر سید الاکوان نور الزمان مردمك دیده عالم انسان و بصیر بینای جهانیان حضرت بها^ع الله در عالم ظاهر شده است و جمیع علمای اسلام که مطلع بر اسرار مستوره شریعت الله هستند لازم و واجب است که اسرار مستوره را افشا نمایند —

تا حقایق آشکار شود و مردم بصدق دعوت حضرت بها^ع الله و اطاعت احکام الوجود مبارک موفق گردند امر الله در شرق و غرب منتشر شود و امر مبارک بگوش همه برسد مردم در نتیجه ایمان به حضرت بها^ع الله از عذاب الهی و خشم خداوند

نجات یابند و در بهشت ربانی و رضوان الهی و دار کرامت
 رحمانی وارد شوند (و اگر علمای محلی بر اسرار در این زمان
 که مقتضی افشای اسرار الهیه است آنرا کتمان کنند همانطور
 که علماء یهود و نصاری برائرت کتمان حقایق در مورد اقتضای
 و لزوم مورد لعنت الهی قرار گرفتند آنان هم به همین جهت مورد
 لعنت و نفرین خدا و سایرین واقع میگردند) .

همانکه گفت حقایق را از شریعت اسلامی برای من تشریح
 کردی که تا امروز ابدا بدان پی نبرده بودم و درباره آن اطلاعی
 نداشتم حال خواهش میکنم دنبال کسفات سابق را بگیری و -
 بشرح مطالب دیگر بپردازد .

در بیان قیامت وسطی .

زید گفت . مسئله قیامت وسطی از موضوع بحث ما
 خارج است ولیکن مختصر شرحی در این باب میدهم تا فرق قیامت
 وسطی از دو قیامت صغری و کبری واضح و مشهود گردد علامه
 راغب اصفهانی در کتاب خود مسمی بمقررات القرآن میفرماید
 الساعة الوسطی هي موت اهل القرآن الواحد یعنی ساعت
 وسطی عبارت از آن است که مردم یکقرن بخصوص مثلاً منقرض
 شوند و از بین بروند و از مردمی که در آن قرن بخصوص زندگی میکردند
 دیگر کسی باقی نماند چنانچه در حدیث وارد شده (و از قبل

هم باین حدیث اشاره شد) که حضرت رسول ص چون
 عبدالله بن انیس را دیدند فرمودند اگر این جوان عمرش
 دراز شود و پرائر عارضه نمیرود قبل از وفاتش ساعت یعنی قیامت
 برپا میشود و مقصود آنکه تا این جوان بسن پیری برسد هیچیک
 از مردم که از او بزرگتر هستند در عالم نخواهند بود و قیامت
 مردم این قرن برپا خواهد شد یعنی مردم این قرن تا این
 جوان بسن پیری برسد از بین میروند و مقرض میشوند و دیگر
 کسی از آنها باقی نخواهد بود و چنانچه گفته اند عبدالله بن
 انیس مذکور آخرین شخصی از اصحاب حضرت رسول بود که وفات
 یافت و قبل از وفاتش همه اصحاب رسول الله یعنی کسانی که
 شرف حضور رسول الله ص را درک کرده و خدمتش رسیده بودند
 صوما وفات کرده بودند و بجز او کسی از آنها باقی نبود و مقصود
 حضرت رسول ص که فرمود ۰۰۰۰۰ لم یمت حتی نقم الساعة
 اشاره به همین مطلب بود و مقصود حضرت قیام قیامت وسطی یعنی
 مرگ کلیه نفوس بود که در آن قرن بخصوص زندگی میکردند مسلم
 در صحیح خود از ابوسعید روایت کرده که گفت چون حضرت -
 رسول از تبوک مراجعت فرمودند اصحاب پرسیدند قیامت کی.
 برپا میشود حضرت رسول ص فرمودند لا تاتی مائة سنة و
 علی الارض نفس منقوسة الیم یعنی قبل از صد سال دیگر

یگنفر از مردمی که امروز در روی زمینی زندگی میکنند باقی نخواهد بود از این بیان مبارک بخوبی واضح میشود که مقصود از قیامت وسطی مرگ مردم قرن بخصوص و فرارسیدن اجل طبیعی طبقه و نسل مخصوص است بنا بر این میتوان گفت که مقصود از قیامت مرگ طبیعی آنان است چنانچه از دو حدیث قبل بصراحت معلوم میشود و نیز میتوان گفت که مقصود مرت محض و مرگ باطنی آنان است چنانچه از این حدیث که در کتاب رقاق صحیح بخاری که از ابوهریره روایت شده بهرمیاید ابوهریره میگوید حضرت رسول ص فرمودند ان اذیعت الامانة فانتظروا الساعة یعنی هر وقت صفت امانت از بین مردم مفقود شد و از بین رفت منتظر قیام قیامت باشید پس بدانید که یا رسول الله چگونه ممکن است که امانت از بین مردم زائل شود و مفقود گردد حضرت فرمودند ان الله الاموالی غیر اهله یعنی هر زمان که مردم کارها را با شخصیکه شایستگی و لیاقت انجام آنرا نداشته باشد واگذار نمایند و چنین وقتی امانت از بین مردم میروند ۰۰ "مقصود از قیامت که میفرمایند در هنگام زوال امانت میشود قیامت وسطی است یعنی مردم آن قرن بخصوص چون کارها را با شخصیکه نا شایسته اند میسپارند در نتیجه امانت جای خود را بخیانت میدهد و مردم آن دوره بخصوص بواسطه از دست دادن امانت بمرگ محض و حقیقی مبتلی میشوند

و در این جام مقصود از قیامت وسطی مرگ معنوی یعنی زوال امانت است .

در بیان طلوع آفتاب از مغرب

هارگت . در احادیث وارد شده است که از جمله

علامات قیام قیامت یکی آن است که آفتاب از مغرب طلوع کند چنانچه مسلم در صحیح خود در کتاب الایمان از ابوهریره روایت کرده که حضرت رسول ص فرمودند لا تقوم الساعة حتی تطلع الشمس من مغرب فاذا طلعت فراها الناس آمنوا اجمعون فیومئذ لا ينفع لفسا ايمانها لم تکن امنتمن قبل او کسبت فی ایمانها خیرا یعنی قیامت برپا نمیشود مگر وقتی که آفتاب از مغرب طلوع کند پس چون از مغرب طالع شود مردم آنرا میبینند و همه مؤمن میشوند در آنروز اگر شخصی بظاهر قبل و مظهر جدید مؤمن نشود ایمان سابق او بردارد و نمیخورد و اگر قبل نیکوئی بدون ایمان بظاهر قبل و بعد از او سرزده باشد برای او نتیجه ندارد مگر آنکه در آن روز که آفتاب از مغرب طلوع میکند مؤمن شود ایفک ما میبینیم که آفتاب هنوز از مشرق معمول طلوع میکند با این همه چگونه میتوان گفت که قیامت قیام کرده است ؟

زیدگفت . این مسئله بظاهرش مورد نظر نیست زیرا

مقصود از آفتاب آفتاب رسالت و نبوت است و مقصود از طلوع آفتاب

از مغرب آن است که از میان امتی که آفتاب رسالت در آن غروب کرده مجدداً آفتاب رسالت طالع شود یعنی در میان امتی که رسول و پیغمبرش باقی اعلی صعود کرده است مجدداً از طرف خدا رسولى مبعوث شود بنابراین آفتاب رسالتی که از قبل پراثر رحلت رسول سابق در آن امت غروب کرده مجدداً بواسطه قیام و مبعوث شدن رسول جدید از میان همان امت طالع گردد و معنی حدیث مزبور بنابراین چنین میشود که حضرت رسول ص بامت خروقه یعنی مسلمین خطاب فرموده و بانان گفته است قیامت شما قیام نمیکند مگر وقتی که بعد از من آفتاب رسالت و شما قیامت بابت مرتبه دیگر از بین شما طالع شود و مقصود از آفتاب رسالتی که بعد از حضرت رسول ص باید طالع شود وجود مقدس حضرت باب اعظم است.

عمار گفت ولی معنی طلوع آفتاب از مغرب آن است که آفتاب ظاهری از مغرب ظاهری طالع شود و حرکت قهقرائی کند و در نتیجه آن نظام عالم بهم بخورد و دنیا خراب شود

زید گفت: ملاحظه فرما که حضرت رسول ص میفرمایند چون آفتاب از مغرب طالع شود مردم آنرا میبینند و همه مؤمن میشوند حضرت رسول ص شرط ایمان را مشاهده و رؤیت قرار داده است و مقصود از رؤیت و مشاهده آن است که مردم

مدعی رسالت را که از طرف خدا می‌خواست شده بشناسند زیرا هر
 کس آن حضرت را بشناسد شمس رسالت را دیده و آفتاب نبوت
 را رؤیت کرده است و هر که آن حضرت را بشناسد بان بزرگوار
 مؤمن می‌شود علامه بروسوی در تفسیر خود مسمی بروج البیان صفحه
 ۲۹۷ در ذیل تفسیر سوره اعراف پس از آنکه حدیث شریف من
 رائی فقد رای الحق را نقل می‌کند می‌فرماید "گویند سلطان محمود
 غازی روزی بحضور شیخ ربانی شیخ ابوالحسن خرقانی قدس
 سره مشرف شد و ساعتی را در محضر آن شیخ بزرگوار بسر برد
 سپس بحضور شیخ معروض داشت که درباره شیخ بایزید بسطامی
 چه می‌فرمائی - شیخ ابوالحسن فرمود شیخ بایزید بسطامی
 مردی بود که هر کس او را دید مہتدی شد و راه هدایت بیافت
 و سعادت رسید سلطان محمود بشیخ عرض کرد اگر صرف رؤیت
 و دیدن باعث هدایت می‌شود چگونه ابوجہل که حضرت رسول
 (ص) را دید و رؤیت نمود سعادت نرسید و بہدایت فائز
 نگردد شیخ ابوالحسن در جواب سلطان فرمود ان اباجہل
 ما رای رسول الله ص و انما رای محمد بن عبد الله یتیم ابی طالب
 حتی لو کان رای رسول الله لخرج من الشقاۃ و دخل فی السعۃ
 یعنی شیخ بسطان فرمود که ابوجہل رسول الله را ندید بلکه
 محمد بن عبد الله یتیم وی را دید که در حمایت ابوطالب

بسر میبرد و اگر با وجهی رسول الله را میدید بیقین از شقاوت خارج
 میشد و سعادت ابدیه وارد میگردد سپس شیخ فرمود مؤید
 گفتار من بیان الهی در قرآن مجید است که فرموده و ترا هم
 ينظرون اليك وهم لا يبصرون یعنی ای محمد ص کفار و مشرکین
 به چشم ظاهر تو را میبینند و بتو نگاه میکنند اما باطن و حقیقت امر تو را
 نمیبینند و نور رسالت و تشریف قبول تو را در رخسار و اندام تو نمی
 بینند تنها دیدن به چشم ظاهری سبب حصول سعادت و خروج
 از شقاوت نبوده و نیست آنچه موجب خروج از شقاوت و باعث حصول
 سعادت میشود مشاهده با چشم و رؤیت با بصیرت قلب است ^{و چشم}
 انتهی .

غیر از مؤمنین بر رسول الله آن حضرت را رسول الله نمیدانند
 فقط مؤمنین بمقام آن حضرت قارف و بان بزرگوار مؤمن
 هستند و کافران از مشاهده حقیقی آن حضرت محروم اند و رسول الله
 راجز بشری معمولی نیستند و چیزهایی را از راه کفر و نادانیه
 آن حضرت نسبت میدهند که لایق آن ساحت اقدس و شایسته آن
 مقام کریم نیست کافران و مشرکین بواسطه تقلید ابا و اصحاب و عدم
 تحری حقیقت باین حجاب گرفتار و از عرفان افتاب رسالت و حقیقت
 محروم و بی نصیبند اگر بگوئیم که مقصود از افتاب که از مغرب طال
 میشود همین افتاب ظاهری است بدیهی است که چون این

افتاب از مغرب برآید همه مردم آن را می بینند و دیگر لزومی ندارد است
 که رسول الله ص مشاهده و رؤیت آنرا شرط و علامت ایمان مردم
 قرار دهد و اما اینکه فرموده در آن روز نفس را ایمان قبلی کفایت
 نمی کند (تا آخر آیه مبارکه که در ضمن حدیث شریف
 ذکر شده است) مقصود این است که چون آفتاب از مغربش طالع
 شود یعنی رسول الهی از میان امتی که رسول قبل در بین آن
 است مبعوث شده و صعود کرده است مبعوث گردد اگر مردم بر رسول
 جدید الهی مؤمن نشوند و با طاعت حضرتش نگرایند ایمان رسول
 قبل و اطاعت احکام نبی قبل سبب نجات آنان نخواهد گردید
 هر چند بر رسول سابق مؤمن باشند و اعمال خیریه نیز انجام دهند
 اما چون شرط قبول اعمال که ایمان بظهور و رسول جدید است
 در او موجود نیست بهیچوجه ایمان قبل و اعمال نیکو فائده به حال
 او نخواهد داشت زیرا چنین ایمانی دارای اعتبار نیست چه که
 فاقد شرط اساسی است و اما اینکه میفرماید الم نكن آمنه من
 قبل یعنی مؤمن بر رسول جدید شرط صحت
 ایمان آن است که بر سولان و انبیائی که قبل از آن حضرت ظاهر
 شده اند نیز مؤمن باشد و همه آن مظاهر مقدسه الهیه را قبول
 داشته باشند و هر کدام از مظاهر مقدسه الهیه را که شرح حال
 و شئون مخصوصه بانان معلوم نیست بالا جمال اعتراف کند و هر یک

راکه شرح حال انسان در دست و شتون مختصه بانان مشهور

و در دسترس است بالتفصیل بشناسد و عارف شود .

ابن عربی محیی الدین در کتاب خود مسمی بفتوحات مکیه
جلد چهارم ص ٤٢٤) بیانی در بار مضمون این حدیث فرموده
است بیان مزبور این عربی بسیار پیچیده و قلمبر است زیرا مشتعل
پیر از مستور سر به استالما است و این بیان ابن عربی قوله
الشمس موت النفس فانظر
عروب

الى نور قد اخرج في التراب

وذاك الروح روح الله فينا

وعنه النفخ ياخذ في الاياب

الى الاجل الذي منه تعبدى

فيسرع في الاياب وفي اندها ب

النفخ كالشمس شرفت من الروح المضاف الى الله بالنفخ وغربت
في هذه النشأة فاطلم الجوف قبل بقاء الليل وادبر النهار
فالنفخ موتها كوئنها في هذه النشأة قويات هذه النشأة بهجرها
فيها الى لا بد لهذه الشمس ان تطلع من مغربها فذلك لا يتفح
نفسا ايمانها لم تكن امتت من قبل او كسبت في ايمانها خيرا لان زمان
التكليف ذهب وانقضى في حقها فطلع الشمس من مغربها هو
حيات النفس وموت هذه النشأة . انتهى .

محبی الدین بن عربی در بیت اول اشعار منجوره میفرماید

که نفس چون از این نشاء بجهان دیگر برود مصداق طلوع —

آفتاب از مغربش میباشد و در جمیلات بعد تصریح فرموده

است که نفس مانند آفتاب است که از روح الهی برتوافکن شده

و مقصود از جمله شروق من روح الله ان است که رسالت الهیه به

نفس ابلاغ گردیده است و مظهر اموالهی شده و بنا بر این معنی

غروب آفتاب عبارت از موت رسول الهی است که رسالت الهیه را دارا

است و مقصود از مصراع ثانی بیت اول که فرمود فائظ رالی نور قد ادج

فی التراب همین معنی است یعنی نگاه کن که چگونه رسول الهی

که دارای نور الهی است از جهان ترا بر رخت بر بسته و بران

قرار رسیدن مرگ طبیعی در دل خاک مسکن و مأوی گرفته است

مقصود ابن عربی در بیت مزبور از کلمه نور حضرت محمد رسول الله است

چنانچه خداوند در قرآن مجید (سور مائده آیه ۱۵ کلمه نور را

حضرت رسول ص اطلاق فرموده قوله تعالی " قد جائککم

من الله نور و کتاب مبین مقصود از نور حضرت رسول ص و مقصود از

کتاب مبین قرآن مجید است و جمهور علمای تفسیر باین معنی نموده اند

و اما معنی جمله ادج فی التراب که در بیت فرموده اشاره با انفصال

روح قدسی رسول ص از جسم آن حضرت است و کنایه از صعود

حضرت از این عالم ترا بر رخت بر بسته و گار است پس از

این در بیت ثانی فرموده **الله روح الله فینا**
وهذا النفخ یأخذ فی الایاب *

یعنی چون هنگام دمیدن در صور فرارسد روح مقدس به مرکز اشراق خود باز میگردد و پس از آن حضرت مظهر مقدس دیگری در عالم ظاهر میشود و مراد محیی الدین از نشاء که در ضمن بیان خود گفته است همانا نفس امترسول ص است که بواسطه آن حضرت در عالم انشاء و ایجاد گردید و چون رسول الهی بجوار رحمت پروردگار صعود نماید مانند افتابین است که در نفس امت خود غروب کرده است و بنا بر این امت آن حضرت حکم مغرب را برای آن افتاب حقیقت دارد و چون بعد از خروج و صعود رسول ص مظهر مقدس دیگری از میان همان امت که برای رسول قبل حکم مغرب را داشت ظاهر میشود بنا بر این افتاب رسالت از مغربش طلوع مینماید یعنی شمس جمال مظهر بعد از میان همان امت که بمنزل مغرب افتاب رسالت قبل بود طالع میگردد و اما معنی ^{جمله} **غربت النفس فی هذا النشاء و اظلم الجوق قبل جاء اللیل و -** اد برالیهار آنست که کوئیم وجود رسول الهی در بین مردم مانند روز است که بر اثر طلوع شمس تحقق مییابد یعنی چون افتاب - جمال رسول الهی طالع شود روز شروع میشود همانطور که طلوع شمس ظاهری سبب ظهور روز ظاهری است و چون آن -

شمس حقیقت غروب کند و از این جهان بجهان انوار و جوار رحمت
 برورد کار عروج نماید شب فرامیوسد و جهان تاریک میشود —
 همانطور که بواسطه غروب افتاب ظاهری شب فرامیبرد و دنیا
 را ظلمت میگیرد و چون پسر از رسول سابق مظهر جدید الهی
 ظاهر و افتاب حقیقت طالع گردد باز روز تحقق مییابد و مدتی که
 فاصله بین صعود رسول سابق و طلوع شمس رسول لاحق است
 عبارت از شب است که با اصطلاح ان را برزخ گویند بشرحیکه از قبیل
 بیان شد و مقصود از جمله که فرمود لا بد لهدیه الشمس ان تطلع
 من مغربها این است که حتما بعد از صعود مظهر سابق افتاب
 جمال مظهر لاحق باید طالع و آشکار شود و از مغرب یعنی از
 میان همان امتی که رسول سابق در بین ان وفات یافته و افتاب
 جمالش غروب کرده شمس جمال مظهر لاحق باید طالع گردد
 و نشاء جدید برپا شود چنانچه در قرآن مجید سوره عنکبوت
 آیه ۷۰ فرموده و اللّٰه یُنشِئُ النّٰشَاةَ الْاٰخِرَةَ یعنی خداوند
 نشاء دیگری از نو برپا خواهد کرد و مقصود از قول ابن عربی که
 فرمود و ذاك الروح آن است که دوران ظهور
 مظاهر مقدسه را ختم و انتهای نیست و شمس حقیقت را غروب که
 طلوع مجدد ازین نباشد میسر نشود زیرا فیض الهی را انقطاعی
 نبوده و نیست و برای هر يك از مظاهر مقدسه دوری معین و وقتی

مسلم مقرر و مقدر نشد ماست که از آن وقت و دور تجاوز نمیکند —
چنانچه در قرآن مجید (سوره اعراف آیه ۳۴) حق تعالی باین
نکته اشاره فرموده و قوله تعالی "ولکل امة اجل فاذا جاء اجلهم
لا يستأخرون ساعة ولا يستقدمون" چون دور معین و وقت مقرر امتی
پایان برسد پس از آن نشاء جدید پدید میآید و مظهر —
جدیدی از طرف خداوند مبعوث میگردد و شریعت سابقه
منسوخ میشود پس از ظهور مظهر لاحق اگر شخصی مؤمن نشود
برای نجات او کافی نیست زیرا ایمان و اعتراف بحقانیت رسول
سابق بدون اعتراف و ایمان بر رسول لاحق فائده ندارد زیرا زمان
مقرر و دور معین شریعت سابقه و رسول سابق برائش ظهور و رسول
لاحق و وسط شریعت جدید و مقتضی شده و سپری گردیده
است این بود شرح گفتار محیی الدین بن عربی که درباره حدیث
طلوع شمس از مغربش فرموده بود این حدیث دیگری را در این
باره برای تو میگویم علامه بوزنجی در کتاب الاشامة (صفحه ۲۵۱)
از ابی الشیخ و ابن مردویه روایت کرده که انس رضی الله عنه از
حضرت رسول ص نقل نموده که رسول الله فرمود صبیحة تطلع الشمس
من مغربها یصیر فی هذه الامة قردة و خنازیر و تطوی الدواوین
و تجف الاقلام لا یزداد فی حسنة ولا ینقص من سیئة ولا ینفع نفسا
ایمانها لم تکن امنة من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا یعنی حضرت

رسول ص فرمود صبح روزیکه افتاب از مغرب خود طالع میشود -
 بعضی از افراد این امت بشکل بوزینگان و خوگها در میآیند
 فقرهای محاسبات در هم پیچیده میشود و قلم همار کبش خشک
 شده و از نوشتن باز میماند اگر کسی کاریکی انجام بدد دیگر
 در مقابل بحساب نیاید (یعنی مفاد آیه مبارکه من جاء بالحسنه
 فله عشر امثالها را حکمی نخواهد بود) و از گناهان گسته نمیکرد
 (یعنی مفاد آیه مبارکه یبدل الله السیئات بالاحسان^{بالحسنات} نخواهد
 بود) و ایمان شخص برای او نفعی نمیبخشد و بیبقی از بعد الله بن
 هر چنین روایت کرد که فرمود " فیند هب الناس فیتصدقون بالذهب
 الا حمر فلا یقبل منهم و یقال لو کان بالامس " ایضا بشنوتا
 شرحی هم در اطراف مضامین این حدیث شریف برای تسو
 بگویم جمله که میفرماید در یاد اندر ویکه افتاب از مغربش طالع
 میشود بعضی از افراد این امت بوزینگان و خوگان تبدیل میشوند
 معنی این است که چون مظهر جدید الهی ظاهر شود و دعوت
 خود را آغاز نماید آنان که ندای حضرتش را نشنوند و باو ایمان
 نیاورند بوزینگان و خوگان میشوند یعنی مانند بوزینگان که حرکات
 و رفتار مردم را تقلید میکنند آن نفوس نیز بدون اینکه تحقیق و
 تحری حقیقت نمایند بتقلید سایر منکرین بر رسول الهی مؤمن
 نمیشوند و در مقام مخالفت با او بر میآیند و مانند خوگها در دام شهوات

نفسانیه خود اسیر میشوند و بجای اطاعت از مظهر امر الله بمطاعت
نفس و هوای خود میپردازند و مقصود از جمله این امت است
اسلامیه است و این مطالب راجع بامت اسلامیه و مخصوص بانان —
است زیرا امت های قبل از امت اسلام هر يك در دوره خود که
مظهر موهود شان ظاهر شد و با او مخالفت برخاستند بجزای کفر
و انکار خود رسیدند و در همان ادوار پیوزندگان و خوگها تبدیل
شدند اما امت اسلامیه در زمانی که حضرت رسول ص این —
حدیث را فرمودند هنوز آغاز دورهای بوده و ظهور مقام حدیث
امت اسلامیه موقوف به زمانی بود که دوره امت اسلامیه منقضی شود
و موهود اسلام ظاهر گردند و افراد امت اسلامیه که دعوت مظهر
لاحق را قبول نکنند بجزای خود برسند و پیوزندگان و خوگها تبدیل
شوند و اما معنی جمله که فرمود قلم ها خشک میشود و از کار میافتند
..... الخ که آنرا بایه ۱۵۹ سوره النحل ولا ینفع نفسا
ایمانها الخ خاتمه میدهد این است که هر روز ظهور
رسول جدید ایمان بمظهر قبل بدون ایمان بمظهر بعد فائده
ندارد زیرا در فترت محاسبات شریعت قبل بهم پیچیده شده و همین
ایمان بدون اطاعت احکام مظهر الهی را فایده و نتیجه نیست زیرا
مجرد ایمان بدون عملی فائده است و اما بیانی که در حدیث
دیگر بود (حدیث سوم) که فرموده مردم زیر سر صادق —

میدهند و لکن از آنان قبول نمیشود مفید این معنی است که
 اعمال نیک در دوره ظهور رسول جدید بدون ایمان بانحضرت
 و اعتراف بحقایق آن بزرگوار قبول نمیشود و فائده ندارد اگر چه
 ز سرخ هم صدقه بدهد و اتفاق نماید چنانچه در سوره فرقان
 آیه ۲۳ فرموده است و قد مناللی ما عملوا من عمل فجعلناه هباءً منثورا
 یعنی آنچه که از اعمال مرتکب شده اند بی نتیجه میگذاریم مانند
 غباری که در فضا منتشر شود و فانی و زائل گردد اعمال آنان
 هم فانی و زائل میگردد و اما اینکه فرموده لو کان فی الامس
 الخ یعنی بکسی که ز سرخ صدقه میدهد میگوید اگر ایسن
 عمل تو دیروز انجام میگرفت قبول میشد اما امروز قبول نمیشود
 یعنی اگر در دوران شریعت سابقه و قبل از ظهور مظهر جدید
 و بسط شریعت جدید بود صدقه میدادند قبول میشد زیرا هنوز
 شریعت سابقه نسخ نشده بود اما اینکه که مظهر جدید الهی
 ظاهر شده و شریعت جدید به بسط و نشر گردیده بشرط
 قبول اعمال ایمان بمظهر جدید و عمل بمقتضای شریعت جدید
 است زیرا در شریعت قدیم گذشته و افتاب از مغربش طالع شد
 و دفتر محاسبات و صحف شریعت قبل بهم پیچیده شد و قلمها
 آن خشک گردید و دیگر نه بر حسنات افزوده میشود و نه گناهان
 نقصان میپذیرد چه که صحف جدید به منتشر شده و دفتر جدید

(۲۵۳)

برای محاسبات خلق باز شده و امت جدید انشاء و ایجاد شده
است و در حدیث دیگر وارد شده که فرمود یصبح الرجل مومنًا
ویمسی کافرًا ویمسی مومنًا و یصبح کافرًا یعنی در دوره طلوع
آفتاب از مغرب شخصی فی المثل بامدادان در جرگه مؤمنین
محسوبست و شامگاهان در زمره کفار درمیآید و شخصی شامگاهان
از مؤمنین و صبحگاهان از کفار محسوبست یعنی شبانگاه ندای
مظهر جدید امرالله را میشنود و چون مؤمن بان حضرت نمیشنود
در زمره کفار محسوب میگردد یا آنکه صبحگاه ندای الهی را
میشنود و بر اثر امراض و انکار جزو کفار درمیآید از آنچه گفتیم
ثابت شده که معنی طلوع شمسه از مغربش عبارت است از قیام
رستاخیز عظیم و قیامت کبری است ایضا قیامت کبری و رستاخیز
عظیم را مورد بحث قرار میدهیم و در اطراف آن گفتگو میکنیم
در بیان قیامت کبری و دلائل آن

ما را گفت بچه دلیل قیامت کبری را بقیام مظهر امرالله تفسیر
میکسی ؟

زید گفت • دلائل در این خصوص بسیار است و ایضا برخی
از آنها را برای تو بیان میکنم •

دلیل اول (در بحث قیامت صغری پیش از این گفتیم

که انسان پس از مرگ طبیعی و خروج از این جهان بلافاصله در جهان دیگر بمجازات و مکافات اعمال خود که در این دنیا انجام داده است میرسد و این مسئله را با پراهرین محکمه و دلائل قطعی ثابت نمودم . مردم چنانچه توفیق از قبل بیان فرمودی درباره قیامت عقیده دیگری دارند و میگویند روز قیامت روزی است که برای رسیدگی بحساب مردم فرامیرسد و در آن روز با اعمال نیک و بد هر فردی رسیدگی میشود و پس از آن هر یک بر حساب اعمال خود بجزای معین و مخصوص میرسد یا بیستمشت جاودان میسرود و یا بدر آتش دوزخ محذب میشود حال از تومی پرسم پس از آنکه بدلائل قطعی ثابت شد که انسان بلافاصله پس از مرگ و خروج از این دنیا بجزای اعمال خود میرسد و محاسبه اش انجام مییابد باز هم محتاج است که روز مخصوص بنام قیامت فرارسد و در آن روز بحساب مردم عموماً رسیدگی شود و جزای هر یک بر حساب اعمالش مقدر گردد ؟

اش
مادام که بشیوئوت رسید انسان بلافاصله پس از مرگ محاسبه خاتمه مییابد و جزای خود را دریافت میکند دیگر چه احتیاجی بروز قیامت مشهود در نزد مردم و محاسبه جدید ندارد ؟
یکه
عمار گهت . بدیهیست که دیگر احتیاجی بروز قیامت مشهور مردم نمیگویند بقبوره و نیمعت .

زید گفت • بسیار خوب بنا بر این بعد از فرارسیدن اجل طبیعی دیگر قیامت برای مردم نخواهد بود • منظور من هم همین بود که ثابت کنیم قیامتیکه مردم معتقدند هرگز تحقق نخواهد یافت و اینک خود اقرار فرمودی و منظور و مطلوب ثابت و مدلل گردید اینک میخواهم این نکته را برای تو ای همار شرح بدهم مردم درباره قیامت و اوصاف و احوالی که برای آن پیمان میکنند چهار اشتباه شده اند زیرا میکنند در قیامت کبری مردم زنده میشوند و حسابات رسیدگی میشود و جزای مردم از نعیم و جحیم پس از محاسبه در آن روز تعیین میشود با آنکه این مسئله بشرحیکه ثابت شد و از قبل گفتم و شنیدی از اوصاف و احوال قیامت صغری یعنی فرارسیدن اجل طبیعی مردم بود بنا بر این مردم در این عقیده در قیامت صغری و کبری را بهم اشتباه کرده اند و آنچه را از اوصاف و احوال قیامت صغری است بقیامت کبری اشتباهها موقوف نمودند و از اوصاف و احوال آن دانسته اند (مسئله محاسبه و نعیم و جحیم در هر دو قیامت صغری و کبری موجود است با این فرق که نعیم و جحیم و محاسبه در قیامت صغری امری خصوصی و راجع به هر فردی بطور طبیعی است یعنی هر کس بمیرد محاسبه اش خاتمه مییابد و نعیم و یا جحیم میرسد و لکن امر محاسبه و جحیم در قیامت کبری امری عمومی و شامل

کافه بشر بطور کلی است باین معنی که در قیامت صغری شامل
 هر فردی بشخصه و نفسماست و موکول بزمانی است که آن شخص
 وفات کند و مرگش فرار رسد ولی در قیامت کبری برای کافه بشر
 جمعا در یگوقت و یکزمان تحقق مییابد (مردم چون باین نکته
 مطلع نشده اند و قیامت صغری و کبری را یکی پنداشته اند اوصاف
 واحوال یکی را با اشتباه بدیگری متعلق دانسته اند باینکه قیامت
 بنحویکه مردم با اشتباه درباره آن اظهار عقیده میکنند امری است
 مبهم که وجود خارجی و تحقق ندارد زیرا از قبل گفتیم که مسئله
 قیامت صغری مخصوص به هر فردی علیحده است و پس از مرگ و
 خروج از این جهان تحقق مییابد ولی مسئله قیامت کبری امری
 عمومی است و در همین دنیا قبل از فرار سیدن اجل طبیعی تحقق
 خواهد یافت و من درباره اثبات این مطلب برای تودلائل متقنه
 ان شاء الله اقامه خواهم کرد و آنرا اثبات خواهم نمود ولی مسردم
 بشرحی که گفتیم اشتباه کرده و هر دو قیامت را یکی دانسته و
 اوصاف واحوال یکی را اشتباها بدیگری مربوط کرده اند عاقل
 از آنکه این قیامت که خود بر اثر اشتباه گمان کرده اند و همی
 بیش نیست و وجود خارجی و تحقق ندارد .

(دلیل دوم) مردم میگویند قیامتی هست و برای

آن روز که قیامت برپا میشود حوادث واحوال مخصوصه و

علامات و شئون مختلفه نقل میکنند که برخی از آن در آیات قرآن و بعضی در احادیث نبویه ذکر شده و بعضی هم در السنن و اقواء مردم متداول شد و منبع صحیحی ندارد میگویند جمیع این حوادث و امور غریبه بتعامها در آن روز بوقوع خواهد پیوست در صورتی که خواهد شد و جهان خراب خواهد گردید گوهها از هم خواهند پاشید زمین بر زمین دیگری تبدیل خواهد شد آسمانها بهم پیچیده میشوند و برای مرتبه دیگری در صورتی که میشود زمین میشکافتد و مردم از قبرها بیرون میآیند روح هر کسی پیدایش بر میگردد و همه افراد بشر بصحرای محشر برده خواهند شد و در آن روز در صحرای محشر همه مردم با برهنه و بی لباس و با اندامی نحیف و بدون تناسل و زشت حاضر خواهند شد صراط کشیده میشود و ترازوی سنجش اعمال مهیا میگردد و خداوند عز و جل برای حکم کردن بین مردم و رسیدگی باختلافات آنان و تعیین جزای هر یک در محشر میاید * و * و * و اینها حوادث و اموری است که مردم میگویند در روز قیامت واقع خواهد شد و همه برای این امور مطلع و آگاهند عالم و جاهل زن و مرد جوان و پیر صغیر و کبیر همه این امور را میدانند و میگویند که در روز قیامت چنین و چنان میشود و درباره آن اظهار اطلاع میکنند ولی ما میبینیم که خداوند در آیات قرآنی بصراحت فرموده

که از اوضاع احوال قیامت جز خداوند کسی دیگر اطلاع ندارد و از زمان وقوعش احدی را آگاهی نیست و از این مطلب این نتیجه بدست میآید که قیامت را که مردم میگویند و درباره اش اظهار اطلاع میکنند غیر از قیامت است که در قرآن مجید نازل شده و جز خداوند احدی از احوال و اوصاف و زمان آن خبری ندارد زیرا اگر هر دوی بود مردم را میبرد که درباره اوضاع احوال و حوادث آن مدعی علم و اطلاع شوند چه کسی باین امور مختصه بقیامت قرآن جز خدا علم و اطلاعی ندارد •

صار گفت چطور ؟

زید گفت خداوند در قرآن مجید (سوره اعراف آیه ۱۸۷) میفرماید قوله تعالى "يسئلونك عن الساعة ايان مرساها قل انما علمها عند ربی لا یجلیها لوقتها الا هو ثقلت فی السموات والارض لا تاتیکم الا بختة یسئلونک کأنک خفی عنها قل انما علمها عند الله ولكن اکثر الناس لا یعلمون • ایضا جملة آیات مزبوره را یکایک برای توشیح میدهم • خداوند میفرماید "علمها عند ربی لا یجلیها لوقتها الا هو ونیز میفرماید انما علمها عند الله یعنی خداوند عالم است که قیامت چه وقت برپا میشود و چون وقتی که خداوند عالم بآنست فرارسد قیامت تحقق پیدا کند و همانا جز خدا بر قیامت و کیفیت آن عالم و مطلع نیست •

این بیان الهی در نهایت صراحت است که علم بقیامت و زمان تحقق آن و ظاهر شدن حقیقتش مخصوص بخداست و خداوند وحده در باره قیامت علم و معرفت دارد و جز خداوند دیگری نمیتواند که حقیقت قیامت و کیفیت آنرا برای مردم آشکار سازد و برای آن وقتی مقرر است که غیر از خدا از آن خبری ندارد و چون آن وقت معین برسد خداوند اسرار و حقیقت قیامت را برای مردم واضح و آشکار خواهد فرمود و نیز فرموده است: «تیسکم الابهتة یعنی قیامت در وقتی فرا میرسد که منتظر آن نیستید و ناگهانی و بغتة وقوع مییابد و این بیان الهی دلیل بر آنست که مردم از زمان مقرر و وقت مقدر محتوم قیامت خبری ندارند زیرا امری که تحقق وقوع آن ممکن و مستور است زمان وقوع آن نیز ممکن و مستور است علامه بیضاوی در تفسیر خود در ذیل همین آیه شریفه قل انما علمها عند ربی میفرماید قوله " (قل انما علمها عند ربی) است از بهایم یطلع علیه ملکا مقربا و لا نبی الا مرسل (لا یجلیها لوقتها) لا یظهر امرها فی وقتها الا هو والمعنی الخفاء بها مستمر علی غیره الی وقت وقوعها واللام للتاقیت کلام فی قوله تعالی اقم الصلاة لدلوك الشمس انتهى .

میفرمایند معنی آیه مبارکه انما علمها عند ربی این است

که علم قیامت را مخصوص خود قرار داده و هیچ فرشته مقرب و نبی مرسل را بر آن آگاه و مطلع نساخته است و معنی آیه "لا یجلبها لوقتها" این است که امر قیامت را در موقع معین جز خداوند کس دیگری نمیتواند آشکار و ظاهر سازد باین معنی که مسئله قیامت تا روز معین که هنگام وقوع قیامت است بر همه مردم مخفی و مستور خواهد ماند بعد میفرماید حرف لام در کلمه لوقتها مفید معنی توقیت است یعنی تا وقتی که زمان قیامت قیامت نرسد خداوند آن را برای مردم آشکار نمیسازد چنانچه حرف لام در آیه مبارکه اقم الصلاة لادلوك الشمس که بر کلمه لادلوك وارد شده نیز مفید معنی توقیت است انتهى .

مقصود علامه بیضاوی از جمله ان الخفاء بها مستمرالی وقت و قومها این است که ماهیت و حقیقت قیامت قبل از وقوع آن بر جمیع خلق مستور است و هیچکس نمیداند که حقیقت قیامت چیست و ماهیت و کیفیت آن چگونه است و چون وقت مقرر یسرند و خدا آنرا آشکار فرماید و قیامت برپا شود آن وقت مردم بکیفیت و حقیقت آن پی میبرند علامه تقی الدین ابن تیمیة در کتاب خود مسمى به "الاکلیل فی المتشابه والثاء" ویل "این آیه مبارکه را که در سوره احزاب آیه (۶۳) نازل شده نقل میکند - قوله تعالى يستألونك الناس عن الساعة قل انما علمها عند الله

و ما یدرک لعل الساعة تکون قریبا و سپس میفرماید فاخبرانه لیسن
علمها الا عند الله و انما هو علم وقتها المعین و حقیقتها . انتهى
یعنی مقصود حق تعالی در آیه مزبوره این است که خداوند
میفرماید هیچکس جز خداوند در باره قیامت علم و اطلاعی ندارد
یعنی جز خداوند کسی از وقت معینی که قیامت در آن برپا میشود
و از حقیقت و ماهیت قیامت خبر و اطلاعی ندارد . انتهى
مقصود علامه مزبور این است که در مطلب راجع بقیامت برخلاف
مجهود است و کمیرا بران اطلاعی نیست یکی حقیقت قیامت است
یعنی هیچکس نمیداند که قیامت چیست و چگونه است و دیگری
زمان وقوع قیامت است یعنی هیچکس نمیداند که قیامت چه
وقت برپا خواهد شد بجز این در و مجهول مطلب دیگری هم
هست که برای مردم مجهول است در قرآن مجید بآن تصریح
شده است و آن این است که پس از وقوع قیامت و قیام ساعت مردم
متوجه نمیشوند که قیامت برپا شده و از وقوع آن غافل و جاهل خوا
بود باین معنی که رستاخیز عظیم در عالم واقع میشود و قیامت
انجام میابد ولی مردم نمیدانند که قیامت برپا شده و رستاخیز
عظیم انجام یافته است از جمله در سوره مريم آیه ۳۹ فرموده است
وانذرهم یوم الحسره ان قضی الامر و هم فی
غفلة و هم لا یؤمنون یعنی ای رسول الله ص مردم را -

یا مردم قیامت که روز حسرت و ندامت خواهد بود متوجه فرما
و آنان را انداز نما زیرا قیامت در عالم انجم خواهد یافت در
حالی که مردم از آن غافلند و ایمان نمیآورند یعنی قیامت
بر ما میشود و رسول الهی بدقت قیامت میفرماید ولی مردم
از عرفان آن حضرت محروم و از قیامت که قیامت مظهر امراض
است غافلند زیرا خیال میکنند که قیامت را بغیر از قیام رسول
الهی در این جهان معنای دیگری است که عبارت از روز موهوم
و قیامت موهومی باشد که خود با وهم خویش پنداشته اند و
لهذا اعتنائی بداعی الله و رسول الهی که بقیامت قیامت
کبری بر ما میشود نمی نمایند و متوجه نمیشوند و ایمان بان رسول
بزرگوار نمیآورند و از این غفلت و بیخبری از حقیقت معنی قیامت
و عدم اطلاع بزرگان مقرر و دور موقع آن هیچکس نمیتواند خلق
را نجات بخشد و باین راز مستور آنان را آگاه سازد مگر خداوند
عالم که بوسیله پیغمبر خود مردم را متوجه باین نکته میفرماید
و آنان میگوید که لایحلیها الوقتها الا هو یعنی حقیقت قیامت
را در موقع معین برای مردم بجز خداوند کسی دیگر نمیتواند
اشکار و فاش سازد باری چون حقیقت و ماهیت مشهور در نزد
مردم را همه مردم از هم طبقاً بکیفیت و ماهیت و احوال و آثار
و صفاتش آگاه هستند و اطلاع دارند لهذا باین نتیجه میرسیم

که قیامت مذکور در قرآن غیر از آن قیامتی است که در نزد مردم معروفست آن قیامت حقیقی و واقعی است و این موهوم و مجازی و مصنوع و اوهم بشری است و باین دلیل مقصود من ثابت شد حال يك نكته دیگر در این خصوص باقیمانده که باید در این جا بان اشاره کنم از آیات قرآنی که مورد استشهاد واقع شده چنین برآمد که علم بقیامت مخصوص بخداوند است و دیگری را از آن اطلاعی نیست این مطلب هر چند بظاهر چنین فهمیده میشود که غیر از خداوند هیچ يك از افراد بشر را علمسی در باره قیامت و ماهیت و حقیقت آن نیست و لکن در باطن مقصود این نیست که بکلی نفی علم از غیر خداوند نسبت بقیامت شود زیرا صدری عارف بماهیت و کیفیت قیامت بوده اند و لکن علم آنان بسیار قلیل و انگشت شمار بود و ماست از این مطلب که گفتم تعجب ننمائی زیرا این مطلب باستناد قاعده معروفه ما من علم الا وقد خص که قاعده مسلمه ایست و صحیح و درست است یعنی برای هر قاعده عمومی کلیه موارد استثنائی هست یعنی برخی از افراد کلی از قید حکم کلی برکنار میشوند بجز در موارد معینه که تصریح شده است علماء اصول میگویند قاعده ما من علم الا وقد خص در همه جا جریان دارد بجز در این آیه مبارکه سوره بقره (آیه ۲۹) که فرمود و هو یکل شیء یعنی خداوند

بر همه چیز دانا است در این مقام نمیتوان گفتکه فی المشمل چیزی است که خدا عالم بان نیست زیرا هیچ چیز بر خدا مستور نیست و علم او شامل کل اشیا است بدون آنکه استثنائی در این حکم عمومی و کلی موجود باشد و لکن در سایر موارد عمومی موارد استثناء پیدا میشود این تخصیص موارد استثنائی ممکن است در خبر از مطالبی واقع شود همانطور که موارد امری هم پیدا میشود مثلاً در قرآن مجید سوره الذاریات آیه ٤١ و ٤٢ میفرماید قوله تعالی "وفی ما اذا ارسلنا الیهم السرب العقیم ما تذکر من شیء انت علیه الا جعلته کالریم"

یعنی احوال قوم ماذا از جمله مطالبی است که سبب تنبیه و تذکر قافلین است زمانی که ما با دشمنان بنیان کن و هلاک کننده را بر آنها مسلط کردیم این با دشمنان به هیچ چیزی نمیگذشت مگر آنکه آنها مانند جسم پوسیده از هم پراکنده میساخت یعنی هیچ چیز از اثر ما نشدید محفوظ در امان نبود.

لذا بر این حکم عمومی باید همماشیا از سطوت ما بشدید از بین رفته باشند ولی ما میبینیم که موارد استثنائی چند موجود که مشمول مفا این حکم عمومی نبود زیرا این با دشمنان که ما مور هلاکت قوم ما بود در ضمن وزیدن بکوهها و دشت و صحراها هم میوزید و لکن آنها را از آثار شدید ما مزبور نصیبی نبود

زیرا یاد شد دید مزبور کوهها و صحراها را از هم نهائید و
 از بین نبود بنا براین مفاد قاعده ما من علم الا وقد خص در
 این آیه مبارکه بخوبی واضح گردیده بآنکه درآیه مبارکه
 بطور عموم و کلی اخبار فرموده و لکن موارد استثنائی از قبیل
 کوه و صحرا و غیرها بودند که مشمول آن حکم عمومی نشدند این
 مثال از بسط برای تخصیص در خبر بود و آیه های
 سابقه که ذکر شد مثال تخصیص در امر بود حال گوئیم اگر
 چه خداوند در آیات مزبوره سابقه علم بماهیت و حقیقت قیامت
 را بخود اختصاص داده و سایر مردم را عموماً از اطلاع بماهیت
 و حقیقت قیامت محروم و بی نصیب معرفی فرموده است و لکن
 بمفاد قاعده ما من علم الا وقد خص از بین مردم که فرموده حق
 تعالی نسبت با وضاع و ماهیت قیامت بی اطلاع و جاهلند معدود
 قلیل مستثنی و جدا شده و بماهیت و حقیقت قیامت عالم
 بوده اند و این اطلاع محدود قلیل بر حقیقت و ماهیت قیامت
 بنحوی که ذکر شد بهیچوجه منافاتی با اختصاص علم
 بماهیت و حقیقت قیامت بخداوند تبارک و تعالی ندارد زیرا
 گفته اند ما من علم الا وقد خص در این مسئله حکم علم عبارت
 است از جهل عموم بشر بماهیت و حقیقت قیامت کبری و مورد
 اختصاص آن عبارت است از عده معدودی از صاحب نظران

که بماهیت و حقیقت قیامت کبری قبل از وقوع آن مطلع و عالم بوده اند.

ف

دلیل سوم (خداوند در قرآن مجید سوره اعراف

آیه ۲۹-۳۰ میفرماید کما یدّکم تصودون فریقا همدی

و فریقاً حق علیهم الضلاله انهم اتخذوا الشیاطین اولیاء

من دون الله و بحسبون انهم مهتدون یعنی خداوند همانطور که

شمارا در آغاز حیات بخشید و ایجاد نمود مجدداً باز میگرددند

و پس از بازگشت جمعی را هدایت میفرماید و جمعی همگرا می

و ضلالت دچار میشوند و سزای آنها همین است زیرا آنها

پنجای آنکه خداوند را اطاعت کنند و مولای خود سازند از شیاطین

پیروی خواهند کرد و خیال میکنند که راه هدایت را یافته اند

مفسرین درباره تفسیر کلمه تعودون سخنان بسیار گفته اند

برخی میگویند مقصود از تعود آن است که روح مجرد که در این

دنیا بیدن تعلق دارد پس از مفارقت از بدن بواسطه مرگ در

مرتبّه بتجرد خود عود می نماید و بر میگردد بعضی گفته اند

مقصود آن است که بدن انسان بعد از مفارقت روح بخاک عود میکند

و از هم میپاشد و بتراپ راجع میگردد و جمعی دیگر از مفسرین

گفته اند که مقصود از جمله تصودون یعنی شما ای مردم در روز

محشر و در ستاخیز عظیم دو مرتبه زنده میشوید و یا برهنه و بدون

لباس با اندام لاغر و ضعیف برای محاسبه هود میکنند و بومیگزیدند
ولکن سیاق آیه شریفه با هیچکدام از این اقوال مختلفه مفسرین
مطابقه نمینماید زیرا حق جل جلاله در آیه مزبوره میفرماید
که شما مردم پس از هود و رجعت بد و فرقه مخالف تقسیم میشوید
يك فرقه انا نلکد که راه راست را یافته و در صراط مستقیم سالک
میشوند و مهتدی میگردند و فرقه دیگر بواسطه متابعت از شیاطین
گمراه میشوند و در عین گمراهی خود را مهتدی میسمانند اگر بقول
مفسرین سابق بگوئیم که مقصود از هود هود روح بحالت تجرد ذاتی
خود است و پس از مفارقت از بدن و مرتبه مجرد امحشور میشود
برای آن است که جزای افعال دنیوی خود را دریافت نماید و به
محازات افعال و مکافات رفتار خود برسد و بهیچوجه در نشاء
دیگر که عالم تجرد و وحشت هدایت و ضلالت محلی ندارد زیرا
هدایت و ضلالت باین دنیا ^{بر}ست که اثر ظهور مظاهر مقدسه
الهیة در این دنیا بحضس مؤمن و مهتدی میشوند و برخی کافر
و گمراه میگردند ولی در نشاء دیگر مسئله هدایت و ضلالت
نیست بلکه مسئله دریافت نتایج افعال دنیوی است و در آن
جهان مردم بد و فرقه مهتدی و گمراه تقسیم نخواهند شد پس
واضح شد که مفاد آیه شریفه راجع به هود ارواح بجهان مجرد
نیست حال باید تفکر کنیم و ببینیم در ابعاد ای امر چه وقت بود که

مردم بد و فرقه منقسم شده‌اند که در عود هم همان مسئله تکرار
 شود زیرا می‌فرمایند که باید تا کم تعود وین فریقا هدی ۰۰۰ یعنی
 همانطور که در آغاز کار شمای مردم بد و فرقه مهتدی و گمراه
 منقسم شدند و در دوره عود رجعت هم بد و فرقه مهتدی و
 گمراه منقسم خواهید شد خوب ببینیم آغاز کار کی بود؟ کسه
 چنین امری واقع شده است بدیهیست که مقصود دوره ظهور
 اولین پیغمبری بود که از طرف خداوند برای هدایت مردم
 مبعوث شده است و بر اثر بحث او مردم بد و فرقه مهتدی و فرقه
 گمراه منقسم شده‌اند چنانچه خداوند در قرآن مجید سوره بقره
 آیه ۲۱۳ فرموده کان الناس امة واحدة فبعث اللہ النبیین -
 مبشرین و منذرین یعنی مردم قبل از ارسال رسول الهی همه
 در یک ردیف بودند باین معنی که همه از معارف الهیه بی‌خبر
 بودند پس از آن خداوند پیغمبران را برانگیخت که مردم را بشار
 دهند و از غضب و خشم خداوندی انداز نمایند
 بدیهیست که پس از ظهور رسولان الهی در بین مردم نسبت
 با آنان اختلاف نظر پیدا شد فرقه بمطابقت رسولان الهی
 قائل شدند و مهتدی گشتند و فرقه از ایمان و اقبال بر رسول
 الهی سرپیچی کردند و در نتیجه بضالت و گمراهی افتادند
 این مطلب در ابتدا در دوره اولین پیغمبری که در عالم ظاهر

شد اتفاق و پس از آن در دوره ظهور هر يك از مظاهر
مقدس الهیه نفس این عمل تکرار شد یعنی در دوره هر موعولی
فرقه مهتدی شدند و فرقه دیگر گمراه گشتند و مصداق کما بدتکم
تعودون واضح و آشکار گردید یعنی اموری که در ابتدای
ظهور رسولان الهی در عالم واقع شده در هر دوره تکرار و
تجدید گردید و مردم بدو فرقه منقسم شدند و قیامت برپا
گردید در این دوره هم عین این نکته تحقق یافته است علامه
بیضاوی در تفسیر خود در ذیل این آیه مبارکه کما بدتکم تعودون
میفرماید بعضی گویند که معنی آیه چنین است "همچنانکه شما
را از خاک خلق کردیم و مرتبه بخت عود خواهید کرد و برخی گفته
اند معنی آیه این است همانطور که در آغاز پاره و پیلبار و
ضعیف الجسم بودید و مرتبه با همان حالت عود خواهید کرد
و مجازات افعال خود خواهید رسید بنا بر این بکوشید تا بسا
کمال خلوص یا اجرای مراسم عبادت حق موفق شوید و از آن
جهت خداوند دوره عود را بدوران آغاز تشبیه فرموده است تا
بمردم بفهماند که عود دادن حالت سابقه در حد امکان است
و از امور متمتع و محال نیست و خداوند قادر است که شمارا مانند
آغاز مجدد ا عود دهد بعضی از مفسرین هم گفته اند که معنی
این است که همانطور که ای مردم در آغاز شما بدو فرقه مؤمن و کافر

مقتسم شدید مجدداً خداوند شمارا بهمان حال عود میدهد
 که بعضی موفق بایمان میشوید و راه هدایت را مییابید و برخی
 بمقتضای کفر و الحاد بضلالت و گمراهی خواهید افتاد و این
 بر حسب اراده و قضاء سابقه الهیه است که معاندین در نتیجه
 کفر و چارگسراهی و ضلالت شوند بعد میفرماید کلمه فریقا در
 آیه فریقا حق علیهم الضلاله از آن جهت منصوب است که مفعول
 برای فعل مخذوف است یعنی و خذل فریقا حق علیهم الضلا
 و از آن جهت فعل خذل را مقدر دانسته که جمله بعد
 مفسر آن و دلیل بر آن است یعنی جمله انهم اتخذوا الشیاطین
 دلیل بر آنست که در اول آیه کلمه خذل مقدر است
 که نصب فریقا بواسطه اوست زیرا نتیجه پیروی شیاطین خذلان
 و محرومیت از هدایت و رحمت الهیه است و ممکن است جمله
 انهم اتخذوا الشیاطین را بیان علت برای تحقق ضلالت
 و گمراهی بیروان شیاطین دانست یعنی بگوئیم خذل فریقا
 حق علیهم الضلاله خداوند مخذول ساخت فرقهائی
 را که مستوجب گمراهی بودند و اگر کسی پیسرمد چرا این فرقه
 مستوجب گمراهی و سزاوار ضلالت بودند در جواب میفرماید
 انهم اتخذوا الشیاطین اولیاء یعنی علت گمراهی
 و سبب تحقق ضلالت این فرقه آن است که پیروی از شیاطین

نمودند و از عبادت خداوند اعراض کردند بعد میفرماید
 فیحسبون الهم مهتدون از این بیان الهی چنین مستفاد میشود
 که مقام معاند و مقام کافری که در تحقیق مسئله چهار خطا و اشتباه
 شد مانند هر دو یکی است معاند کسی است که با وجود علم بپسند
 حقانیت مدعی من عند الله بعناد و مخالفت قیام کند و لهذا مستحق
 عذاب و سخط الهی گردد و کافر مخطی کسی است که لازمه
 تحقیق و تحریر را بجانیاورده باشد لهذا چهار کفر و ضلالت
 گردد و این هر دو مستحق عذاب و سخط و سزاوار مذمت اند و
 صاحب نظر را میسرند که مفاد آیه مبارکه را در باره شخصی که در
 تحقیق احوال الهی کوتاهی کرده و تقصیر و ریزیده است حمل نماید
 یعنی بگوید عذاب الهی مخصوص کسی است که ندای الهی را
 بشنود و در تحریر حقیقت تقصیر روا دارد و کوتاهی کند و لهذا
 مستوجب عذاب گردد انتهى

وایلك عین عبارت علامه بیضاوی را برای تو میخوانم
 قوله • وقيل كما بدتكم من تراب تعودون اليه وقيل كما
 بداكم حفاة "مرأة غرلا" تعودون باعادة فيجازيكم على افعالكم
 فاخلصوا الى العبادة وانما شبه الاعادة بالابداء تقربا لا مكانها
 والقدرة عليها وقيل كما بداكم مومنا وكافرا يعيدكم فريقا هدى
 يا ن وفقهم للايمان وفريقا حق عليهم الضلالة بمقتضى القضاء

المسابق واتصا به بفصل يفسره ما بعده اى وخذل فريقا
انهم اتخذوا الشياطين اولياء من دون الله تعليل لخذلهم
والتحقق لضلالتهم فيحسبون انهم مهتدون يدل على ان
الكافر المخطئ والمعاند سوا في استحقاق الذم وللفارق ان
يحملة على المقصر في النظر ۱۰ هـ - ۰ ملاحظه فرما
كه علامه بيضاوى از چهار گفتاريكه از مفسرين نقل فرمود بسمه
گفتار اول توجهي فرموده و گفتار چهارم را ترجيح داده و درباره
آن اظهار نظر فرمود و انرا پسنديد و ان گفتار اين بود كه كما
يداكم مؤمنا وكافرا الخ! پس قول از ميان
اقوال ديگر مفسرين مورد پسند و تصويب علامه بيضاوى قرار گرفته
زيرا در ضمن آيه شريفه بعد از جمله كما يداكم تعودون در بيان و
تفسير آن فرمود فريقا هدى و فريقا حق عليهم الضالاه ۰ يعنى
در دوره عود و بازگشت مانند دوره اول شماى مردم بد و فرتقه
مقسم خواهيد شد يگرتقه را راست و اخرا همد يافت و فرتقه
ديگر مضالالت خواهند افتاد و كلمه عود بمعنى معاد است كه
در نزد مردم معروف است و آن عبارت از قيامت است و بنا بر اين
معنى آيه چنين ميشود چنانچه شماى مردم در دوره ظهور
اولين رسول الهى بد و فرتقه مؤمن و كافرتقسم شدند در دوره دوم
نيز عينا همين حال برميگردد بد و فرتقه تقسيم ميشويد يك فرتقه

براه هدایت سالک میشوند و حضرت بهاء الله مؤمن خواهند
 شد و فرقه دیگر چون حضرت بهاء الله مؤمن نشود مستحق
 ضلالت و سزاوار گمراهی خواهد بود بطا برای این واضحست کسه
 مقصود از معاد و قیامت قیام مظهر امر الله برای هدایت
 من علی الارض است و پس از قیام آن حضرت گروهی هدایت
 یافتند و گروهی می شوند و در نتیجه ایمان بدجاست و بهشت جاودان فائز
 میگردد و اما آنانی که بان حضرت مؤمن نشوند و براه کفر سلوک
 کنند بگمراهی و ضلالت خواهند افتاد و در نتیجه بعد از الهی
 گرفتار ^{در} روز ^{در} اژدها خواهند شد " اینک ای عمار در ایمن
 تفکر و توجه بفرمان چنانچه چند دقیقه قبل هم بتو گفتم علامه بیضاوی
 در ضمن گفتار خود فرمود که هر که ایمان نیارود مستحق عذاب
 و سزاوار ^{در} روز است و کسانی که ایمان نمیآورند بد و فرقه منقسم اند
 یا معاندند و یا کافری که تحقیق مسئله قصور نموده و راه خطا
 پیموده است و این مطلب از خود آیه مبارکه بدست میآید زیرا در آیه
 مبارکه فرمود که مردم بد و فرقه منقسم میشوند یک فرقه براه هدایت
 سالکند (فریقاهدی) و فرقه دیگر مستوجب ضلالت اند (و
 فریقاعلیهم الضلالة) و بدیهیست کسیکه گمراه شد و راه ضلالت
 پیموده سزاوار عذاب است حال این شخص گمراه یا از راه عناد و
 بغض جبری ضلالت را اختیار کرده و یا از راه خطا و اشتباه

و قصور در تحری حقیقت در چار ضلالت شده است و در اول
 و هله بختین بنظر مومنین که عذاب مخصوص کمره معاند است
 و کافر مخطی را از عذاب نصیب نیست و از این جهت مسلامه
 بیست و سیضای در جواب این گفتار که ممکن است بفکر شخصی
 برسد فرموده است که مفاد آیه شریفه را جمع شخص است که از راه
 قصور در تحری حقیقت و تقصیر در انجام وظیفه وجدانی
 خود در باره عرفان مدهی من عند الله مستحق ضلالت و عذاب
 شده است زیرا بر چنین شخصی واجب است که بمحض استماع ندا ی
 مظهر امر الله فوراً بتحری حقیقت بپردازد و گرنه قصوریکه در
 انجام تحری حقیقت مرتکب شده و بر اثر تقصیر و کوتاهی که
 در این مورد نموده است مستحق عذاب و مستوجب دوزخ میشود از
 این جهت است که بیضاوی فرمود "الفارق ان یحمله علی التصر
 بالنظر یعنی کسیکه بین معاند و کافر مقصر مخطی فرق قائلست
 میتواند مفاد آیه شریفه را بشخصیکه در تحقیق و تحری حقیقت
 تقصیری ورزیده است و استواز تفکر و نظر در باره ادعای مدهی قصور
 ورزیده است را جمع داند و او را هم مستوجب عذاب الهی محسوب
 میدارد چنانچه معاند را مستوجب عذاب الهی میداند " ای همار
 در مستملاحظه فرما که امر حضرت بها "الله جقدر دارای عظمت
 است باید هر چه زودتر ممکن است در باره این امر اعظم مردم به

تحریر و تحقیق پیردازند و در ایمان بان حضرت از یگدیگس
 سبقت جویند زیرا اگر در گفتار بیضاوی که درباره تفسیر آیه شریفه
 فرمود موهملین در خود آیه مبارکه تا مل و دقت نمائیم بمعنی معاد
 بعلم الیقین عالم خواهیم شد زیرا این آیه شریفه را بهترین وجهی
 توضیح میکند که جای هیچگونه شك و شبهه برای شخص محقق —
 منصف باقی نمیکند از این نکته را باید بگوئیم که دعوت الهیه بواسطه
 دو وجود مقدس مترادف است معاد عالم تحقق یافته دعوت اولی
 بواسطه حضرت باب اعظم و دعوت ثانیه بواسطه حضرت بهاء الله
 بوقوع پیوسته چنانچه در قرآن مجید سوره النازعات آیه ۶ و ۷
 باین دو ظهور مترادف و متتابع اشاره فرموده قوله تعالی " یم
 ترجف الراجفة تتبعها الرادفة مقصود از راجفه دعوت حضرت
 باب اعظم و مقصود از رادفه دعوت حضرت بهاء الله است که
 پس از دعوت باب اعظم در عالم تحقق یافته است و نیز در سوره
 المرسلات آیه ۱۱ - ۱۳ فرموده است واذ المرسل اتقت لای
 یم اجلت لیم الفصل نظر مضمون این آیه مبارکه خداوند از
 برای هر رسولی زمان مخصوصی را در نظر گرفته و در هر دوری
 مظهر معینی را مبعوث میفرماید و هر زمان که رسولی من عند الله
 مبعوث شد همان زمان عبارت از یم الفصل یعنی یم قیامت
 است و بنا بر این هر وقت مظهری بامر الله قیام فرمود و رسولی را خداوند

مبعوث نمود و فرستاد و آن رسول بتشریع شریعت الله پرداخت همان
وقت قیامت برپا میشود بنا بر این معنی قیامت قیام مظهر اموال الله
اقدام بتشریع شریعت الله است *

دلیل چهارم • در قرآن مجید سوره بقره آیه ۶۲
میفرماید قوله تعالی ان الذین امنوا والذین هادوا والصابغین
والصابغین من قن بالله والیم الآخر وعلی صالحا فلهم اجرهم
عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون یعنی پیروان شریعت
حضرت موسی و حضرت عیسی علیهما السلام و امت حضرت
یحیی بن زکریا که بخداوند و بیم آخر ایمان آورده اند و اتصال
نیکو کرده اند در نزد پروردگارشان با دایم اعمال آنان محفوظست
و بر آنان بیمی و ترس عارض نشود و اندوه و فتنه ای برای آنها -
نیست مقصود از بیم آخر در این آیه مبارکه که روز قیامت است و بیم
از اسماء قیامت میباشد و وجه تسمیه بیم قیامت که یوم ظهور مظهر
امر الله است بیم الاخر آن است که آن هنگام دوران ظهور آخرین
مظهر از مظاهر مقدسه است که تا آنوقت در عالم ظاهر شده اند
و بیم الاخر یعنی دوره ظهور آخرین مظهر از مظاهر مقدسه
که تا آن زمان بدعوت قیام نموده اند و بنا بر این زمان ظهور هر
یک از مظاهر مقدسه نسبت بمظاهر یک قبل از او در عالم ظاهر
شده اند بیم الاخر نامیده میشود علامه این کشور در تفسیر آیه

مبارکه مزبوره باین مطلب تصریح کرده و فرموده است "مقصود از ایمان یهود که در آیه مبارکه تصریح شده عبارت از ایمان نفوسی است که در دوره شریعت حضرت موسی بان حضرت مو^ه من بودند اما نفوسیکه بعد از ظهور حضرت عیسی علیها السلام بشریعت تورات متمسک شدند و حضرت مسیح ع را قبول نکردند از جمله مومنین محسوب نیستند و یگمراهان و هالکین پیوسته و مشمول عنایات مذکوره در آیه شریفه نیستند و نیز مقصود از انصاری نفوسی هستند که در دوره شریعت حضرت مسیح ع بان حضرت مو^ه من بودند و احکام الهیه را اجرا مینمودند ولی نفوسی از انصاری که پس از ظهور حضرت رسول ص بشریعت حضرت عیسی ع متمسک شدند و حضرت رسول ص مو^ه من نشدند در جرگه مومنین محسوب نمیشوند و جزو هالکین محسوب ^{نشدند} بعد میفرمایند که این ابی حاتم از سعید بن جبیر مثل این مطلب را روایت کرده است انتهى . این جمله که ترجمه اش مذکور شد در صفحه ۱۰۳ از تفسیر این کثیر جلد اول مذکور است و عیسی عبارتش این است قوله "فكان ایمان الیهود انه من تمسك بالتوراة وسنة موسی علیها السلام حتی جاء عیسی فلما جاء عیسی کان من تمسك بالتوراة واخذ بسنة موسی فلم یذهبها ولم یتبع عیسی کان هالکا و ایمان النصارى ان من تمسك بالانجيل منهم و شرایع عیسی

كان مؤمنا مقبولا منه حتى جاء محمد (ص) فمن لم يتبع محمدا
(ص) منهم ويدع ما كان عليه من سنة عيسى والالتجیل كان هالكا قال

این ابن حاتم روی من سمید بن جبیر نحو هذا - ۱۰۰ هـ .
ملاحظه میفرمائی که امام ابن کثیر تصریح گردانده است که پیروان
حضرت موسی (ع) قبل از ظهور حضرت مسیح ع جزواهل -
ایمان محسوب بودند ولی بعد از ظهور آن حضرت آنانکه بآن -
بزرگوار مؤمن نشدند مؤمنین محسوب نبودند زیرا که بیوم الاخر^{جزو}
(یعنی به حضرت مسیح) مؤمن نشدند چه که بیوم الاخر در آن روزگار
دوره ظهور حضرت مسیح بود یعنی آخرین مظهری بود که بعد
از مظاهر مقدسه قبل از خود ظاهر شده بودند و هم چنین در ساره
تصاری فرموده اند آنانکه پس از ظهور رسول الله بآن حضرت مؤمن
نشدند کلمه مؤمن بر آنان اطلاق نمیشد زیرا بیوم الاخر که در آن
ایام عبارت از دوره ظهور رسول الله ص بود مؤمن نبودند و جزو
هالکین شمرده شدند این بیان دلیل است که مقصود از قیامت قیام
رسول الهی بدعوت خلق است و مقصود از بیوم الاخر هم ظهور هر
یک از مظاهر مقدسه در دوره مخصوص بخود است که نسبت بمظاهر
قبل از خود آخرین مظهری محسوب بوده که در عالم ظاهر شده
است ملاحظه فرمایید عمار که چگونه مطلب واضح شد و چطور
این مسئله مهم در نهایت صفالاتح و احسار گردیده هذا

هو الحق الا الضلال - آيا اکنون بر جميع ام جهان واجب

نگردد يد ماست كه بحضرت بها^۱ اللهم^۲ من شوند زيرا اين قرن

دوره حضرت بها^۱ الله است هر كس در اين دوره با آنحضرت

مؤمن شود و شريعتش متمسك گردد البته بسعادت حقيقيه

و بعزت و خوشبختي ميرسد و هر كس كه بحضرت بها^۱ الله مؤمن

نشود بيوم الاخر ايمان نياورده و در نتيجه انكار يوم الاخر منقول

عنايات وارده در آيه شريفه نص گرديد يعنى مفاد خوف عليهم

ولا هم يحزنون در باره اش صدق نميكنند زيرا بمفاد آيه مزبوره

اگر كسي بخدا^۱ مؤمن و معتقد باشد ولى بيوم الاخر معتقد نشود

و ايمان نياورد گاهى نيست رباعث نجات نميشود و سبب ورود به بهشت

نميگردد در آيه مزبوره حق تعالى تصريح فرموده كه ايمان بخدا^۱

و اعتقاد و ايمان بيوم الاخر همواره بايد با هم باشد تا سبب نجات

شود و از طرفى هم نكته ديگرى از آيه مزبوره بدست ميآيد ران اين

است كه ايمان بخدا و بيوم الاخر منحصراً وقتى معين و مخصوص

بزمان ظهور مظهر معينى نيست بلكه شامل عموم ادوار قبل و بعد

است و مضمون آيه مباركه هم در دوره مظاهر مقدسه قبله جريان

داشته و هم شامل ادوار مظاهر مقدسه ايست كه بعد از اين در

عالم ظاهر خواهند شد باري مقصود از قيامت و يوم الاخر مظهر^۱

امر الله است بهر حيكه مكرر گفتيم و استماع فرمودى حال اگر قيامت و

بیم الاخر را بنحوی که مردم میگویند معتقدند تفسیر نمائیم -
چنین تفسیری با عقیده شی که شماها درباره نصاری و یهود و صابئین
دارید تطبیق نمیکند عمار گفت چه گونه ؟

دلیل پنجم • زید گفت آیا شما درباره

یهود و نصاری و صابئین که بعد از ظهور حضرت رسول ص به
شریعت سابقه خود متمسک شدند و حضرت رسول ص مؤمن -
نشدند و اعتقاد پیدا نکردند چه عقیده داری ؟ آیا میشود گفت
که این نفوس با وجود آنکه حقانیت حضرت رسول ص را انکار
کردند رستگارند و یا آنکه بحضرت رسول ص مؤمن نشدند -
نجات یافته و وارد بهشت میشوند ؟ عمار گفت هرگز

یهود و نصاری و صابئین که منکر رسالت حضرت هستند و شریعت
اسلامی عمل نمیکند بدیهیست که از اهل نجات نیستند و وارد -
بهشت نمیشوند زید گفت مگر مردم نمیگویند که مقصود از بیم الاخر
روزیست که افراد نوع انسان پس از مرگ طبیعی بمجازات و مکافات
اعمال خود که در این عالم مرتکب شده اند میرسند ؟ آری مردم -
میگویند بیم الاخر که ایمان و اعتقاد بان شرط دریافت مکافات و
اجرا اعمال و علت زوال حزن و بیم از خلق جهانست عبارت از
عالم پس از مرگ است خداوند در آیه میفرماید امن بالله والیسیم
الاخر و عمل صالحا فرموده هر يك از یهود و نصاری

وصائبین که مؤمن بخدا و مؤمن بپیمبر و اعمال نیکو انجام دهد از حزن و خوف برکنار و مشمول عنایت حضرت پروردگار است یعنی پس از مرگ در جهان دیگر باین مواهب متعالیه میرسد .
 این تفسیری است که مردم برای این آیه میکنند و مطابق این تفسیر لازم میآید که جمیع یهود و نصاری و صائبین را که مؤمن به خدا و پیمبر الاخر یعنی روز جزای اعمال و پس از مرگ باشند خداوند اجر جزیل عطا کند و از پیمبر و او و برکنار دارند بنا بر این همه یهود و نصاری و غیرهم که منکر حضرت مسیح و حضرت رسول ص بوده و هستند چون بخداوند مؤمن و پروردگار جزای اعمال پس از مرگ معتقدند باید ناچار باشند این تناقض را نسبت تفسیری پیش میآید که مسلمین در باره پیمبر الاخر میکنند و آنرا عبارت از حصول جزای اعمال در قوس پس از مرگ در عالم دیگر میدانند یهود و نصاری هم بپیمبر الاخر را همین طور معنی میکنند حال بفرماییم چگونه میتوان از این تناقض خلاصی یافت از طرفی بنا بر تفسیر مذکور همه یهود و نصاری و غیرهم که منکر مسیح و رسول الله هستند ناچار و مشمول عنایت حق تعالی هستند و از طرف دیگر منکرین حقانیت حضرت مسیح و حضرت رسول ص را انجا تا وفوز بنحیم میسر نیست معسار گفت آری چنین است و تناقض مطلقاً واضحست زید گفت بفرمایید خلاصی از این تناقض چارهائی نیست جز آنکه معنی حقیقی -

بیم الاخر را در بابیم و تفسیر صحیح را بدانیم و آن این است
 که بگوئیم مقصود از بیم الاخر قیام رسول الهی بدعوت خلق پسوی
 خداوند تعالی است که بعد از دور رسول قبل ظاهر شده
 است چنانچه این مسئله را بتفصیل قبل از این گفتیم و در این صورت
 تناقضی در بین نخواهد بود زیرا از طرفی یهود و نصاری
 و سایرین که منکر حضرت مسیح و حضرت رسول ص میباشند
 چون بیم الاخر که قیام رسول جدید الهیست ایمان نیاورده اند
 نجات نخواهند یافت چه که شرط نجات را خداوند در آیه
 مزبوره ایمان بیم الاخر قرار داده است و از طرفی هم آن نفوسیکه
 بخداوند موءمن بود و بیم الاخر یعنی بر رسول جدید الهی
 نیز موءمن باشند و اعمال نیکو هم مطابق شریعت الله از انسان
 صادر شود نجات خواهند یافت و از آنده و حزن پرکنار
 و مشمول عنایات حضرت پروردگار خواهند شد اما اگر
 بیم الاخر را چنانچه مردم ظاهریین میگویند بجزای افعال پس
 از مرگ در عالم دیگر تفسیر کنیم چون یهود و نصاری هم معتقد
 بجزای عالم بعد هستند لازم میاید که با وجود انکار رسالت
 حضرت مسیح و حضرت رسول ص ناجی و مشمول عنایات
 الهیه باشند و این قول در نهایت تناقض است زیرا برای منکرین
 مسیح و رسول الله نجاتی قائل نیستید باریای ما را ملا حظ

بفرما که چگونه تفسیر صحیح که ذکر کردم اشکال رازاتل نمود
و تناقض از بین رفت و حقیقت مطلب در نهایت وضوح آشکار -
گردید .

دلیل ششم . اِنَّكَ اَیْمَبَارَکَهِ دِیْگَر از قرآن
مجید برای تو میخوانم که کلمه آخرت در آن ذکر شده و اگر آنرا
چنانچه مردم معتقدند و میگویند تعبیر و تفسیر کنیم آیه مبارکه
بِیْ مَعْنٰی وَلَوْ خَوَّاهُ بُوْدَ مَعَارِ گفتم آن کدام است زید گفت
در قرآن مجید آیه ۱۳ سوره ممتحنه میفرماید "یا ایها
الذین آمنوا لا تقولوا قوما غضب الله علیهم قد یتوبوا من
الاکرة کما یتوب الکفار من اصحاب القبور در این آیه مبارکه
مقصود از قوما غضب الله علیهم قوم یهود است حال اگر آخرت
را بقول مردم معنی کنیم و بگوئیم که مقصود روز جزای اعمال پس
از مرگ است معنی آیه فاسد میشود و شرحی از این قرار است
فرض میکنیم معنی آخرت که در این آیه نازل شده آن باشد
که مردم پس از مرگ بجای اعمال خود میروند "میفرماید یهود
از آخرت مأیوس و ناامیدند یعنی امید ندارند که
مردم پس از مرگ بجای اعمال خود در عالم بعد بروند و در حقیقت
از حیات بعد از موت که معنی آخرت است "بقول معروف" مأیوس
شده اند همانطوریکه کفار از اصحاب قبور یعنی از زنده شدن

مردگان پس از مرگ طبیعی مایوس و ناامیدند و بحیات بعد از موت امیدی ندارند بنا بر این معنی آیه مبارکه این طور میشود
 "قد یئسوا من الآخرة كما یئس الکفار من أصحاب القبور یعنی
 یهود که منکر حضرت رسول و مورد خشم الهی هستند از حیات
 بعد از موت ما^۱ یوس هستند همان طوریکه منکرین حضرت رسول
 من از حیات بعد از موت ما^۲ یوس هستند ملا حظہ بفروما که بکلی
 معنی آیه فاسد میشود و در این صورت بی شباہت بقول شاعر
 نیست که گفته است :

کائنات والممات من حولنا

قوم جلوس حولهم ممت

یعنی ما که نشسته ایم و آب از اطراف ما جاری است مانند کسانی
 هستیم که نشسته اند و آب در پیرامون آنان جاری است و
 بد بهیست که این بیت در نهایت رکاکت است (و مانند آن است
 بگوئیم این گلی که سرخ است مانند گلی است که سرخ است)
 و یا بگوئیم یهود که منکر حضرت رسول و مورد خشم خداوندند
 و مایوس از حیات بعد از مرگ هستند مانند کفاری هستند که منکر
 رسول الله و مایوس از حیات بعد هستند و این قولی بی معنی و
 تشبیهی در نهایت بروت خواهد بود اما اگر کلمه آخرت را بمعنی
 حقیقی خود استعمال نمائیم معنی آیه در نهایت متانت و

استحکام خواهد بود و مطابق این معنی چنین میشود که یهسود
 از آخرت یعنی از قیام رسول جدیدی بعد از حضرت موسی ع -
 ما^{۶۴} یوس و نا امید هستند و میگویند بعد از موسی ع پیغمبری ظاهر
 نخواهد شد همانطور که کفار از حیات بعد از موت ما^{۶۵} یوس اند
 و میگویند هر کس میرد از بین میرود و حیات بعد از موت میسر نیست
 ملاحظه فرما که چقدر معنی آیه مبارکه متین و لطیف است و این
 مطلب را از آن جهت رب العزة در این مقام فرموده که قوم یهود
 عقیده داشتند بعد از حضرت موسی ع پیغمبر صاحب کتاب
 جدید و شریعت جدیدی هرگز ظاهر نشود چنانچه در سوره
 ما^{۶۶} آمده آیه ۶۴ نیز باین عقیده یهود تصریح فرموده است
 قوله تعالی "وقالت الیهود ید الله مخلوله قلت اید یهم ولعنوا
 بما قالوا" یعنی یهود گفتند که دست خداوند بسته و مخلولست
 و دیگر نمیتواند بعد از حضرت موسی ع پیغمبری و بعد از تورات
 کتابی ارسال و تازل فرماید "بسته پاد دستهای خود یهود که
 چنین سخنی میگویند و بواسطه این گفتار مورد لعنت خداوند قرار
 گرفتند"

دلیل هفتم • در قرآن مجید سوره انعام آیه ۹۲

تازلنده قوله تعالی ((وهذا کتابنا نزلناه مبارک مصدق الذی
 بین یدیه و لتندرام القرى من حولها و الذین یؤمنون بالآخرة

یومنون به " یعنی این کتاب مبارکی است که ما آنرا نازل فرمودیم
 و در این کتاب (قرآن مجید) تورات و انجیل تصدیق شده و تسو
 ای محمد من باید مردم مکه و مردم مجاور آنرا دعوت فرمائی
 همانا آن کسانی که با خرت مو^{من} هستند بقرآن مجید مو^{من} من
 میشوند کلمه آخرت را که در این آیه مبارکه است
 اگر چنانچه مردم میگویند بحیات پس از مرگ تعبیر نمائیم معنی
 و مقصود برخلاف واقع و حقیقت میشود ما رگت چگونه برخلاف
 واقع و حقیقت میشود ؟

زیر گفت ملاحظه بفرماید اولند در این آیه فرموده ان کسانی
 که با خرت ایمان دارند بقرآن مجید (که میفرماید کتابی است که
 نازل کرده ایم و تورات و انجیل را تصدیق کرده است) مو^{من} من
 میشوند و حال اگر مقصود از آخرت عالم بعد از مرگ باشد البته
 یهود و نصاری بان معتقدند و علی هذا بر حسب آیه مبارکه باید
 آنان هم بقرآن مجید مو^{من} من باشند با آنکه بهیچوجه قرآن را قبول
 ندارند و بنا بر این تفسیر آیه برخلاف واقع و حقیقت است زیرا
 یهود و نصاری که بعالم پس از مرگ معتقدند بقرآن مجید مو^{من} من
 نیستند با آنکه در آیه فرموده هر کس با خرت (اگر بعالم پس از مرگ
 تفسیر شود) مو^{من} باشد بقرآن مجید مو^{من} من است و این مطلب
 برخلاف واقع و حقیقت است حال اگر کلمه آخرت را بمعنی حقیقی

و تفسیر واقعی آن کعبارت از قیام رسول الهی است تفسیر کنیم
این مشکل به طرّف می شود زیرا گوئیم مقصود از آخرت قیام مظهر
مقدس امرالله در دوره آخر یا در آخر الزمان است که حضرت -
بها^۱ الله باشد و بدیهیست که هر کس حضرت بها^۱ الله مؤمن
باشد قطعا به قرآن مجید مؤمن است زیرا شرط ایمان
به حضرت بها^۱ الله اعتقاد و ایمان به جمیع انبیاء و رسول قبل و
کتاب اسطانی قبل است چنانچه مسلمین که به حضرت رسول ص
مؤمن هستند به حضرت مسیح و موسی علیهما السلام و نیز بائجیل
و تورات اعتقاد و ایمان دارند و هم چنین مسیحیان به حضرت موسی
و کتاب تورات معتقد و مؤمن هستند مشاهده میفرمائی که چگونه
مشکل مرتفع میشود و معنی حقیقی آیات الهیه اشکار میگردد ؟
در لیل هشتم • در سوره طه آیه ۱۶ و ۱۷ -
نازل شد ما است قوله تعالی " ان الساعة آتیها کاد اخفیها التجزی
کل نفس بما تسعى فلا یصدک عنها من لا یؤمن بها و اتبع هواه -
فتردی " ساعت در این آیه مبارکه بمعنای قیامت است و خداوند
در این آیه میفرماید که علت اختفا و سبب استتار زمان فرارسیدن -
قیامت آنست که مردم بجزای اعمال و نتایج سعی و کوشش خود
برسند و اگر قیامت را بقل مردم تفسیر کنیم و بگوئیم مقصود از
آن روزی است که جهان بکلی فانی و خراب میشود و مردم از

قهرهای خود بیرون میآیند تا جزای اصال نیک و نتیجه رفتار
 زشت خود را دریافت کنند معنی آیه مبارکه درست نمیشود زیرا
 میفرماید علت پنهان مآلیدن قیام ساحت و سبب اختفای کیفیت و احوال
 و ماهیت و زمان برپا شدن قیامت همانا آن است که مردم بجزای
 اصال بد و خوب خود برسند حال بفرما ببینیم در وقتی که جهان
 خراب و ویران شود و مردم از قهرهای خود بیرون بیایند که برای
 دریافت جزای اصال بصرای محشر بروند پنهان داشتن
 و استتار قیام قیامت در آن هنگام چه رابطه با پنهان داشتن
 و مستور ساختن قیام قیامت دارد و چگونه میتوان استتار و اختفای قیام
 قیامت را در آن هنگام علت حصول جزای اعمال مردم دانست؟
 آیا اگر در آن هنگام امر قیامت را خداوند مستور و پنهان نسازد
 مردم بجزای اعمال خوب و بد خود نخواهند رسید؟ ملاحظه
 بفرما که چقدر معنی آیه مخشوش و بیحاصل میشود عمار گفت
 پس تو چگونه با تفسیری که برای قیامت میثباتی معنی آیه
 مبارکه را تطبیق میکنی؟ زید گفت این آیه مبارکه خطاب به
 حضرت موسی در ظاهر و خطاب با امت حضرت موسی در واقع
 و نفس الامر است خداوند با امت موسی ع میفرماید قیامت قطعاً
 خواهد آمد ولی من آنرا مخفی و مستور نگاه میدارم تا هر کس
 بجزای رفتار و عمل خود از نیک و بد پرسد و بعد میفرماید مبادا

انمخلص که بر روز قیامت مؤمن نیستند شمارا گمراه کنند و مبادا
 شما ای امت موسی ع.گوش بسخنان منکرین قیامت بدهید زیرا
 بهلاکت خواهید افتاد این ترجمه آییمبارکه بود حال شرح
 آن را بشنو " سابقا گفتیم که قیام مناعت عبارت است از قیام رسول
 الهی بدعوت خلق و هر رسول جدیدی که ظاهر میشود بقیامت
 قیامت است رسول قبل بر ما میگردد هر حسب شهادت قرآن
 مجید در سوره قافرا آیه ۳۴ بنی اسرائیل قبل از ظهور حضرت
 موسی ع پیرو آتین حضرت یوسف بودند و چنان میپنداشتند
 که بعد از حضرت یوسف پیغمبر دیگری مبعوث نخواهد گردید
 قوله تعالی ولقد جئکم یوسف من قبل بالبینات فمما زلتم فی شک
 مما جئکم به حتی ان اهلک قلتم لن یبعث الله من بعده رسولا
 گد نک یضل اللعین هو مصرف مرتاب یعنی پیش از این ای امت
 یهود حضرت یوسف با االه و پرا همین متقله محکمه در بین شما
 ظاهر شد و شما در راه صدق ادعای او در شک و شبهه بودید
 و چون حضرت یوسف از این عالم رفت و وفات یافت گفتید که خدا
 پس از حضرت یوسف پیغمبر دیگری را نخواهد فرستاد این چنین
 خداوند مردم اسراف کننده پر شک و شبهه را گمراه میفرماید
 نظر باین آییمبارکه امر قیامت یعنی قیام رسول دیگری —
 بعد از حضرت یوسف در نظر یهود امری مخفی و مستور بود زیرا

اللهام یگفتند که بعد از یوسف پیغمبری نخواهد آمد یعنی قیامت
 امت یوسف قیام نخواهد کرد و سر این استتار و اختفای امر قیامت
 از یهود بعد از ظهور حضرت موسی ع ظاهر شد باین معنی که
 امر قیامت یعنی قیام قیامت امت یوسف را که عبارت از ظهور
 حضرت موسی بود خداوند از آن جهت از نظر یهود پیرو یوسف
 مخفی ساخته بود که آنان بواسطه این اختفا و استتار در دوره قیام
 قیامت که ظهور موسی ع بود بجزای اهل نیک و بد خود برسند
 یعنی آنانکه تحری حقیقت کنند و باین مسئله دعوت موسی ع و
 درباره ادعای آن حضرت تحقیق و رسیدگی نمایند جزای -
 نیکوکاران و صالحین را دریافت کنند و آنانکه او تحری و تحقیق -
 دعوت حضرت موسی ع در روز قیام آن حضرت که عبارت از قیامت
 امت یوسف بود خود داری نمایند و رسیدگی نکنند بجزای اهل
 ضلال و معاندین برسند بنا بر این معنی آیه مبارکه قبل بخوبی
 واضح و معلوم گردید که مقصود از اینکه میفرماید "ان الساعة
 آتیة اکادا خفیة التجزی کل نفس بما تسعى چیست و آشکار
 گردید که چگونه استتار و اختفای قیامت علت و سبب رسیدن -
 اشخاص بجزای اعمال خود شان است آری معنی ساعت این
 است و در قیام ساعت تحری حقیقت و تحقیق بر هر فردی واجبست
 و هر شخص عاقلی را شایسته است باکمال سعی و کوشش بتحقیق

و تحری پسر د از د تا مانند امت یوسف که دعوت حضرت موسی را تحری کردند و مؤمن شدند بسعادت حقیقیه فائز گرد و بیه جزای عمل نیک خود برسند و از شقاوت عابدی خلاصی یابد و پیرو حق و حقیقت شود تا از مجازات خطا کاران برکنار باشد و مقصود از جمله تجزی کل نفس بما تسعی این است که انسان سعی و کوشش در باره دعوت مدهی من عند الله نماید تا صدق و یا بطلان آنرا تشخیص دهد و برای این منظور باید به دلائل و براهین متقن رجوع کند و دلائل مزبور را باید از کتب اسمائی که شخص مجاهد و محقق بدان معتقد است استخراج نماید و ناچار چنین شخصی در نتیجه بحث و تحری حق و حقیقت و رسیدگی کامل به صراط مستقیم خواهد رسید و از جمله اشخاصی خواهد شد که خداوند در باره آنان فرموده و الذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سبلنا و ان الله لمح المحسنین (سور ممتکبوت آیه ۶۹) باین معنی که چنین شخصی در زمره مجاهدین راه حق محسوب میشود و مهتدی میگردد و از نیکوکاران شمره میشود حال پسر د ازیم بمعنی د ثبالتا یمبارکه که فرمود فلا یصدک عنهما من لای یمن یعنی شخص محقق که بتحری حقیقت مشغول میشود برای شناختن حق نباید با اقوال اعداء و مخالفین مظهر امر الله گوش بدهد و گفتار دشمنان را منطاط تحقیق قرار

بدهد و از آنان تقلید کند یا بشک و شبهه آنان توجهی نماید زیرا که این عمل موجب هلاکت او خواهد شد چنانچه فرمود "فتردی" یعنی اگر توای موسی بگفتار اعدا^۴ و مشرکین توجه کنی و در ساره قیامت با قوال آنان راه انکار پیمائی در نتیجه بهلاکت خواهی رسید چنانچه از قبل گفتم هر چند مخاطب حق تعالی در ظاهر در این آیه وجود مبارک حضرت موسی ع است و کلمه "فتردی" بصیغه مفرد مخاطب مذکر نازل شده که مقصود حضرت موسی ع باشد ولی در واقع و حقیقت امر مخاطب حق تعالی است حضرت موسی هستند چنانچه علامه ابوالبرکات نسفی در تفسیر همین آیه مبارکه فرموده است قوله الخطاب لموسى والمراد امته انتهى .

"یعنی هر چند خطاب بخداوند متوجه حضرت موسی است ولی مراد حق تعالی است حضرت موسی ع است .

دلیل نهم . در سوره روم آیه ۵۵ - ۵۶

نازل شده است قوله و يوم تقوم الساعة يقسم المجرمون ما لبثوا غير ساعة كذلك كانوا يو فكون وقال الذين اتوا العلم والايمان لقد لبتم في كتاب الله الى يوم البعث فهذا يوم البعث ولكنكم كنتم لا تعلمون " اینک شرح معنی جملات آیه مزبوره را استماع بفرمائید يوم تقوم الساعة یعنی روزیکه قیامت برپا میشود

(یقسم المجرمون) یعنی آنها نیکه بر رسول وقت ایمان نیاوردند مانند
 سرگند یاد میکنند که (مالبثوا) در زمین خود باقی نماندند
 غیر ساعه بجز يك ساعت یعنی مجرمین دوره خود را از نظر کوتاهی
 آن يك ساعت میپنداشتند و احتیاج مینمودند که مدت آن کوتاه
 بود ماست كذلك كانوا یعنی اشخاصیکه قبل از آنان بودند نیز
 مانند آنان میپنداشتند و در دوره خود آنان نیز با فک و وضع مردم
 از ایمان و حقیقت اعدا میگردید چنانچه فرموده یوسف کون یعنی
 مردم را بهمین قدرها کمنونه آن ذکر شد از توجه بحق پیروز
 صید السمكه وقال الذین ارتوا العلم یعنی گفتند کسانی که
 بشریعت حضرت بها^۱ اللهم و مطلع شدند و الايمان و بايمان
 حضرت بها^۲ اللهم تا شدند لیتم فی کتاب الله این خطاب
 متوجه بامت محمدیه است یعنی پیروان حضرت بها^۳ الله
 پیروان حضرت رسول ص میگویند که شما را نامه کتاب و پیروی
 از قرآن مجید و اجرای تعالیم شریعت مقدسه تا روز بعث
 (الی يوم البعث) بسر بردم و مقصود از يوم البعث دوره
 ظهور مظهر امر الهی است که بعد از مظهر قبل ظاهر شده
 است زیرا در روز ظهور جدید مردم از قبور غفلت خارج میشوند
 و برون ایمان زنده میگردند " فهدایوم البعث یعنی پیروان
 حضرت بها^۴ الله بمسلمین میگویند که امروز روز قیامت است

و همان روزی است که انتظار آن را داشتید و شما وعده فرار سیدن آن داده شده بود و امروز در سقر و روزمان مخصوصی که برای شما مقدس شده بود پایان رسید و لکنم لا تعلمون یعنی با آنان میگویند که روز قیامت فرار سیده و لکن شما از آن غافل هستید و سه معنی حقیقی بعث و قیامت پی نبوده و یا و هام خود آنرا تعبیر و تفسیر میکردید اینک که قیامت فرار سید و ساعت موعوده — تحقق یافت باز هم شما غافلید و هنوز منتظر هستید که آنچه را — یا و هام خود پنداشته اید در عالم واقع شود و امور غیر موجود تحقق یابد " این آیه مبارکه بصراحت دلالت دارد که آنچه را مردم در باره قیامت میپندارند و منتظر وقوعش هستند اوها می نیست و این مطلب را میتوان بدو دلیل ثابت و مبهرهن ساخت "

برهان اول • آنکه بعضی آیات قرآن که از قبل اشاره شده در هنگام وقوع قیامت اکثر مردم از آن غافل و بی خبر هستند و با آنکه قیامت قیام کرده است نمیفهمند و ادراک نمیکنند حال اگر بگوئیم که مقصود از قیامت همان است که مردم میگویند — بهیچوجه محقول نیست که مردم آن همه امور عجیبه و قایع — مد هشتمینیه را ببینند و بظواهر مشاهده کنند و مع ذلک نفهمند که قیامت برپا شده است مثلا چون مردم از قبور خود خارج — نسوند و با برشته و بدون لباس با الدام ضعیف و لاغر و صحرای

محشر بروند و زمین بکلی تبدیل شود و زمین دیگر پیدا گردد
 صراط امتداد یابد و مردم برای محاسبه و رسیدگی با اعمالشان
 در صحرای محشر بایستند و ترازوی سنجش اعمال بکار بیفتد
 نیکوکاران به بهشت بروند و بدکاران بدوخت اسیر گردند و خلاصه
 القول این همه امور و وقایع حیرت بخش و بهت آور بوقوع پیوندند
 چگونه میشود که کسی با مشاهده این حوادث و اوضاع ملتفت نشود
 که ساعت موعوده فرا رسیده و ازیرا شدن قیامت غافل باشد یا
 آنکه این امور همه در مقابل چشم او و سایرین وقوع مییابد و برای
 رسیدگی بحساب او و سایرین این همه اوضاع را نمی بیند ؟
 چگونه میشود که مردم در زمین محشر باشند و مورد محاسبه قرار
 بگیرند و باز هم از تحقق بعث و قیامت غافل شوند تا آنکه
 مؤمنین و کافران بپایند و با آنها تکلم کنند و با آنان بفهمانند که
 امروز قیامت است و بگویند هذا يوم الهفث باری اگر
 این همه امور بظاهر چنانچه مردم پنداشته اند وقوع بیابد دیگر
 مفاد آیات قرآنی که فرموده تاتیم الساعة بخته و هم لایشعرون
 و امثال آن که از قبل ذکر شد معلوم ندارد .

از مفاد آیات مزبوره بخوبی پرمی آید که قیامت چنانچه
 مردم میپندارند وجود خارجی نخواهد داشت و امور مزبوره
 بظاهر واقع نخواهد شد و مقصود از قیامت رسول الهی برای

دعوت و هدایت مردم است زیرا مظهر امر الهی ظاهر میشود
 و حقایق مسائل مذکور در روز قیام آن حضرت تحقق مییابد
 و مردم هم آوازه دعوت و قیام آن حضرت را میشنوند و لکن از عرفان
 آن محجوب و غافلند و نمیدانند که قیامت موعود بقیام آن حضرت
 برپا شده است و نمیدانند که امور مدینه مذکور جمیعاً
 در زمان ظهور آن بزرگوار باید واقع شود و هر یک را معنی
 مخصوص است ولی مردم از آن بکلی غافل و بی خبرند و خداوند
 منان در قرآن مجید سور مريم آیه ۳۹ باین مطلب یعنی غفلت -
 عباد از قیام تصریح فرموده است قوله تعالی "..... و
 اندرهم یوم الحسرة ان قضی الامر و هم فی غفلة و هم لا یؤمنون"
 یعنی ای محمد رسول الله ص بامت اسلامیه انداز
 فرما و آنان را بوقوع قیامت که روز حسرت و ندامت است آخبا ر
 نما زیرا قیامت واقع میشود و پایان مییابد و مردم از آن غافل
 و بی خبر خواهند بود و مظهر امر الهی در آن روز که قیامت
 است ایمان نمیاورند و لهذا آنروز برای آنان روز حسرت و -
 افسوس است علت اینکه مردم مؤمن نمیشوند آن است که میبندار
 قیامت را معنی دیگری غیر از قیام رسول الهی است و یا آنکه -
 ندای آیه بزرگوار را میشنوند باز هم منتظرند که قیامت
 چگونه خود پیدا شده اند بوقوع پیوند و در چنین وقتی که

گرفتار او هام و تقالید هستند و از هرفان مظهر امر الله و ایمان
 بحضرت بها^۱ الله قافل و بی خبر و محرومند مو^۲ منین بحضرت
 بها^۱ الله نزد آنان آمد و میگویند که ای مردم ای پیروان
 رسول الله ص چرا منتظرید ؟ قیامت قیام کرد و مظهر امر الهی
 ظاهر شده است •

این است مقصود خداوند از جمله که در آیه مبارکه مذکوره فرموده :
 هذا يوم البعث ولكنكم كنتم لا تعلمون •

برهان دوم • از قبل ذکر شد که مقصود از قال
 الذین اوتوا العلم والایمان که در آیه مبارکه مذکوره وارد شده
 مؤمنین بظهور مبارک رسول جدید الهی هستند که بااست
 اسلامیه مژده ظهور او را کعبارت از بحث و قیامت استعید دهند
 و آنرا از غفلت متنبه میسازند تا باحضرت مو^۲ من شوند و -
 احکامش اطاعت نمایند و بدیهیست که این مطلب باید در همین
 دنیا تحقق بیاید زیرا اگر بگوئیم که مقصود از بحث عالم بعد از
 این عالم است بدیهیست که در آنجا تنبیه و تذکر فائده ندارد زیرا
 ان عالم عالم تکلیف و عمل نیست بلکه عالم مکافات و مجازات نفس
 است بر حسب اعمالی که در این دنیا مرتکب شده اند و بنا بر این
 مذاکره و گفتگوی اهل ایمان با غافلین در آنجهان فائده ندارد و
 تنبیه و تذکر مؤمنین پس از این که از ایمان محرومند نتیجه نخواهند

داشت زیرا دوره اعمال گذشته و صف در هم پیچیده شده و
 اقلام از کارافتاده و خشک گردیده است و لکن اگر بحث و قیامت را —
 چنانچه گفتیم بظهور مظهر امر الله تفسیر نمائیم معنی آیه کاملاً
 روشن و واضح میشود زیرا در این عالم چون مظهر امر الهی ظاهر
 شود و جمعی از عرفان حضرتش غافل و محروم باشند البته
 تنبیه و تذکر اهل ایمان بحال آنها مفید خواهد شد و نتیجه
 مطلوبه بدست خواهد آمد و غافلین و قتی که بواسطه گفتار و تذکر
 اهل ایمان بمعنی حقیقی قیامت واقف شدند البته مؤمن میشوند
 و از مواعب و خیمه کفر و غفلت خلاصی مییابند باین معنی که مؤمنین
 حضرت بها^ع الله که از آنان در آیه مبارکه به الذین اوتوا العلم
 و الايمان تعبیر شده است ببرد غافل که از حقایق ظهور مبارک
 بی خبرند و خیال میکنند قیامت موعود غیر از ظهور مظهر امر الله
 معنی دیگری دارد تذکر میدهند که معنی قیامت نه چنان است
 که شما منتظرید بلکه مقصود از بحث و قیامت قیام حضرت
 بها^ع الله بدعوت خلق و هدایت عموم مردم است پس از آنکه این
 حقیقت را بر مردم فهمانید ندان وقت غافلین مؤمن میشوند و امت
 محمدیه و سایر مردم جهان را از اوام و تقلید نجات میبخشند و با
 حقیقت آشنا میسازند از این برهان نیز باین واضح و ثابت
 گردید که قیامت توارده در قرآن مجید از حیث حقیقت و معنی اصلی

با آنچه که مردم درباره قیامت میپندارند فوق دارد و در قرآن بصراحت فرموده که چون قیامت برپا شود مردم نمیفهمند و ادراک نمیکنند و لهذا جمعی که دارای علم و ایمان هستند غافلین را متذکر میشوند که هذا یم البعث یعنی امروز روز - بعث و قیامت است که مظهر اموالهی ظاهر شده و شریعت جدیدی تشریح فرموده و مردم را از جهل و نادانی که حکم مرگ را دارد نجات داده و حیات ایمانی که عبارت از ایمان بحضرت بهاء الله است فائز فرموده است و بانان میگویند که دوران شریعت قرآن و کتاب امت محمدیه امروز که روز بعث است پایان رسیده است و امت دیگری در این زمان ایجاد و انشاء شده ماینگای مردم جهان هو ما وای امت محمدیه خصوصاً بشتابید بشتابید دعوت الهی را اجابت کنید تا برضای الهی فائز شوید .

دلیل دهم . خداوند در قرآن مجید سوره حج آیه ۱۰۱ میفرماید قوله تعالی یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شتی عظیم یم ترونها تذهل کل مرضعة عما رضعت وتضع کل ذات حمل حملها وترى الناس سكارى وما هم بسكارى ولكن عذاب الله شدید یعنی ای مردم از خدا بترسید زیرا زلزله قیامت بسیار عظیم است آن روز که قیامت^{روز} را میبینید باندازه پرهول و هراس است که زنان اطفال شیرخوار خود را فراموش میکنند و زنان باردار

بار خود را میگذارند و مردم را چنان بپوشی که گویا همه مستند و لی
 مردم مستند نیستند و لکن عذاب الهی بسیار سخت است علامه
 بخوی در تفسیر این آیه مبارکه فرموده است که مفسرین درباره معنی
 زلزله که در آیه مبارکه مذکور شده است اختلاف رأی دارند قال
 العلقم و الشعبی هـ من اشراط الساعة یعنی هلقمه و شعبی
 گفته اند که این زلزله از اشراط قیامت است و قال الحسن
 و السدی هـ زلزله میکون يوم القيامة یعنی حسن و سدی گفته اند که
 این زلزله در روز قیامت واقع خواهد شد قال ابن عباس زلزلة
 الساعة قیامتها یعنی این عباس فرموده که زلزله الساعة عبارت از
 برپا شدن و قیام قیامت است پس از آن علامه بخوی بتفسیر
 بقیه آیه مبارکه میوم ترونها تذهل کل موضعة ۰۰۰۰۰۰۰ پرداخته
 و در ضمن میفرماید و هذا يدل على ان هذه الزلزلة تكون في الدنيا
 یعنی از این جمله که ذکر شده بصراحت معلوم میشود که این
 زلزله تسدید در همین دنیا بوقوع خواهد پیوست پس علامه
 بخوی برای اثبات این مطلب با استدلال میبرد از دو میفرماید و لان
 بعد البعث لا يكون حمل یعنی این زلزله در همین دنیا واقع
 میشود زیرا بعد از قیام قیامت دیگر زلزله نبستن نخواهند شد تا از
 شدت زلزله بار خود را بگذارند و پس از این مطلب با استدلال درباره
 قول دیگر سروداخته فرموده و من قال تكون في القيامة (ای الزلزلة)

قال هذا وجه تعظيم الامر على حقيقة قولهم اصابنا اميريشيب
فيه الوليد يريد بشدة انتهى •

یعنی آن کسی که میگوید زلزله در قیامت بوقوع خواهد پیوست
گفته است که مقصود از ذکر وقایع گلول و هراس همانا آن است که
خداوند باین واسطه خواسته است شدت آن را بر مردم بفهماند
چنانچه اگر کسی بگوید "بلائی بسرومن آمده که کودک را پیر-
میکند مقصود شدت آن شدت و اهمیت بلائی است که دیده و
مقصود این نیست که بر اثر آن مصیبت حقیقتا کودکان پیر شده
لهمذا در آیه قرآن نیز که فرموده از شدت زلزله زنان اطفال شیر
خود را فراموش میکنند • و • و • مقصود شدت
زلزله است نه آنکه حقیقتا زنان اطفال شیرخوار خود را فراموش
کنند و زنان باردار بار خود را بگذارند " انتهى •

این جمله از تفسیر علامه بخوی بنحو خلاصه ذکر شد
و این دو تفسیر که درباره زلزله ذکر شده است با هم متناقض و مخالفند
در صورتیکه مقصود از ساعت همان قیامتی باشد که مردم -
میبندارند زیرا قول و را "ی اول بر آن است که زلزله در همین عالم -
واقع میشود و وقوع آن پیش از روز قیامت خواهد بود و را "ی دوم میگوید
که زلزله در قیامت واقع خواهد شد و این دو قول در صورتیکه قیامت
را مطابق بند اول مردم تفسیر کنیم با هم متناقض اند ولی اگر بگوئیم

قیام
 که مقصود از قیامت مظهر امر الهی است هر دو گفتار درست
 است و با هم اختلاف و تناقض ندارند زیرا زلزله قیامت عبارت
 از قیام قیامت و فرار سیدن ساعت موعود است و بدیهیست
 که قیام قیامت که عبارت از ظهور مظهر امر الله است در همین دنیا
 خواهد بود بنا بر این اختلاف بین دو تفسیر بکلی زائل میشود و —
 هر دو درست است و این مطلب واضح و آشکار است و اما
 اینکه فرموده است زنان اطفال شیو خوار خود را فراموش میکنند
 و زنان باردار با خود را میگذارند مقصود آن است که وقوع ایمن
 مطالب از بیم بلایای سخت و مصائب عظیمه شدید است که
 جمیع اهل عالم را در آن روز فرا خواهد گرفت و این مصائب و بلاها
 مخصوص بقومی محدود و بخصوص نیست بلکه شامل جمیع
 مردم دنیا است باری از این مسئله هم بصراحت ثابت شد که
 مقصود از قیامت قیام رسول الهی است که برای هدایت من علی الارض
 ظاهر میشود • تا اینجا آنچه ذکر شد از آیات قرآن مجید
 بود که برای اثبات مرام مورد استدلال قرار گرفت و معنی حقیقی
 قیامت را آشکار ساخت و ما را گفتم که لایزال که فرمودی همه محکم
 و متین است و هیچگونه نمیتوان در آن شک و مناقشه نمود •
 زیرا که گفتار برای اثبات این منظور من از استدلال بآیات قرآنی
 بعضی از احادیث نبوی را هم ذکر میکنیم تا مقصود ما بهتر

واضح شود و این مسئله مهمه واضحتر گردد . و اینك دلائل :

دلیل اول . مسلم در صحیح خود از ابوهریره

رضی الله عنه روایت فرموده که حضرت رسول ص روزی از منزل

بیرون آمده بودند و در بین مردم تشریف داشتند ناگهان مردی

بحضور مبارك رسید و عرض کرد یا رسول الله ما الایمان ؟

یعنی حقیقت ایمان چیست ؟ حضرت فرمودند ان تؤمن بالله

و ملائکته و کتابه و رسله و تؤمن بالبعث الاخری یعنی ایمان

عبارت از آن است که ایمان داشته باشی بخدا و فرشتگان خدا و

بلقای الهی و پیغمبران الهی و مؤمن باشی برستائخیز و

بعث دیگر (ص ۱۶۲ جلد اول شرح علامه نووی بر کتاب صحیح

مسلم) مقصود از اینکه میفرمایند تؤمن بالبعث الاخری یعنی به

رسول دیگری که با شریعت دیگری خواهد آمد مؤمن شوند کلمه

آخر بمعنی دیگری است و لالت میکند که باید قبل از آن بعث و رستا

پیاپی باشد تا از آن برستائخیز دیگری تعبیر بشود و چون قبل

از آن بجز قیام و مبعوث شدن حضرت رسول ص بعث

و قیام کمیاب است مورد ایمان قرار نگیرد و چون ندارد لهذا مقصود

از بعث آخر ظهور دیگری است که میبایست بعد از ظهور حضرت

رسول ص واقع شود و آن عبارت از ظهور حضرت بها^{۱۴} الله است

و از آن جهت گفتیم که مقصود از بعث اول قیام حضرت رسول ص

است که خداوند در قرآن مجید فرموده و هو الذی بعث فی الـ
 رسولا منهم یعنی خداوند است که مبعوث فرموده از میان مردم
 مکه (یا در میان مردمی که درس خوانده و بیسوادند) پنجمی
 را از خود شان پس نظر باین آیه مبارکه بحث
 اول قیام حضرت رسول ص است و مقصود از بحث آخر که ایمان
 بان را شرط حصول ایمان حقیقی مقرر فرموده قیام و بعثت
 حضرت بها الله است .

دلیل دوم . حاکم در مستدرک (قسمت چهارم ص
 ۴۲۵) از این حواله از دی روایت کرده که حضرت رسول ص
 فرمودند منقریب شام و فارس (یاربم و فارس) رافتح -
 خواهید کرد و میرک از شما غنائم بسیار از شتر و گاو و زروسیم
 خواهد رسید چندانکه صد دینار را بچیزی نخواهید شمر د
 و اگر کسی صد دینار بشما بدهد دشمنانک خواهید شد و آنرا -
 اهمیت نخواهید داد پس از آن حضرت رسول ص دست مبارک
 را بر سر من نهادند (یا بر فرق سر من نهادند) و فرمودند این
 حواله هر وقت دیدی که خلافت بیت المقدس منتقل گردید بدان
 که دوران زلزله پلایا و مصائب رسیده و امور مهمه که در ساعت موعوده
 باید واقع شود ظاهر میگردد و در آن ایام قیام قیامت برای مردم
 از این دست من که بر سر نیست نزد یکتراستواین عین بیان

حضرت رسول است (.....) قال لتفتحن الشام
وفارس والروم وفارس حتى يكون لاحدكم من الابل كذا وكذا و
من البقر كذا وكذا حتى يعطى احدكم مائة دينار فيسخطها ثم
وضعه يده على راسه اولى هامش فقال يا بن حوالة اذ رايت
الخلافة قد نزلت لارض المقدسة فقد دلت الزلازل الهلالية
والامور العظام الساعة يومئذ اقرب للناس من يدى هذا على
راسك . انتهى

مراد از خلافت در این حدیث شریف خلافت الهی و رسالت است
چنانچه در قرآن مجید نیز از رتبه رسالت بخلافت تعبیر شده
در سوره بقره آیه ۳۰ میفرماید واذ قال ربك للملائكة اني جاعل
في الارض خليفة فلامه فخر رازی در تفسیر این آیه میفرماید
از آن جهت خداوند رسول خود را خلیفه نامید که آن بزرگوار در
میان مردم برای رسیدگی باختلافات آنها نماینده و قائم مقام
حق تعالی است و این معنی از این معهود و این عباس و سدی نیز
روایت شده و این آیه مبارکه نیز مؤید این گفتار است کسبه
فرموده " انا جعلناك خليفة في الارض فاحكم بين الناس -
بالمعدل يعنى اى داود ما ترا قائم مقام و نماینده خود در روی
زمین قرار دادیم که باختلافات مردم رسیدگی کنی و بین آنان در
مسائل حل و فصل نمائی و حکم فرمائی بنا بر این باید در هنگام

حکم مسئله عدالت را از نظر دورنداری انتہی •
 و هلامه ابوالثناء در تفسیر این آیه مبارکه فرموده است مقصود
 از اینکه آن حضرت را خلیفه خوانده این است که آن بزرگوار
 در روی زمین قائم مقام و نمایند حق تعالی است و بر همین
 قیاس هر یک بمبری که در مردم از طرف خدا قائم مقام شده و —
 پادشاهان دستور داده که جهان را آباد کنند و در قوانین جامع مردم
 را راهنمایی کرده و سبب تکمیل نفوس گشته و امر الهی را بین مردم
 تنفیذ و اجرا نموده خلیفه الله بوده است و همان خدا را احتیاجی
 نیست که برای خود در روی زمین جانشین و قائم مقامی تعیین فرماید
 و این مطلب بصرف فضل و عنایت حق نسبت بمبند کائنات صورت
 گرفته زیرا مردم در نهایت قصورند و سرسر آغشته در رکود و
 وظلمت جسمانیست بمبند خداوند منان در اعلی درجات —
 تقدیس و علو کبریای خود بوده و هست و چون بین حق تعالی و
 خلق هیچ وجه مناسبی وجود ندارد چه خدا کمال مطلق و خلق
 نقص صرف و جهل محض است لهذا خداوند برای آنکه خلق
 خود را بمعنایات خویش اختصاص دهد برای راهنمایی و —
 هدایت مردم مقدس ^{نفس} را که دارای دو جنبه الهی و بشریست
 بنام رسول و خلیفه الله در هر عصری مبعوث فرموده تا آن —
 بزرگوار از جنبه تجرد فیض را از فیاض مطلق دریافت کند و از جنبه

تعلق و بشری فیض الهی را بخلق خدا مرحمت فرماید ۰۰۰ انتہی
 علامہ برزنجی نیز دو کتاب اثسراط الساعہ (ص ۲۳۷) پس
 از آنکہ حدیث مذکور را نقل فرمودہ است میفرماید آنچه کہ تقسیم
 در صورتی است کہ بگوئیم مقصود از خلافت ^{خلافت} مطلق است کہ در اصطلاح
 مردم معمولست بنا بر این بلایا و مصائب و امور مہمہ کہ حضرت رسول
 فرمودہ اند در دور خلافت بنی امیہ بوقوع پیوست و ما بدانہا اشارہ
 کردیم ولی اگر بگوئیم کہ مقصود از خلافت ^{خلافت} کاملہ الہیہ است
 این مسئلہ هنوز واقع شدہ و در دوران ظهور مہدی موعود و نزول
 عیسی بوقوع خواہد پیوست و آخر حدیث کہ میفرماید قیامت
 ہر دم نزد یکتر از دست من بستر تو است دلالت دارد کہ مقصود از
 خلافت الہیہ است نہ آنکہ قسم اول یعنی خلافت مطلق باشد
 انتہی ۰

مقصود از ارض مقدسہ فلسطین است زیرا خداوند در قرآن مجید
 در ضمن شرح حال موسی و یہود (سورہ اعدہ آیہ ۲۱) فلسطین
 را ارض مقدسہ نامیدہ قولہ تعالی یا قوم ادخلوا الارض المقدسہ
 الی کتب اللہ لکم یعنی ای یہود وارد شوید در زمین مقدسی کہ
 خدا بشما و ہدہ فرمودہ است و اما بیان مبارک حضرت رسول ص
 کہ باین حوالہ در حالی کہ دست مبارکش را بر سوا و نہادہ بود
 فرمود قیامت ہر دم از این دست من بستر تو نزد یکتر است دلیل

است که هر وقت خلافت بارض مقدسه انتقال یابد در همان
 هنگام قیامت برپا میشود و این بیان مبارک در عالم محقق شد
 زیرا حضرت بها^۱ الله در بغداد دعوت خود را اعلان فرمود و
 پنج سال پس از اعلان دعوت خود در بغداد بارض مقدسه
 ورود فرمود (حضرت بها^۱ الله مدت چهار ماه در اسلامبول و -
 چهار سال و کسری در اردنه تشریف داشتند پس از آن بفرمان
 خلیفه عثمانی وارد مکه شدند که در ارض مقدسه قرار دارد) و
 حضرت بها^۱ الله وارد ارض مقدسه شدند قیامت موعود برپا شد
 و ساعت معهود فرا رسید و حضرت رسول ص در هنگامی که دست
 مبارکش را بر سر این حواله نهاده بود باین بیان مبارک تکلم
 فرمود یعنی اول دست خود را بر سر این حواله قرار دادند و بعد
 مطلب مزبور را فرمودند که قیامت نزدیکتر است بعد از دست من
 که بر سر تست و از این بیان مبارک اولاً این نکته مستفاد میشود که
 بعضی ورود حضرت بها^۱ الله بارض مقدسه فوراً قیامت موعود
 تحقق میابد و دیگر آنکه مقصود از قیامت معنی حقیقی آن است
 که عبارت از قیام مظهر امر الله باشد و ان مظهر عبارت از -
 حضرت بها^۱ الله میباشد اما اینکه فرمودند مصائب و بلاهای
 بسیار واقع میشود و امور مبهمه در عالم ظاهر میگردد جمیع
 این بلاها و مصائب که فرموده اند در عالم واقع شده است و همواره

تحقق یافته استوان عبارت از جنگ و جدالهای خونینی است که در سرتاسر عالم بوقوع پیوسته که در تاریخ گذشته عالم نظیر آن را نمیتوان یافت و سا از مصائب و بلاها هم که پس از این در عالم واقع خواهد شد و این بلاها و مصائب مخصوص بقوم و طائفه معین و محدوده یک کشور و اقلیمی مخصوص نیست بلکه شامل جمیع خلق جهان و تمام عالم است و پیوسته این بلیات و اوقات در عالم خواهد بود تا روزی که مردم متنبه شوند و از غفلت و عصیان دست برداشته بایمان و اطاعت اوامر الهیه فائز گردند .

دلیل سوم . این عساکر در تاریخ خویش از سمرقند بن جلدب روایت کرده که حضرت رسول در باره دجال بیاناتی فرمودند و پس از آن فرمودند "ثم یجئ عیسی بن مریم من قبل المغرب مصداقا بمحمد ص و علی ملته ثم انما هو قیام الساعة" یعنی پس از آن عیسی بن مریم از طرف مغرب ظاهر میشود در حالیکه حضرت محمد را تصدیق میفرماید و مملکت او میباشد و پس از آن قیامت موهود قیام می نماید ایستادیش جزئیات این حدیث پیرد ازیم ملاحظه فرما که حضرت رسول ص فرمود انما -

هو قیام الساعة یعنی آن هنگام که دوران آمدن حضرت عیسی است دوران قیام قیامت است و مقصود از عیسی حضرت بها اللهاست (و من این مطالب را در جلد اول این کتاب به ۲۴ دلیل که اکثر

آن ادا له حسى است ثابت كرده ام) و نیز این بیان مبارك كه فرمود عيسى از طرف مغرب میاید دلیل است كه مقصود از عيسى حضرت بهاء الله است زیرا حضرت بهاء الله از درنه وارد عكسا شدند و درنه در جهت غروب شام قرار گرفته است و اما اینکه فرموده محمد ص را تصدیق میکند اشاره بانستكه هر رسول^ن لاحقى رسول سابق را تصدیق میفرماید و اما اینکه فرمود بر ملت آنحضرت است مقصود از ملت محمله ص ملت ابراهیم است كه در قرآن مجید سوره نحل آیه ۱۲۳ فرمود ثم اوحینا الیک ان اتبع مله ابراهیم یعنى ما اى محمد ص بتو و حق نمودیم كه ملت ابراهیم را پیروی نما و مقصود از ملت ابراهیم اسلام است كه دین اولین و آخرین بوده و خواهد بود بطوریکه قبل از این بتفصیل آنرا برای توشیح دادم خدای تعالی در سوره بقره آیه ۱۲۰-۱۳۱ فرموده است ومن یرغب عن مله ابراهیم الا من سفه نفسه ولقد اصطفیناه فی الدنیا وانهی الاخره لمن الصالحین ان قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین یعنى آیا ممکن است كسى از ملت ابراهیم روی بگرداند و آنرا قبول نکند مگر كسى كه سفیه و نادان باشد همانا ما ابراهیم را در دنیا برگزیدیم و او در آخرت در زمره نیکوکاران است خداوند با و فرمود ای ابراهیم اسلام بپا را ابراهیم گفت به پروردگار عالمیان تسلیم شدم و اهرامی پرستم از این آیه مبارك ثابت میشود كه ملت ابراهیم عبارت از اسلام است كه بشرح سابق دین هویه اولین و آخرین است و خود او هم از مسلمین است

دلیل چهارم • علامه ابن قیم جوزیه در کتاب

خود مسمی بمذاج السالکین که در شرح منازل ایاک تعبیر

ایاک لستعین هر وی نگاشته در صفحه ۱۲۷ قسمت سیم بر روایت

امام احمد که بالاخره بعبد الله بن عمر منتهی میشود نقل کرده

است که حضرت رسول ص فرمودند: «حب شیء الى الله الغریب»

یعنی خداوند غریب را از هر چیزی بیشتر دوست میدارد قیل و

ما الغریب؟ یا رسول الله ص یعنی از حضرت پرسیدند که مقصود

از غریب چیست قال القارون بدینهم یجتمعون الى عیسی بن مریم

یوم القيامة یعنی فرمودند غریب کسانی هستند که بواسطه علاقه

بدین خود مورد اذیت مردم واقع شده و فرار میکنند بجانب حضرت

عیسی و حضرت عیسی در روز قیامت پناهند میشوند عمار

درست در این حدیث ملاحظه و تمعن فرما که حضرت رسول ص

مفرمایند غریب برای آنکه دین خود را نگاه بدارند بحضرت عیسی

در روز قیامت پناهند میشوند ایاک ببینیم مقصود از روز قیامت چیست

اگر بگویم مقصود از قیامت آنست که مردم میگویند در آن روز فرار

معنی ندارد چه کسی فرار میکند؟ و کجا فرار میکند؟ از دست

که فرار میکند؟ بدین نیست فرار باید از دست همان مخالفین

و مستمگران باشد که غریب در آن روز بنام دین و آئین مورد عذاب و

اذیت مخالفین و معاندین قرار میگیرند و فرار میکنند و این مسئله

در روز قیامت می گوید که منم میگویند واقع نخواهد شد زیرا در آن روز کسی نمیتواند با اسم دین اسباب رحمت دیگری شود و او را مجبور بفرار کند چه که همه مردم در آن روز بحال خود گرفتارند و منتظر عاقبت کار خود هستند دوره اعمال در آن روز بپایان رسیده و نامه ها در هم پیچیده گشته از این گذشته چرا باید از سرستمنکاران در روز قیامت معروف و مشهور بحضرت عیسی عیسی بنوا بپزند ؟ و بسایرانبیاء و رسل پناهنده نشوند ؟ از این جمله بخوبی - واضح میشود که مقصود از قیامت آن روز موهومی که مردم میگویند نیست بلکه مراد از قیامت روز قیام مظهر عظیم الهی است که با موالله قیام میفرماید و مقصود از عیسی همان مظهر اعظم خداوند است که بارت از حضرت بهاء الله باشد که در روز قیامت جمیع مردم در ساحت مقدس او محشور میشوند و مقصود از عرایی که میفرماید فرار میکنند اصحاب حضرت باب اعظم هستند زیرا اصحاب حضرت باب چون مورد نکال وادیت و آزار مخالفین قرار گرفتند و در موارد متعدد محل هجوم و حمله لشکریان دولتی شدند و انواع بلاها و مصائب را از مخالفین خود تحمل کردند اموالشان بتاراج رفت اطفال در مقابل چشم پدران و مادران بقتل رسیدند و در اواخر این هنگامها حضرت بهاء الله در بغداد تشریف داشتند لهذا مؤمنین بحضرت باب که مورد این همه اذیت و آزار قرار گرفته بودند از هر طرف روی پیغداد نهادند و در ظل حضرت

بها^۱ الله که عیسی موعود بودند مجتمع شدند ترك اوطان و خانواده و اموال نمودند و از این جهت حضرت رسول ص آنان را غرباء نامیده اند و این غرباء بر اثر حدوث آن همه مشکلات و مصائب که بنام دین و آئین از ناحیه دشمنان و مخالفین برای آنان حاصل شده بود از اوطان خود عزیمت و یار غربت کرده و در محضر حضرت بها^۱ الله مجتمع شدند ۰۰۰۰۰ هزار گفت تاکنون از این همه دلیل و برهان که از قرآن مجید و احادیث صحیحہ نبویہ و اقامه فرمودی بمن ثابت شد که قیامت در حقیقت عیاست از قیامت مظهر امر الهی است و لکن بفرما بدائم که آیا برای اثبات این منظور از انجیل جلیل هم دلیلی در دست داری ؟

زید گفت : در انجیل مقدس مذکور است که قیامت عبارت از حضرت عیسی ع است یعنی از آن حضرت در انجیل قیامت تعبیر شده است ملاحظه فرما در اصحاح یازدهم انجیل یوحنا آیہ ۲۵ و ۲۶ که میفرماید " عیسی با و گفت منم قیامت و حیات هر کس بمن ایمان آورد اگر مرد باشد زنده میشود و اگر زنده باشد و بمن مؤمن شود هرگز نخواهد مرد ملاحظه فرما حضرت عیسی خود شرافیا میخواند زیرا چنانچه کرارا گفتیم قیامت عبارت از قیام مظهر امر الهی بدعوت خلق و هدایت مردم است بنا بر این حضرت عیسی عبارت از حقیقت قیامت بودند و از این جهت فرمود منم قیامت و حیات زیرا

قیامت جز بقیام آن حضرت برپا نمیشد و حیات جز بواسطه ایمان
 بان حضرت برای کسی حاصل نمیکردید اینک برای آنکه بحث در این
 مسئله از هر جهت کامل شود پس از استدلال بایات قرآن و نصوص
 احادیث و آیات انجیل در این مقام قسمتی از فرمایشات دانشمندان
 شهر و علمای را سخین راهم برای تو بیان میکنم از جمله علامه
 شیخ عبدالکریم جبلی قدس سره در کتاب خود مسمی بانسان
 کامل میفرماید "ثم نسبة القيامة رجوع الشمس الى طاقتها التي
 اشرقتها منها ولا مزيد على هذا البيان يعني قیامت در حقیقت
 عبارت از آن است که آفتاب حقیقت بمحل و مشرقی که از آن انسراق
 نموده بود باز گردد و پیش از این در بار حقیقت قیامت سخن گفتن
 روانیست کلمه طاقت بمعنی مشکوره و چراغدان است و مقصود
 شیخ جلیل این است که آفتاب حقیقت چون از مشکوره معین و مشرق
 معین طالع شود پس از آن از مشکوره دیگر و مشرق دیگر لایع
 گردد عبارت از قیامت است و عبارت دیگر قیامت عبارت از آنست که
 شمس حقیقت مرتبه دیگر از مشرق عالم ظاهر شود یعنی مظهر
 اموالهس جدیدی پس از ظهور مظهر مقدس قبل در عالم آشکار
 شود و دعوت قیام نماید و نیز همین شیخ جلیل در همین کتاب
 بانسان کامل در ص ۷۹ قسمت اول میفرماید (ملك يوم الدين) —
 الملك الحاكم الشديد القوة واليوم هنا هو التجلي الالهـ

احد ايام الله والدين من الادائقيم الدين عبارة هن تجلى
ربانى تدین لها الموجودات لتصرف لها كما يشاء فهو ملكها
انتهى .

یعنی معنی آیه که در سوره فاتحه نازل شده و فرموده ملك يوم الدين
(بعضی از قراء سبعه این آیه را بجای ما لك يوم الدين ممالك
يوم الدين قرائت کرده اند ترجمان) این است که ملك بمعنی حاکم
و فرمانروای شدید القواست و کلمه يوم در اینجا عبارت از تجلى -
الهی است یعنی از ايام الله محسوبست (ايام الله دوران ظهور
مظاهر مقدسه الهیه است که بعبادت خلق قیام فرموده اند ترجمان)
و کلمه دين مشتق از کلمه " ادانه است " که بمعنی خضوع و
تسلیم شدن در مقابل فرمان حاکم شدید القوی است بنا بر این يوم
الدين عبارت از روزیست که خداوند بواسطه مبعوث کردن یکی
از مظاهر مقدسه خود با اهل عالم تجلى میفرماید و موجودات را مقابل
او خاضع نموده سر تسلیم فروز میاورند و او پسر نحوی که بخواهد
در عالم و موجودات تصرف میکند و فرمانروائی میفرماید بنا بر این
اول ملك يوم الدين است .

يوم الدين یکی از اسماء قیامت است و ملك يوم الدين همان مالک
يوم الدين است که برخی از قراء سبعه مالک را ملك قرائت کرده اند
و از آنچه ذکر شد بخوبی مستفاد میشود که مقصود از قیامت

وساعت قیام مظهر امر الهی است یعنی رسولی از طرف خداوند
مبعوث میشود و بدعت خلق قیام میفرماید و ارادة الله را در عالم
تنفید میفرماید عمار گفت این دلائل و براهین هر یک در مقام خود
متین و قابل اعتمادند .

زید گفت برای اثبات این مطلب بجز آنچه ذکر شد در قرآن
مجید دلائل محسوسه موجود است و بسیار میل دارم که قسمتی
از آن دلائل را برای تو بیان کنم .

عمار گفت بی نهایت آرزو مندم که باز کرآن اده حسیه بروم
منت گذاری زید گفت امام احمد بن حنبل در کتاب مسند حدیثی
بشماره ۴۹۳۴ از این پیرو الصنعانی روایت فرموده است که
گفت از سر عمر شنیدم که فرمود حضرت رسول ص فرمودند
من سره ان ینظر الی یوم القیامة کانه رای عین فلیقر اذا الشمس
کورت واذ السماء انفطرت واذ السماء انشقت و احسبه قال و
سورة هود (قسمت هفتم کتاب مسند احمد بن حنبل ص ۷۸)
یعنی فرمود هر کس میخواهد قیامت را طوری مشاهده کند که گویا
بچشم خود اینک آنرا میبیند این سوره های قرآن مجید را تلاوت
کند یعنی اذ الشمس کورت واذ السماء انفطرت واذ السماء انشقت
را بخواند و گمان میکنم که حضرت رسول ص سوره هود را نیز ذکر کرد
که با سوره های مزبور تلاوت شود . در این سوره ها کسبه

حضرت رسول ص فرموده اند: «علامات قیامت و امارات ساعت راحق
 تعالی بصراحت ذکر فرموده است. • در سوره تکوین ^{معنوی} هفت علامت
 حس ذکر شده یعنی پنج علامت اول دارای معانی بباطنیه
 و هفت علامت دیگر دارای علامات محسوسه است. و اینکه میگوئیم
 علامات محسوسه مقصود آن نیست که این علامات دارای معانی
 معنویه نیستند و دلالت بر حقایق باطنیه ندارد بلکه مقصود
 آن است که علامات مزبوره علاوه بر دلالت بر امور محسوسه دلالت
 بر معانی باطنیه نیز دارند زیرا برای ^تسرای معانی آیات و کلمات
 الهیه حد و انتهای نیست همانطور که خود کلمات الهیه را حد
 و انتهای نیست چنانچه خداوند در قرآن مجید فرموده قل لو کان
 البحر مداد الکلمات لبغدا البحر قبل ان تنفد کلمات ربی
 و لو جئنا بمثله مداد یعنی بنوای محمد رسول الله اگر دریا
 بدل بمربک شود و برای نوشتن کلمات پروردگار من بکار برود قبل
 از اینکه کلمات پروردگار من تمام شود دریای پر از مرکب تمام میشود
 و اگر دریاهای دیگر را هم مبدل بمربک کنیم و یکمک دریای اول
 بفرستیم همه تمام میشوند ولی کلمات الهیه تمام نخواهد شد •
 در سوره انفط / دو علامت معنوی و دو علامت حس مذکور است
 و در سوره انشقاق دو علامت معنوی و شرح برخی از احوال قیامت
 مذکور شده است و جمیع این علامات که در این سوره ها ذکر

شده جمیعاً در عالم تحقق یافته و بوقوع پیوسته است و اما در باره
سوره هود در آغاز این سوره مبارکه بصراحت بشارت فرموده
که حضرت مبشر اعظم باب علم الهی یعنی حضرت اعلیٰ ظاهر
خواهد شد و برخی از اوصاف آن بزرگوار را هم ذکر فرموده است
و در اواخر سوره هود بشارت فرموده است که جمال اقدس ابهری
حضرت بهاء الله ظاهر خواهد شد و برخی از شئون واحوال
پیروان آن حضرت را که در ساحت اقدس مش هستند نیز ذکر
فرموده است اینک من برای تو یکایک این مطالب را که ذکر کردم
شرح میدهم و از علامتهای محسوسه شروع میکنم *

این مسئله را میدانی که مقصود از حسی آن است که بوسیله یکی از
حواس خمس ادراک نمودن و پس از شرح وسط علامات حسی به
ذکر علامات معنوی و شرح و تفصیل آن میپردازم اینک از سوره
تکویر شروع میکنم خداوند فرموده ان الشمس کورت و ان النجوم
انکدرت و ان الجبال سیرت و ان العشار عطلت و ان الوحو
حشرت و ان البحار سجرت و ان النفوس زوجت و ان الموفود
سظلت بای ذنب قتل و ان الصحف نشرت و ان السماء کشطت
و ان الجحیم سحرت و ان الجنة ازلفت علمت نفس ما احضرت
(سوره تکویر آیه ۱ - ۱۴) علامت دوم و شش علامت وسطی
این سوره از علامات حسی است یعنی چشم دیده میشود مثلاً ما

ستارگان و کوه ها و ماده شتران و و و و و راجع به شهاب
 حواس ظاهره درك ميكنيم و اين علامات هر چند امور محسوسه
 هستند ولي دارای معانی باطنیه میباشد بشرحیکه قبل گفتیم
 اينك شرح هر يك را برای توضیح گویم علامت اول - خداوند فرموده
 ان النجوم انكدرت یعنی زمانیکه ستارگان فرو ریزند و سرعت
 روان شوند کلمه انكدرت در این آیه مبارکه بمعنی فرود آمدن به
 سرعت است شاعر عرب گوید :
 ابصر حریبا ناقضا فانكدر

شاکي الکلالیباذا هوى الظفر

شاعر در این بیت عقاب تیز چنگالی را که بقصد گرفتن حبابی
 که نام پرند هاست از قضا بطرف زمین سرعت سرازیر شده
 است و صف می کند و میگوید عقاب تیز چنگال از قضاى روزگار پرند ه
 بیخوارا دید و با سرعت از قضا بطرف او سرازیر شد تا او را صید
 کند و باره باره سازد در میان مردم چنین شیوه یافته و اصطلاح
 شده است که چون شهاب یا ستارگان جهنده را در آسمان
 مشاهده کنند میگویند خرالنجم یعنی ستاره یا شهاب فرود
 آمد و بر زمین افتاد یعنی سرعت سیر آن را بکلمه فرود آمدن تعبیر
 میکنند و بر همین قیاس کلمه انكدرت نیز در مقام تعبیر از سرعت
 سیر شهاب و نجم جهنده استعمال شده است این نکته را هم

در اینجا خوبست تذکر دهیم که اینگونه اجسام نورانی جبهنده
 در حقیقت ستاره که مردم میگویند نیستند بلکه اجسام کوچکی
 هستند چنانچه شیخ ططاوی جوهری در تفسیر خود بیان
 مفیدی در این خصوص ذکر فرموده است که خلاصه اش این
 است میفرماید اجرام درخشانی که در شبها مشاهده میشود
 مثل اینکه بطرف زمین سرازیر میشوند ستاره نیستند بلکه اجسام
 کوچکی هستند که حجم یکی از آنان مطابق حجم قطعه سنگهای
 معمولی است این اجرام درخشان عده بسیاری هستند و از آن
 جمله توده از آنان هست که بنام توده اسدیه معروفست و مدار
 خود را در پیرامون شمال به شکل اهلیجی طی میکند و دوره اش
 درسی و سه سال پایان مییابد عده این شهابها و اجرام نورانی
 این توده اسدیه بشماره درنمیآید و قطر این توده در حدود
 یکصد هزار میل و گاهی هم بیشتر است که زمین در مدار خود با
 این توده های اسدیه در هر صد سال سه مرتبه برخورد میکند
 و از پهلوی آن عبور مینماید و آخرین مرتبه عبور زمین از نزد این
 توده های مزبوره در سال ۱۸۶۶ میلادی بود انتهى .
 در همین سال ۱۸۶۶ میلادی بود که حضرت بهاء الله در ادراغه
 تشریف داشتند و این علامت سمائی در وقتی ظاهر شد که حضرت
 بهاء الله دعوت خود را اعلام فرموده بودند و این یکی از علامات

ظهور آن حضرت محسوسست هر چند که این مسئله در هر سی
 و سه سال یکمرتبه بوقوع میپیوندد و تجدید میشود و لکن در آن سال
 بخصوص از علامات مخصوصه ظهور مبارک بوده است و تکرار آن علت
 علامت ظهور نبودن آن نیست چنانچه اگر کسی بگوید فلان شخصی
 را در وقت ظهر خواهی دید " حلول وقت ظهر را علامت ملاقات
 آن شخص قرار میدهند با آنکه ظهر هر روز تجدید میشود ولی این
 گفتار نظیر تجدید ندارد بلکه هنگام ظهر را وقت موفق شدن
 بملاقات شخص مزبور قرار داده است در این جا هم همینطور است
 هر چند سقوط نجوم در هر صد سال سه مرتبه واقع میشود
 و لکن در بشارت قبل از آنکه در هنگام ظهور حضرت بهاء الله
 نجوم ساقط خواهد شد یعنی یکی از اوقات سقوط نجوم که در هر
 صد سال سه مرتبه بوقوع میپیوندد مصادف با دوره ظهور حضرت
 بهاء الله خواهد شد و این همان علامتی است که در آیه مبارکه
 اِنَّ النُّجُومَ اَنكَرْتَ بَدَانِ تصریح شده و آنرا از علامات قیام
 یعنی قیام مظهر امر الله حضرت بهاء الله قرار داده است .
 علامت دوم - فرموده است وَاِذَا الْاَشْجَارُ عُطِّلَتْ یعنی یکی از
 علامات قیامت و قیام حضرت بهاء الله این است که شتران را مردم -
 مورد استفاده قرار ندهند مضمون این آیه در حدیث نبوی هم
 وارد شده است و مسلم در صحیح از حضرت رسول ص روایت کرده

که فرمودند لیخزلن این مریم حکما عدلا جاء فيه وليتركن القلا ص
 فلا یسعی علیها یعنی حضرت عیسی بن مریم
 (حضرت بهاء الله) برای حکم بعد التدرین مردم ظاهر
 میشود و در آن زمان مردم برای سیر و سفر از شتران استفاده -
 نمیکنند معنی عشار و قلاص شتر است و هر چند شتر مخصوص ران کر
 فرموده ولی مقصود جمیع اقسام شتر است چنانچه این معنی در
 نزد علمای فن بیان مسلم است که گاهی بعضی از افراد نوع مذکور
 میشود ولی مقصود گویند جمیع افراد نوع مزبور است در اینجا هم
 هر چند مذکور عشار که شتران ماده است در آیه قرآن و مذکور قلاص
 که شتران جوان دارای دست و پای دراز است در حدیث اکتفا
 فرمود ولی مقصود حق تعالی و مراد حضرت رسول ص جمیع افراد
 مختلفه نوع شتر است و اما مقصود از اینکه میفرماید مردم از آنها
 استفاده نمیکنند این است که در این دوره برای سفر و سایر امور یکه
 قبلا از شتران استفاده میکردند مردم شتر را بکار نمیبرند بلکه با
 قطار آهن و اتوموبیل و طیاره سیر و سفر مینمایند و متاع
 خود را حمل و نقل میکنند با آنکه سابقا با شتر این کارها انجام
 میگرفت امروز این علامت ظهور مبارک که در تمام عالم حتی در -
 جزیره العرب که بیشتر از سایر جاها استفاده از شتر مرسوم بود -
 ظاهر شده و در اینجا حتی شتران را مورد استفاده بطور عمم مانند

سوابق ایام قرار نمیدهند .

علامت — م — فرموده و اذا الوحوش حشرت مسیحی
 کلمه حشر جمع آوری است و معنی آیه این است که میفرماید
 از جمله علامات قیام قیامت (ظهور حضرت بها^۱ الله) آن
 است که وحوش جمع آوری میشوند این علامت را که حضرت رب
 العزة برای قیام قیامت مقرر فرموده نیز بوقوع پیوسته و ظاهر شده
 زیرا در جهان امروز در اغلب نقاط حیوانات را جمع آوری کرده
 و در باغهای وحش نگاه داری مینمایند و مخصوصا این مطلب
 در ریاضتخت های معظم جهان مورد توجه و اهمیت خاصی است
 در ابروالمعارف بریتانیا در این خصوص بیانی باین مضمون میگوید
 باغ "روچت بارک" در لندن در سال ۱۸۲۶ تا^۲ سپس شد و باغ
 پادشاهی در وایرلند در سال ۱۸۳۲ در دبلین تا^۳ سپس شد
 و مخصوصا این باغ از حیث تربیت کردن شیرهای درنده دارای
 امتیاز خاصی است که آنان را بخوبی تربیت میکند و در تکثیر افراد
 شیر میکوشد در کوبنهاک دانمارک در سال ۱۸۵۹ باغ
 وحشی تا^۴ سپس شد و در این باغ روباهها و میسونهای بسیار
 تربیت میشوند در باغ روس دو باغ وحش موجود است که در سال
 ۱۸۹۶ تا^۵ سپس شده در برلین در سال ۱۸۴۴ تا^۶ سپس
 شد و در سال ۱۹۱۴ در آلمان قریب بیست باغ وحش موجود

بود و در کولون المان در سال ۱۸۶۰ باغ وحش تأسیس شد
 و در هامبورگ در سال ۱۸۶۳ و در آمستردام هلند در سال
 ۱۹۳۸ و در ملبورن استرالیا در سال ۱۸۵۷ و در کلکته در سال
 ۱۸۷۵ میلادی باغ وحش تأسیس شد . انتهای

باری قبل از ظهور و قیام حضرت باب اعظم در اطراف جهان
 بشری که ذکر شده باغ وحش تأسیس نگردیده بود و این
 علامت که در کتاب خدا برای دوره ظهور مظهر امر الله مقرر
 شده بود بوقوع پیوسته بود و در آن ایام که اوائل این اقدام بود
 عده باغهای وحش بسیار کم بود و سپس بتدریج رو باز زیاد گشت
 و وحوش جمع آوری و در باغهای مخصوص نگاهداری شدند و از
 جمیع انواع حیوان در این باغها مورد تربیت و مراقبت قرار گرفتند
 این است معنی آیه و ان الله وحوش حشرت
 علامت پنجم - فرموده و ان الله بحار سحرت کلمه سحرت

به معنای آن است که آتش در آن فروخته شود میگویند سحرالتنیر
 یعنی در تنور آتش فروخته شد پس از آنکه کشتیهای بخار
 در عالم درست شود در میان دریاها آتش فروختن امر معقولی
 بنظر نمی رسید ولی از اختراع کشتی های بخار این مسئله بالعیان
 تحقق یافت که در میان دریا آتش فروخته شد آری قبل از درست
 شدن کشتی های آتش مایع ها در کشتن های بادی شرعاً در

که لشکر میانه را آتش میزدند و آتش را برای طبع خوراک خود -
 میافروختند و نیز در سواحل ایام در هنگام جنگ های دریائی طرفین
 محاربه گلوله های آلوده بگفت را آتش زده بطرف یکدیگر پرتاب
 میکردند و توبه های باروتی را مورد استفاده قرار میدادند ولی این
 امور بسیار قلیل بود و منحصر بپرخشی اوقات و پرخشی نقاط بود
 و مهمویت جهانی نداشت اما اکنون شب روز کشتیهای عظیم
 الجثه در دریاهاروان و با آتش افروزی مشغولست و عده این آتش
 افروزان دریائی بصدد هزار و بیشتر بالغ است بنا بر این معنی
 آیه مبارکه اذا البحار سجرت امروزه کاملاً محقق شده است
 زیرا در دریاهای آتش افروزی در شب روز ادامه دارد و مخصوصاً
 در جنگهای دریائی که پناه بخدا چه آتش مددش حیرت آوری
 افروخته میشود این کشتی های آتش در قرب اوان ظهور
 حضرت باب اعظم در قائم اختراع شد و بکار افتاد و آتش افروز
 در دریاهای از قرب اوان ظهور مبارک آن حضرت که پیشتر حضرت
 بهاء الله است شروع شد و این علامت هم که در قرآن برای
 حلول آن روز فیروز تعیین شده بود محقق شد در اثر المعارف
 بریتانیا چنین مسطور شده که اولین کشتی بخار که با سیر منظم
 خود دریای اتلانتیک را طی نمود کشتی هولاندی موسوم به
 "کوراگو" بود که در سال ۱۸۲۶ میلادی بکار افتاد و فرید وجدی

در جلد دوم دائرة المعارف قرن بیستم ص ۶۲۰ در ضمن
 گفتار درباره بخار و آلاتی که بقاء بخار را می کند فرموده است
 "جمع این آلات و ادوات اولیه سبب شد که جورج استیفنسن
 عالم انگلیسی با اختراع آلتی که با قوه بخار حرکت می کند و مسمی
 به "وایسورا است موفق شود و سپس فرمود عالم مزبور در سال
 ۱۸۴۸ میلادی وفات یافت . اتمی

این مسئله که ذکر شد در آنکه جمیع معروف و مشهور است و همه
 درباره آن مطالب زیادی نگاشته اند از جمله استاد انیس الخوری
 المقدسی در کتاب خود مسمی به الدروس الحدیثه ص ۲۷ در
 باره تاریخ کشتی های بخار می فرماید در سال ۱۷۹۳ میلادی
 مردی بنام جون فتن قایقی ساخت که پیاروهای آن بواسطه
 قوه بخار می چرخید و این اولین قایقی بود که بواسطه بخار حرکت
 میکرد و هر ساعت مسافت دو میل را می پیمود پس از آن شخصی
 دیگر از مردم امریکا بنام جون استیفنسن قایقی ساخت که با قوه
 بخار در هر ساعت شش میل طی میکرد و لکن هیچیک از این دو
 قایق برای سفر دریا های بزرگ و دریانوردی بکار نمی رفت زیرا
 عهده این کار بر نمی آمد و در سال ۱۸۰۷ همین استیفنسن کشتی
 بخاری بدریا افکند و بدریانوردی پرداخت و در همین سال
 روبرت فتن کشتی بخار معروف را که مسمی بکلا رامونت بود بساخت

طول این کشتی یکصد و بیست و پنج یارد بود و در مدتی که در مسافت از شهر "هود" من مسافت بین نیویورک و البانی را پیموده و یکصد و بیست و پنج یارد مسافت طی مسافت بین اروپا و آمریکا از راه دریای در آن ایام هفتاد و پنج روز لازم داشت در صورتیکه کشتی های دریانورد سریع السیر امروز این مسافت را در مدت پنج روز می پیمایند و در سال ۱۸۱۹ کشتی بخار سفانا وارد آتلانتیک شد و در مایورای افی از انظار پنهان گشت و بعد از ۲۵ روز یک کشتی جنگی شراعدار انگلیسی که در حوالی جزائر بریتانیا بگشت و سیر مشغول بود از دور ساکنین آن مشاهده نمودند که یک کشتی بجان آنان سیر میکند پس از مدتی که کشتی مزبور بکشتی بادبان دار رسید ساکنین این کشتی را بهت و حیرت فرا گرفت زیرا دیدند که آن کشتی که بطرفشان می آمد آتش و دود از آن متصاعد میشد و همانطور که پیش میاید با جهت مقدم خود آب دریا را میشکافت و در اول و هلم خیال کردند که کشتی آتش گرفته لهذا با کمال سرعت برای نجات کشتی شتافتند ولی چون نزد یک رسیدند انستند که آن همان کشتی بخار معروف سفانا میباشد که از نیای جدید بجان بانان شتافته و روی آورده است و بواسطه آشار هجیبه دیگر بخارش باهل عالم مژده و بشارت آورده که پس از این کشتی ها بر بادها و امواج دریا قلبه خواهند داشت . انتهى

علامت بدجہم — میفرماید واذ اللغوس زوجت "امام فخرالدین رازی در تفسیر این آیه فرموده است کہ قال الحسن یصبرون — فیہا ثلاثۃ ازواج قال وکنتم ازواجاً ثلاثۃ فاصحاب المیمۃ ما اصحاب المیمۃ واصحاب المشامۃ ما اصحاب المشامۃ والسابقون السابقون انتہی •

یعنی حسن در تفسیر این آیه فرمودہ کہ روز قیامت مردم بہ سه گروہ تقسیم میشوند و چنانچہ خدای در قرآن مجید فرمودہ یک گروہ اصحاب یمن هستند و یک گروہ اصحاب شمال هستند و یک گروہ آنان هستند کہ پیش از سایرین مؤمن شدہ اند و آنان عبارت از مقربین در گاہ الہی هستند • انتہی

مقصود از این ازواج ثلاثہ کہ فرمودہ این است کہ اصحاب یمن عبارت از اشخاصی هستند کہ رسول الہی و مظهر امر پروردگار در دورہ خود مؤمن شدند و آنہا کہ در آغاز ارتقا ع ندای مظهر امرالہ پیش از ہمہ مؤمن شدند سابقون و مقربین هستند و چون این گروہ مؤمنین از طوائف مختلفہ واجناس و نژادہای مختلفہ مرکب هستند یعنی چون ندای مظهر امرالہ مرتفع شود از قبائل واجناس مختلفہ جہان دعوت اورا اجابت میکنند و این قبائل مختلفہ پس از ایمان با ہم مزوج و معاشر و محشور میگرددند لہذا از آنان بازواج تعبیر فرمودہ است بقولہ تعالی وکنتم ازواجاً

..... ومعنى آيه اذا النفوس زوجت هم همین است
 يعنى در قيامت كه عبارت از قيام مظهر الهى حضرت بهاء الله
 است گروه بسيارى از هر طائفه و قبیله بان حضرت مؤمن ميشوند
 و بواسطه ايمان بان بزرگوار اختلافات و مخاض و عناء سابق را رها
 کرده با هم متحد و يگانه و همزوج و محشور ميشوند و حكم يك عائله
 و يك طائفه پيدا ميكنند و مصداق اند النفوس زوجت را واضح
 و مبهرن ميسازند و اما اصحاب المشامه كه در آيه مبارك فرموده
 است عبارت از نفوس هستند كه در آغاز ارتفاع نداى الهى مؤمن
 نميشوند و در ضلالت خود باقى ميمانند و در زمينها صاحب شمال
 و مشامه درميابند و بد بهيمت كه امتزاج و اتحاد نفوس در آغاز
 امر يدع الهى صورت ميگيرد و اين علامت امروزه بخوبى واضح
 و آشكار است زیرا در ظل كلمه الهيه در اين ظهور مبارك كه عبارت
 از قيامت است نفوس مختلفه از طوائف و اجناس متباينه مانند
 يهود و نصارى و زردشتى و بودائى و مسلم همه با هم متحد و متفق
 و يگانه شده اند و بواسطه ايمان بحضرت بهاء الله مصداق اخوان
 على سرور متقابلين گردیده اند زیرا دين و تعليم جمال مبارك حضرت
 بهاء الله دين الفت و محبت و يگانگى است اين نفوس مختلفه كه
 در ظل كلمه الله متحد شده اند زبان بشارت جمال قدم گشوده اند
 و مضمون اين آيه مبارك سوره زمر را در زبان خود ساخته اند

که حمد خدا را که وعده خود را وفا نمود و زمین را بجا بخشید و ما در
هر جانی از بهشت که بخواهیم ساکن میشویم چه بیکرو بسند رسیده
است این اجر جزیل که خداوند بنیکوکاران مرحمت فرموده است
این نفوس که امروزه در ظل جمال قدم حضرت بها^۱ الله با کمال اتحاد
و اتفاق و محبت با هم رفتار میکنند پیش از فوز با ایمان در آنها پستد اوت
و دشمنی بودند *

علامت ششم - خداوند فرموده و اذا المولودة ستلت با ی
ذنب قتل یعنی زمانی که در باره قتل کودکان از فاسق آنان پرسش
میشود امام رازی فرموده که این آیه معانی متعدده در نظر مفسرین
دارد و پس از ذکر چند وجه میفرماید یکی از معانی آن این
است که ستلت لوائه زن من احوالها بای ذنب قتل یعنی کسی
که مرتکب قتل طفل شده مورد مواء خنده قرار خواهد گرفت
و از او میپرسند که بچه جرمی طفل را بقتل رسانیده است و برای
قتل مجازات تعیین میکنند کلمه و الله تلها بمعنی زنده
بگور کردن اطفال است بلکه اگر کسی سلول حیاتی موجود در نطفه
را هم از بین ببرد قاتل و الله شمرده میشود چنانچه مسلم در صحیح
خود در باب جواز قیله (شیر دادن زن طفل خود را در حال حمل)
بسنده خود از جمله دختر و هب و هوا هرگاه سه روایت کرده که
حضرت رسول ص در حضور جمعی فرمودند من میخواستم که

زنان را از شیر دادن اطفال خود در حال حمل نهی نماید و لکن
 دیدم مردم^{مرد} و مردم ایران^{مرد} اولاً بخود را در حال حمل مادران از شیر
 مادر باز نمیدارند و ضرری هم با اطفال نمیرسد بعضی از -
 حاضرین از حضرت رسول ص در این وقت پرسیدند یا رسول
 الله اگر کسی نطفه خود را بمنظور جلوگیری از حمل زوجه خود
 در رحم نریزد چگونه است فرمودند این عمل بمنزله آنست که طفل
 خود را زنده بگور کرده باشد و عید الله از مرقی روایت کرده که
 حضرت رسول پس از این بیان فرمود این عمل همان است که -
 خداوند در قرآن از آن تحذیر کرده و فرموده وَاِنَّ الْمَرْكُودَةَ -
 سَلَّتْ ۰۰۰۰۰۰ علامه نووی میفرماید از آن جهت عمل عزل
 بعضی از بین بردن ماده حیاتی نطفه را بعمل واء که بمعنی
 زنده بگور کردن است نسبت داده اند که نتیجه هردو یکسان است
 زیرا هر دو عمل سبب از بین بردن حیات و زندگی است و اینک عین
 عبارت حدیث ثبوی را برای توضیح خوانم "روی مسلم فی صحیحہ فی
 باب جواز الخیلة بمسندہ عن جذامہ بنت وهب اخت عکاشہ قالت
 حضرت رسول الله ص فی اناس وهویقول لقد همت ان انہی
 عن الخیلة فلنظرت فی الروم وفسارس فاذا هم یخیلون اولادہم
 فلا یضر اولادہم ذلک شیئاً ثم سئلوا عن العزل فقال رسول
 الله ص ذلک الواء ذ الخفی زاد عبید الله فی حدیثہ عن المقر^ی

وهی و اذا الموتودة سلتقال النووی وجه تسمیة هذا ای العزل

و اذا هو مشابهته الوادی فی تقویت الخیسات * انتهى

نظر باین حدیث شریف ما دامی که از بین بردن سلول حیات

نطفه بمنزله زنده بگور کردن طفل باشد البته سقط جنین —

بمراتب نزد بکتر بقتل اطفال وزنده بگور کردن آنان می باشد و ملا

میفرائی که در این ایام تا چه اندازه سقط جنین در بین مردم رواج

یافته علت این عمل یا فقر و تنگدستی یا در مواردی که امور سائو دیگر

است در روزگار قبل که هنوز قوانین موضوئه برای این گونه اعمال

موجود نبود عامل سقط جنین مورد مواخذة و مجازات نبود ولی در

این عمل که برای این ^{ایام} مجازات قانونی موجود است عامل سقط جنین

مستول و مورد مواخذة می باشد *

علامت هفتم — فرموده و اذا الصحف نشرت • مقصود از این

آیه بار که نشر جرائد و مجلات و انتشار اوراق اخبار است که آنرا

در اصطلاح امروزه (صحف سیاره) مینامند فرید وجدی در

صفحه ۵۳ مجلد ثالث از دائرة المعارف قرن بیستم میگوید

(جریده) این کلمه امروز برای اوراق اخبار که نشر میشود بسیار

میرود این اوراق اخبار برخی روزانه و بعضی هفتگی است و برخی

۱۵ روز یکمرتبه نشر میشود و مطالب مختلف از قبیل آراء سیاسی و

اخبار جهان و ترویج آراء و عقاید و اعانه نهضت های اجتماعی

در آن مندرج میگردد چریده یا روزنامه باین معنی که گفتیم در قرن
نوزدهم پیدا شد مامکر مشاهده کرده ایم و بتجربه ثابت شده
که جامعه بشر در هر عصر و زمان برای پیشرفت و تقدم خود
بهر مطلبی که احتیاج پیدا کرد عنایت الهیه بفضل وجود خویش
آن را برای بشر مهیا فرمود مثلاً جامعه بشری در قرن ۱۵ محتاج
بنشر و تکثیر کتاب های مختلف بود خداوند بصرف فضل

این امر را تحقق داد و مطبعه پیدا شد و در قرن نوزدهم عالم
انسانی احتیاج شدیدی بنشر اراء و عقاید مختلفه و اطلاع از
اوضاع و احوال عالم پیدا کرد لهذا خداوند مهربان بوسیله ایجاد
جرائد و اوراق اخبار این احتیاج بشر را هم رفع فرمود و باین
وسیله امروز تمام طبقات مختلفه عالم از جمیع مبادی و اراء مختلفه
و اوضاع و احوال جهان مطلع میشوند انتهای .

(تا اینجا علامات را که خداوند در سوره تکوین برای قیام قیامت
یعنی ظهور حضرت بهاء الله تعالی فرموده بود یکایک مورد
بحث قرار دادیم و تحقق و وقوع آنها خاطر نشان کردیم) اینک
بند کر علامات وارده در سوره انفطار پیرد ازیم خداوند میفرماید
” ان السماء انفطرت و ان الكواكب انتثرت و ان البحار فجرت
و ان القبور بعثرت علمت نفس ما قدمت و اخرت) از قبل گفتیم که
علامات وارده در باره قیامت بعضی حسی و بعضی معلوی هستند

گفتم که مقصود از حسی علاماتى هستند که عین مدلول لفظ آنان بظاهر مقصود و منظور است مثلاً در جمله ان البحار سجرت ملاحظه فرمودی که بحار علامت حسی است یعنی همین دریای ظاهری مقصود است ولی مقصود از علامات معنوی آن است که ظاهر لفظ مقصود نیست بلکه معنی حقیقی و باطنی آن مقصود است مثلاً در جمله ان الشمس کورت بشرحی که خواهم گفت مقصود از شمس این افتاب ظاهری نیست بلکه شمس حقیقت مقصود است (ایك در این آیات سوره انفطار دو علامت حسی ذکر شده یعنی جمله وان البحار فجرت و جمله وان القبور یحشر علامت حسی است و دو علامت اول علامت معنوی است که بعد از این خواهم گفت ایك این دو علامت حسی را هم در دنباله علامات سبعة قبل قرار داده میگوئیم ؟

علامت هشتم — در سوره انفطار فرموده وان البحار — فجرت (این علامت اولین علامت حسی است که در سوره انفطار ذکر شده و نظری این که دنباله علامات مذکوره قبل قرار گرفته علامت هشتم محسوب است) علامه سیوطی در تفسیر خود مسمی به ^{در التفسیر} از ذیل آیه مبارکه بروایت این جریر از ابن عباس نقل کرده که فرمود معنی ان البحار فجرت آنست که دریاها بهم آمیخته شود و بایکدیگر پیوسته و متصل گردد و معنسی

آیه واذ القبور بعثت آن است که قبرها را کاوش کنند انتهى .

این حدیث شریف معنی آیه واذ البحار را کاملاً واضح کرده
واین معنی در عالم تحقق یافته بود ریاها بهم متصل شده و مولد ^{معنی}
که بین دریاها موجود بود از میان برداشته شده است از جمله
آن است که بواسطه کانال سوئز در سال ۱۸۶۹ میلادی بحریه
احمریه بحر ابيض اتصا^ل یافت و پس از در سال ۱۹۰۴ اقیانوس
ساکن باقیانوس اتلانتیک متصل گردید و کانال پاناما سبب
اتصال بین آن دو اقیانوس گردیده و این مطلب در جغرافیای
عمومی تصریح شده و نیز بواسطه کانال "کیل" بحر بالتیک به
دریای شمال متصل شد کانال کیل تقریباً ۶۱ متر طول
دارد و در سال ۱۹۱۳ کشتی ها از آن عبور میکردند شرح
حفر و ایجاد این کانالها را قس ماریای چیلیلی لبنانی
در کتاب خود مسمی به تاریخ الاکتشافات الحدیثه والاخرعات
نقل کرده و لکن ذکر از حفر کانال پاناما در آن نیست . اما
علامت نهم - که دومین علامت حسی سوره انفطار است
این آیه است که فرموده واذ القبور بعثت امام فخر رازی در تفسیر
این آیه مطالبی نگاشته و از جمله میفرماید والثانی ^{انها} تبعثوا مستخرجا
ما فی بطونها من الذهب والفضه یعنی قول دوم که در تفسیر
این آیه گفته اند آن است که معنی آیه اذ ابعث این است که

قبر هار مردم بشکافند تا آنچه از طلا و نقره در آن موجود است بدست آورند این فرمایش امام فخر رازی است که در دوره خود زمان خویش چون از امور دیگری که امروز موجود است بی خبر بود لهذا علت شکافتن قبور را برای بدست آوردن طلا و نقره دانسته ولی امروز شکافتن قبور تنها برای بدست آوردن طلا و نقره نیست بلکه برای استخراج اثار قدیمه است چنانچه میبینیم قبور آشوریها و کلدانیهارا امروز شکافته اند و در ملکات عراق این عمل را برای استخراج اثار قدیمه انجام داده اند و نیز در مصر قبور فراعنه را شکافته اند و در سایر نقاط نیز این عمل انجام یافته است تا قرن دوازدهم هجری کسی باین فکر نیفتاده بود که برای استخراج اثار قدیمه بشکافتن قبور اقدام کند و گاهی ممکن بود شخصی بتصادف بقبری برخورد کند و از آن چیزی بدست آورد اما امروز مقصود علماء آن است که اثار قدیمه را بدست آورند و لهذا قبور را میشکافند و آنچه را از اثار قدیمه که استخراج میشود بموزه های مهم دنیا میفرستند استاد کاورتر در کتاب علم الاثار (این کتاب را د. فاضل محترم محمود حمزه دبیر موزه مصر و دکتر زکی محمد حسن دبیر اداره اثار باستانی مصر بعربی ترجمه کرده اند) میگوید در قرن نوزدهم در این موزه عابد یونان کاوش و حفاری شروع شد و مقصود آن بود که مجسمه ها

راکه در آن ایام زینت معابد مزبوره بوده بدست آورند
 . . . بعد فرمود در نیمه قرن نوزدهم چند نفر از علمای باستان
 شناس انگلیسی مقدار زیادی مجسمه های زیبا با خود با انگلستان
 بردند این مجسمه ها از آسیای صغری که مهد تمدن یونان
 قدیم بود هستند ستاده و در نهایت زیبایی و استادی حجاری
 شده است و درباره بحث و تحقیق درباره آثار قدیمه در سال
 یونان میگوید که در آن چند مدرسه برای تحصیل اصول
 باستان شناسی تأسیس شده از جمله فرانسه و آلمان
 ۱۸۴۲ و مدرسه های آلمانی ها و آمریکا نیزها و انگلیسها نیز برای
 این مطلب هر کدام در زمانی تأسیس و افتتاح گردید و از طرفی
 این مؤسسات درباره حفريات و کاوشها از آثار قدیمه در سرزمین
 یونان جهت بلیغ مبذول شد سپس درباره اقدامات
 کاوش در خارج از سرزمین یونان سخنائی گفته است و میگوید
 که کاوش درباره آثار قدیمه در سایر بلاد خارج از یونان
 تا مدت قلیلی در ردیف امور مهمه محسوب نمیشد
 باری این علامات جمیعا بوقوع پیوسته است و چون جمیع
 از علامات حسن هستند لهذا در نهایت وضوح اند و احتیاجی
 بدلیل و برهان برای اثبات آنان نیست و قوع این علامات دلالت
 تامه بر قیام قیامت و ظهور مظهر امر الله حضرت بهاء الله دارد

آیا پس از این شرح و بیان آریا با لئاصاف را مجال شك و شبهه بی باقی میفالد ؟ و آیا میتوان گفت که این همه علامات در نهایت وضوح بطور تصادف در دوره ظهور حضرت بهاء الله بوقوع پیوسته است ؟ عمار گفت هرگز نمیتوان گفت که وقوع این علامات بر اثر تصادف بوده بلکه جمیع این ها بر همان کامل بر تمام قیامت و ظهور حضرت بهاء الله است اینك بفرما ببینم آیا باز هم جز آنچه فرمودی علامات حسنی دیگر هم برای قیام قیامت ذکر شده است زید گفت آری علامات حسنی دیگر هم غیر از آنچه ذکر کردم در قرآن مجید نازل شده که ذکر و شماره آن اینك از عهد من خارج است لهذا بهمان علامات که گفتم اکتفا مینمائیم و اینك بشرح و تفصیل علامات معنویه میپردازیم تا مطلب از هر جهت کامل گردد در سوره مبارکه کورت و علامت معنوی نازل شده یکی از الشمس کورت و دیگری از الجبال سیمرت میباشد (مقصود از علامت معنوی را قبلا برای تو گفتم اینك بشرح و علامت مزبور میپردازیم)

علامت اول - فرمود ما از الشمس کورت یعنی زمانی که افتاب نور کند و تاریك شود امام فخر رازی در تفسیر این آیه از حسن نقل کرده که فرمود معنی کورت آنست که نور افتاب محو و زایل گردد . . . پس از آن میگوید که درباره معنی کورت گفتار

دیگری هم هست که از سر عمر روایت شده که گفته است کلمه
 گورت از لفظ کور که فارسی است گرفته شده است و فارسی زبانان
 شخص نابینا را کور می‌نامند " اما معنی حقیقی آیه مبارکه این
 است که مقصود از افتاب افتاب ظاهر نیست بلکه مقصود افتاب
 اوامر و احکام الهیه است که در شریعت سابقه از طرف خداوند
 تشریع شده بود و در دوره ظهور مظهر امر لاحق و تشریع شریعت
 جدید شمس احکام و اوامر شریعت سابقه از نورانیت می‌افتد
 یعنی منسوخ می‌شود و اجرا نمی‌گردد هر چند در دوره مظهر قبل
 و شریعت سابقه سبب نورانیت قلوب پیروان شریعت الله بود ولی
 در دوره مظهر لاحق و وسط شریعت تا زمان الهیه برای آن افتاب
 احکام قبل نوروضیاتی نمی‌ماند خداوند احکام و اوامر شریعت الله
 را با افتاب ظاهری تشبیه فرمود و وجه مشابهت آن است که همان
 طور که افتاب ظاهری سبب ولت تربیت و وجود حیات موجودات
 است افتاب معارف و علم و احکام و سنن الهیه نیز مریض اهل
 امکان و سبب حیات معنوی و فضائل اخلاقی و تقدم اجتماع
 ام و طوائف است بنا براین پس از ظهور حضرت بها " الله شمس
 علوم و احکام شریعت قبل از نورانیت و ضیا " بازماند مویرای آن -
 احکام و تعالیم امروز بهیچوجه نتیجه و فائده نیست مثلاً علم
 فقه که از علوم مهمه شریعت محمدیه در محسوب بود و در باره آن

علماء وفقها اسلام کتبهای مفصل نگاشته و در جمیع کشور
 اسلامی در بلاد و نواحی استفاده میکردند امروز بهیچوجه
 نتیجه و منفعتی ندارد زیرا آنچه از احکام و قوانین که در ابواب بیع
 و جنایات کتب فقهی میمندرج شده امروز بکلی بی اثر مانده و بجای
 آن در ممالک اسلامی قوانین موضوعه جایگزین شده است و اما
 آنچه در ابواب عبادات کتب فقهیه ذکر شده امروز مورد توجه
 عامه مسلمین نیست و اکثر افراد پیروان اسلام با اجرای آن عبادات
 تعمیر دارند و بجز معدودی قلیل با قاعده صلات و صیام و غیره اقدام
 نمیکند و اغلب احکام فقهیه بکلی تبدیل یافته است و معدودی
 از احکام فرعی که راجع بوظائف و احوال افراد است در برخی از
 بلاد اسلام نزد بعضی مورد عمل میباشد و آن هم دست
 خوش تغییر و تبدیل گردید و پس از مدتی بکلی متروک خواهد
 شد و اما بقیه علوم مختلفه که در نزد علمای اسلام متداول بود
 نیز امروز از بین رفته و کسی را بدان اعتنائی نیست و مردم همه
 بتحصیل علم جدید که امروز متداول است میپردازند و هر کسی
 که امروز علوم قدیم را تحصیل کند بهیچوجه نمیتواند از آن استفا
 ده کند حتی باندازه مصارف لازم و مخارج یومیه خود هم نمیتواند
 از معلوما تقدیمه نتیجه حاصل نماید و ناچار است که بار دوش
 مردم شود این است احوال علوم اسلامی و حال علمای آن که گفتم

و شنیدید و مشاهده میفرمائی بنا براین محلی اذ الشمس کورت

از این بیان که ذکر شد بخوبی واضح و آشکار گردید .

علامت دوم - فرمود ما ستوانا الجبال سیرت جبال کیه
بمعنی کوهها میباشد کنا یا از مردان بزرگ و معروف جهان
است که محل اعتماد مردم و مورد توجه نفوس هستند مثلاً میگویند
فلان مانند گوهی یا برج است که از هیچ چیز باک ندارد و این
تعبیر متداولست علامه بخاری در مفازی از حدیث لعمان
بن بشیر روایت کرده که گفت روزی عبد الله بن رواحه بیہوش شد
خواهرش بر بالین او فریاد میزد " واجبلہ " واکذا .

..... واکذا یعنی ای وای که این مرد بزرگوار دست
رفتای وای که فلان " در اینجا خواهر عبد الله از
او بکوه تعبیر کرده و بالین واسطه او را بزرگی و عظمت یاد کرده است
و مقصودش آن بوده که برادرش در مواقع گرفتاری پشت و پناه
او بود ما ست در این جا مقصود از جبال سلاطین و زرا* هستند
و چون در هر مملکتی قانون اساسی و مملکتی مخصوصی موجود است
کملوک و وزرا نمیتوانند برخلاف آن رفتار کنند و مجبورند مطابق
مندرجات قانون اساسی مملکتی کشور خود رفتار نمایند و بر حسب
نصوص آن سیر و مشی کنند لهذا این مطلب که از جمله علامات
قیام قیامت است حضرت رب العزة به جمله و اذ الجبال سیرت -

تعبیر فرموده یعنی در دوره ظهور قیامت یکی از علامات آن است که ملوک و وزراء ممالك جهان سیور رفتارشان محدود در حدود قوانین اساسیه مملکتی است و این قانون اساسی و مملکتی در جمیع انحاء عالم موجود است اولین قانونی که در این خصوص وضع شده در کشور متحده امریکا بود که در سال ۱۷۷۶ کشور امریکا آنرا برای خود وضع نمود سپس دولت فرانسه در سال ۱۷۹۱ بوضع قانون اساسی و مملکتی خود پس از آن سایر ممالك جهان نیز در قرن نوزدهم همین رویه را تعقیب کردند و امروز جمیع ممالك دنیا بجز مملکت بریتانیا دارای قوانین موضوعه مزبور است مملکت بریتانیا فقط قانون عرفی خود را نگاهداری کرده و اکثر امور مملکتی را بر حسب آن حل و فصل مینماید گرچه در دوران قدیم مملکت بریتانیا هم دارای قانون مملکتی بود هاست باری این قوانین وحدت معینه که ذکر شد دایره نفوذ و قدرت تمام دارای ملوک و وزراء جهان را محدود کرده و آنانرا مجبور با جسرای وظائف خود بر حسب مبادی و اصول معینه ساخته است و لهذا حق تعالی فرموده هاد الجبال سیرت یعنی در روز قیامت ملوک و بزرگان ممالك جهان سیور رفتارشان محدود بحدود قوانین معینه است که از آن نمیتوانند تجاوز کنند و عبارت دیگر سیور رفتارشان بعیل و اراده خودشان نیست و قوانین موضوعه مملکتی

است که آنان را بسیر و مشی در حد و محیطی وادار می نماید .
 علامت سوم و چهارم و پنجم - این علامت که در آن کلمه سما *
 ذکر شده در سور مبارکه قرآنی به تعبیرات مختلفه نازل شده در
 سوره تکویر فرموده و ان السما * کشطت و در سورہ انفطار فرموده -
 ان السما * انفطرت و در سورہ انشقاق فرموده و ان السما * انشقت
 و زبیدی در تفسیر قاموس فرموده السما * کل ما علك فاطلك و
 منه سقف کلشی و کل بیت یعنی کلمه سما * چیزی اطلاق میشود
 که بالای سراسر آن باشد و بر آن سایه افکند و لهذا سقف خانه ها
 و سایر ابنیه را نیز سما * گویند و علامه اصفهانی در کتاب خود مسمی
 بمفردات القرآن گفته هر سمائی نسبت به آن دین خود سما * است
 و نسبت به آن فوق خود ارض محسوب میشود (مثلا سقف خانه
 نسبت به سطح خانه آسمان آن است ولی همین سقف خانه نسبت
 به آسمان ظاهری حکم زمین را دارد و مقصود آنکه اطلاق بر آشیاء
 مختلفه نسبی است - ترجمان) در این آیہ مبارکه و سایر آیات
 که ذکر شد مقصود از آسمان شریعت و دینی است که مانند خانه
 و بناگاه بر سر مردم سایه افکند و علی هذا معنی ان السما * کشطت
 چنین است زمانی که دین سابق و شریعت الله سابقه از بین برود
 و زائل شود (کشطت ای ازین و قلعت) و معنی ان السما *
 انفطرت این است که زمانی که شریعت سابقه از هم شکافته شود و

معنی از السما^۱ انشقت نیز این است که زمانی که آسمان شریعت
 سابقه شکافته شود و در ضمن شرح علامت اول راجع باین مطلب به
 تفصیل ذکر شد و علاوه بر آن مقصود از آیات مزبوره آن است
 که در دوره قیام قیامت مردم را بدین اعتنائی نیست و اغلب مردم
 منکر ادیان هستند و کفر وی دینی رواج کامل مییابد •

علامت ششم و هفتم — میفرماید وَاذِ الْجَحِیمِ سَجَرَتٍ وَاذِ الْجَنَّةِ
 از لُفْتِ یعنی زمانی که دوزخ بشدت مشتعل و برافروخته شود و
 زمانی که بهشت نزدیک شود این مسائل در دوره بوقوع میپیوندد
 که مظهر امر الهی در میان مردم ظاهر گردد زیرا بظهور او حقیقت
 جنت و نار آشکار میشود هر کس بان حضرت مؤمن شود در —
 بهشت رضای الهی وارد میشود و هر کس منکر حقانیت آن —
 بزرگوار شود در دوزخ ضلالت و عقفلت معذب میگردد •

علامت هشتم و نهم — در سوره انفطار فرموده وَاذِ الْكَوَاكِبِ
 انثرت یعنی زمانی که ستارگان از مراکز خود خارج شوند و فرو ریز
 و در سوره مرسلات فرموده اذ النجوم طمست یعنی زمانی که
 ستارگان تاریک شوند و نور خود را از دست بدهند مقصود از —
 ستارگان در این آیات مبارکه علماء و پیشوایان روحانی هستند
 که مردم را هدایت و راهنمایی مینمایند در این جا علماء را بـستارگان
 تشبیه فرموده یعنی همانطور که مردم در موقع سیروسفر بهدا^{یت}

لجوم مهتدی میشوند و از ستارگان را فرا تمیز میدهند همینطور
 علماء هم مانند ستارگان مردم را راهنمایی میکنند که گمراه نشوند
 بنا بر این ستارگان کنایه از علمای دین هستند و حضرت رسول
 ص فرموده اصحابی كالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم یعنی اصحاب
 من مانند ستارگان هستند بهر کدام آنها که توجه کنید و هریک
 را پیروی نمائید راه نجات را مییابید و بهدایت فائز میشوید .
 علامه مناوی در شرح جامع صغیر پس از نقل حدیث شریف
 النجوم امثله السماء " (که با شماره ۹۳۱۲ در صفحه ۲۹۷ قسمت
 ششم ذکر شده است) فرموده که ترمذی حکیم در شرح حدیث
 شریف اصحابی كالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم فرموده است
 مقصود از اصحاب همانا عده معینی از یاران و اصحاب رسول الله
 هستند انا انکمه مثلاً یگمرتبه حضور مبارک رسید مانند ویا بمشاهده
 جمال بيمثال یگمرتبه فائز شده اند جز و کلمه اصحاب این
 حدیث محسوب نیستند مقصود از اصحاب که میفرماید متابعتشان
 سبب هدایت است نفوسی هستند که شب و روز ملازم حضور حضرت
 رسول ص بودند و آنچه بر حضرتش وحی میرسید با صدق نیت
 و خلوص کامل میپذیرفتند و شریعتی را که خداوند بوسیله آن
 حضرت برای ارشادات فرستاده متابعت مینمودند و بحقایق
 منظور اصلی دین اسلام واقف بودند اینگونه اشخاص نفوس

بوده اند که پس از آن حضرت مقتدای امت محسوب بودند
 و افراد مسلمین را پیروی آن بزرگوار وادار میکردند این اصحاب
 بودند که پیروی آنان پیروی از رسول الله میباشد و امن و امان و
 حفظ دین و ایمان بواسطه ایشان حصول میپذیرد
 بنا براین مقصود از فرمایش حضرت رسول ص که فرمودند اصحاب پس
 کاللجم بایدیم اقتدیتم اهتدیتم علمای امت و پیشوایان حقیقی
 اسلام هستند که بحقایق دین عارفند و خداوند این علماء
 و دانشمندان اسلام را بستارگان تشبیه فرموده است و فرموده
 اصحابی کاللجم و گاهی هم میشود که از راه مبالغه کاف
 تشبیه را حذف میکنند و مشبه را نیز ذکر نمیکنند و ذکر مشبه به
 اکتفا میکنند چنانچه خداوند در قرآن مجید فرموده و اللجم
 از اهلوی که مقصود از لجم در اینجا شخص عالم است و برای مبالغه
 مشبه یعنی عالم و کاف تشبیه را حذف کرده و مشبه به را ذکر فرموده
 است و معنی چنین است قسم مشخص عالم و دانشمند و قتیکه بمیرد
 و وارد قبرش کنند "علامه دیوبندی در تفسیری که بر قرآن مجید
 نوشته و آن را بلظم آورده است و سعی به تیسیر ساخته است در
 تفسیر آیه و اللجم از اهلوی میگوید :

وقیل بالجم الثریا یستبر وقیل بالعالم حین یقبر

همراین بهریت میگوید که شخص عالم چون بمیرد و او را در گور گذارند

میگویند هوی اللجم ولجم را بفالم تفسیر کرده است و همچنین
 در آیه اذ اللجم طمست معنی نجوم در این جا طمای است
 هستند و کلمه طمست بغی آن است ستارگان نور خود را از دست
 می دهند و تاریک شوند مقصود از نور در این مقام هدایت و راهنمایی
 است بجا برای معنی آییمبار که چنین است که چنین علمای امت
 باعث هدایت و سبب راهنمایی مردم نشوند و این موهبت را از
 دست می دهند و یا آنکه نمیتوانند مردم را هدایت کنند معنی لك مقام
 ریا است خود را در بین مردم حفظ کنند و اوامرشان در مردم نفوذ
 نداشته باشد مردم از آنان ملاحظه نداشته باشند ولی پس از مدتی
 دیگر احترام آنان بکلی سلب شود و مردم به هیچوجه اعتنائی بدانها
 نداشته باشند نفوذ شان بکلی زائل میشود گفتار و اوامرشان تا غیر
 در مردم نخواهد داشت چنانچه خداوند در قرآن مجید میفرماید
 وَاذْكُرْ اَكْبَادَ الصُّلَاتِ یعنی ستارگان از مراکز خود خارج شوند
 و بیفتند یعنی علماء از مقام ریاست محروم و از چشم مردم میافتند
 و نفوذی برای آنان نماند چنانچه امروز مشاهده میفرمائید کسی که
 چگونه علماء از نفوذ سابق خود محرومند هیچکس گوش بسخشن
 آنان نمیدهد و قوت و قدرت و نفوذ خود را بکلی از دست داده اند
 با آنکه قبل از ظهور حضرت باب اعظم و مد تقلیل هم بعد از آن
 علمای امت دارای همه گونه نفوذ و احترام در بین مردم بودند

و بر مملکت عثمانی و کشور ایران همه قسم تسط و نفوذ در جمیع
 مردم از هر طبقه و صنفی داشتند و کسی را یا رای آن نبود که از احکام -
 و اوامرات آن سرپیچی کند و لکن بمحض قیام قیامت و اعلان دعوت -
 مظهر اموال الله آن نجوم منیره همه تاریک و ساقط شدند و علاماتی
 را که خداوند در قرآن مجید ذکر فرموده بود بوقوع پیوست .
 علامت دهم - میفرماید وَاِنَّ الْاَرْضَ لَمَدَّةٌ مَّقْصُودَةٌ اَزْ کَلِمَةِ اَرْضٍ در
 این آیه مبارکه ارض قلوب است چنانچه علامه راقب اصفهانی در
 کتاب خود مسمی بمفردات القرآن در ذیل آیه مبارکه یحیی الارض
 بعد موتها میفرماید قال بعض المفسرین یعنی به تلّین القلوب
 بعد قساوتها یعنی بعضی از مفسرین گفته اند که مقصود از یحیی
 الارض بعد موتها آن است که دل های مردم پس از سختی و قساوت
 نرم و مهربان میشود در این آیه از قلوب بارض و از قساوت بمسرت
 و از مهربانی و رقت بحیات تعبیر فرموده است و نیز علامه خازن در
 تفسیر این آیه مبارکه که در سورہ رعد (آیه ۱۷) موجود است قوله -
 تَعَالٰی اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ اَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَرَمُودَةٌ کَسَه
 این عباس در تفسیر این آیه فرموده اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً یعنی قرناً
 و هذا مثلُ ضربه الله تعالى یعنی معنی اینکه فرموده از آسمان
 باران فرستاد این است که خداوند قرآن مجید را نازل فرمود
 و در این آیه خداوند قرآن را از آسمان بیارائی که از آسمان فرود میاید

تشبیه فرموده است فسالت اودیة بقدرها یعنی در زمین های
 پست آب از هر طرف باندازه معین آن زمین جاری شد مقصود
 از اراضی که میفرماید آب در آنها جاری شد قلوب مردم است
 که تعالیم و دستورات قرآن مجید در آن نفوذ و سرایت کرده و هر
 قلبی باندازه ادراک خود از حقایق قرآن بهره و نصیب ببرد ۰۰۰
 ۰۰۰۰۰ در این خصوص بحث طولانی در پیش گرفته است
 و این مسئله مسلم است که در لغت عرب اغلب مطالب را بصراحت
 ذکر نمیکنند و از هر مطلبی بکنایه و استعاره تعبیر میکنند بسیاری
 نظر باین بیانات علمای تفسیر مقصود از کلمه ارض در آیه
 مبارکه و ان الارض مدّت اراضی قلوب مردم است و اما محلی
 مدّت آن است که قلوب مردم از حیث ثقل و ادراک وسعت یا بسط
 و استعداد ادراک حقایق غالبه در آن حاصل شود و اموری را که
 بواسطه عدم استعداد اعتراف نمینمود و انکار میکرد اعتراف و ادراک
 نماید بعد فرمود الوقت مافیها و تخلّت یعنی قلوب مردم آنچه
 را که از انکار و اعتراف برحق و حقیقت در اعماق خود پنهان داشته
 باشند بیرون میافکند و ریشه شبهات و شکوک را از زمین خود برمیکند
 زیرا که بمعرفت حق قدیر فائز شده به حضرت بها^ه الله مؤمن
 شده است و آنچه را که از آسمان علم و حکمت الهی بر آن وجود
 مقدس نازل شده قبول کرده است و باین وسیله زمین قلب مبدل

بنگزار حکمت و بوستان علم و معرفت شده است هم چنانکه در دوره
ظهور حضرت رسول ص اهراب جا هلیت که سرسبز جهل و
نادانی بودند و اراضی قلوبشان مثبت خار شبها و خاشاک
شکوک و اعتراضات بوه بر اثر متابعت و ایمان بحضرت رسول
ص بکلی عوض شدند و قلوبشان بوستان ایمان و گلستان علم
و ایقان گردیده در این ظهور مبارک هم اراضی قلوب سرسبز
و خرم شد و خارزار دلها بگلستان علم و حکمت الهیه تبدیل
گردید و مراتب بیشتر از دوره ظهور پیغمبر اسلام این انوار
حبیبه دهر دم بواسطه ظهور حضرت بها^۱ الله حاصل و شکار
گشت . این بود معانی آیات مبارکه قرآنی که برای توای
همآر بیان کردم و معانی آیات دیگر را که بعد از آیه مزبوره و
از ان الارض مدت نازل شده بعد از این برای توضیح خواهم
داد و لکن در آخر این سوره مبارکه چند آیه نازل شده که
مجبورم اینک شرح آنرا برای تو بگویم و آن آیات این است
«قُلْ اَسْمِ بِالشَّقِ وَاللَّیْلِ وَ الْمَوْسِقِ وَالْقَمَرِ اِنَّ اَسْمَ لَتَرْکِبُنَّ
طَلِیقًا عَنْ طَبِیقٍ فَمالِهِمْ لَا یُؤْمِنُونَ» (سوره انشقاق آیه ۱-۲۰)
خطاب حق تعالی در این آیات مبارکه متوجه بامت حضرت
رسول ص است و بسیاری از مفسرین در ضمن تفسیر این آیات
گفته اند خداوند در این آیات مبارکه می خواهد بامت اسلامیه

بفهماند که آنان هم مانند ام قبل از خود بتکذیب مظهر امر الهی خواهند پرداخت و رسول الهی را قبول نخواهند کرد از جمله علامه قرطبی در تفسیر این آیه مبارکه پس از آنکه چند قول مختلف از علمای تفسیر درباره این آیه نقل میکند میفرماید یک قول هم در تفسیر این آیه لترکین این است که لترکین سنت من کان قبلکم فی التکذیب والاختلاق علی الانبیاء^ط یعنی همانطور که ام قبل از شما ای امت اسلام انبیاء را تکذیب کردند و با آنان تهمت و نسبت های ناروا دادند شما هم نسبت با نبیای الهی همانطور رفتار خواهید کرد و مظهر امر الله را تکذیب خواهید نمود و تهمت ناروا نسبت خواهید داد .

امام فخر رازی پس از آنکه برای آیه لترکین سه تفسیر از اقوال مفسرین را نقل میکند میفرماید را بعهان یكون المعنى - لتركین سنة الاولین ممن کان قبلکم فی التکذیب بالنبوۃ والقیامۃ یعنی قول چهارم در تفسیر این آیه آن است که خداوند بامت محمد فرمود شما مانند ام قبل از خود بتکذیب انبیاء خواهید پرداخت و قیامت را انکار خواهید کرد علامه بخوی در تفسیر این آیه لترکین فرموده که ابو عبیده گفته معنی آیه اینست که لترکین سن من کان قبلکم واحوالهم یعنی رفتار شما ای امت اسلام مانند رفتار واحوال ام قبل از شما خواهد بود سپس در باب

حدیث را ادامه داده تا آنجا که میگوید ابوسعید خدری از -
 حضرت رسول ص روایت کرده که رسول الله (ص) فرمود لتبتمن
 سنن من كان قبلکم شیراً فشیراً زید رافعاً حتی انهم لودخلوا جحر
 لتبتموهم قيل يا رسول الله اليهود والنصارى قال فمن انتهى
 یعنی البته شما را مسلمین بر اثر اقدام ام قبل از خود قدم
 بر خواهید داشت و آنان را واجب بوجوب و در عذر پیروی خواهید
 کرد تا آن درجه که اگر آنان بسور اخ سوسماری رفته باشند شما هم
 خواهید رفت و از آنان متابعت خواهید کرد یکی از اصحاب عرض
 کرد یا رسول الله مقصود از ام قبل ایایهود و انصاری هستند ؟
 حضرت فرمود نه آری پس توقع داری چه امتی باشند ؟
 علامه طبرسی که از بزرگان علمای شیعه امامیه است در تفسیر این
 آیه پس از آنکه وجوه مختلفه را نقل میکند میفرماید وقیل لترکبن
 سنن من كان قبلکم من الاولین و احوالهم و روی ذلک عن الصادق
 ع و المعنی انه یكون فیکم ما کان فیهم و یجری علیکم ما جری علیهم
 خذوا لقة بالقة یعنی بعضی گفته اند معنی آیه این است
 که شما ای مسلمین رویه سابقین و گذشتگان را در پیش میگیرید و احوال
 آنان را پیروی میکنید و این بیان در تفسیر این آیه از حضرت
 صادق ع روایت شده است و مقصود این است که آنچه در اقوام
 قبل بود در امت اسلام خواهد بود و آنچه بام قبل رسید بمسلمین

نیز همان خواهد رسید و آنان و امت اسلام مانند پره‌های تیر را هم
 مشابه و برابر خواهند بود انتہی •

مقصود از جمله اخیر آن است که همانطور که اقوام قبل از اسلام
 رسولان الهی را تکذیب کردند مسلمین نیز مظهر امر الله را که
 قیام میفرماید تکذیب خواهند کرد و همانطور که ام قبل از اسلام
 بواسطه تکذیب انبیاء و مظاهر مقدسه گرفتار عذاب و رنج و مشقت
 شدند امت اسلامی نیز مانند آنان گرفتار عذاب و بلا و مصیبت
 خواهند شد تمام این گفتار ها از علمای معروف درجه اول عالم
 اسلام بر وی توفیق کردم دلالت دارد که آن نفوس مقدسه ظهور
 مظهر امر الهی را بعد از حضرت رسول ص لازم و محتوم میشوند
 و معنی لایموتین یعنی بر همان مرکب که ام قبل راه پیمود
 شما نیز را خواهید پیمود و کردار شما مانند کردار آنان خواهند
 بود مظهر امر الهی را که از طرف خداوند در بین شما مبعوث میشود
 تکذیب خواهید کرد پس از این حق تعالی در آخر سور میفرماید •
 "فما لهم لایؤمنون یعنی چرا امت اسلامی بر رسول بزرگواری که
 بعد از حضرت محمد ص ظاهر میشود ایمان نمی آورند و مقصود
 حق تعالی ایمان بحضرت بها^۱ الله و مظهر مبارک حضرت اعلی
 است بعد میفرماید و اذا قرء علیهم القرآن یعنی وقتی که ظهور
 مبارک ظاهر میشود و برای امت اسلامی از آیات قرآن که مملو

از دلائل و براهین مثبت حقایق حضرت بها^ه الله است خوانده
 میشود و امتها نیه برای استدلال بحقایق ظهور مظهر امرالله
 برای امت اسلامیات قرآنیها را میخوانند و بدان استدلال میکنند •
 لایسجدون یعنی چرا مسلمین پس از شنیدن آیات قرآن که دلیل
 بر حقایق دعوت حضرت باب و حضرت بها^ه الله است در مقابل آن
 مظهر مقدس امرالله خاضع نمیشوند و اقرار و اعتراف بحقایق
 امرالله نمیکند ؟ بعد میفرماید **ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِكَ بَعْدَ مَا**
نُفِّرُوا بَكَ دُرِّيًّا این آیه مبارکه فرموده است که معنی آیه این است
 که هر چند دلائلی که برای اثبات حق و حقیقت اقامه میشود در نها
 اتقان و وضوح است و لکن کافران آن دلائل را تکیه نمیکند و
 علت تکیه ایشان یا تقلید از کشتگان است و یا ناس از حسد است
 و یا میترسند که اگر آن دلائل را تصدیق کنند مقام و منصب خود را کسبه
 در بین مردم یافته اند از دست بدهند انتهى
 امروز جمیع این امور که گفتم و مشلیدی تحقق یافته و امت اسلامیها
 ادله قاطعه این ظهور اعظم را تکیه میکنند و برخی هستند که
 صحت این دعوت و حقایق این ظهور مبارک را دریافته اند و لکن از
 ترس زوال مقام و منصب کتمان میکنند و تکیه بینه نمایند • والله اعلم
 بما یوقنون یعنی خداوند میداند که آنان در سینه های خود چه
 نوا یاتی و در قلوب خویش چه اموری را پنهان داشته اند و بشیر

بعذاب الیم الا الذین آمنوا یعلیٰ ایشکونه نفوس مفروض و مکتوب
 را بشارت بدیهه که گرفتار عذاب الیم خواهند شد مگر آنها تیکه
 مومن بامر مبارک نشوند و دست از اعراض و انکار بردارند و عملوا
 الصالحات یعنی پس از ایمان بمظهر مقدس الهی با احکام
 و اوامر او عمل کنند و آنچه را که آن حضرت یعلیٰ حضرت
 بهاء الله که جمال جهان و نور جهان است فرموده است از دل
 و جان اطاعت نمایند فلهم اجر قیومنون یعنی برای ایشان
 نفوسیکه مؤمن میشوند خدا اولدا اجر جزیل و جزای عظیمی مقدر
 فرموده است که هیچگاه مقطوع نگردد یا در ازای آن اجر
 جزیل مفتی بر آن گذاشته نشود باری ای عمار جمیع این ^{علامات} علامات
 حسن و چه علامات معذوری همه امروز تحقق یافته و وقوع پیوسته
 است حال پیروانیم بایات مبارکه سوره هود که در حدیث نبوی
 که از قبل ذکر کردم اشاره شده و بشارت ظهور حضرت باب
 اعظم و حضرت بهاء الله در آن مقرر است *

در بیان اینکه سوره هود دلالت بر ظهور حضرت باب که مهدی
 است در آنچه از پیش گفتیم در سوره هود بشارت ظهور حضرت
 باب اعظم نازل شده است قوله تعالیٰ امن کان علیٰ بنیة من
 ربه و هله شاهد منه و من قبله کتاب موسیٰ اماماً و رحمة اولئک
 یؤمنون به و من یکفر به من الأحزاب فالنار موعده فلا تک فی مریة

مله انما الحق من ربك ولكن اكثر الناس لا يؤمنون (آیه ۱۷) بسیاری
 از علمای تفسیر جمله من کان علی بینه من ربها بحضرت رسول ص
 تفسیر نموده اند و کلمه یتلوه بمعنی از وی اوستاید و بصدق ادعا
 و گفتار او شهادت میدهند این تفسیر که مذکور شد صحیح است
 و آیه مبارکه دلالت دارد بر این که برای صدق دعوت و اثبات راستی
 گفتار و رسالت حضرت محمد ص دو شاهد و گواه موجود است .
 یکی شاهد و گواهی است که باید بعد از حضرت رسول
 ص ظاهر شود و بیاید و دیگری شاهد و گواهی است که قبل از
 حضرت رسول ص بوده و ظاهر شد ماستوان عبارت از کتاب
 حضرت موسی ع است شاهد اول که میفرماید میاید و بصدق
 دعوت و رسالت حضرت ^{رسول} ص بعد از آن حضرت شهادت میدهد
 بقرینه شاهد ثانی که کتاب حضرت موسی است باید مبعوث من
 عند الله باشد و با فرمان رسالت که عبارت از وحی الهی و تشریح
 شریعت جدیده مستقلاست ظاهر شود چنانچه شاهد قبل از
 حضرت رسول ص یعنی حضرت موسی ع دارای رسالت و شریعت
 و وحی الهی بود و تورات بر آن حضرت نازل شد و اگر بگوئیم که مقصود
 از یتلوه شاهد پیروی از حضرت رسول ص و ایمان
 به آن بزرگوار است مطلب درست نمیشود زیرا در این صورت جمیع
 افراد امت اسلامیه پیرو رسول الله ص هستند و همه کلمه انشهد

ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله را بر زبان میرانند
یعنی اقرار بصحت رسالت و اعتراف حقیقت دعوت حضرت
رسول ص می نمایند .

دیگر لزومی نداشت که خداوند در آیه مبارکه مزبور ماین شاهد
بعدی را در ردیف شاهد قبلی که حضرت موسی است قرار دهد
و همیشه که او را مانند حضرت موسی شاهد قبلی برای حضرت
رسول ص است قرار داده دلالت تامه دارد بر اینکه شاهد
بعدی هم مبعوث من عند الله و دارای وحی و کتاب جدید
و شریعت مستقله است چنانچه شاهد قبلی یعنی حضرت موسی
دارای وحی و کتاب جدید و شریعت مستقله بوده است بنا براین
گوئیم بعد از حضرت رسول ص تا زمان ظهور حضرت باب اعظم
هیچکس در عالم منتهی رسالت و وحی و شایع شریعت جدیده
مستقله نگردید و اینکه فرموده یتلوه شاهد منه دلیلست که باید
شاهد بعدی از نسل و ذریه حضرت رسول ^{باشد} ~~و~~ حضرت سید علی
محمد باب اعظم از نسل رسول ص و ذریه فاطمه ع است و چنانچه
گفتیم در آیه مبارکه دو شاهد برای صدق ادعای حضرت رسول
ص ذکر فرموده یکی شاهدی که بعد از آن حضرت باید ظاهر
شود که مقصود حضرت باب اعظم است که از ذریه رسول الله
ص است و یکی هم قبل از آن حضرت ظاهر شده بود که عبارت

از حضرت موسی ع است بعد میفرماید اما ما ورحمة جميع رسولان
 الهی برای مردمی که در بین آنان از طرف خداوند مبعوث
 میشدند رحمت الهی بودند در سوره انبیا در باره حضرت
 رسول ص میفرماید وما ارسلناك الا رحمة للعالمین " بعد میفرماید
 اولئك يومنون کلمه اولئك که اسم اشاره است راجع بنفوس سی
 است که رسالت حضرت رسول ص را تنگدیب میکردند و بان
 بزرگوار ایمان نیاورد و به شرحیکه در آیه چهارم سوره هود
 نازل شده آیات قرآنی را که بر حضرت رسول ص نازل شده مفتریات
 میخواندند و میگفتند که محمد ص این گفتار خود را بدروغ بخدا و
 کسبت میدهد و کلام خود را کلام خدا محرفی میکند و قوله تعالی
 ام يقولون افتريه ۰۰۰ و این آیه قبل از آیه افمن كان علی بینة
 ۰۰۰۰۰۰۰۰ میباشد که مورد بحث است و مقصود آن است که
 میفرماید " اولئك یعنی آن نفوسیکه حضرت رسول ص را تنگدیب
 میکنند و بر سالتش از همان ندارند چون حضرت باب اعظم که
 شاهد صدق رسول الله ص است ظاهر شود با حضرت مؤمن
 میشوند ضمیر کلمه به راجع به یتلوه شاهد است یعنی کفار و
 مستکبرین رسالت رسول الله ص بشاهد و گواهی که بعد از
 حضرت رسول ص از نسل و ذریه آن حضرت ظاهر میشود ایمان
 خواهند آورد و این مطلب کاملاً تحقق یافته وعده بسیاری از

منکرین رسالت رسول الله ص و مکذبین آن حضرت بحضرت
باب اعظم مؤمن شده اند مانند یهودیان و زرتشتیان (مجوس)
و مسیحیان و سایرین که در ظل ایمان بحضرت بها^ع الله بصدق -
رسالت باب اعظم اقرار و اعتراف مینمایند اینها نفوس بودند
که قبل از ایمان بحضرت بها^ع الله قرآن مجید را قبول نداشتند
و حضرت رسول الله را پیغمبر برحق نمیدانستند و آیات قرآن
را مقتریات میشمردند بعد میفرماید " ومن یلق به من الاحزاب
فانما نسوده یعنی هر کس از پیروان سایر ادیان و مکذبین و منکرین
حضرت رسول ص که پس از ظهور شما هدایت یافته باشند بحضرت مؤمن
نشود جایگاهش در دوزخ است و این جزای کفر او و مظهر
امر الله است بعد میفرماید فلا تک فی مریه منه یعنی در باره
صدق ادعای آن حضرت بک^ع آشک و شبیه نی نداشته باش و
آنچه را با و تنازل میشود از آیات و احکام تصدیق نما اِنَّ الحق
من ربک یعنی آن بزرگوار از طرف خداوند ظاهر میشود هر
چند این خطاب در آیه مبارکه بصیغه مفرد مخاطب مذکر نازل شده
و در ظاهر راجع بحضرت رسول است ولی چنانچه از قبل هم
گفتم در حقیقت خطاب راجع بامت اسلامهاست بعد میفرماید و
لکن اکثر الناس لا یؤمنون یعنی اقلب مردم در دوره آن حضرت -
بآن بزرگوار مؤمن نمیشوند و این مطلب هم واقع شد و تحقق

یافت زیرا در دوره حضرت باب اعظم عده مؤمنین بآن حضرت
 قلیل بود و جمعی از ایرانیها و اعراب بان حضرت مؤمن شدند
 ولیکن بعد از ظهور حضرت بهاء الله در ظل ایمان بان حضرت
 مؤمنین بحضرت باب اعظم زیاد شدند و عنقریب مشاهده خواهد
 شد که جمیع آهل عالم در ظل قبول کلمه حضرت بهاء الله و
 ایمان بآن بزرگوار بحضرت باب اعظم هم مؤمن میشوند و بصدق
 و التشرع اعتراف نمایند . این بود آیه که در سوره هود بشار
 ظهور حضرت باب اعظم در آن ممدوح بود و چنانچه از قبل گفتیم
 در همین سوره هود بشارت ظهور حضرت بهاء الله نیز نازل شده
 است حضرت بهاء الله جمال مبارك همانست که در احادیث -
 شریفه صحیحه از ظهور آنحضرت به نزول و معی و عیسی
 تعبیر شده است و این آیه مبارکه قرآن را که درباره ظهور آن
 حضرتست بشنو :

در بیان اینکه سوره هود بشارت بظهور حضرت بهاء الله میدهد .

در آیه ۱۰۲ - ۱۰۵ سوره هود میفرماید قوله تعالی
 وَكَذَلِكَ اخذنا اذنا اخذ القرى وهى ظالمة ان اخذه الیم
 ان فی ذلك لایة لمن خاف عذاب الاخر ^ل لك یم مجموع لسه
 الناس و ذلك یم مشهود و مانوخره الاجل محدوده یم یات

لا تكلم نفس الا باذنهم شقى وسعيد • اينك يكايسك
جملات آيه مبارکه را مورد بحث و مطالعه قرار دهيم :

ميفرمايد و كذا لك اخذ ريك ان اخذ القرى وهى ظالمه يعنى
همانطور كه در سوابق ايام شهرود يارقوم نوح وعاد و ثمود وساير
ستمكاران را ويران ساختيم وساكنين آن را بواسطه انكار رسولان
الهى بعد اب شديد مبتلى نموده و بهلاكت رسانيديم در آينده
نيز كه رسولان الهى ظاهر شوند با منكرين و معاندين آنان
همينطور رفتار خواهيم كرد و آنان را در نتيجه انكار مظا هرقد سيئه
بهلاكت خواهيم رسانيد كلمه اد اطرف زمان آينده است و خدا او^{ند}
حضرت رسول فرموده كه در آينده نيز منكرين رسولان الهى را
مانند منكرين قبل بهلاكت ميرسانيم و مقصود همين زمان و دوره^{ست}
كه مادران زندگاني ميگيم زيرا اين زمان و دوره ما كه حال در
آن هستيم نسبت بزمان حضرت رسول ص و زمان نزول آيه مزبوره
حكم زمان آينده را داشته و مقصود از قرى الظالمه امكنه و بلاد^{ست}
كه ساكنين آن ظالم و ستمكارند و رسولان خدا وند مؤمن نميشو^{ند}
و دعوت آنان را صدق ندانسته و قبول نميكنند بعد ميفرمايد ان
فى ذلك لايقينى در اين مطلب پند و عبرت براى نفوسى است
كه از عذاب آخرت ميترسند مقصود از آخرت همين زمان و دوره
است يعنى دوره ظهور حضرت بهاء الله است و خدا وند در آيه

شریفه مردم این زمان را تحذیر فرموده و بآنان تذکره داده که
 مبادا در دوره ظهور حضرت بهاء الله خود را از ایمان بآنحضرت
 محروم کنند و راه انکار و استکبار پیمایند زیرا در صورت انکار و استکبار
 و ایمان نیاوردن بحضرت بهاء الله مانند ستمکاران و منکرین -
 دوره های قبل بعد از اب الیم مبتلی میشوند و هلاکت میافتند بعد
 فرموده ذلك يوم مجموع له الناس هیچ دوره تاکنون وجود نداشته
 که مردم مانند امروز مجتمع شوند گاهی برای جنگ وجدال صف
 آرائی کنند و امود و ل بجان هم افتند و بخونریزی اقدام نمایند و گاهی
 با هم مجتمع شوند و در باره جبران خسارات جنگ رفع علیل و
 امراض و گرفتاریهای جنگ مشورت نمایند و با هم مذاکره کرده شاید
 بتوانند توافق حاصل نمایند و گرنه باز جنگ وجدال پردازند بعد
 فرموده ذلك يوم مشهود یعنی آن روز حتما و قطعاً خواهد آمد و مردم
 آن روز را بچشم خود خواهند دید و آن دوره را مشاهده خواهند
 کرد و ممکنست يوم مشهود را چنین معنی کنیم که در آن روز دلائل
 و شواهد بسیاری اقامه میشود و ثابت میگردد که آن دوره همان
 دوره و روزی است که خداوند فرارسیدن آن را با تمام عالم وعده
 داده است و برخی از این شواهد و دلائل همان بود که اندکی
 پیش از این در ضمن بحث از دلائل حسی و معنی برای توضیح
 بیان کردم و همه آن دلائل شهادت میدادند که قیامت فرا رسیده

و میقات ام منقضی گشته است بعد فرموده است و ما نؤخره الا لاجل معد و د یعنی ما فرارسیدن آن روز را ای محمد صی تا مدت معینی بتأخیر نخواهیم انداخت بعد میفرماید یومیات یعنی روز^{یکه} موعود جمیع ام حضرت بهاء الله ظاهر میشود لا تکلم نفس الا - باذنیه یعنی هیچکس جز با اجازه آن حضرت بسخن تکلم نکند چه که جلالت و هیمنه آن مظهر جمال کردگار احدی است که احدی را در محضر او تاب تکلم و سخن گفتن نیست و آنانکه بحضور مبارک حضرت بهاء الله مشرف شده اند گفته اند که کسی را در محضر مبارک توانائی نوشیدن چای هم نبود و هیچکس را یار نبود که بشرب دخان در محضر انورش اقدام کند و پس از آنکه آن وجود مبارک بنفوسی که در محضرش مشرف بودند کرا را از راه لطف و مرحمت صرار میفرمودند که چای بنوشد آنگاه حاضرین برای امتثال امر مبارکش لب بچای میزدند بعد میفرماید فمنهم شقی و سعید یعنی مردمی که در آن دوره جمع شده اند بد و گروه شقی و سعید منقسم میشوند • هر که با آن حضرت مؤمن شود سعید و هر که راه انکار میماید و اعراض کند بشقاوت مبتلی میگردد •

عمار گفت - ام جهان در کدام کتاب بظهور حضرت بهاء الله وعده داده شده اند زید گفت - جمیع ام جهان در کتب مقدسه خود موعود بظهور جمال مبارک حضرت بهاء الله هستند و اشارت

ظهر آن حضرت در جمیع کتب آسمانی نازل شده است من در اینجا قسمتی از بشارات وارده در قرآن مجید را برای تو نقل مینمایم از جمله در سوره بقره آیه ۲۲۳ میفرماید واعملوا انکم ملاقوه و بشرا المؤمنین یعنی بدانید ای امت اسلامی که شما به ملاقات و تشرف بحضور مبارک حضرت بهاء الله مشرف خواهید شد و هر کدام که در آن روز حضرت بهاء الله مؤمن شود بشارت الهیه را سزاوار است و در سوره بینه میفرماید حتی تاتیههم البینه رسول من الله یتلوه خفا مطهره فیها کتب قیمه یعنی شما هد و گواهی برای آنان میاید و عبارت از رسولی است که از طرف خدا مبعوث میشود و آیات الهیه را تلاوت میکند و مقصود حضرت بهاء الله است (برای شرح این آیه مبارکه به جلد اول تبیان و برهان مراجعه شود - ترجمان)

و در سوره ق آیه ۴۱ فرموده و استمع یوم ینادی المناد من مکان قریب کلمه استمع در اینجا بمعنی اطاعت و استماع کلمه است یعنی چون ندای منادی الهی از مکان قریب که عبارت از اراض مقدسه فلسطین است بلند شود او را اطاعت کنید و او را مشر را استماع کنید و دعوتش را اطاعت نمائید • مقصود از مکان قریب فلسطین است که بسرزمین حجاز نزد یکست زیرا محل استقرار حضرت بهاء الله در فلسطین بود و ندای مبارکش در آن ارض مقدس

بلند شده و مقصود از ندا "دهوت خلق جهان با ایمان است
چنانچه در آیه ۸۳ آل عمران نیز این مسئله وارد شده بقوله
تعالی سمعنا منا دایانیدی للایمان ان امنوا بریکم فاملسا .
آنچه گفت و شنیدی قطره چند از دریای بیکران بشارت وارده
در باره ظهور مبارک حضرت بهاء الله در قرآن مجید است و بر همین
قیاس در تورات و انجیل و سایر کتب مقدسه قدیمه بشارت ظهور
آن حضرت مندرجست که در آینده بآن اشاره خواهم کرد
اینکه خویش ببحث در باره مسائل متعلقه بقیامت کبری بپردازیم
و تحقیق و بحث خود را از هر جهت در باره این مسئله همه با تمام
برسانیم و کامل کنیم پس از این گفتار زیاده گفت . بر حسب خصوص
صریحه در قیامت کبری که معنی آنرا دانستی باید حشرو نشتر
و صراط و میزان و از این قبیل امور که متعلق بقیامت کبری است
تحقق یابد یعنی چون قیامت که عبارت از قیام مظهر امر الله است
برپا شود جمیع این امور باید واقع شود علیهذا گوئیم بمحض
اینکه مظهر امر الله رسول الهی ظاهر شد و مکه متکلم کرد در جنت
و نار و صراط و میزان و امثالها همه تحقق مییابد و چون نفسی
با حضرت مؤمن نشود فوراً از صراط میگذرد و برضای الهی
موفق میشود و رزوه مقربین داخل میگردد و کفه حسناتش در میزان
اعمال بر سیئات میچرخد و بهشت موهود وارد میشود و هر کس

که در صدد انکار برآید و از کلمه الله اعراض کنند در دوزخ -
 سرنگون میشوند و کف سیئاتش در میزان اعمال میچوبد و با مشرکین
 محشور میشود و با کافران زشت کردار همعنان و همدم میگردد
 عمار گفت خواهش دارم این مطالب را که با جمال فرمودی بتفصیل
 هر يك را بیان فرمائی . زید گفت - ايئك يكايك را برای تو
 شرح میدهم *

در بیان محشر *

کلمه محشر بمعنی جمع کردن است و آن برد و قسم است و
 حالات مختلفه بخود میگیرد مثلاً چون رسول الهی یعنی حضرت
 بهاء الله با مرالهی بادهوت خلق پرداختند نفوسی که دعوت
 حضرتش را اجابت کردند و در تحت رايت و لواي مقدمه شش مجتمع
 شدند در حضرتش محشور گشتند و ملت آن حضرت نامیده
 شده امت مستقل واحدی را تشکیل دادند در این مقام محلی
 محشر تحقق یافت و بهمین جهت حضرت رسول ص فرمود
 " انا الحاشر " یعنی من هستم که مردم را در ظل لواي مستقل
 واحدی مجتمع میسازم در آن زمان نفوسی که دعوت حضرت رسول را
 پذیرفتند در حضور مبارکش مجتمع شدند و ملت آن بزرگوار را پیرو
 گشتند چنانچه علامه ابن اثیر در کتاب نهایت در ضمن بحث

و گفتگو درباره لفظ "حشر" فرموده :

که پیغمبر فرموده من دارای اسم های متعدده هستم و من هستم
 که مردم را در ظل لوای واحد مجتمع میسانم و ملت جدید و مستقل
 ایجاد میکنم .

"قال ان لی اسما منها وانا الحاشر" ای الذی یحشر
 الناس خلفه وعلی ملته . انتهى

و اما نفوسیکه دعوت حضرت مظهر امرالله را بنید یرفتند و تصدیقش
 نمودند در سرنگاه های اوهام و ضلالت در افتادند و جمیعاً
 در رزمه ام سابقه که رسولان الهی را تکذیب کردند محشور شدند
 چنانچه حق تعالی فرموده هذ ایوم الفصل جمعکم و الا ولین
 (سوره مرسلات آیه ۳۸) یعنی امروز روز قیامت و روز قیام مظهر
 امرالهی است و امروز ما شمارا با گدشتگان مجتمع ساختیم یعنی
 مردمی را که بتکذیب مظهر امرالله پرداختند در رزمه مکد بیسن
 و کافران زمانهای پیش در آورده ایم و محشور نمودیم و شما ای نفوسیکه
 مظهر امرالله را تکذیب کردید در رزمه مردمی که از قبل مظاهر
 الهی را تکذیب کرده اند درآمده اید و همه شما از اول تا بحال
 یک نامت مستقل را تشکیل داده اید . این یک معنی از معانی
 مختلفه کلمه حشر بود معنی دیگر کلمه حشر عبارت از حشر و جمع
 خلاقی در سرزمین شام است علامه بخوی در تفسیر این بیان

الهی که در قرآن فرموده **لاول الحشر** میفرماید که ابن عباس فرمود هر کس در باره محشر شدن مردم در سرزمین شام شک و شبهه دارد این آیه مبارکه را بخواند زیرا مفاد این آیه مبارکه اولین حشری بود که در سرزمین شام بوقوع پیوست حضرت رسول ص با آنان فرمود ای مردم خارج شوید و بیرون رومد عرض کردند بکجا برویم فرمود بسرزمین محشر توجه کنید و پس از این هم مردم در سرزمین محشر مجتمع و محشر خواهند شد . اثمی

آنچه ذکر شد اولین حشری بود که در زمان حضرت رسول ص برای قمریه بود بجانب شام صورت گرفت و اما مقصود از محشر شدن مردم که در حدیث مذکور است عبارت از مجتمع شدن و محشر شدن مؤمنین در ارض شام است چنانچه در کتاب صحیح بخاری در باب الحشر در ضمن شرح کیفیت رفتن مردم بجانب سرزمین محشر ذکر شده است این حدیث شریف بصراحت دلالت دارد که این حشر باید در همین دنیا واقع شود و اینک من لدی حدیث شریف را بدو ذکر شد حدیث برای تومی خوانم " قال عن ابی هریره رضى عن النبی ص قال یحشر الناس علی ثلاث طرائق راغبین و راهبین و اثنان علی ثلاثه علی بحیر اربعة علی بحیر عشرة علی بحیر و تحشر بقیتهم النار تقبل معهم حیث قالوا و تبیت معهم حیث باتوا و تصیح

معهم حيث اصبحوا وتمس معهم حيث امسوا یعنی مردم
 به گروه محشور میشوند در حالتی که راقب و پیما کند و در نفس
 سوار یک شتر و سه نفر بر یک شتر و چهار نفر روی یک شتر و ده
 نفر روی یک شتر سوار میشوند و بقیه را آتش فتنه و فساد خلق
 محشور میسازد و این آتش همیشه با آنان هست هر جا بروند
 آتش هم می رود و هر جا بمالند می مالند و صبحگاهان و شامگاهان
 آتش با آنان خواهد بود این ترجمه ظاهر حدیث است اینک
 بشرح آن و ذکر اقوال علماء درباره آن میبرد ان علماء که
 این حدیث را شرح و تفصیل کرده اند درباره وقوع آن با هم
 اختلاف عقیده دارند که آیا این حشر پیش از وقوع قیامت واقع
 خواهد شد یا در هنگام تحقق وقوع این حشر وقوع خواهد
 پیوست ؟ حافظ ابن حجر عسقلانی در ذیل شرح این
 حدیث اراء و اقوال مختلفه علماء را در این خصوص نقل فرموده
 ومن ائمة خلاصه آنها برای تو همان میگم • ابن حجر
 میفرماید قال الخطابی هذا الحشر یفون قبل قیام الساعة
 بیحشر الناس احیاء الى الشام یعنی خطابی فرمود که این حشر
 مذکور در حدیث شریف از پاشدن قیامت خواهد بود و مردم
 هنوز زنده اند که بجانب سرزمین شام توجه نمود مجتمع میشوند •
 انتهى • و اما حشر محروک که میگویند مردگان از قبر

خان میشوند و سرزمین محشر میروند با این حشر که گفتیم فرق
 دارد زیرا در باره این حشر سرزمین شام میفرماید مردم سوار
 بر شتران میشوند و دنبال هم بشام میروند و لکن آن حشر
 معروف به خلاف این صورت است و مردم در آن روز با برهنه
 و بی لباس و پیاده هستند چنانچه ابن عباس فرموده است حلیمی
 فرموده که این حشر در هنگامی بوقع میپیوندد که مردم از قهرهای
 خود بیرون می آیند و عزالی نیز این قول را پسندیده و بدان را ای
 داده است اسماعیلی فرموده است که حدیث ابن عباس با
 حدیث ابوهریره در ظاهر مخالف میگردد بگرد زیرا ابن عباس میگوید
 مردم با برهنه میروند و لباس و پیاده هستند و ابوهریره فرموده است
 سوار بر شتران هستند و بعد از این اسماعیلی فرموده است که
 میتوان بین این دو حدیث را با هم وفق داد و اختلاف را مرتفع ساخت
 و آن چنین است که بگوئیم که این حشر در هنگام خروج مردم از
 قهر صورت بگیرد و مردم در حین خروج از قهرها همه با برهنه
 و پیاده و بدون لباس هستند که آنان را برای رسیدگی بحساب
 اعمالشان بارض محشر میبرند و در آن هنگام آن مردمی که
 نیکوکارند بر شتران سوار میشوند و برای و گفتار خطاب را
 در شرح این حدیث پسندیده و فرموده که حدیث حذیفه بن
 اسید مؤید را ای و عقیده خطا بی است و در آخر که فرموده است

ثقیل محرم ^{تجربیت} و تصبیح و تمسی همه اینها دلالت دارد که
 این حشر چنانچه خطابش گفته در همین دنیا و پیش از قیام
 قیامت بوقوع میپسوندد برخی از دانشمندان که بکتاب مصابیح
 شرح نوشته اند گفته اند که اگر حشر مذکور در حدیث مزبور
 را بحشر و خورج مردم از قبرها تعبیر کنیم و تفسیر نماییم بچند
 دلیل بهتر و مناسبتر است دلیل اول آنکه وقتی ما کلمه حشر را
 میگوییم بدیهیست که در اصطلاح شرع چنین معنی میدهد
 و قتیله مردم از قبر بیرون بیایند " و همه مردم از کلمه حشر همین
 معنی را در اول وهله میفهمند و این معنی متبادر بدهن است
 و اگر بشوایم محلی دیگری برای حشر قائل شویم ناچاریم کسی
 قریب ^{هین} نکریم تا بدهن مردم را از محلی متبادر بمحلی دیگر
 که در نظر گرفتاریم متوجه نماییم ۰۰۰ آنگاه برای اثبات این معنی
 چند دلیل دیگر اقامه کرده اند تا باینجا میرسد که گفته اند دلیل
 دلیل چهارم - آن است که تفسیر مبهمات حدیث را بایستد
 از نفس حدیث استخراج کرد و این حدیث ابوهیروه که ذکر شد
 از طرق راویان دیگر با سناد دیگر چنین روایت شده ثلاثا
 علی الدواب و ثلاثا ینسلون علی اقدامهم و ثلاثا علی وجوههم
 یعنی در آن روز حشر سه نفر بر چارپا سوارند و سه نفر مشاهده
 میکند که با قدم خویش بر سرعتو تند ی راه میپیمایند و سه نفر از پیینی

که با صورت خود راه می پیماید گفته اند که این تقسیم
 که در این حدیث ذکر شده مانند تقسیمی است که در سوره واقعه
 درباره مردم ذکر شده است قوله تعالی وکنتم ازواج ثلاثه . . .
 . . . الخ و این حدیث اخیر بی همتی بسند دیگر از علی بن زید و او از
 اوس بن ابی اوس و او از ابوهریره روایت کرده است " طیبی نیز
 در شرح این حدیث مورد بحث گفتار علماء را نقل کرده و در آخر
 میگوید که رأی و عقیده مخطابین در شرح این حدیث از یکدیگر
 بهتر است باری این بود مجملی از اختلاف علماء درباره معنی این
 حدیث که گفتیم رسیدیم هر چند در حقیقت واقع بهیچوجه اختلافی
 در بین نیست زیرا مطابق عقیده ما که از قبل مکرر شنیدی قیامت —
 کبری در همین عالم بوقوع می پیوندد و حشر مزبور هم که در حدیث
 شریف ذکر شد در دوره قیامت کبری بوقوع می پیوندد و قیامت
 کبری و حشر نفوس همه در همین عالم و در همین دنیا خواهد
 بود و لهذا در حقیقت حال چنانچه گفتیم اختلافی بین حدیث
 روی از ابوهریره و ابن عباس نیست و نیز نمیتوان درباره وقوع
 حشر قبل از قیامت و یا بعد از آن اختلافی مشاهده کرد زیرا
 حشر در قیامت کبری واقع میشود و قیامت کبری هم بشرحی که برای
 تو اثبات کردم در همین دنیا بوقوع می پیوندد و لکن سبب اینکه علماء
 درباره حشر به شرحی که شنیدی اختلاف نمودند آنست که آنان

بمعنی حقیقی قیامت کبری پی نبرده اند و خیال کرده اند که
 قیامت در عالم دیگر بعد از مرگ مردم بوقوع می پیوندد و چون حد
 از نور از حیث معنی با این قیامت که خود پیدا شده اند موافق
 ندیده اند لهذا اختلاف پیدا شده حال اگر ما بمعنی حقیقی
 قیامت کبری توجه کنیم و آنرا بظهور مظهر امر الله و اعلان دعوت
 رسول الله حضرت بهاء الله تفسیر کنیم بهیچوجه اختلافی در
 میان نخواهد بود و احتیاجی باقامه دلائل و براهین برای اثبات
 هر یک از دو نظریه مخالف باقی نخواهد ماند طرفین اختلاف هر دو
 در رأی الله واضح و براهین جلیه هستند و لکن وقتی بشر حیکمه
 کفیه توجه کنیم اختلاف بکلی زایل میشود و جمیع آن ادله که علماء برای
 اثبات نظریه خود اقامه کرده اند بجای خود درست و مطابق حق
 و واقع میگردد و اینک میگوئیم مقصود از حشر مؤمنین و اجتماع ایشان
 در شام همانا عبارت از توجه مؤمنین به حضرت بهاء الله بجانب
 مدینه منوره عکا میباشند زیرا که مسکن حضرت بهاء الله و مثالی
 آن بزرگوار بود و این معنی که در حدیث شریف ذکر شده بتمامه
 و کمالا بوقوع عیوسته است زیرا مؤمنین به حضرت بهاء الله با کمال
 رغبت قلبی از طرفی و با خوف و بیم از ظلم اهل طغیان از طرف دیگر
 بر زمین شام که عکا در آن واقع و قیامت کبری در آن تحقق یافته
 توجه نمودند و مطابق نص حدیث از هر طرف آتش فتنه قیامت

ستمگران در جمیع احوال آنانرا احاطه کرده بود هر جا میرفتند
 در آتش فتنه و ستم مخالفین قرار داشتند و شامگاهان و صبحگاهان
 آنان را آتش فتنه و فساد معاندین پناه و ملجئی نبود این آتش
 فتنه و عدا در ایرانیان متعصب برافروخته بود شد خانه مؤمنین
 بحضرت بهاء الله را تاراج کردند و اطفال آنان را سرپویدند
 مردان را بقتل رسانیدند این است مقصود از حشوم مؤمنین در
 سرزمین شام و اما مقصود از حشوم کفین بازگشت آنان بوطن و بلاد
 خود و دزدان و غارتگران نشان است عسقلانی در شرح صحیح بخاری
 در باب الحشر حدیثی روایت کرده است که مؤید این گفتار
 ما است این حدیث را حاکم از عبد الله عمر روایت کرده که تبعث نار
 علی اهل المشرق فتحشرهم الی الحرب تبیت معهم حیث باتوا
 و تقیل معهم حیث قالوا و یكون لهم ما سقط منهم و تخلف تسوقهم
 سوق الجمل الکسیر (قسمت ۱۱ صفحه ۳۱۷ باب الحشر)
 یعنی آتش بر اهل مشرق مسلط میشود و آنان را بجانب مغرب سوق
 میدهد هر جا که آنان بمانند آتش هم بمیاند و هر کجا که آنان بروند
 آتش هم با آنان میرود و اگر از آن میان نفسی ساقط شود و تخلف
 کند و از دیگران عقب بماند طعمه آتش میشود این آتش آنان را
 سوق میدهد و برفتن مجبور میکند همانطور که کسی شتر یا
 شگسته را برفتن مجبور کند * مقصود از آتش در این حدیث آتش فتنه

و فیما د است که بدست معاندین افروخته میشود و مقصود از سوق آنان از مشرق بمغرب آن است که مخالفین امر حضرت بها^ع الله پیروان آن حضرت را از ایران که در مشرق شام قرار دارد بجانب مغرب که ارض شام است مجبور برفتن میکنند و اما اینکه فرموده است آن آتش همواره با آنان هست تبیت معهم ۰۰۰ الخ مقصود این است که مؤمنین بحضرت بها^ع الله بهر جا بروند با گروه مخالفین و معاندین روبرو میشوند و بنفوس بر خورند و بکشتند کشتن عقاید و اقرار و ایمان آنان نسبت بمظهر امر الله دستنبرد و این مخالفین انواع فتنه و فساد بمیانگیزند و اهل ایمان را استهزا^ع و تمسخر میکنند و با بیاحترامت آنان را فراهم مینمایند و مؤمنین هر جا که بروند در صیح و شام با این مخالفین و معاندین مواجه میشوند و اما اینکه فرمود یکن لهما ما سقط منهم و تحلف اشاره باین است که ممکن است برخی از پیروان اهل ایمان بواسطه شد مخالفت و کثرت معاندان اهل خلاف تحمل رنج و عذاب را داشته باشند و از امر الله تبری کنند و از قافله اهل ایمان عقب بمانند و دنباله حدیث اشاره باین است که معاندین از بس مؤمنین را آزار میدهند و از ازار میکنند آنان را مجبور میسازند که ترك وطن و اهل و عیال و خویش خود گفته بجانب شام ارض محشر روانه شوند همانطور که مردی شتر یا شگسته‌اش را مجبور پراه رفتن کند معاندین

هم اینانرا بهمین منوال مجبور بترك وطن و عیال و توجه بجانب
 ارض شام مینمایند عمار گفت در صحیح بخاری از ابن عباس حدیثی
 روایت شده است که فرموده انکم ملا قوا الله حفاة فرأه قولا
 یعنی شما ای مردم در حالی که با برهنه و بی لباس و ضعیف اندام
 هستید بملقای خدا فائز میشوید خواهش میکنم بفرمائید محلی
 حقیقی این بیان مبارك چیست ؟ زید گفت مقصود آن است
 که شماروزی که بملقای پروردگار فائز میشوید و در محضر حق
 تعالی محشور میگرددید هیچ گاهی نخواهید داشت و خداوند
 گناهان شمارا میآمرزد و مانند روزی که از مادر خود متولد شدید
 بی گناه میباشید چگونه طفل تازه تولد شده با برهنه و بی
 لباس و ضعیف اندام است مردم را در بیگناهی در روزی که بمحضر
 پروردگار محشور میشوند بطفل مزبور تشبیه کرده است و مراد
 این، گفتار حدیثی است که از حضرت رسول ص روایت شده است
 که فرموده اما علمت ان الاسلام یهدم ما كان قبله این حدیث را
 مسلم از عمرو عاص و از حضرت رسول ص روایت کرده و سیوطی
 در جامع الصغیر آنرا نقل کرده و در قسمت سوم مناوی در شماره
 ۱۲۹۷ مذکور شده است و معنی آن این است که فرموده میگستر
 جمیدانی که اسلام آنچه قبل از آنست ویران میسازد و امام نووی
 تفسیر این بیان مبارکه گفته است که مقصود از یهدم آن است

که اسلام آنچه قبل از آن بود از بین برده و آثارش را محو کرده است و حقیقت مقصود این است که هر کس بدین اسلام در دوره ظهور رسول الله و وسط شریعت اسلام می‌میرد من می‌شد بکلی گناهانی که از قبل در دوره جاهلیت و کفر از او سر زده بود محو و زایل می‌گردید و آثاری از آن گناهان دوره گذشته برای او باقی نمی‌ماند. • عمار گفت • خداوند در سوره فرقان آیه ۷ فرموده و يوم يحشرهم ربهم رما يعبدون من دون الله "بفرما خداوند چگونه مردم را با معبودهای خود که بجای خدا آنان را می‌پرستیدند در این عالم چنانچه می‌فرمائی محشور خواهد کرد ؟

زیب گفت • مقصود از ما يعبدون من دون الله علمای امت است هستند که مردم آثار را مانند اصنام قرار داده بجای خدا می‌پرستند و ان اصنام که علمای امت هستند مردم را بگمراهی و ضلالت می‌افکنند و از هراط مستقیم منحرف می‌سازند ملاحظه فرما که موید این گفتار من این آیه مبارکه است که در سوره توبه آیه ۳۱ نازل شده قوله تعالی "اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله" یعنی یهود و نصاری علمای خود را بجای خداوند برای خود رب و سرورد قرار دادند و پرستش و اطاعت آنان پس را اختیارند علامه شاطبی در کتاب خود مسمی به اعتصام از تفسیر سعید بن منصور نقل کرده است که از حدیثی پیوسته مقصود از اینکسه

خداوند در این آیه فرموده علمای خود را بجای خدا قرار دادند
 چیست ؟ حذیفه گفت مقصود آن نیست که یهود و نصاری برای
 علمای خود بوسیله اقامه نماز عبادت میکردند و نیاز میبردند بلکه
 مقصود این است که علما را پیشوای خود قرار میدادند و بسخن
 آنان کاملاً گوش میدادند بطوریکه اگر علمای آنان حرام خدا را
 حلال میشموندند مردم نیز آنرا حلال میشموندند با آنکه خداوند
 حرام کرده بود و اگر حلال شرع الهی و احرام مینمودند مردم هم
 آنرا حرام میدانستند با آنکه خداوند آنرا حلال قرار داده بود
 اینست مقصود از اینکه فرمود آنان را رب و پروردگار خود بجای
 خداوند قرار داده بودند (بخش سوم کتاب اعتصام ص ۲۶۸
 انتهی) بنا بر این معنی آیه مبارکه ویم یحشرهم و ما یعبدون
 من دون الله چنین میشود که خداوند در روز محشر علمای سوء
 پیروان آنان را که مانند بت و بت پرستانند در زمره اهل کفر و ضلال
 محشر میفرماید و هر يك از آنان را بجزای اعمال زشت خود شان
 میرساند و عذاب دوزخ محذب میسازد و هماره گفت : در اینجا
 مطلبی هست که از ذکر آن ناچارم و آن این است که خداوند
 در این آیه فرموده ویم یحشرهم و ما یعبدون کلمه ما در نزد
 اعراب برای اشیا و با اصطلاح برای غیر ذوی العقول بکار میسرود
 و اگر بخواهند از ذوی العقول تعبیر کنند کلمه من استعمال

میکنند تو فرمودی که مقصود از مایعبدون علماء هستند
 اگر چنین بود همانا خداوند میفرمود و یوم یحشرهم ومن یعبدون
 زیرا علمای امت ذوی العقول هستند و کلمه
 ما برای آنان نباید استعمال شود و چون فرموده ما یعبدون —
 دلیلست که مقصود اصنام است زیرا اصنام غیر ذوی العقول است
 زید گفت "علامه بیضاوی علیه الرحمة در تفسیر خود در ذیل همین
 آیه مبارکه باین اعتراض کما لکون بیان فرمودی جواب داده و فرموده
 است و ما یعبدون من دون الله ثم کل معبود سواه تعالی یعنی
 جمله و ما یعبدون شامل عموم مسائلی است که بشر
 بجای خداوند آنرا پرستند و معبود خود قرار دهد بعد میفرماید
 و استعمال ما اما لان وضعه ام و لذک یطلق علی کل شیء پوری
 و لا یعرف اولاه اریده الوصف کانه قیل و معبود هم اولتخلیب
 الاصنام تحقیق و اعتبار الخلیفه بعد از التمس میفرماید
 صلیت اینک در این مورد کلمه ما استعمال شده با
 آنکه معبود ام است و شامل جمیع مطالبی است که مورد پرستش
 قرار میگیرد چنانچه مطلب است یکی آنکه کلمه ما وضع شده برای هر
 شیئی که از دور ب نظر برسد و نوع آن معلوم نباشد و نظر باین معنی
 که ما ام میشود و شامل ذوی العقول و غیر آن میگردد مثلاً
 اگر شخصی از دور سیاهی و شبی را مشاهده کند و نداند که آن

جماد و با حیوان و با انسان است در این مورد کلمه ما را استعمال
 میکند و مثلاً میگوید آنچه را میبینم زیرا ما در لغت
 عرب وضع شده برای آنچه برای این منوالست که حقیقتش
 مشهور نیست و لهذا کلمه ما از حیث معنی و شمول اعم است
 بلا برای این جمله و با یعبدون شامل جمیع معبود های بشری است
 که بجای خداوند آنرا پرستش میکنند خواه اصنام جامده باشد
 و با اصنام متحرکه و هائله هلت دیگران است که گوئیم در این مورد
 ما برای بیان وصف است یعنی خداوند می خواهد بفرماید
 هر چیزی را که شما معبود قرار دهید و بدیهیست
 که این تعبیر برای بیان وصف معبودیت است و کاری باین ندارد
 که موصوف از ذوی العقول یا غیر آن باشند و مثل این است
 که خداوند فرموده باشد و یرم یحشرهم و معبود هم یعنی در روز
 محشر خدا مردم را با معبود شان (هر چه باشد و هر که باشد)
 محشر خواهد فرمود و هلت دیگر آنست که گوئیم استعمال کلمه
 ما در این مورد از جهت آن است که در آن ایام عبادت اصنام
 جامده بیش از سایر اصنام رواج داشت و خداوند در این آیه
 کلمه ما را استعمال فرموده تا از جهتی شامل اصنام جامده و
 بتهاء تراشیده شود و از طرفی هم شامل اصنام مجسوله و بت های
 متحرکه از قبیل علمای سوء و پیشوایان که معبود خلق میشوند

بشود و چون غلبه در آن ایام با پرستش اصنام جامده بود از این
 جهت اصنام غیر جامده را هم از راه تحقیر اختصاصی بذکرنداده
 و در ضمن اصنام جامده بیان فرموده است و آنکه گوئیم از جهت
 تحقیر نبوده و فقط از جهت غلبه پرستش اصنام جامده در آن
 ایام بوده که بذکر کلمه ما که شامل اصنام جامده میشوند کتفا
 کرده و سایر اصنام در ضمن آن مندرج است و لکن چون از جهت غلبه
 با اصنام جامده نمیرسیده لهذا آنرا بذکر مستقل اختصاص نداده
 است (مسئله غلبه در اصطلاح عرب رواج کامل دارد مثل از راه
 و آفتاب آسمان از راه غلبه آفتاب بر ماه و اهمیت آن به شمسین
 تعبیر میکنند و گاهی هم اقویسن میگویند و همچنین از پدر و
 مادر از راه غلبه پدر بر مادر یا بوی و والدین تعبیر میکنند و رایج
 مبارکه هم چون عبادت اصنام جامده در آن ایام بر اصنام متحرکه
 یعنی پیشوایان و علماء غلبه داشته و بیشتر مورد عبادت بوده —
 لهذا خداوند حکم ثانی را در اول مستهلک داشته و لحاظ غلبه
 غیر ذوی العقول از اصنام کلمه ما را استعمال فرموده است —
 ترجمان اعمار گفت: خیلی از شما ممنونم زیرا مشکلات بسیاری از
 برای من حل و تشریح فرمودی که بدان آگاه نبودم و هنوز یک مطلب
 برای من مبهم مانده و آن این آیه مبارکه است که در سوره واقع
 آیه ۴۹ — ۵۰ وارد شده قوله تعالی "ان الاولین والاخرین

لمجموعون الى ميثات يوم معلوم يعنى هماناگذشتگان وآنانکه
 پس از آنها بود هاند در میقات معین و وقت مقرر جمع خواهند
 شد آیا این اشاره بهمان محشری که مردم میگویند نیست ؟
 بیان فرما که چگونه بنظر عقیده تاولین و آخرین را در یک روز
 جمع میفرماید ؟ زید گفت : کلمه یوم عبارت از مدت و زمان است
 یعنی دلالت بر قسمتی از زمان دارد خواه آن قسمت زمان کوتاه
 باشد خواه طولانی باشد چنانچه علامه شوکانی در تفسیر آیه
 مبارکه ثم یخرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنة فرموده است
 در این آیه مبارکه مقصود از یوم مدت و زمانی که بین دو شب بنام
 روز قرار میگیرد نیست بلکه مقصود مطلق مدت است و اعراب
 کلمه یوم را برای تعبیر از مطلق مدت و زمان بکار میبرند
 یعنی یوم میگویند و مقصود شان زمان و مدت است و آنرا محد و
 بمدتی که بنام روزین و شب قرار دارد نمیسازند شاعر عرب گفته
 یومان یوم مقامات و اندیة و یوم سیرالی الاعداء تا دیب
 در این بیت مقصود شاعر از کلمه یوم روزمینی و مخصوصی نبوده
 است بلکه منظور از قسمتی از زمان است و میگوید دوره عمر ما
 دارای دو گونه مدت و زمان است یکی صرف مجالس و ملاقات
 دوستان میشود و یکی هم در میدان جنگ برای تا دیب دشمنان
 بکار میرود . ملاحظه فرما که از مدت و زمان به دو یوم تعبیر

گوده ولی بمقصود شایوم زمان معین محدوده به ۲ ساعت نیست

انتهی

و نیز خداوند فرموده تعین الملائكة والروح الیه فی یوم کان -
مقداره خمسين الف سنة (سوره معارج آیه ۴) در این آیه مدت

۵۰۰۰۰ سال را یکروز خوانده است بنابراین تمام مردمی که

در طول این مدت بدنیا بیایند و میروند میخوان گفت که در یکروز

متولد شده و مرده اند بنابراین همه این نفوس که عدد

آنان از شماره بیرون است همه در یکروز مجتمع میشوند زیرا در

طول آنروز طولانی که حاوی سنین بسیار است بدنیا آمده

و مرده اند زیرا همه این مردم در یک یوم و میقات معین بوده اند

که عبارت از روز طولانی است اما در آیه مبارکه که ذکر فرمودی

مقصود از یوم دوره ظهور و قیام حضرت بهاء الله است و مقصود از

از اولین و آخرین که در آن جمع میشوند مؤمنین و کافران هستند

و در اینجا مقصود از کلمه آخرین مؤمنین بحضرت بهاء الله

هستند زیرا که شریعت آنحضرت نسبت بسایر شرایع سابقه

آخر است و شرایع سابقه نسبت بآن اول یعنی از حیث زمان مقدّم

بر آن و قبل از آن تشریح شده اند و شریعت حضرت بهاء الله

آخر از همه شرایع الهیه در عالم پیدا شد لهذا مؤمنین به

حضرت بهاء الله را در آیه مبارکه مزبور آخرین نامیده و سایر

نفوسهرا از ییروان سایر ادیان قبل که مؤمن بحضرت بهاء الله
شوند اولین خواننده است.

در بیان معنی صراط

اینک در باره صراط که در حدیثی که برای تو خواهم گفت
از آن به پل دوزخ تعبیر شده است بحث و گفتگو نمائیم مقصود
از صراط مطلبی است که انسان را بایمان و ایقان نسبت
بر رسول الهی در هر وقت و زمان فائز نماید و آن بر چند گونه است
بعضی از مردم بمبرد استماع ندای مظهر الهی الله بحقانیت
حضرتش پی برده و مؤمن میشوند و با اعتقاد کامل اقرار بحقانیت
رسول الهی مینمایند بعضی هم پس از استماع ندای الهی در
اول مختصر بحث و گفتگو میکنند و بواسطه دقت در دلائل و براهین
پس از مدت کوتاهی مؤمن میشوند برخی هستند که دامه بحث و
رسیدگی آنان وسعت مییابد و مدت ها طول میکشد تا مؤمن شوند
و بر همین قیاس حالت سایر افراد میباشد بنا بر این هر کس که از راه
مخصوصی و بطرز خاطی بایمان فائز شد و موفق با قرار گردید از -
صراط گذشته است مسلم در صحیح خود از حدیث سید بن سعید
و او سند خویش از ابوسعید خدری روایت کرده که حضرت
رسول ص در ضمن گفتار مفصلی در باره صراط فرموده اند

... ثم يضرب الجسر على جهنم وتحل الشفاعة ويقولون
 اللهم سلم سلم یعنی پس از آنچه ذکر شد بروی دوزخ پل
 میکشند و در آن هنگام شفاعت نیکوکاران درباره گناهکاران جایز
 است و نیکوکاران درباره گناهکاران دعا میکنند و میگویند خداوند
 آنان را باسلامت از پل بگذران "قیل یا رسول الله وما الجسر
 قال دحض مزلة فيه خطا طيف وكلا لیب وحسكة تكون ينجد فيها
 شويكة يقال لها السعدان • یعنی اصحاب مرض کردند
 یا رسول الله این پل چیست و چگونه است حضرت فرمودند این
 پل بسیار ناهموار و سبب لغزش نفوس است که بر آن میگذرند و در
 آن جنگال ها و قلاب ها موجود است و نیز بوته های خار که
 آنرا سعدان مینامند در آن بسیار است فیمر المؤمنون کطرف العین
 وکالبوق وکالریح وکالطیر وکاجا وید الخیل والركا بیعی آنانکه
 مؤمن هستند مانند بوق و باد بیک چشم بر هم زدن از پل میگذرند
 و مانند پرندگان از آن بسرعت عبور میکنند و هم چون اسبهای
 نجیب تندرو از صراط گذشته و آن پل را طی می نمایند فتساج
 مسلم وخذوش مرسل وکدوس فی نار جهنم یعنی آنکه مسلم
 است نجات میابد و آنکه گرفتار شک و شبهه بوده ولی خود را از
 آن رها و آزاد ساخته نیز نجات میابد و اما گروه منکرین و مخالفین
 حق تعالی در دوزخ روی هم انباشته میشوند حتی از اخلص

المومنون من النار فوالذی نفسی بیده مامن احد منکم اند منما
 شده لله فی استغناء الحق من المومنون لله یم القيامة لاخوانهم
 الذین فی النار یعنی مؤمنین از سبیل عبور میکنند و از -
 دوزخ نجات میابند بفکر برادران خود که گرفتار عذاب دوزخ
 شده اند میافتند قسم بخدائی که جان من در دست او مست
 که هیچ یک از شما در مسئله مجاهده درباره عرفان حق و حقیقت
 و یافتن و بدست آوردن آن از روی خلوص نیست بان مؤمنین تعبیر سید
 آلان در آن روز بفکر برادران خود که در دوزخ هستند میافتند
 يقولون ربنا کأنوا یصومون معنا ویصلون ویحجون فیقال لهم ^{جوا} اخر
 من عرفتم مومنین درباره برادران گناهکار دوزخی خود شفاعت
 میکنند و میگویند خداوند اینها برادران دینی ما بودند با ما
 نماز می گذاردند و روز می گرفتند و حج بیت الله بجا می آوردند
 خداوند بمومنین میفرماید هر کدام از آنان را که میشناسید از جهنم
 بیرون بیاورید فتحیم صور هم علی النار و یخرجون خلقا کثیرا
 قد اخذت النار الی نصف ساقیه والی رکبته یعنی مؤمنین -
 بفرمان خدا وارد دوزخ میشوند تا برادران خود را از آن خارج
 کنند و آتش دوزخ مؤمنین را نمی سوزاند و آنان از دوزخ جمع بسیار
 را بیرون میآورند بعضی از آن گناهکاران دوزخی را آتشی
 دوزخ تا ساق پایشان فرو گرفته و بعضی را تا زانو آتش فرا گرفته

و مؤمنین آنانرا از دوزخ بیرون میاورند ثم یقولون ربنا ما بقى فیها
 احد من امتنا بهیئتی مؤمنین میگویند خداوند از آن اشخاصی که
 اجازه فرمودی ما از دوزخ بیرون بیاوریم دیگر کس در دوزخ نمانده
 و همراه بیرون آوریم فیقول ارجعوا فمن وجدتم فی قلبه مثقال نصف
 دینار من خیر فاخرجوه فیخرجون خلقا کثیرا یعنی خداوند بمؤمنین
 میفرماید در دوزخ جستجو کنید و هر کس را دیدید که در قلبش
 باشد از وزن نصف دینار میل و رغبت با اعمال خیر و نیت خوب هست
 او را هم از دوزخ بیرون بیاورید و مؤمنین جمیع بسیاری را باز از دوزخ
 بیرون میاورند ثم یقولون ربنا لم ندر فیها من امتنا احد ام مؤمنین
 عرض میکنند خداوند از این گروه هم کفرمودی دیگر در دوزخ کس
 باقی نمانده ثم یقولون ارجعوا فمن وجدتم فی قلبه مثقال ذره
 من خیر فاخرجوه فیخرجون خلقا کثیرا خداوند بمؤمنین میفرماید
 بدوزخ بروید و هر کس را که در قلبش بوزن یک ذره (باشد از وزن
 و سنگینی یک مورچه) اثر خیر یافتید او را هم بیرون بیاورید و مؤمنین
 بر حسب فرمان خداوند مردم بسیاری را از دوزخ نجات میدهند
 ثم یقولون ربنا لم ندر فیها خیرا یعنی مؤمنین عرض میکنند که
 خداوند دیگر در دوزخ کسی که کوچکترین اثری از خیر و خوبی
 در قلبش باشد وجود ندارد و همراه بیرون آوریم (ابو سعید خدری
 میگوید اگر این حدیث را باور نمیکنید این آیه مبارکه را که در سوره

نساء آیه ۴۰ وارد شده بخوانید قوله تعالى ان الله لا يظلم
 شيئا فان تلك حسنة يضاعفها ويوت من لده اجر اعظيما
 یعنی خداوند باندازه وزن بگذره هم درباره کسی ظلم روا نمیدارد
 و اگر از حسنات باندازه ذره در وجود کسی باشد آنرا مضاعف
 میفرماید و از فضل خود با آنان اجر جزیل و بزرگ عطا میفرماید
 فيقول الله عز وجل شفعت الملائكة وشفع النبيون وشفع -
 المؤمنون ولم يبق الا ارحم الراحمين فيقبض النار فيخرج منها
 قومالم يعلموا خيرا قط قد هادوا حقا فيلقيهم في نهر في اقصاه
 الجنة يقال له نهر الحيات فيخرجون كما يخرج الجنه في جعل
 السيل الا ترونها تكون الى الحجرا والى الشجر ما يكون الا الشمس
 اصفر و اخضر و ما يكون منها الى الظل يكون ابيض يملأ
 خداوند میفرماید که فرشتگان شفاعت کردند و جمعی را از دوزخ
 نجات دادند و انبیاء شفاعت کردند و جمعی را از دوزخ نجات
 دادند و مؤمنین نیز بشفاعت خود جمعی را از دوزخ خلاص کرد
 اینک خداوند مآلده و جمعی گناهکار را عاصی که در آتش دوزخ
 باقی هستند سپس خداوند بآست قدرت مقداری از آتش دوزخ
 را بر میدارد و در میان آن جمعی از مردمان گناهکار هستند که
 هرگز با اینطام عمل خیری موفق نشده اند و به ذغال و خاکستر تبدیل
 شده اند و خداوند آنان را در نهر حیات که در یکی از دهانه های

بهشت جاریست میافکند و سر زانکه پاک میشوند مانند دانه که
 از میان برگهای پوسیده در روی سیلاب که اطرافش را کف غلیظ
 فرا گرفته خارج شود از آتش درون بیرون میاید و فرمودند مگر
 نمی بینید که آن در هر جا که بیفتد خواه بر سنگ خواه بر درخت
 باشد از طرفی که در معرض شعله افتاب قرار میگیرد زرد رنگ و سبز
 رنگ و از طرفی که در سایه قرار میگیرد سفید رنگ است فقالوا یا
 رسول الله کانک کتروی بالبایه اصحاب گفتند یا رسول الله
 مثل این است که تودستی در بیابان بچرانیدن گوسفندان پرداخته^{۱۳۱}
 که چنین اطلاعی کامل داری و قال فیخرجون کاللولی فی رقابهم
 الخواتم یعرفهم اهل الجنة هولاء فتفاء الله الذین ادخلهم
 الجنة بخیر عمل هولاء خیر قدموه یعنی این نفوس را چون
 خداوند از دوزخ بیرون آورد و در شهر حیات افکند از شهر بیرون
 میایند در حالی که مانند مروارید میخشند و خاتمها برگردن
 دارند که اهل بهشت آنرا با آن علامت میشناسند که آنسان
 از آدمگان خدا هستند و خداوند ایشانرا از دوزخ نجات داده
 بدون آنکه عمل خیری انجام داده باشند و یا کار نیکی کرده باشند
 انهم یقول ادخلوا الجنة فمارا یتموه فهو لکم فیقولون ربنا
 اعطینا ما لم نعطها العباد من العالمین پس از آن خداوند با انسان
 میفرماید اینک وارد بهشت شوید و تا آنجا که چشم کار میکند در

بهشت از آن شماست عرض میکنند خداوند! تو ما عنایتی فرمودی
 که بر هیچکس چنان عنایتی نفرموده و هیچیک از اهل عالم را بچنین
 موهبتی سزاوار نفرموده‌ای فیقال لکم عندی افضل من هذا -
 فیقولون یا ربنا ای شئی افضل من هذا فیقول رضای فلا اسخط
 علیکم بعد هذا یا یعنی خداوند میفرماید برای شما از آنچه که داد^اه
 نعمتی بهتر و فضلی بالاتر در نظر گرفته‌ام عرض میکنند بهتر از -
 اینها که عطا فرمود آنچه خواهد بود خداوند میفرماید بهتر از
 همه اینها رضایت من است من از شما راضی هستم و همیشه چگاه
 شما را مورد خشم و غضب خود قرار نخواهم داد .

این بود ترجمه حدیث شریف اینک یکایک جماعات آنرا مورد
 بحث قرارید هدیم میفرماید بر روی دوزخ یل کشیده میشود و در حدیث
 دیگر چنین روایت شده که فرموده میضرب بالصرط بین ظهري جهنم
 و معنی هر دو یکی است در این بیان مبارك انتقال مردم را از دین
 قبل بشریعت و آئین مظهر جدید امر الله بعبور از یل تعبیر فرموده
 و میفرماید که این پل بر روی دوزخ قرار دارد هر کس که بمظهر
 امر الله مؤمن شود از پل عبور میکند و اعدا اب دوزخ نجات مییابد
 و مقصود از نفوسی که فرموده بشفاعت مردم اقدام میکنند مبلغین
 دعوت الهیه هستند و چون از برای هدایت مردم اقدامه دلائل و
 براهین کافی نیست و تا توفیق و تائید و عنایت حق تعالی شامل

حال کسی نشود بهدایت عظمی قائل نمیکردند لهذا مبلغین در هنگام اقامه اهل قلوب و راهین قاطعه برای اثبات امر اعظم بجهت مردم انجند اولند برای هدایت آنان طلب توفیق و تأیید میکنند و میگویند خداوند اینها را سلامت بدار و راه است هدایت فرماید و بیان مبارک یقولون اللهم سلم سلم که در نص حدیث است انا ره بهمین مطلب است بعد اصحاب از حضرت پرسیدند که صراط ویل که میفرمائید چیست ؟ حضرت فرمودند که حض مزله این دو کلمه هر دو بیک معنی است و معنی هر دو لغزشگاه است چسبه بسیار نفوسیکه لا تل و راهین این امر اعظم الهی را میثنون و لسی در آنان بهیچوجه مؤثر نمیشود و امر الله را قبول نمیکند و در نتیجه انکار و امراض بدو رخ سرتگون میکردند و از اینحال حضرت رسول بلغزشگاه صراط تعبیر فرمودند است و اما اینکمان پل دارای چنگاها و قلابهاست مقصود او هام و تقالیدی است که علت امراض مردم نسبت بامر الله میشود و شکوک و شبهاتی است که سبب عدم ایمان نفوس میکند و اما خاهاش که فرمود بنام سعدان در رسول مزبوره موجود است عبارت از ادیت و ازار و رنج و محنتی است که مؤمنین یا امر مبارک از نفوس محتجب و غیر مؤمن تحمل میکنند اموالشان بخارت میروند و انواع اذیت و ذلت را از ناحیه منکرین مقامات مینمایند بعد میفرماید بعضی از مردم مانند برق ربا

از یسل عبور میکنند و برخی مانند پرندگان الخ مقصود مبارک از این بیان تشبیه عبور مردم از صراط است یعنی بعضی مردم هستند که بعضی استماع ندای الهی حق را می شناسند و فوراً مؤمن میشوند و مثل برق و باد از صراط میگذرند و برخی در آغاز کار اندک توقفی در ایمان مینمایند و پس از آن مؤمن میشوند و بعضی هم از آغاز استماع هدایت تا مرحله ایمان و ایقان شان خیلی طول میکشد و زمانی را به تحقیق و بحث میگذرانند تا آنکه عاقبت کار مؤمن میشوند بعد میفرمایند که این نفوسیکه از یسل عبور میکنند بنده دسته منقسم میشوند گروهی اهل نجات هستند که سلامت از یسل عبور میکنند و هیچ آسیبی

با آنان نمیرسد و دیگری در آغاز کار گرفتار شکوک و شبهات میشود ولی آخر کار مؤمن میشود و شبهات و شکوکش زایل میگردد و بعضی هم بر اثر انکار امر الهی در دوزخ روی هم میریزند و گرفتار عذاب - جحیم میشوند چنانچه فرموده "مکد و میس فی نار جهنم کلمه تنگد همارت از روی هم ریختن اشیا است بطوریکه توده و خرمش تشکیل دادند و مقصود حضرت این است که منکرین را روی هم در دوزخ - میریزند و توده بزرگی از آنان تشکیل میشود و این اشاره بکثرت منکرین است و نفوس که از آتش دوزخ رهائی یافتند و ایمان و عرفان حق تعالی فائز شده اند از درگاه خداوند مسئلت میکنند که برادران

که درد و زنج هستند نجات بدهند یعنی از درگاه مظهر ربوبیت و خلیفه الله در روی زمین که عبارت از مظهر امر الله است در خواست میکنند که برادران خود را با امر الله تبلیغ کنند و آنان نفوسی هستند که قبل از ظهور مظهر امر الله با احکام شریعت الله قبل عامل بودند نماز میخواندند روز میگرفتند حج بیت الله می نمودند و چون مظهر امر الله اجازه میفرماید مؤمنین با امر مبارک عده بسیاری از دوزخ نجات میدهند و با امر الله مؤمن می سازند و از گمراهی و ضلالت نجات میبخشند و اینک فرموده بعضی را آتش تا ساق پایش فرآورفته ۱۰۰ الخ مقصود ذکر مراتب گمراهی و ضلال آنان است که بعضی را انکار و اعراض چندان شدید نیست و بعضی را بغض و عناد در اعلی درجه شدت است بعد میفرماید مؤمنین با امر الهی جمعی از نیکوکاران و اهل صلاح را ابتدا از دوزخ نجات میدهند مقصود حضرت آن است که ممکن است در بین نفوس بی ایمان افرادی باشند دارای استعداد نیک و خلوص قلب که بواسطه کفر و احتجاب آن استعداد پنهان مانده پس از تبلیغ و هدایت آن استعداد ظاهر میشود چنانچه در حدیث نبوی وارد است که فرمود مردم مانند معدن های مختلف هستند نفوسیکه در دوران جاهلیت از نیکوکاران بوده اند در عالم اسلام هم از نیکوکاران خواهند بود و چون حقیقت مطلب و حق مسئله را بفهمند با امر الله مؤمن میشوند و استعداد خیر و صلاح آنان آشکار میگردد در این امر مبارک الهی هم بسا نفوسی هستند که امروزه ایمان و ایقان و خیر و صلاح

رتبه اول را دارا میباشند با آنکه قبل از ایمان نسبت بامر مبارک در نهایت بغض و عناد بودند و بعضی نفوس هم هستند که منافق و مردمی در روی میباشند گاهی مؤمن و گاهی منکرند و خود را جزو هر دو دسته میدانند و این حدیث را که ذکر شد مسلم در صحیح خود در باب بخیر الناس قسمت ۱۶ ص ۷۸ نقل فرموده است بنا بر فرموده حضرت رسول که فرمود مردم مانند معادن هستند مردمان با خیر و صلاح که گرفتار انکار حق و حقیقت شده و در دوزخ افتاده بواسطه اقدام برادران لایقی خود بمحض استماع ادله و پراهمین فوراً از دوزخ خارج میشوند و پس از آنان نفوس دیگر که استعداده خیر و صلاحند - ان کثیر است بواسطه تبلیغ مبلغین امر الله مؤمن میشوند و بتدریج جمع بسیاری از دوزخ اعراض و انکار نجات مییابند سپس خداوند منان میفرماید که بواسطه شفاعت فرشتگان و انبیاء جمعی از دوزخ نجات یافتند و برای آنان که در دوزخ اعراض هنوز گرفتارند جز خداوند مهربان پناهی نیست پس بقیض پروردگار جمعی از نفوس که هرگز از خیر و صلاح بوی نمیروند و در آتش دوزخ تبدیل بذغال و خاکستر شده اند از آتش بیرون میایند و خداوند آنان را در نهری که در دانه بهشت است میافکند که نامش نهر حیات است پس از آن نهر مانند حبه که در بین برگهای پوسیده و شاخه های روی سیلاب بکفهای غلیظ

پوشانید منهد ماست بیرون میبندد و از الود گیهای پاک و مطهر
 میشوند این بیان مبارک رسول الله ص کتایه از فضل و نهایت
 الهیه است که شامل حال تباهاکاران میشود و بصرف فضل و
 موهبت خود هر کس از عباد تبیهکار خود را بخواهد از دوزخ اعراض
 و انکار نجات میدهد و انان را که در دین قبل اهل خیر و صلاح نبودند
 از آتش دوزخ مانند افراد صالح و نیکوکار نجات میدهد و در لهر
 حیات که در دوزخ بهشت جاری است بیا فکند یعنی آنان را بـ
 مبادی و اصول ایمان آشنا میسازد و بتدریج آن نفوس در مدار
 عرفان و ایمان صعود مینمایند تا بمقامی میرسند که بکلی تخیرو
 تبدیل مییابند و خلق جدید میشوند و از صفات مذمومه قبل در
 آنان کوچکتر اثری باقی نماند چنانچه حضرت رسول ص فرمود
 که مانند مروارید صافی و شفاف میشوند و در گردن آمل ن خاتمها
 میباشند که اهل بهشت آنان را میشناسند که از اشدگان خدا هستند
 یعنی اعمالی و رفتار آنان بکلی موز میشود و سیئاتشان بـ
 حسنات تبدیل میگردد و خداوند آنان را وارد بهشت میکند با آنکه
 قبلا دارای اعمال و رفتار خوب نبودند و از اهل خیر و صلاح
 محسوب نمیشدند حق تعالی آنان را قبل از بسته شدن حساب
 توبه در دوره ظهور مظهر جدید خود هدایت فرمود و اما آنکه فرموده
 خداوند بآنان میگوید ای ک وارد بهشت شوید و تا چشم کار میکند

از آن شماست ۰۰۰۰۰ الخ اشاره بدوره فوارسیدن سرگ
و انتقالشان از این جهان بسسه جهان دیگر است که خداوند
آنان را در بهشت موعود وارد میکند و تا چشم کار میکند از بهشت به
آنان میبخشد آنان میگویند خدایا آنچه بدیگران عطا فرمودی
بفضل خود بما عطا فرمودی خداوند میفرماید افضل از آن به
شما میدهم میگویند افضل از آنچه مرحمت فرموده تی چیست
میفرماید رضای من است که هیچگاه شما مورد خشم و غضب
نخواهید شد ۰ هماین مواهب برای آنان در دنیای دیگر
بعد از انتقال از این دنیا حاصل میگردد اینك حدیثی را که امام
مسلم بعد از این حدیث روایت فرموده برای تو میگویم ابوسعید
از قول وی چنین روایت کرده که فرمود شنیده ام پل از تار موی -
باریکتر و از شمشیر برنده تر است ولیکن این برای نفوس است
که بایمان موفق نشده باشند اما برای مردمی که بایمان توفیق
یافته اند پل بسیار وسیع و عبور از آن خیلی سهل و آسان است
این بود حدیث دیگری که گفتم جسرو پل عبارت از راه راست است
که به هیچ وجه پیچیدگی و اعوجاجی در آن نباشد و آن راه راست
عبارت است از دین الله و شریعت الله در هر دور و هر جا که برای
هدایت مردم خداوند مغان تشریع فرموده است چنانچه علامه ^{این} ثمالی
در تفسیر خود در ذیل این آیه مبارکه قرائیه که فرموده "وهذا

صراط يك مستقيماً فرموده است مقصود از صراط مستقیم پیروندگان که در این آیه مبارکه نازل نشده قرآن مجید و شریعت مبارک است که حضرت رسول ص آنرا از طرف خداوند برای مردم آورده است و این تفسیر را ابن عباس فرموده است انتهى .

علامه حافظ شوکانی ه تفسیر خود از امام احمد و ترمذی و نسائی و غیرهم از نواس بن سمعان و او از رسول الله ص روایت کرده که فرمودند خداوند مثلی بیان فرموده است و گفته که راه راست و صراط مستقیم را در نظر بگیرید که از دو طرف آن دیواری باشد و در هر دیواری درهای گشوده باشند و هر دوی پرده افکنده و در دهنه صراط مستقیم و راه راست شخصی ایستاده و با صدای بلند بگوید ای مردم همه در این راه داخل شوید و از هم دور نگردید و متفرق نشوید و شخصی دیگر از بالای آن راه راست مردم را دعوت کند و چون کسی بخواهد که در دیوار آن راه است بکشد باو میگوید که وای بر تو مبادا آن را باز کنی زیرا اگر باز کنی مجبور هستی وارد بشوی و درین روی "

این صراط که حضرت رسول فرموده عبارت از اسلام است و دود دیوار که در دو طرف این راه قرار دارد احکام و حدود الهیه است و درهای گشوده مساوی است که خداوند آنرا بر مؤمنین حرام فرموده و شخصی که در دهنه صراط مردم را دعوت میکند عبارت از کتاب الهی

است و آنکه از بالای راه مردم را دعوت میکند زاجر قلبی است یعنی
 قوماً است که در قلب شخص مؤمن وجود دارد و او را همواره از
 ارتکاب منہیات و محرمات معاضمت مینماید . انتم —

وایک نص حدیث را بشنو عن رسول الله ص
 قال ضرب الله مثلاً صراطاً مستقیماً و علی جنبی الصراط سوران —
 فیہما ابواب مفتحة و علی الابواب ستور مرخاة و علی باب الصراط
 داع یقول یا ایہا الناس ادخلوا الصراط جمیعاً ولا تفرقوا و داع
 یدعو من فوق الصراط فاذا اراد الانسان ان یفتح شیتاً من تلك
 الابواب قال و یحك لا تفتحه فانک ان تفتحه تلجه
 باری معلوم شد که صراط عبارت از اسلام است و مقصود
 از اسلام هم قبلاً مکرر گفتم که خدا پرستی است که اساس ادیان
 الهیه در هر دوری بر آن استوار بوده و خواهد بود خداوند در
 قرآن مجید سورہ حجر آیه ۴۱ فرموده و ان هذا صراط علی مستقیم
 فاتبعوه و در این آیه کلمہ صراط را بکلمہ علی اضافه فرموده و میفرما
 ید
 ید که راه راست عبارت از راه علی است و مقصود از علی حضرت باب
 و حضرت بها^۱ الله است زیرا اسم حضرت بها^۲ الله حسین علی و اسم
 حضرت باب علی محمد بوده است و علی آیه چنین میشود که —
 ای یک راه راست در متابعت حضرت باب و حضرت بها^۱ الله است —
 پس علی را متابعت کنید و در آن راه راست سلوک و مشی نمائید

این معنی حقیقی این آیه مبارکه است که ذکر شد و آنچه را مفسرین در تفسیر و قرائت این آیه گفته اند خالی از تکلف نیست و معنی درست نماید برخی از مفسرین گفته اند که آیه هذا صراط علی مستقیم در اصل صراط حق علی بوده و علی را بتشدید یا افتتاح آن خوانده اند و اکثر مفسرین با این طریقه همراهی کرده اند و بعضی میگویند که باید آیه را این طور خواند هذا صراط علی مستقیم که معنی را بتشدید یا میخوانند و تنوین مضموم بان میدهند و علی را بمعنی شریف و بزرگوار میدانند و معنی را چنین میگویند که این است راه شریعت راست و شریف و بزرگوار و این همه خالی از تکلیف نیست زیرا در قول اول مجبوریت پذیر که معنی شده اند و در ثانی هم معنی آیه چندان مشکوک نیست ولی مفسرین در اینگونه تفسیر معذرت دارند چه که در ایام خود بحقیقت اصلیه مطلق نبود مآذ زیرا در آن ایام هنوز ظهور مبارک واقع نشده بود ولی — امروز که آفتاب ظهور موعود طالع گردیده حقایق آیات قرآنی — واضح و مشهود گردیده است .

در بیان میزان

میزان (ترازو) بچند معنی دلالت دارد از آن جمله یکی شریعت الله است که میزان الهی است و مظهر اموال الله شریعت الله را بین

مردم وضع و تشریع میفرماید تا حقوق مردمان بدان سنجیده شود و عدالت در بین مردم حکمفرما باشد خداوند در قرآن - مجید سوره شوری آیه ۱۸ میفرماید الله الذی انزل الكتاب بالحق والمیزان. علامه بیضاوی در تفسیر این آیه مبارکه میفرماید والمیزان هو الشرع الذی توزن به الحقوق ویسوی بین الناس او العدل بان انزل الامر به اواله الوزن - بان اوحی باعدادها ملاحظه بفرما که علامه بیضاوی کلمه میزان را بسه قسم تفسیر کرده است و فرموده میزان بمعنی شریع و قانون الهی است و نیز بمعنی عدالت است چون خدا مردم را بعد از آنکه فرمود ماست و نیز میزان بمعنی ترازو است که خداوند ساختن و درست کردن آنرا بر مردم آموخته است و این جمله را که بیضاوی ذکر فرمود منظر یا اختلاف اقوال مفسرین - است علامه شیخ الاسلام شمس الدین که باین کمال پاشا معروفت در رساله سی و چهارم از مجموع رسائل خود ص ۳۸۹ در باره معنی میزان پس از نقل اقوال مختلفه میفرماید ضحاک و اعش - گفته اند که وزن و میزان بمعنی عدالت است که باید حین قضاوت عدالت را مراعات کرد و کلمه وزن در این مورد برای تمثیل بکار رفته است چنانچه هیچکس این سخن یا آن سخن هم وزن است یعنی معادل و مساوی اوست بدیهیست که در مورد مقایسه سخن یا سخن دیگر وزن و میزان ظاهری موجود مقصود نیست و کلمه وزن برای تمثیل ^{بکار} مطلب

میروند و مقصود اصلی تساوی و تعادل است و جاج فرموده
 که این توبه بسیار شایع و مشهود است و در اصطلاح و گفتار مردم بکار
 میروند و بهتر آن است که در بار معنی میزان آنچه را در صحاح و
 اسانید و احادیث وارد شده مورد توجه قرار دهیم و در این باره
 قول قشیری بسیار نیکو و مورد توجه است که میگوید اگر میزان را —
 بر این معنی حمل کنیم باید بگوئیم که مقصود از صراط هم دین حق
 است و باید بگوئیم که بهشت و دوزخ امری روحانی است که مرجع مجرد
 بان فائز میشود و بهیچ وجه ارتباطی با جسم و بدن ندارد و باید
 بگوئیم که مقصود از جن و شیطان اخلاق مذمومه و صفات ناپسندیده
 است و مقصود از ملائکه قوایست که انسان را بکارهای خوب و ادار
 میکند التمس

و نیز کلمه وزن برای قدر مقام بکار میروند یعنی مقصود از آن ایمان
 و عمل نیک و پاک و اعمال مذمومه است و علامه بیضاوی در تفسیر خود
 در ذیل آیه مبارکه فمن ثقلت موازينه قال تلك هم المفلحون ومن خفت
 موازينه قال تلك الذین خسروا أنفسهم فی جهنم خالدون که در
 سوره مؤمنون آیه ۱۰۲ و ۱۰۳ تازل شده میفرماید معنی ثقلت
 موازينهم آن است که قدر و مقام عقاید و اعمالش زیاد باشد یعنی هر کس
 که عقاید حسن و اعمال پسندیده داشته باشد در نزد خداوند
 دارای مقام و مرتبه عالیه است و اینگونه نفوس رستگار میشوند و شجرات

فائز میگردد و درجات عالیهمیرسند و من خفت موازین به معنی کسیکه
 برای اعمال و عقاید قابل اعتنا نباشد و از جمله کافران باشد
 عند الله دارای رتبه مقام و وزن و اهمیتی نیست انتهى

ملاحظه فرمودی که علامه بیضاوی وزن و موازین را بر تبه و
 مقام و اهمیت و اعتبار تفسیر فرمود و نیز خداوند در سوره اعراف
 آیه ۷ فرموده و الوزن يومئذ الحق فمن ثقلت موازينه فاولئك
 هم المفلحون و من خفت موازينه فاولئك الذين خسروا انفسهم
 بما كانوا بآياتنا يظلمون یعنی وزن در آن روز عبارت از حق و -
 حقیقت است و هر کس وزنش سنگین تر است در نزد خدا رستگار و محسوب
 و هر کس وزنش سبکتر است از جمله زیانکاران است زیرا که در ساره
 آیات ما بظلم و ستم رفتار کرده مقصود از این آیه عبارت که بخوبی واضح
 است و احتیاجی به شرح و توضیح ندارد غیر از آنچه ذکر کردم
 باز هم برای کلمه وزن معانی دیگری هست علامه عسقلانی در شرح
 صحیح بخاری در ذیل آیه ۴۷ سور مائید که فرمود و نضع الموازين
 القسط يوم القيامة فرموده است برخی از علمای متقدم گفته اند
 که میزان بمعنی عدالت و قضاوت بحق و حقیقت است و طبعی
 پسند این جریح از مجاهد روایت کرده که گفتند خدای تعالی
 که فرمود نضع الموازين القسط از راه تمثیل بوده نه آنکه مقصود میزان
 ظاهری باشد انتهى

این گفتار گشتنیدی بسیار دوست و مورد قبول و مطابق با واقع است زیرا در قرن اول از ظهور حضرت بهاء الله قوانین موضوعه در جهان برای اجرای عدالت بین جهانیان بجزریان افتاد و در جمیع اقطار و انحاء عالم شیوع یافت و قبل از آن احکام و قضاوت ها بوسیله امارا اجتهادیه و نظریه اشخاص مجوی میشد و مجتهدین باین کارها رسیدگی میکردند و قوانین عمومی موضوعه مملکتی وجود نداشت و بجز آنچه ذکر شد نمیتوان کلمه موازین مذکور در آیه مبارکه را بموازین ظاهری هم تفسیر کرد زیرا در این قرن برای سنجش اشیا مختلفه حتی برای سنجیدن یک ده هزارم گرم که ذره بسیار کوچک و نامرئی است و هم چنین برای سنجش سنگینترین اوزان در حدود ۵۰۰ تن و بیشتر آلات وزن مخصوصه اختراع شده است و هم چنین برای سنجش مقدار حرارت و رطوبت و میزان تراکم مواد و غیر اینها آلات دقیقه تعبیه شده است که از حیث نوع و شماره خارج از حد احصاست و همه اینها مطابق مضامین آیای قرآنی است و همه آن دلالت دارد که قیامت موعود قرآن قیام کرده و مظهر امر الهی ظاهر شده و وعده های خداوند جمیعاً با لجاز پیوسته است.

در بیان حساب

مقصود از حساب کمالات و مجازات است یعنی برای نفوس

برسول الهی موئن میشوند مکافات مقدّر شده برای آنان که
 خود را از ایمان و ایقان بمظهر امر و رحمن محرم میسازند مجازات
 مقرر گردیده و این مکافات و مجازات از نتایج حساب است و در این
 مورد بهمیچوجه ستوال و جوابی در کار نیست و مناقشه در حساب
 حکمی ندارد خداوند در سوره الرحمن آیه ۳۹ فرموده یومئذ
 لا یستئل عن ذنبه انس ولا جان و بعد میفرماید یعرف المجرمون
 بسیماهم ویؤخذ بالثواصی و الاقدام (سوره الرحمن آیه ۴۱)
 و در آیه ۴۳ و ۴۴ فرموده هذه جهنم التي یکذب
 فیها المجرمون یطوفون بینهم و بین حمیم آن در این آیات مبارکه
 خداوند تصریح فرموده که مجرمین و گناهکاران جزای اعمال خود
 را دریافت میدارند میفرماید هذه جهنم یعنی این است دوزخ
 که گناهکاران بدان رسیده اند و در بین جهنم و بین آب جوش -
 طسواف مینمایند کلمات آن بمعنی آب جوش است که حرارت و
 غلیان آن باعلی درجه برسد که ما و رای آن بتصور نیاید و نیز
 در سوره قصص آیه ۲۱ فرموده لا یستئل عن ذنوبهم المجرمون یعنی
 از گناهکاران درباره گناهان شان ستوال نمیشود و اما اینکه در -
 سوره و الصافات آیه ۲۴ میفرماید فقفوهم انهم مسئولون در ظاهر
 بامفاد آیه سوره الرحمن و سوره قصص که فرموده لا یستئل عن ذنبه
 و لا یستئل عن ذنوبهم المجرمون مخالفت ندارد

زیرا در این آیات فرموده از مجرمین استوال نمیشود و در سوره صفات
فرموده گناهکاران را نگاه دارید زیرا آنان مورد استوال قرار گرفته اند
این اختلاف در اول وهله بنظر می رسد ولی در حقیقت اختلافی -
نیست زیرا معنی انهم مسئولون در اینجا رسیدن به مجازات است
مثلا شما بشخص می گویند که تودرمقابل فلان مطلب مسئول هستی
یعنی اگر در انجام آن تقصیر کنی مجازات خواهی رسید در این
آیه هم خداوند میفرماید که گناهکاران مسئول اعمال هستند یعنی
مجازات تقصیر و قصور خود را برای انجام وظیفه دریافت میدارند
و در اینجا مقصود مسئول و مسئول از اعمال نیست بنا بر این اختلافی
بین آیات مزبوره وجود ندارد علامه رازی در ص ۱۸ جلد دوم از
تفسیر خود در ذیل این آیه ۲۰۱ سوره بقره که فرموده هربا آتافی
الدنیا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار میفرماید
علما و دانشمندان در باره اینکه خداوند چگونه بحساب خلائق
رسیدگی خواهد کرد اختلاف کرده اند و پس از آنکه قول و گفتار
مشهور را در این خصوص بیان میفرماید میگوید ان المحاسبية
عبارة عن المجازات یعنی محاسبه عبارت از آن است که خداوند
خلق خود را در مقابل اعمالشان مجازات فرماید و همین مجازات
عبارت از محاسبه است چنانچه در قرآن فرمود و کاین من قریة
عتت امریها و رسله فحاسبناها حساباً باشد یعنی چه بسیار

از قسری و امکانی که از امر الهی سرپیچی کردند و پیغمبران خدا را —
اطاعت نمودند و محاسب سختی در باره آنان مجری داشتیم یعنی
آنان را بشدیدترین وجهی مجازات کردیم در این آیه خداوند
مجازات شدیدی را محاسبه شدیدی تعبیر فرموده است بجهت میفرماید
اطلاق کلمه حساب بر مجازات از راه اطلاق سبب بر مسبب است
که در اصطلاح اهل ادب جایز است و وجه جواز این اطلاق آن
است که حساب رسیدگی بآن سبب میشود که طرفین محاسبه باخذ
و عطا میدرد ازیند یعنی آنکه طلبکار است طلب خود را میگیرد
و آنکه مقروض است قرض خود را میبرد ازین پس حساب سبب اخذ
و عطا است و اطلاق اسم سبب بر مسبب جایز است بنا بر این اطلاق
لفظ حساب که سبب مجازات گناهکاران است بر مجازات که مسبب
است جایز و پسندیده است و از این جهت است که خداوند در آیه
مزبور محاسبان را محاسبان شدیدی فرموده و مقصودش مجازات شدیدی
گناهکاران است • انتم هم

هر کس پیغمبر الهی در دوزخ خود مؤمن شد و ندای حضرتش
را استماع نمود خداوند آنان را بحسابش میبرد یعنی سیئات
آنها را بحسنات تبدیل میفرماید و جمیع گناهانش را میآمرزد —
چنین شخصی با ایمان که عبارت از حیات ابدی است فائز میشود
و مشمول رحمت پروردگار میگردد و کسی که ندای الهی را بشنود

ولی نپذیرد و مؤمن نشود بمرگ ابدی و موت دائمی گرفتار
 میشود و بعد از اقامت در چار میگرد و همین مکافات مؤمنین
 و مجازات معروضین عبارت از حساب است .

حساب گشت . اگر بنا بقتل توحید را عبارت از مجازات
 اعمال بدانیم بنا بر این مشاهده میکنیم که هر عمل نیکی را جزای جزیل
 از پی است و هر زشتکاری بد رفتاری را مجازات اعمال (اگر گناهش
 بخشد نشود) از عقب و این مسئله پیوسته در جریان است و هر
 روز خلق بمکافات و مجازات میرسد دیگر معنی ندارد که خدا
 مسئله حساب را عبارت از مجازات است اختصاص بپرویز قیامت
 بدهد و آن روز را ایم الحساب بنامند .

زیاد گفت هر کسی که عملی را مرتکب شود جزای همان عمل
 خود را هم از نیک و بد دریافت میکند اما داستان ایمان بظاهر امر الله
 مسئله دیگری است زیرا هر کس رسول الهی در هر زمان مؤمن شود -
 موهبت ایمان سبب میشود که گناهان گذشته اش بکلی محو و زایل
 میگردد و انسان بعد از فوز با ایمان و عرفان مظهر امر الله در بینگانه‌ی
 مانند روزی است که از مادر متولد شده و از گناهان گذشته او بهیچ وجه
 اثری باقی نمیماند ولی شخصی که مظهر امر الله را تکذیب کند و از
 مروت ایمان خود را محروم سازد عمل او پیرامون وی را فراق میگرد
 و از هر طرفی او را احاطه میکند چنانچه خدا او را در قرآن مجید

سوره انعام آیه ۱۴۶ میفرماید "والذین کذبوا باياتنا ولقاء الاخرة
 حبطت اعمالهم هل یحزون الا ما کالوا یعلمون یحلی آنان کسسه
 آیات الهی را تکذیب میکنند و از اقوار فرار سیدن آخرت که روز -
 ملاقات مظهر امر الله است خود داری میکنند چنین مردمی جمیع
 اعمالشان بیهوده و بی ثمر است و جزای آنان مطابق اعمالشان
 داده میشود بنا بر این ایمان و کفر سبب میشود که حساب هر کس -
 تصفیه شود شخص مؤمن محض اینکه ایمان میاورد حسابش تصفیه
 میشود و عاقبت کار و جزای عملش معلومست و شخص کافر هم در
 نتیجه کفر حسابش تصفیه میشود و جزای عملش معلومست و دیگری
 احتیاجی نیست که خداوند مؤمن و کافر را در روز مخصوص برای
 محاسبه حاضر فرماید و یکایک از اعمال و کردارشان بیسوسد و
 محاسبه برانان را بشنود و پس از مدتها که صرف رسیدگی بحساب
 میشود آنوقت جزای اعمال آنان را بدهد بلکه جمیع این مطالب
 در روز مظهر امر الله بصرف ایمان نفوس و اعراضشان تحقیق مییابد
 و حساب هر کس فوراً معلوم میشود و جزایش مقرر میگردد و از این جهت
 است که خداوند روز قیامت و قیام مظهر امر الله را بیم الحساب
 تحریر و تسمیه فرموده است .

در بیان کسب

مردم میکنند که در روز قیامت نام اعمال هر کس بدستش میرسد

و جمع اعمال زشت و زیبا که در د ار دنیا مرتکب شده در نامه اعمال
مندرج و ثبت گردیده است و برای این عقیده و نظریه خود بایسته
۱۳- ۱۵ سوره اسری استدلال میکنند که فرموده است وکل انسان
الزمناء طائره فی عنقه و نخرج له یوم القیامة کتابا یلقیه منشورا
اقره کتابک کف بنفسک الیم علیک حسینا من اهدتی فانما بهتدی
لنفسه و من ضل فانما یضل علیها* یعنی نامه اعمال هر کسی
را ما در گردنش میافکنیم و روز قیامت آنرا مانند کتابی باو میدهیم
که باز کند و بخواند بخوان کتاب خود ترا و امروز شخص تو برای
رسیدگی بحسابت کفایت مینمائی هر کس راه هدایت را بیابد
نفع آن بخود او راجع است و هر کس گمراه شود ضرر روزیان ضلالت
بخود او بر میگردد این آیات را مردم دلیل بر وقوع طبران نامه
اعمال در روز قیامت و سایر شئون که ذکر شد میدانند و لکن نظریه
انان درباره این آیه مقرون بصواب نیست چه که مقصود از کتاب
در این آیه نامه اعمال نیست بلکه مقصود کتاب آسمانی است که
توسط مظاهر امر اللہ نازل میشود و کلمه کتاب که در آیه بصیغه مفرد
نازل شده مفید معنی جنس است یعنی شامل جمیع کتب سماوی است
است و بدیهیست که هر امتی کتاب مخصوص دارد که از آن پیروی
میکند فی المثل اتباع حضرت موسی کتاب تورات کتاب اسمانی
آنهاست و پیروان حضرت مسیح کتاب انجیل کتاب اسمانی

آنهاست و نیز کتاب زند و اوستا در نزد زردشتیان کتاب آسمانی محسوبست و هم چنین هرامتی را کتابی مخصوص است و چون هرامتی از افراد آن امت تشکیل میشود بنا براین میتوان گفت که هر شخصی کتابی ندارد چنانچه میگوئیم هرامتی کتابی دارد چه که امت از افراد پدید میاید عمار گفت از کجا میتوان ثابت کرد که مقصود از کتاب مذکور در آیه مبارکه کتب سماویه است که برانبیاء نازل شده است • زید گفت • ما این مطلب را از خود آیه استخراج و ثابت میکنیم و ملاحظه بفرماید آیه شریفه منوره فرموده " نخرج له يوم القيامة كتابا يلقئ منشورا پیش از این گفتیم که مقصود از قیامت قیام مظهر امر الله و مظهر رسول الله است و از این مطلب کاملاً میفهمیم که در آن روز قیام مظهر و ظهور موجود است برای استدلال از روی آن حقایق است مظهر امر الله و قائم بدعوت خلق مورد استغاده قرار میگیرد و مؤمنین بمظهر امر الله برای هرامتی از روی کتاب آسمانی خود نشان حقایق مظهر امر الله را که بدعوت مردم قیام کرده است ثابت میکنند و از این گذشته کتابی که بر خود آن مظهر امر الله از اساطیر مشیت الهیه نازل میشود نیز مثبت حقایق ادعایان بزرگوار است چنانچه در سوره عنکبوت آیه ۵۱ - ۵۲ فرموده و قالوا لولا انزل علیه آیه من ربنا انما الايات عند الله اولم یفهم اننا انزلنا علیک

الکتاب یتلی علیهم در این آیه بر منی که از رسول الله خوارق
 ها را مطالبه میکردند صریحا میفرماید که برای اثبات حقایق
 حضرت رسول ص همان کتاب مقدس که بر او نازل شده و مردم آنرا
 میخوانند و میشنوند کافی است این یک معنی از معانی کتاب است
 و نیز بشرحی که گفتیم در مقام مقصود از کتاب کتاب سمانی قبل است که
 بر مظاهر مقدسه الهیه که پیش از مظهر جدید الهی ظاهر شده
 نازل گردیده و مؤمنین بمظهر امر الله برای هرامتی از روی کنایش
 حقایق دعوت مظهر امر الله را اثبات نمینمایند و حق تعالی در قرآن
 مجید سوره طه آیه ۱۲۲ باین نکته اشاره کرده قوله تعالی اوقالوا
 لولا یاتنا بآیه من ربنا اولم یاتهم بینه ما فی الصحف الا ولی یعنی
 منکرین گفتند که این رسول باید خوارق هاداتی برای ما ظاهر کند
 تا با و مؤمن شویم ای رسول الله ص باین منکرین بفرما که برای اثبات
 حقایق این دعوت شهادت کتب مقدسه قبل کافیست و چون که
 در هنگام قیام رسول الهی بدعوت خلق این کتاب را انسان
 باز میکند و میخواند لهذا مقصود از کتاب در این مقام همان کتب
 سماویه است که قبل از قیام مظهر امر الله بر مظاهر مقدسه قبلیه
 نازل شده است تا هر شخصی بتواند شخصا بتحریر حقیقت
 اقدام کند و از روی کتابی که بصحت آن معتقد است به بصحت
 ادعای مظهر جدید امر الله ببرد و آن کتاب را که خود معتقد

بایست باز کند و بخواند و عرفان مظهر امر الله فائز گردد اما
 اینکه فرموده است بقاء منشورا اشاره بنشر و تکثیر کتب در بین
 افراد ملت است که در او ان قرب ظهور مظهر امر الله این معنی
 بوقوع پیوست زیرا در سوابق ایام که هنوز از مطبعه و چاپ شدن
 کتب آسری نبود نسخه کتب آسمانی معدود بود و اختصاصی با شخص
 معین پیدا کرده بودند و عموم افراد امت را برمند رجاءات کامل آن اطلاعی
 نبود و فقط از فروع احکام از قبیل روزه و نماز و ... و ... مردم -
 اطلاعی داشتند ولی از سایر مند رجاءات کتب آسمانی خود بی خبر
 بودند و اطلاع بر آن محدود بعلماء و پیشوایان دینی بود ولی
 چون مطبعه اختراع شد و کتب نشر و تکثیر گردید هر فردی توانست
 نسخه از کتاب را بدست آورد و برمند رجاءات آن آشنا شود و این -
 مسئله قبل از قیام قیامت کبری بحصول پیوسته از آن بیحد هر کس
 برای تحری حقیقت میتوانست خود ش کتاب آسمانی را بخواند -
 و از این جهت هر کس مسئول نفس خود بود زیرا مدرك تحری حقیقت
 را در دست داشت و کتاب بنشور در دسترس او بود و از این جهت -
 خدای فرمود "اقرأ کتابک" بنفسک الیم علیک حسبی یعنی
 ای افراد امت هر یک از شما باید کتاب آسمانی خود را که بدان
 معتقد است در روز قیامت که روز قیام مظهر امر الله است بخواند و -
 خود بشخصه تحری حقیقت کند و هر کس مسئول نفس خویش است

و پس از تحریر اگر ایمان آورد بمکافات و اگر اعراض کند بمجازات
 میرسد و میفرماید هر کس خود حساب بنفس خویش را میکشد یعنی در
 نتیجه ایمان بمکافات شود رنتیجه اعراض بمجازات میرسد من امتدی
 فانما یهتدی لنفسه و من ضل فانما یضل علیها " هر کس هدایت است
 شود خود منفعت میبرد و هر کس اعراض کند و گمراه شود از گمراهی
 خود زیان و خسران میبیند (سوره اسری آیه ۱۳-۱۵) یعنی
 هر کس خود شر حساب بخود میرسد و تصفیه حساب بخویش را خود
 مینماید و هر کس مسئول خود است و مسئولیت هر فردی بگردن خود
 اوست خداوند در سوره اسری آیه ۷۱ فرموده یوم نذع کل اناس
 بامامهم " یعنی روز قیامت و قیام مظهر اموالله ماهر فردی را بوسیله
 و پیشوایش بحق لهوت میکنیم مقصود از امام در این آیه مبارکه همان
 کتاب اسمانی هرامتی است که در یوم ظهور مظهر الهی هرامتی
 از روی کتاب خود بحق و حقیقت دعوت میشود زیرا بشارت ظهور
 آنحضرت و دلیل و برهان صدق ادعای مظاهر الهیه در کتب
 آسمانی مندرجست علاوه راقب اصفهانی در کتاب خود مسمی
 بمفردات القرآن درباره کلمه امام میفرماید: الا امام المؤمنین به انسانا
 کان یقتدی بقوله و فعله او کتابا محققا کان او مبطلا و جمعه ا^{شبه}
 انتهم

میفرماید کلمه امام عبارت است از شخصی یا کتابی است که مسرور

اطمینان و اعتقاد شخص باشد اگر شخص را مردم مورد اعتقاد
بدانند و رفتار و گفتار او را صواب دانسته از او پیروی کنند چنین شخص
را امام گویند و هم چنین اگر شخصی بکتابی معتقد باشد و مندرجاتش را
را قبول داشته باشد خواه این کتاب از کتب حق باشد و یا از کتب باطل
و اهل ضلال باشد آن کتاب برای آن شخص بمنزله امام است و جمع
کلمه امام بر آنست که قرطبی در تفسیر خود میفرماید از امام که در آیه
مبارک کیم ندع کل اناس بامامهم وارد شده است بقول ابن زید کتاب
آسمانی است که بران گروه نازل گردیده است یعنی هرامتی از
روی کتاب آسمانی خود شان بحق دعوت میشوند امت موسی ع
از روی تورات و پیروان قرآن از روی قرآن مجید دعوت میشوند انتهی
ابن جریر در تفسیر این آیه مبارکه از این نجیح و آواز مجاهد نقل
کرده است که معنی کل اناس بامامهم یعنی بکتابهم انتهی
یعنی هرامتی از روی کتاب آسمانی خود شان باین دین مبین دعوت
میشوند باین معنی که از روی کتابشان برای اثبات این امر اعظم
اقامه دلیل و برهان میشود و در نتیجه هر که بخواهد مؤمن میشود
و هر که اعراض کند در جرگه مخالفین محسوب میشود و مقصود از آیه
شریفه که در سوره جاثیه نازل شده اشاره بهمین مطلب است قوله
تعالی و تری کل امة جائیه کل امة تدعی الی کتابها (آیه ۲۸)
یعنی در روز قیامت جمیع ام عالم را مشاهده میکنی بزانود آمده اند

وهرامتی از روی کتاب خودش دعوت میشود هر يك از مظاهر الهیه را امتی خاص بود که در دوره ظهورش ان امت با آنحضرت مقابلهت میکردند ولکن چون ظهور حضرت بها ؑ الله محدود بقوم و امتی نیست و برای هدایت جمیع اهل عالم است لهذا برای هرامتی از روی کتاب آن امت که بدان معتقد است بحقایق حضرت بها ؑ الله استشهاد و استدلال میشود لهذا در آیه فرموده: «تری کل امة جائیه کل امة تدعی الی کتابها حضرت بها ؑ الله جمیع امة عالم را دعوت میفرماید و برای هرامتی از روی کتاب اسمانی ان استدلال میشود هرامتی که دعوت حضرتش را پذیرفت بایمان حقیقی فائز میگردد وگرنه بعد از شدید مبتلی میشود و از این جهت است که در دنباله آیه قبل فرموده: «الیوم تجزون بما کنتم تعملون» یعنی امروز که روز ظهور مظهر امر الله است در نفس جزای عمل خود را از ایمان و کفر دریافت مینماید هر کس مؤمن شود عمل نیکویش مرتکب و هر کس مؤمن نشود و یا مظهر امر الله مکاره کند عمل زشتی را مرتکب شده و جزای رفتار خود میرسد پس از این گفتار این مطلب را هم میگویم که مردم در راه تحوی حقیقت سه فرقه تقسیم میشوند چنانچه خدا ی تعالی در سوره الحاقه آیه ۱۹- ۲۷ فرموده است: فاما من اوتی کتابه بيمينه فيقول هاتم اقرئوا کتابه النسی ظننت انی ملاق حسابه یعنی در روز ظهور مظهر امر الله

هر کس کتابش بدست راستش برسد یعنی پس از تحری حقیقت
 مؤمن شود میگوید اینک بیا نیک و کتاب مرا بخوانید من میبنداشتم
 که روز حساب را دریافت خواهم کرد فهو فی عیشه راضیه فی جنة عالیة
 قطوفها نانیة چنین شخص که مؤمن شود در نعمت و زندگانی
 رضایت بخش است در بهشت برین جای دارد و میوه های آن
 در دسترس اوست کلو او اشر و اهنیتا بما اسلفتم فی الایام
 الخالیة یعنی ای اهل بهشت بخورید و بیا شامید گوارا باد بشما این
 نعمتهائی که خداوند در یادش اعمال نیک شما که در ایام سابق
 مرتکب شده اید بشما عطا فرموده است و امان اوتی کتابه بشماله
 اما کسی که کتابش بدست چپش برسد فیقول یا لیتنی لم اوت کتابه
 پس میگوید ایکاش که من کتابم را دریافت نمی کردم و لم ادر ما حسابیه
 و بحساب خود رسیدگی نمی کردم که بچنین جزای بدی گرفتار شوم
 یا لیتها کانت القاضیه ایکاش قبل از این می مردم و از دنیا میرفتم
 ما اغنی عن مالیه هلك عن سلطانیه آنچه داشتیم بدردمن نخورد
 و تمام قدرت و قوت خود را از دست دادم اخذوه فخلوه ثم الجحیم -
 صلوه ثم فی سلسله ذرعا سبعون ذراعا فاسلكوه یعنی خداوند
 جزای کفر این شخص را میدهد و میفرماید بگیرد او را و در غل و زنجیر
 بکشید و سپس بجانب دوزخ او را کشان کشان برده در جهنم بینداز
 انه کان لا یؤمن بالله العظیم زیرا که این شخص خداوند بزرگوار

مؤمن نگرديد ولا ^{يعني} على طعام المسكين فليس له اليوم ههنا
 حميم ولا طعام الا من غسلين لا ياكله الا الخاطئون واين شخص
 درصده طعام دادن ببيتيمان برنميآمد بنا براين امروز براي او
 خوبشاوند وغمخوار نيست و بجز غسلين كه از خوراكيهاي جهنم
 است براي او غذاي نيست و اين غسلين خوراك خطاكاران است و
 در اين آيات مباركات دو فرق مؤمن و معرض را ذكر فرموده كــه
 عبارت است از اهل يعين و اهل شمال و همه اين نفوس معتقد بكتاب
 اسماني خود ميباشند و لكن اهل يعين يعني آنكه كتابش را بدست
 راست ميگيرند عبارت از شخص است كه در تحري حقيقت اعتقاد
 بنفس خود نداشته و خود بشخصه با مرال الله رسيدگي كرده و حقيقت
 مطلب را با جديت و كوشش خود بدست آورده است و خداوند
 در باره اين نفوس ميفرمايد فاما من اوتي كتابا به يمينه فاولئك يقرئون
 كتابهم ولا يظلمون فتيلا يعني آنكه كتاب خود را بدست راست
 خود ميگيرد يعني خودش بشخصه جدت ميكند و از روي دلائل
 و براهين بتحري حقيقت ميپردازد و بصحت ادعای رسول الهی
 اقرار مينمايد مسلما خداوند راه را در مقابل او روشن ميکند
 و صراط مستقيم را با او مينماياند تا از مشاهده راه هدايت
 بسر منزل ايمان برسد اينگونه نفوس كه اصحاب يمين اند پس از
 فوز بايمان و هدايت ديگران مباحثات و افتخار مينمايند و چنانچه

خدا فرموده بمردم میگوید ای مردم بیا تید کتاب را بخوانید
 من میدانستم و میپنداشتم که بملاقات این روز عظیم میرسم و تصفیه
 حساب منما این بیان را اصحاب یمن^{ضین} و مقابل اقوال معتر
 میگویند و یانها خاطر نشان میکنند که شما هم بیا تید و این کتاب مرا
 بخوانید تا بصحت رفتار و صدق ایمان من یقین کنید من میدا^{نستم}
 که پس از ایمان از من باز خواست خواهید و مرا بمحاسبه خوا^{هید}
 کشید که چرا مؤمن باین امر مبارک شدم و حضرت بها^{هید} الله را چرا
 تصدیق کردم و میدانستم که این رفتار من در نظر شما ناپسند
 خواهد آمد اینک کتاب مرا بخوانید تا بدانید من از روی دلیل
 و برهان بامر مبارک حضرت بها^{هید} الله مؤمن شده ام و بصحت عقیده
 من پس ببرید و از این جهت است که اصحاب یمن بنعمت موفور
 میرسند و در بهشت برین مسکن میگزینند و از میوه های آن کامیاب
 میشوند و نتیجه اعمال حسنه ایام سابق خود را دریافت منما اینست
 چنانچه در آیات قرآنی که برای تو خوانده ام این معنی مصرح
 بود قوله تعالی فی عیثه راهیة الخ
 قرقه دوم یعنی اصحاب شمال کسانی هستند که کتابشان
 پدست چپشان داده میشود و خداوند در بارها این فرقــه
 فرموده که چون کتاب خود را بدست چپش میگیرد میگوید یا لبتنیس
 لم اوت کتابه الخ

این شخص که اصحاب شمال است و کتابش را بدست چپ میگیرد
 شخص است که در فهم معانی و ادراک مقاصد و حقایق مندرجه
 در کتابش بتحریر شخص خود و بحدیث خویش متکی نیست و
 تفسیر کتاب را از سایرین میشنود و قبول میکند ولی خود شرا را سا
 در این باره تحقیق لازم را نمینماید فی المثل شخصی مقلد کس
 بنای کار را بر تقلید نهاده و بصرف تقلید از این و آن اکتفا کرده
 است از مردم شنیده که دین و آئینش ابدی است و هیچگاه نسخ
 نمیشود و تخییر و تبدیل نمیباید و چون این شخص یا این عقیده
 مشغول بحث و مذاکره بامبلعهای میشود و او با قاعده دلائل و —
 براهین میپردازد و حضرت بهاء الله را مظهر امر الله و شارع —
 شریعت الله معرفی میکند چون آن شخص مقلد در کتاب اسمانی
 خود دلیلی برای اثبات عقاید تقلید به خود از قبیل عدم نسخ —
 شریعت و غیره نمیباید مستاصل میشود و فریاد میکشد یا لیکنی لم
 اوت کتابیه ولم ادر ما حسابیه یعنی ایگاهش من آنچه را که برای
 محاسبهاش دعوت شده ام نمیشناختم باین معنی که آن شخص
 مقلد چون از این و آن شنیده که باید همواره در حفظ دین ابدی خود
 بکوشد و با هر داعی و مدعی مقابله و مقاومت نماید برای این
 منظور پس از شنیدن استدلال بهائیان برای دفاع و مقاومت بکتاب
 خود مراجعه میکند که در آن دلیلی بر رد بهائیان بیاید و چون

در کتاب خود مطلب مناسبی که برای رد بهائی بکاربرد نمی‌یابد
 لهذا از شدت استیصال فریاد می‌کشد و حتی تقاضای مرگ می‌کند و
 می‌گوید یا لیتها کانت القاضیه یعنی ای کاش که من قبل از این مرده
 بودم (ما اغنی عنی مالیه) یعنی در کتاب خود مطلبی که
 بتوانم عقیده مرا اثبات و عقیده حریف را ابطال
 نماید وجود ندارد هلك عنی سلطانیه یعنی دلیل و برهانی
 در دست ندارم که عقیده خود را ثابت کنم و این تفسیر از این جریر
 برای این آیه مبارکه فرموده و گفته هلك عنی سلطانیه: ذهبت عنی —
 حججی وضلت فلاحه لی ^{حججها} یعنی تمام دلائل من
 پیموده و بی‌فایده است و دیگر دلیل و برهانی برای اثبات منظور
 خود ندارم و در همین تفسیر خود از این عباس روایت کرده که
 در تفسیر این آیه فرموده وضلت عنی کل بینه فطسم تغنی عنی شیئا
 یعنی جمیع دلیل و برهان من از دستم رفت و چیزی که در دستم
 بخورد ندارم " و این گفتار موید گفته ما است و دیدیم بیست و چهارمین
 شخص عاقبتش هلاکت و جایگاهش در روز خست چنانچه خدای
 فرموده و فعلوه ثم الجحیم صلوه الخ
 تا آنکه فرموده (انه کان لایومن بالله العظیم) یعنی این شخص
 را بدون پرید و که او بخداوند بزرگ مؤمن نبود
 از این آیه مبارکه اخیر مدلل و ثابت می‌شود که اگر کسی بر رسول الهی

و مظهر مبعوث من عند الله مؤمن نشود در حقیقت بخداوند عظیم
 مؤمن نشده است و کسی که رسول الهی را قبول نداشته باشد اگر-
 مدعی ایمان بخداوند باشد کاذب است و نمیتواند خود را بیا-
 چنین حال مؤمن معرفی کند چنانچه خداوند در سوره نساء
 آیه ۱۵۰ - ۱۵۱ فرمود ما ان الذین یکفرون بالله ورسله ویریدون
 ان یفرقوا بین الله ورسله ویقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض و -
 یریدون ان یتخذوا بذلک سبیلا اولئک هم الکافرون حقا یعنی
 آنانکه بخداوند و پیغمبران او کافر میشوند و میخواهند که بین
 خدا و رسولانش جدائی بیفکنند و میگویند ما برخی مطالب را قبول
 داریم و بعضی را قبول نداریم و میخواهند که این رویه را برای خود
 اتخاذ نمایند و از این راه منسی کنند اینگونه نفوس در حقیقت کافران
 هستند علامه قرطبی در تفسیر این آیه مبارکه در ذیل اولئک
 هم الکافرون حقا میفرماید این بیان مبارک از جهت تأکید عدم
 ایمان آنان است چه ممکن است بعضی خیال کنند که اینگونه
 مردم که بخدا و رسولان خود را معتقد جلوه میدهند و بر رسولان خدا معتقد
 نیستند دارای ایمان میباشند خداوند از راه تأکید در کفر آنان
 فرمود ما اولئک هم الکافرون حقا یعنی آنانکه بر رسولان خدا اوستند
 کافر باشند در حقیقت بخداوند هم کافرانند و ایمان بخداوند بدون
 ایمان بر رسولان خدا کافی و مفید نیست چه مکرر رسولان خدا اوند منکر

خداوند و منکر هر پیغمبری هستند که بشارت بظهور رسول بعد داده است و از این جهت این نفوس کافران حقیقی هستند و اینک نص گفتار علامه قرطبی را برای توضیح خوانم قوله اولئك هم الكافرون حقا تا کید یزید التوهم فی ایمانهم حین وصفهم بانهم یقولون نؤمن ببعض وان ذلك لا ینفعهم از کفر و برسوله و از اکفر و برسوله فقد کفروا بمعزوجل و کفروا بكل رسول میسر بذلک الرسول فذلک صاروا الکافرین حقا انتہی .

گروه سوم از سه قسم مردمان که از قبل اشاره شد نفوس هستند که کتاب الهی را پشت سر خود افکنده و با حکام و اوصیای دین در آن اعتنائی ندارند و عمل نمینمایند چنانچه در قرآن مجید فرموده فاما من اوتی کتابه ورا^ا ظهروه فسوف یدعوا ثبورا و یصلی سعیرانه کان فی اهل مسرورا (سوره انشقاق آیه ۱۰ - ۱۳) خداوند در این آیات اینگونه مردم را هم بعد از تاریخ انداز فرموده است این است حال نفوس که در هر دوره و زمان و در هر مکان و محلی بتکذیب رسولان الهی سر داختند خداوند در سوره بقره آیه ۱۰۱ در باره یهودیان معاصر حضرت رسول ص میفرماید و لما جاءهم رسول من عند الله مصدق لما معهم نبذ فريق من الذين اوتوا الكتاب کتاب الله ورا^ا ظهورهم کانهم لا یعلمون یعنی چون از طرف خداوند پیغمبری ظاهر شد و یهود را بخداوند دعوت

کرد و کتابتورات تصدیق فرمود بعضی از اهل کتاب کتاب الهی را پشت سر افکندند گویا از آن اطلاعی نداشتند و آنانیستند اما اینکه میفرمایند فسوفیدوا ثبورا یعنی آن شخصیکه کتاب الهی را پشت سر خود افکندده است به پیروان خود که با او هم عقیده اند سفارش میکند و تا کید مینماید و میگوید دین سابق و کیش پیشین خود را محکم نگاهدارید و از دست مدهید و هیچکس را اطاعت ننمائید در اینجا ثبورا معنی ثابروا علی ما انتم علیه و الزموا دینکم است و این سخن را که میگوید مستحق اتش و دوزخ میشود و آن این جهت است که خداوند در آیه ۱۴ سوره سوری میفرماید اقر کتابك کفی بنفسك الیم عليك حسبا یعنی کتاب خود را که معتقد بدان هستی خود بخوان و تحقیق کن و از تقلید اجتناب نما زیرا همان کتاب توحیقت را برای تو آشکار میسازد و پس از آن در آیه ۵ میفرماید لمن اهتدی فانما یهتدی لنفسه و من ضل فانما یضل علیها و لا تنزروا از ره و زراخری یعنی هر کس مسئول اعمال خود است هر کس که بنحوصت حری گردد و مهتدی شد نفس آن بخود او راجعست و هر کس راه ضلالت گرفت زیان ضلالت بخود او میرسد و هیچکس با رگناه دیگری را بدوش نخواهد گرفت و گناه دیگران را در نامه عمل دیگران نخواهد گذاشت *

در بیان کتابهای که بر حضرت بها^۱ الله نازل شده است * در باره

کتابها تیکه بر حضرت بها^ع الله نازل شده خداوند در قرآن مجید سوره فاطر آیه ۳۲ بشارت شرواداده است میفرماید ثم اورثنا الكتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات باذن الله ذلک هو الفضل الکبیر مقصود از الذین اورثنا الکتاب امت بهائیه و پیروان حضرت بها^ع الله هستند زیرا این آیه مبارکه ۳۲ سوره فاطر بعد از آیه ۳۱ همین سوره است که فرموده «والذی اوحینا الیک من الکتاب هو الحق» یعنی ای محمد ص قرآن مجید را که بتو نازل کرده ایم حق و راست است و بعد از این که حقانیت قرآن را مدلل فرموده در آیه ۳۲ میفرماید ثم اورثنا الکتاب یعنی از جنس همان کتاب قبل که بر محمد نازل کردیم پس از مدتی برای برگردگان بندگان خودمان نازل فرمودیم کلمه ثم مفید تراخس و فاصله زمانی است (و این مطلب را بیش از این هم مفصلا برای تو گفتیم) و کلمه اورثنا یعنی وارث دادیم و بدیهیست که وارث پس از مرگ موروث و یا بیان یافتن دوره او تحقق نمیشد باین پر از انتهای دوره قرآن آغاز دور حضرت بها^ع الله و کتاب نازل بر آن حضرت است که بشارتش با کلمه ثم در آیه ۳۲ فاطر نازل شده است چون دوران امت حضرت رسول بیا بیان رسید و زمان تمام شد امت بها نیست وارث آن گردید و کتاب الهی همانطور که

بامت اسلامیه نازل شد پس از آن بامت بهائیه هم نازل شد
 و امت بهائیه وارث کتاب بعد از یایان یافتن دوره امت محمدیه
 گردید و این مسئله توارث ام نزول کتاب را از یکدیگر در هر دوره
 بسوده است مثلاً بعد از حضرت موسی ع امت عیسویه وارث
 امت موسی در مسئله نازل شدن کتاب بودند یعنی همانطور که
 برای امت موسی کتاب الهی نازل شد بعد از آن دوره برای
 امت عیسی هم کتاب الهی نازل شد و امت عیسی ع وارث امت
 موسی ع شدند و همچنین پس از یایان دوره امت عیسی امت محمد
 ص وارث آنان شدند و کتاب الهی یعنی قرآن برای آنان نازل
 گردید و بعد از یایان یافتن دوره امت محمدیه امت بهائیه وارث
 آنان در نزول کتاب الهی شدند و بواسطه حضرت بهاء الله
 کتب الهیه برای امت بهائیه هم نازل شد ملاحظه فرما که عظمت
 حضرت بهاء الله تا چه اندازه است و رفعت مقام این رسول اعظم
 الهی تا چه حد و مقامی است که امت آنحضرت را خداوند منان
 برگزیده و انتخاب فرموده و از بین بندگان خود باین موهبت اختصاص
 داده و فرموده ام اورثا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا و حتی
 ظالم بنفس از این امتراهم اختصاص پذیرد که داده است و حتی که در
 قرآن ذکر آنان را فرمود و ظالم بنفس از آن امتراهم مخصوص پذیرد
 داشته دیگر مقام صاحب امر و شایع قدیر و مؤسس این امت پیوسته

تا چه حد و مقام خواهد بود • هیچکس نمیتواند بمقام عظمت
 و جلال شارع قدس برسد ^{این قرن اعظم} و ثنای او را
 ادا کند لا تحصى ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك یعنی ما
 از عهده وصف و تقدیر و تمجید تو عاجزیم و جز تو کسی دیگری
 از عهده ثنای تو برنمیآید •
 در بیان کوشر •

کوشر که در قرآن مجید و اخبار وارد شده است عبارت از امر
 معنوی و حقیقت باطنی است و معنی ظاهر و محسوس آن مقصود
 نیست علامه بخاری در صحیح در ذیل تفسیر سوره کوثر از این
 عباس روایت فرموده که گفت "الکوثر هو الخير الذي اعطاه الله
 اياه یعنی کوشر عبارت از خیر و عنایتی است که خداوند بحضرت -
 رسول ص عطا فرموده است علامه عینی در شرح صحیح بخاری در
 ذیل تفسیر سوره کوثر فرموده است "الکوثر علی وزن فاعل من
 الكثرة والعرب تسمى كل شئ كثير من العدد او من القدر او الخطر
 كوشراً یعنی کلمه کوثر بر وزن "فعل" بمعنی کثرت و زیادی است هر
 چیز را که از حیث عدد و یا از جهت انداز و یا از حیث اهمیت و عظمت
 زیاد و کثیر باشد کوثر میگویند بعد میفرماید و اختلف فيه والجمهور
 على انه الحوض یعنی در باره معنی کوشر علما باهم اختلاف

را بی ندارند و اغلب آن را عبارت از حوض معروف میدانند تا اینکه میفرمایند «من عكرمه الكوثر النبوة والقرآن والاسلام» یعنی عكرمه در باره معنی كوثر گفته است كه معنی كوثر عبارت از نبوت و قرآن مجید و دین اسلام است و عن مجاهد «الخير كلمة» یعنی مجاهد «فرموده كه مقصود از كلمه كوثر جميع مواهب و خیرات و شئون ممدوحه» است كه خداوند به حضرت رسول ص عطا فرموده است و قبل نور فی قلبه «له على الحق وقطعه عما سواه» یعنی بعضی گفته اند كه كوثر عبارت از نوری بود در قلب انحضرت كه آن بزرگوار را همواره بحق دلالت میفهمد و از ماسوی الله منقطع میساخت و قيل الشفاعة بعضی گفته اند كه مقصود از كوثر شفاعت انحضرت از امت خود میباشد و آورد اقول الاخری لا حاجة لذلك و نیز اقول واره دیگرى هم درباره كوثر ذكر فرموده است كه احتیاجى بذكر و نقل آن نیست . انتهى

ملاحظه میفرمائی اغلب معانی كه برای كوثر كرده اند همه از امور معنویه و حقیقی است و قول عكرمه رض اشاره باین است كه كوثر موهبت و حقیقتی است شبیه بحوضی پس از آب كه از آن آب معارف و فضائل میریزد و جاری میشود بنا بر این همانطور كه در دوره حضرت رسول ص كوثر عبارت از نبوت و قرآن مجید و اسلام بود و مردم از آن فضائل و معارف الهیه را دریافت میكردند در دوره حضرت

بها^۱ الله هم کوثر عبارت از کتبنازله بر حضرت بها^۱ الله و تعالیم
مبارکه آن حضرت است که از آن بکوثر تعبیر شده است.

در بیان بهشت و دوزخ *

همانطور که در این عالم بهشتها و دوزخ هاست در عالم
بعد از مرگ هم برای ارواح بهشتها و دوزخ هاست و هر يك را
مقامات و مراتبی است هر کس در این عالم برضای الهی فائز
شد در آن عالم نیز برضای الهی فائز خواهد شد و اجور اعمال
حسنه خود را که در این عالم مرتکب شده در آن عالم دریافت خواهد
کرد و در آن جهان بهشت ها از شماره بیرون و نعم الهی لا تحصی
است که هیچ چیزی با آن نمیتواند برابری و همسری کند و هر کس
در این عالم برضای الهی فائز نشود در عالم بعد در دوزخ قرار
دارد و جزای اعمال سیئه خود را که در این عالم مرتکب شده در آن
عالم دریافت خواهد کرد و اگر در نظر داشته باش در ضمن شرح
و تفصیل درباره قیامت صغری را جمع این مسئله بقدر کافی بحث
کردیم و سخن گفتیم اینک در این جا میخواهم درباره بهشت ها
و دوزخ های دوره قیامت کبری سخن بگویم قیامت کبری بکرات
گفتم که عبارت از قیام مظهر الهی است و بنا بر این بهشت در این
قیامت عبارت از تحصیل رضای الهی است و هر کس که بر مـسـوـل

وقت مؤمن شد و احکام و اوامر را اطاعت کرد از صراط عبور کرده و پیرضای الهی فائز شده است و در بهشت مسکن گرفته و هر کس مظهر امر الله را نبی گرفت از اهل دوزخ خواهد بود چنانچه در سوره اعراف آیه ۳۹ - ۴۳ فرموده است ان الذین کذبوا بآیاتنا و استکبروا عنها لا تفتح لهم ابواب اسماء ولا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط و کذلک نجزی المجرمین لهم من جهنم مهل و من فوقهم غواش کذلک تجزی الظالمین *
یعنی آن کسانی که آیات ما را تکذیب میکنند و استکبار میورزند و اطاعت خدا نمی نمایند درهای آسمان بروی آنان کشوده نمیشود و بهشت وارد نمیشوند مگر آنکه شتر از سوراخ سوزن عبور کند یعنی هرگز وارد بهشت نخواهد شد چنین است جزای کناه کاران که در دوزخ - برای آنان جایگاهها فراهم است و از بالای سرشان هم غذا بخداوند برآنان فروود میآید و چنین است جزای ستمکاران و الذین امنوا و عملوا الصالحات لا تکلف نفسا الا وسعها اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون و نزعنا من قلوبهم من غل تجری من تحتهم الا نهرو قالوا الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جائت رسل ربنا بالحق و نودوان ان تلکم الجنة اورثتموها بما کنتم تعلمون یعنی آنانکه مؤمن شدند و اعمال نیک انجام دادند (و بهر شخص خان از اندازه استطاعتش)

خداوند تکلیف نمیفرماید (آنان اهل بهشت هستند و جاودانی
 در بهشت باقی میمانند ما نارغل و بغضارا از سینه های آنان
 محو کردیم و زد و دیم و از زیر قصرهای آنان در بهشت نهرهای
 آب جاری میشود و آنان زبان بشکرانه حق تعالی میکشایند و میگو
 خدایا اگر تو ما را برادر استهدایت نمیفرمودی ما خود نمیتوانستیم
 راه حق و راست را پیدا کنیم و مهتدی شویم همانا جمیع پیغمبران
 بر راستی از طرف خدا آمده اند سپس فرشتگان آنان را مخاطب
 ساخته و با صدای بلند میگویند بیا تید و در بهشت جاودان وارد
 شوید خداوند در مقابل اعمال نیکی که در دنیا مرتکب شدید این
 بهشت را پیشما داده و شما وارث بهشت هستید ملاحظه بفرمای
 حق تعالی بصراحت فرموده هر کس مؤمن بخدا و آیات او نشود
 مسکن و ماوایش درد و زنج است و از بالای سرش عذاب الهی او را
 فرامیگیرد و اما آنانکه مؤمن بایات الله و عامل و مجری احکام الله
 هستند وارد بهشت میشوند مردم در این عالم برد و قسم هستند
 گروهی بر رسول الهی که در دوره آنان مبعوث شده مؤمن میشوند
 و گروهی بر رسول الهی مخالفت میکنند و بانکار میپردازند آنانکه ...
 مؤمن میشوند اهل بهشت هستند و کافران را جایگاه درد و زنج
 است اینک میخواهم این مطلب را بگویم که بهشت و دوزخ در قیامت کبری
 در همین عالم میباشد و برای اثبات این منظور از قرآن مجید دلیلی

چند برای تواقا میکنم یکی از دلائل مثبت این معنی همان آیه
مبارک‌هاست که الان برای تو خواندم که فرمود ولهم من جهنم
مهاد الخ

ظاهر آیه دلالت دارد بر اینکه کفار الان در جهنم جای دارند
و عذاب الهی آنان را فرا گرفته است و نیز در مقام دیگر میفرماید
وان جهنم لمحیطة بالكافرين یعنی جهنم اینک اطراف کفار را فرا
گرفته و آنان را احاطه کرده است و نیز فرمود انا اعتدنا للظالمین
نارا احاط بهم سراة قها یعنی صافرا هم ساخته ایم از سرای
ستمگاران آتشی که اینک سرای برده‌های آنان را احاطه کرده است
یعنی اینحال الان وبالفعل برای آنان موجود و محقق است
و این آیه در سوره * کهف آیه ٢٩ نازل شده است علامه نیشابوری
در ذیل تفسیر آیه مبارک‌ها الله ولی الذین آمنوا به خرجهم من الظلمات
الی النور فرموده که مقصود از ظلمات تضلالت کفر و انکار است و مقصود
از نور هدایت و ایمان و اقرار است بعد میفرماید شبیه این آیه مبارکه
دیگری است که فرمود و کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها
یعنی ای مردم شما در کنار گودالی از دوزخ قرار داشتید و خداوند
بواسطه مبعوث کردن رسول خود شما را از آن مهلکه نجات
داد یعنی از کفر شمارا نجات داد و ایمان سرفراز نمود و این بدیهی
است که آن مردم هیچوقت در کنار گودال پرا زاتش بر حسب ظاهر

نبودند و لکن گرفتار کفر و ضلالت بودند و در حدیث وارد شده
 که حضرت شخص را شنیدند که میگفت اشهد ان لا اله الا الله
 حضرت فرمودند این شهادت بوحدا نیت الهیه از روی فطرت است
 و چون آن شخص گفت اشهد ان محمدا رسول الله حضرت فرمودند
 این شخص بواسطه گفتن این سخن از آتش جهنم بیرون آمد
 انتهى .

ملاحظه فرمودی از کفر و ضلالت تعبیر با تشریح فرمود و آتش دوزخ را
 با عراض از کلمه قاله تفسیر نمود و همین معنی دلیلست که مقصود
 از بهشت نیز هدایت و ایمان است که عبارت از رضای الهی است
 بنا بر این کافران همواره در آتش دوزخ هستند و چون ایمان بیاورند
 از آتش بیرون می آیند و آنانکه مؤمن بر رسول وقت و مطیع اوامرش
 هستند در بهشت جای دارند و این دوزخ و بهشت هم در این
 عالم است چنانچه خدای فرمود و نود و آن تلکم الجنة او رتتموها
 بما کنتم تعملون * و ترجمه این آیه از قبیل ذکر شد اینک بشنو اینک
 خدای فرمود تلکم الجنة اشاره است باینکه مردم دعوت رسول الله
 را پذیرفته و احکامش را عمل کردند و دلیل این مطلب آن است که
 پس از آن میفرماید و نزعنا ما فی صدورهم من غل یعنی اشیاء
 هرگونه غل و بغضاتی را از سینه آنان بزدودیم و این مسئله جز در
 این عالم محقق نمیشود و موقوف نمی پیوندد زیرا غل و بغض

مردم نسبت بیگد یگر از اختلافات آنان در امور مادی و مصالح
 دنیوی حاصل میشود و پس از مرگ برای مردم نسبت بیگد یگر
 غل و بغضاتی نخواهد بود و این مخصوص باین جهان است
 پس ثابت شد که جنت و نار در همین عالم است و لهذا میفرمایند
 همین که خداوند غل و بغضا را از سینه آنان محو فرمود عبارت
 از جنت و بهشت است که با متعالیه از امت شریعت قبل بارش -
 رسیده است زیرا امت شریعت قبل پیش از بعثت و ظهور مظهر
 بعد با حکام الهیه عامل بودند و در جنت رضا و بهشت حقیقی -
 مسکن داشتند و چون مظهر بعد ظاهر شد امت قبل چون آن
 حضرت را تکذیب کردند و با مؤمن نشدند از بهشت بیرون رفتند
 و در دوزخ انکار و اعراض وارد شدند و آنانکه مظهر امر الممراکه
 ظاهر شده بود قبول کردند و فرمودند چون چرا پذیرفتند
 وارد بهشت حقیقی شدند و از اهل جنت محسوب گشتند زیرا برضا^ی
 الهی فائز شدند که امت از بهشت برین و فردوس
 اعلی است و رضای الهی حاصل نمیشود مگر وقتی که انسان به
 رسول الهی مؤمن شود و احکامش را اطاعت نماید و رسولان قبل
 را هم جمیعاً مؤمن باشد و قبول داشته باشد و از آنان انبیائی
 را که دسترس باحوال و آثارشان دارد بتفصیل بشناسد و عارف
 شود و اطاعت و مرشان نماید و آنان که با آثارشان دسترس ندارد

بالاجمال عارف شود و مؤمن بانها باشد و همین مسئله که فرمود
 بهشت را وارث میشوند دلیلست که بهشت باید در همین دنیا
 باشد زیرا در عالم پس از مرگ مسئله توارث وجود ندارد در آنجا
 نه وارثی است و نه مورثی زیرا بهشتی که در عالم پس از مرگ است
 پیش از این امت اختصاص بدیگری نداشته که این امت از آن ارث
 ببرد ولیکن در این عالم این مطلب واضحست ارث امت قبل چنانچه
 گفتم بامت مظهر بعد میرسد و اینکه خدای فرمود بماکنتم تعملون
 یعنی خداوند این بهشت رضای خود را بشما داده از آنجهست
 که شما در بار معرفان حقیقت تحریر نمودید و تحقیق کردید و حق را
 یافتید و پیروی نمودید و همین ایمان شما سبب شد که به بهشت
 الهی وارد شدید و این را بارت بردید و بارت گفت اینها که فرمودی
 همه در بهشت و در نهایت وضوح است ولیکن این آیه مبارکه را چگونه
 تفسیر میکنی که فرمود لا تفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون الجنة
 مقصود از این سخن جنت چیست یا مقصود بهشت است که پس از
 از مرگ ارواح در آن وارد میشوند و همچنین معنی لقد جائت رسل
 ربنا بالحق چیست ؟ زید گفت این همان آیه ایست که پیش از این
 مرور به بحث کردید و مراد از این جنت همانا رضای الهی است که
 بارت از امت قبل بامت بعد میرسد و در باره آن پیش از این سخن
 گفتم و مقصود از ایمان در این آیه دین الهی است و مقصود از دهرای

اسمان همانا وسائط و وسا ئلی است که موجب اثبات حقانیت این
 دین مبین میگردد و آن عبارت از دلائل و براهین متقنه ایست که
 انسان را بطلب و برهبری مینماید و نفوسی که از آیات الهی امرای
 میکنند و راه کفر و مخالفت میسپزند هیچگاه حاضر نیستند که
 برهان و حجتی گوش بدهند و دلیل و برهانی را استماع کنند و -
 همان استکبار و امراض آنان مانع از توجه و استماع هرگونه حجت و
 برهانی است و بدیهیست کسیکه چنین باشد هرگز بتصدیق امرالله
 فائز نمیشود و حقیقت ایمان که عبارت از تصدیق قلبی و اجرای
 احکام و عبادات است هیچگاه چنین مردمی نخواهد شد و از این
 جهت میفرماید لا تفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون الجنة یعنی
 مستکبرین و معاندین هیچوقت با سمان دین الهی راه نمیابند و در
 بهشت رضای حق تعالی وارد نمیشوند و همانطور که گذر کردن
 شتر از سوراخ سوزن محالست ورود آنان نیز ببهشت رضای -
 الهی منتع و محال است و اما اینکه فرمود "لقد جائت رسل ربنا
 بالحق مقصود این است که میگویند جمیع وعود و بشارت را که خداوند
 در کتب مقدسه خود در باره ظهور حضرت بها^۱ الله فرموده بسود
 تحقق یافت و رسولان الهی همه در این گفتارها صادق و برحق -
 بودند زیرا آنچه را فرموده بودند تحقق یافت و موهود عظیم الهی
 ظاهر شد و بشارت کتب قبل بوقوع پیوسته ملاحظه فرما که چگونه

بیانات و فرمایشات حضرت محمد صی و حضرت بهاء الله از حیث اصول با هم متفق و مطابق است و این از جهت است که اصول الهیه در جمیع ادیان مطابق یکدیگر است و اختلاف آنان فقط از جهت فروع است و اصول هیچگاه تغییر و تبدیلی نیابد و عمار گفت: «لکن مشاهده میشود که پیروان ادیان سابقه با هم در نهایت اختلاف هستند حتی همین مائیت اسلامی بعد از ائمه متعدده منقسم شده و با هم نهایت اختلاف داریم و هر فرقه خود را بر حق و فرقه‌های دیگر را باطل میدانند و شما مائیت بهائیه اگر بایکدیگر و فرقه ما موافقت و مطابق دانسته باشید با سایر فرقه‌ها ناچار اختلاف خواهید داشت و همچنین در سایر ملل این حکم جاری است چه اگر شما با اقوال برخی از آنان موافق باشید ناچار در سایر مسائل و اقوال با آنان نمیتوانید همراه باشید و اختلاف حتمی است» زید گفت: «آنچه از اقوال و آراء علمای شما مائیت اسلامی و همچنین اقوال و آراء علمای سایر ائمه با عقیده و اقوال و آراء ما مطابق باشد صحیح و درست است و آنچه با گفته و آراء ما مخالف باشد از درجه اعتبار و صحت ساقط است»

عمار گفت: «بچه دلیل و از چه راهی چنین بیانی را میفرمائی؟»

زید گفت: «مگر نشنیده‌ام که خداوند در قرآن مجید سوره حج آیه ۱۷ فرموده ان الذین امنوا والذین هادوا والصائبین

والتصاری والمجوس والذین اشركوا ان الله یفصل بینهم
 یوم القیامة ان الله علی کل شیء شهید * یعنی خداوند در روز
 قیامت که ظهور موعود عظیم و مظهر کلی امر الله است اختلافات
 موجود بین یهود و نصاری و صائبین و مجوس و مشرکین را بر
 طرف میفرماید باین معنی که حق و حقیقت را بیان میفرماید
 و هر یک از عقاید و آراء امم مزبور که به با گفته حق موافق بود درست
 است و هر چه مخالف بود از درجه اعتبار ساقط است و نیز در سوره
 بقره آیه ۱۱۳ میفرماید (* و قالت الیهود لیست النصاری علی
 شیء و قالت النصاری لیست الیهود علی شیء و هم یقولون کتاب
 کذلک قال الذین لا یعلمون شمل قولهم قاله بحکم بینهم
 یوم القیامة فیما كانوا فیہ یختلفون " یعنی یهود میگویند
 که نصاری راه باطل گرفته اند و نصاری میگویند که یهود از راه
 راست و حق منحرف شده اند یا آنکه همه آنها کتاب الهی را
 تلاوت میکنند و فرقه * از مردم جاهل و بی خبر نیز مانند سخنان
 آنان سخنانی میگویند و لکن خداوند در روز قیامت بین آنان
 حکم خواهد کرد و اختلافات آنان را بر طرف خواهد فرمود بدین
 است که اختلاف بین یهود و نصاری جز در بار معتقدات دینی
 نبوده و خداوند تعالی این اختلافات را بر طرف میفرماید باین معنی
 که معتقدات حقه و صحیح را بر سبیل مظهر امر الله بیان میفرماید

و از معتقدات سابقه آنچه با بیان حق تعالی موافق باشد درست است و آنچه مخالف باشد باطل است و این مسئله رفع اختلافات حاصله بین امم امروز بواسطه مظهر کلی الهی حضرت بهاء الله تحقق یافته است و در سابق ابام هم در دوره هر مظهری همین مسئله حقیقت پیدا کرده است ملاحظه فرما که خداوند در قرآن مجید سوره نحل آیه ۶۳-۶۴ فرموده است "تالله لقد ارسلنا الی امم من قبلك فزین لهم الشیطان اعمالهم فهم و لیهیم الیم و لهم عذاب الیم و ما انزلنا علیک الکتاب الا لتبین لهم الذی اختلفوا فیه و هدئی و رحمة لقم یؤمنون یعنی قسم بذات مقدس خداوندیکه پیش از تو ای محمد برای امت ها رسولان فرستادیم و لکن شیطان آنان را فریب داد و کارهای زشت و ادا کرد و امروز آنان از شیطان پیروی میکنند و برای آنان عذاب شدید مقرر است و ما برای تو ای محمد از انجبت قرآن مجید را نازل کردیم که حقایق مطالب را برای آنان تبیین و تشریح فرمائی و اختلافات آنان را مرتفع سازی و هدایت و رحمت برای مؤمنین مهیا نمائی و بعد از فرمائی این آیه مبارکه خطاب بحضرت رسول الله محمد ص است و خداوند میفرماید که قرآن را از انجبت بر تو ای محمد ص نازل فرمودیم تا اختلافات حاصله بین امم قبل را مرتفع سازی و جمیع ادیان با هم برابر و همه از طرف خداوند است انچه از

معتقدات که در بین ام قبل موجود است اگر با حکم خداوند مطابق باشد صحیح و حق است و آنچه مخالف حکم الله است باطل است از این قبیل آیات که مفید همین معنی و مقصود است در قرآن مجید بسیار است از جمله در سوره زمر آیه ۴۹ فرموده است
 قُلْ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَاعْلَمْ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ يَعْنِي خداوند است تو آفریدگار آسمانها و زمین هستی و از آشکارا و پنهان مطلع و با خبر هستی و اختلافات بین بندگانت را مرتفع میفرمائی
 و از همین جهت که در روز قیامت مظهر امر الهی اختلافات بین مردم را مرتفع میفرماید و حکم قطعی و فرمان فاصل بین حق و باطل را میدهد در روز قیامت را بوم الفصل خوانده است زیرا در آن روز عقاید حق و باطل مردم از هم جدا میشود عقاید حق و درست تعیین و تبیین میشود و عقاید باطل نیز معلوم میگردد و در روز قیامت شریعت الله تشریح میگردد و قوانین الهیه وضع میشود و بنیان عدل الهی در نهان است متانت و استوار^ی گذاشته میشود • عمارت • راست فرمودن این مطلب در نهایت درست و حقانیت است و نمیتوان در تحت آن شك و شبهه نمود ان الحكم الا الله يقض الحق وهو خير الفاصلين (سوره - انعام آیه ۵۷) اری حکم حق مخصوص خداوند حقیقت را پیسان است و خداوند

میفرماید و یا نهایت متانت اختلافات بین مردم را مرتفع میفرماید *

باید راه راست و طریق حق را پیش گرفت زیرا پیروی از حق در جمیع احوال لازم و سزاوار است من اقرار میکنم که حضرت بهاء الله مدعی صادق است و از طرف ذات غیب مرسل و مبعوث است و اینك هیچ شك و شبهه در این خصوص ندارم باین دلائل متقنه محكمه که اقامه فرمودی جای شك و شبهه باقی نمی ماند و باین برآ ^{هین} و حجج بالغه مجال اعتراض و ریبی نبوده و نیست من اینك ایمان و ايقان خود را نسبت به حضرت بهاء الله اعلان مینمایم و یحقیق است آنحضرت اعتراف و اقرار میکنم و سپاس خداوند را که آنچه را اوصافه فرموده بود برای ما ظاهر فرمود و ما را وارث زمین ساخت و اینك در بهشت خداوند مسکن گرفته ایم و بهر جای بهشت که بخواهیم میرویم و جای گزین می شویم همانا پاداش و اجر نیکوکاران چقدر جز ^{یل} و سرقیعت است چون عمار این سخنان بگفت و ایمان خود را بحضر بهاء الله اعلان کرد چند نفر از بهائیان و مؤمنین بحضرت بهاء الله که در آن مجلس حاضر بودند برخاستند و ما را بحصول این موهبت کبری شهنیت و تبریک گفتند * "والحمد لله رب العالمین

((پایان کتاب))

((ايك قسمتي ازالواح مبارك حضرت بهاء الله كه بمضامين

ان در متن كتاب اشاره شد در اين مقام درج ميگردد))

قسمتي از لوح عبدالوهاب قوجاني كه از قلم جمالقدم حضرت
بهاء الله در بار حيات بعد از موت و بقاي ارواح نازل شده است

سسسس

قوله تعالى "..... اما ما ساء لت هن الروح وبقائه بعد
صعوده . فاعلم انه يصعد حين ارتقائه الى ان يحضر بين يدي
الله في هيكل لا تخيرها القرون والاعصار ولا حوادث العالم وما
يظهر فيه ويكون باقيا بدوام ملكوت الله وسلطانه وجبروته واقدراره
ومنه تظهر اثار الله وصفاته وعنايقه والله الطافه . ان القلم لا يقدر ان
يتحرك على ذكر هذا المقام وعلوه وسموه على ما هو عليه وتدخله
يبدأ لفضل الى مقام لا يعرف بالبيان ولا يذكر ما في الامكان طوبى
لروح خرج من البدن مقدما عن شيماته لام انه يتحرك فسي
هو ارادة ربه ويدخل في الجنة العليا وتطوفه طلعات الفردوس
الاعلى وبعاشرا نبياء الله واوليائه ويتكلم معهم ويقتض عليهم ما
ورد عليه في سبيل الله رب العالمين . لو يطلع احد على ما قدر
له في عوالم الله رب العرش والثرى ليشتمل في الحين شوقا
ذلك لمقام المنيع الارفع لا قدس ا بهى .

قسمتی از لوح سید یوسف صافهائی که از قلم حضرت بهاء الله در باره
معنی معاد و حشر و نشر و نازل شده این لوح مبارک قسمت
اعظم آن از قلم مبارک بفارسی نازل شده است و مؤلف کتاب جناب احمد
حمدی سلمه الله تعالی قسمتی از بیانات مبارک را که بفارسی نازل
شده بعربی نقل فرموده و آن قسمت را از فارسی بعربی جناب
دانشمند محترم کامل عباس ترجمه فرموده است و این عبد در اینجا
عین بیان مبارک را نقل مینمایم و این لوح مبارک تا کنون بطبع نرسیده
است و نسخه خطی آن موجود است .

ســـــــــــــــــــــــــــــــــ

قوله تعالی "..... و اما آنچه سوء ال نمودی از
مبدأ معاد و حشر و نشر و صراط و جنت و نار کلمات حق لاریب فیها
و موقن و بصیر در کل حین جمیع این مراتب و مقامات را بچشم باطن
و ظاهر مشاهده مینماید چه که هیچ انی از امری محروم نه و
از فضائی ممنوع خواهد بود و اگر بسعوات فضل الهی طیران نمائی
در هر آنی امورات محدثه در کل اوان را چه از قبل وجه از بعد -
مشاهده نمائی و در هر شئی کلماتی ظاهر و محدث فیکل شئی مشاهده
کنی که فضلش مخصوص نیستی دون شئی نبوده و نخواهد بود و لکن
مقصود الهی از حشر و نشر و جنت و نار و امثال اینان کار که در -
الواح الهیه مذکور است مخصوص است بهمین ظن و مثلاً ملاحظه

فرمود که در حین ظهور لسان الله بکلمه تکلم میفرماید و از این کلمه
 مخرجه من فمه جنت و نار و حشرونشرو صراط و کلمات سئلت
 و ما لا سئلت ظاهر و هوید امیگرد در نفسیکه موئن شد از صراط
 گذشت و بجنت رضا فائز و هم چنین محسور شد در زمره مقربین
 و مصطفین و عند الله از اهل جنت و علیین و اثبات مذکور و هر نفسیکه
 از کلمه الله معرض شد در نار و اهل نفی و سجن و در ظل مشرکین
 محسور این است ظهورات این مقامات که در حین ظهور بکلمه ظاهر
 می شود و لکن نفوسیکه موئن شده اند بر ضی الله و امره بعد از خروج
 ارواح از اجساد با جرایع مال در دار آخری فائز خواهند شد
 چه که آنچه در این دنیا مشهود است استعداد زیاده از این در
 او موجود نه اگر چه کل عوالم الهی طائف حول این عالم بوده و
 خواهد بود و لکن در هر عالمی از برای هر نفس امری مقدر و مقدر
 و همه چه تصور مکن که آنچه در کتاب الله ذکر شده لغو بوده فتعالی
 عن ذلك قسم بافتاب وفق معانی که از برای حق جنتهای لا عدل لها
 بوده و خواهد بود و لکن در حیات اولی مقصود از جنت رضای او و
 دخول در امر او بوده و بعد از ارتقای مؤمنین از این دنیا به جنان
 لا عدل لها وارد و نعمتهای لا تحصی متعم و انجنان نمرات
 افعالی است که در دنیا بان عامل شده یا ملاحظه نمینمائید که یکی
 از عباد او که خدمت نفس نماید و زحمتی از برای او تحمل کند اجر و

مزد خود را اخذ مینماید چگونه میشود که بر علی الاطلاق امر فرماید
 عباد را با و امر خود و بعد عباد خود را ازید این رحمت خود محروم
 فرماید فسیحانه سبحانه عن ذلك فتعالی تعالی عما یظنون
 العباد فی حقّه باری الیم جمیع این مراتب مشهود است پس نیکو
 است حال نفسی که بجنت الهیه که اعلی الجنان بود و خواهد بود
 فائز شود و اگر آن مطهره و نفوس بالغه مشهود میشود هر آینه
 ازید این فضلهای الهی ذکر میشود تا جمیع زکات چه ادراک نموده
 و عارف شده و مشاهده نموده اند فارغ و مطهر شده بمنظر اکبر
 اظهر توجه نمایند و لکن چه فایده که با ترتیب نقطه بیان روح ما سواء
 فداء این عباد از مقام علقه بمضغه نرسیده اند تا چه رسد بمقام
 اکتسای لحم و من دون ذلك مقاماتیکما بدان ذکر آن نشده فواحسرة
 علی هؤلاء الذین غیروا نعمة الله علی انفسهم و بوجود هم منعست
 سماء المعانی عن ظهوراتها و شتوناتها کذلک فاشهد شاهان هذا
 الخلق و کن من الشاهدین باری جنتون در حیات ظاهره اقبال
 و اعراض بوده و خواهد بود و بعد از صعود روح بیجنات عادل لها
 و همچنین بنار لا شبه لها که ثمر اعمال مقبل و معرض است خواهند رسید
 رسید و لکن نفس جز حق ادراک ان مقامات ننموده و نخواهد نمود و از
 برای مؤمن مقامات خلق شده فوق آنچه استماع شده ازید این -
 نعمتهای بی منتهای الهی که در جنتهای هر صدهائی مقدّر گشته

وهمچنین از برای معرض فوق آنچه مسموع شده از عذابهای دائمه
 غیر فانیه و اذانشهد بان الصراط و قبح الحق و ان المیزان قد نصب
 بالعدل و ان الظهورات حشرت و البروزات برزت و الناقور تقرت
 و الصور نفخ و النار اشتعلت و الجنة قد ازلفت و المنادی قد
 نادى و السموات قد طويت و الارض انبسطت و نسف الله قد دببت
 و روح الله ارسلت و الحویات استزیفت و الخلق استجملت و القصور
 حقت و الغرف رصعت و اهل القبور قد بحثت و الاعالی سفلت و الادانی
 رفعت و الشمسرا ظلمت و القمر خسف و النجوم سقطت و المیاء سبکت
 و القطوف زینت و الفواکه جنیت و الایات نزلت و اعمال المعرضین قد
 محت و افعال المقبلین قد دببت و النبی المحفوظ قد ظهر بالحق
 و لوح المسطور قد نطق بالفضل و مقصود الابداع ثم محبوب -
 الاختراع ثم معبود من فی الارض و السماء قد ظهر علی هیکل الخلام
 اذا ینطق السن کل شیء بان تبارک الله ابدع الابدعین • انتهى

((فهرست مطالب مندرجه جلد ثانی کتاب))

((تبیان و برهان))

- موضوع
مقدمه ترجمان
۱. دیباچه کتاب
 ۲. مقدمه کتاب اصلاح امت اسلامیة بواسطه همان امری ممکن است که اوائل آنرا اصلاح کرد *
 ۳. اشتباهات متقبل را مظهر الهی که بعد ظاهر میشود اصلاح میفرماید *
 ۴. در بیان اختلافات در بار معنی قیامت *
 ۵. در بیان اختلاف امت در صفات معاد *
 ۶. در بیان اینکه مقصود از قیامت ^{قیامت} رسول الهی بدعوت مردم است *
 ۷. در بیان معنی حیات و موت *
 ۸. در بیان اینکه قیامت در اصطلاح شریعت اسلام سه قسم است قیامت صغری و قیامت وسطی و قیامت کبری *
 ۹. در بیان اینکه مقصود از قیامت صغری مرگ طبیعی است و هر کس جزای اعمال خود را بلافاصله پس از مرگ دریافت میدارد *

- ۱۱ در بیان دلائل و براهین که مقصود از قیامت صغری مرگ طبیعی است .
- ۱۲ در بیان اینکه روح موجود مستقلی است که قائم بالذات است و ذکر دلائل .
- ۱۳ در ذکر دلائل از قرآن مجید در اثبات اینکه هر کس بلافاصله بعد از مرگش جزای اعمال خود را دریافت میکند .
- ۱۴ در بیان دلائل در باره اثبات اینکه مطلب از احادیث نبویه .
- ۱۵ در بیان اینکه انسان پس از مرگ اقوام و خویشان خود را — میبیند و با آنان محصور میشود .
- ۱۶ در بیان اینکه مؤمنین در بهشت ترقی و ارتقا در درجات دارند .
- ۱۷ در بیان اینکه روح حقیقت انسانست و عذاب و ثواب مخصوص روح است و بدن را از این مطلب بهره و نصیبی نیست .
- ۱۸ در بیان اینکه انسان پیش از روز قیامتیکه بین مردم معروضست جزای اعمال خود را میباید و این مذهب اهل سنت است .
- ۱۹ در بیان معنی بون که عبارت از فاصله بین دو ظهور است .
- ۲۰ در تفسیر آیات قرآنی که بظاهر دلالت بر معاد جسمانی دارد و بیان تفسیر حقیقی آن و اینکه بین معاد روحانی و جسمانی تناقضی نیست .

- ۲۱ در تفسیر آیه ایحسب الانسان ان لن نجعل عظامه
 ۲۲ در تفسیر آیه وقالوا ان اکفاما مورفاتا
 ۲۳ در تفسیر آیه وضرب لنا مثالا ونسی خلقه .
 ۲۴ در بیان اینکه عقاب و ثواب در قرآن مجید از چه راه بصورت -
 محسوسه بیان شده است .
 ۲۵ در بیان معنی آیاتی که میفرماید مردم را خدا در یک روز جمع
 میکند
 ۲۶ در بیان عذاب قبر و سؤال منکر و نکیر
 ۲۷ در بیان فتنه قبر .
 ۲۸ در تفسیر آیاتی که میفرماید مردم از قبر خارج میشوند
 ۲۹ در بیان عقیده علامه امام غزالی در باره معاد روحانی
 ۳۰ در بیان اینکه کشف اسرار شریعت الله حرام است .
 ۳۱ در بیان قیامت وسطی
 ۳۲ در بیان طلوع آفتاب از مغرب و شرح حدیثیکه در این خصوص
 وارد شده و شرح بیانات محیی الدین عربی در این موضوع
 ۳۳ در بیان قیامت کبری و معنی آن که قیام مظهر امر الله است .
 ۳۴ دلیل اول که از بحث قیامت صغری بدست میآید .
 ۳۵ دلیل دوم در بیان اینکه مردم از حقیقت معنی قیامت غافلند و
 آنرا طور دیگری فهم میدهند .

- دلیل سوم در بیان آیه مبارکه " كما بدأكم تعودون . . . " ٣٦
- دلیل چهارم در تفسیر آیه مبارکه ان الذين آمنوا والذين ٣٧
- هادوا
- دلیل پنجم در بیان تناقض تفسیر آیه با قیامتیکه مردم ٣٨
- معتقدند .
- دلیل ششم در تفسیر آیه یا ایها الذین آمنوا لاتتولوا ٣٩
- قوماً
- دلیل هفتم در تفسیر آیه و هذا کتابنا نزلناه مبارک . . . ٤٠
- دلیل هشتم در بیان آیه ان الساعة آتیة وتفسیر آن به ٤١
- قیامت حقیقی
- دلیل نهم در بیان آیه و يوم تقوم الساعة ٤٢
- دلیل دهم در بیان آیه یا ایها الناس اتقوا ربکم ٤٣
- در بیان احادیثی که دلالت میکند که مقصود از قیامت ٤٤
- قیام مظهر امر الله است .
- دلیل اول حدیثی که مسلم روایت ٤٥
- کرده .
- دلیل دوم حدیثی که حاکم در مستدرک روایت کرده . . . ٤٦
- دلیل سوم حدیث ابن عساکر ٤٧
- دلیل چهارم حدیث ابن قیم الجوزیه ٤٨

- ۴۹ آیات انجیل که قیامت را عبارات از مظهر امر الله فرموده است *
- ۵۰ گفتار شیخ عبدالکریم جبلی در کتاب انسان کامل *
- ۵۱ حدیث از امام احمد در مسند *
- ۵۲ در بیان علامات محسوسه وارده در سوره تکوید و تفسیر آن .. *
- ۵۳ علامات اول ریختن ستارگان *
- ۵۴ علامات دوم از کار افتادن ششمران .. *
- ۵۵ علامت سوم محسوس شدن وحوش .. *
- ۵۶ علامت چهارم آتش فروختن در دریاها *
- ۵۷ علامت پنجم تزویج نفوس *
- ۵۸ علامت ششم پسرش از مژده *
- ۵۹ علامت هفتم نشر صف *
- ۶۰ علامت هشتم تفجر دریاها و بهم پیوستن آنان *
- ۶۱ علامت نهم شکافته شدن قبرها *

علامات محسوسه

- علامت اول تکوید زشمس .. *
- علامت دوم سیر جبال .. *
- علامت سوم و چهارم و پنجم زوال آسمان و شکافته

شدن و شق شدن آن و معنی آسمان

علامت ششم و هفتم - افروخته شدن دوزخ و نزدیک

شدن بهشت و مقصود از دوزخ و -

بهشت

علامت هشتم و نهم - متفرق شدن کواکب

و تیرگی آنها و معنی کواکب و نجوم .

علامت دهم - کشیده شدن زمین و معنی ارض

در تفسیر ایه لترکبن طبقاً عن طابق

تفسیر ایه سوره هود بظن مور حضرت بها^ع الله

و حضرت بابا اعظم

ایاتیکه در قرآن بظن مور حضرت

بها^ع الله بشارت داده است .

در بیان محشر .

در بیان صراط و معنی آن

در بیان میزان و معنی آن

در بیان حساب و معنی آن

در بیان کتاب و معنی آن .

در بیان کتب و معنی حضرت بها^ع الله .

در بیان کوشش و معنی آن .

در بیان بهشت و دوزخ و معنی آن .

در بیان اینکه اختلا فسات حاصله
در بین هر امتی بواسطه ظهور
مظهر امر الله که ظاهر میشود مرتفع
میکند دو کلمه صاحب امر و شارع
قدیر فصل الخطاب و فاصل بین حق و باطل
است .

دولت مبارك از حضرت بها الله
”لوح عبود والوهاب قوجانس و
لوح سید یوسفی اصفهانی“

پایان